

کوروش کمپیر

دکتر هادی حدایتی



نشرات اسناد و کتابخانه ملی

۳۰۴

کورس کسبی

دکتر نادری هراتی

آذرماه

۱۳۳۵

چاپخانه دانشگاه

بها
بیال

فهرست مطالب

صفحه

مقدمه	۸
فصل اول — دوهزار و پانصد سال قبل	۱۶
فصل دوم — جوانی افسانه‌ای کوروش	۴۲
فصل سوم — پایان سلطنت مادها	۵۳
فصل چهارم — کرزوس، پادشاه لیدی	۷۶
فصل پنجم — حق با هاتق معبد دلف بود	۱۰۲
فصل ششم — طبیعت جنگ‌های مدیک	۱۲۸
فصل هفتم — نبونید	۱۵۴
فصل هشتم — بابل	۱۷۰
فصل نهم — پیروزی کوروش	۲۰۳
فصل دهم — بازگشت به بیت المقدس	۲۱۶
فصل یازدهم — شهرهای شاهی	۲۴۱
فصل دوازدهم — هجوم بسوی مشرق	۲۵۰
فصل سیزدهم — سازمان امپراتوری	۲۶۲
منابع	۲۶۷
فهرست اسامی اشخاص و اماکن	۲۸۴

«منم کوروش ، پادشاه همه ، پادشاه بزرگ»
«پادشاه مقتدر ، پادشاه بابل ، پادشاه کشور»
«سومروآکاد ، پادشاه چهارقطعه زمین؛ پسر»
«کامبیز ، پادشاه بزرگ ، پادشاه شهر آنzan؛»
«نواده تئیسپس ، پادشاه بزرگ ، پادشاه شهر»
«آنzan، که خداوندان بعل و نبو، خاندان او را
«گرامی داشتند و سلطنت اورا خواهان بودند...»

«... امیدم آنست که تمام خدایانی که شهر»
«هایشان مراجعت دادم هر روز طول عمر برآ»
«به مردوك و نبو سفارش کنند و برای من نزد»
«آنها وساطت نمایند و به خداوند مردوك چنین»
«گویند: کوروش پادشاهی که ترا محترم داشت»
«و پسرش کامبیز...»

«کوروش پادشاه پارس چغین گوید: خداوند»
«جاویدان ، خداوند آسمان‌ها ، تمام کشورهای»
«جهان را بمن بخشیده و بمن امر کرده است»
«خانه‌ای برای او در بیت المقدس سرزمین یهود»
«بنانم . از میان شما چه کسانی از قوم او هستید؟»
«خدای شما باشما باشد ، به بیت المقدس در کشور»
«اسرائیل بشتایید و خانه خداوند لایزال، خداوند»
«اسرائیل را بنا کنید...»

مقدمه

اطلاع ما از تاریخ گذشته از روزگاریست که بشر دارای خط شده است، بعبارت بهتر تاریخ از موقعی پدید می‌آید که بشر دارای خط می‌شود و بکمک آن آثار مربوط به زمان حیات خود را برای آیندگان بیاد گار باقی می‌گذارد. گرچه امروز علم تاریخ با استفاده از آلات و ابزاری که بشر نخستین قبل از اختراع خط بکار برده است و با استفاده از نقوش و آثار هنری که از بشر باقی مانده تا اندازه‌ای احوال مردم آن زمان را روشن کرده است، لیکن بطور مسلم اطلاع بشر از وقایع مهم تاریخ گذشته و جنگها و حوادث و تحولات مملو و اقوام فقط در پرتو آثار نوشته یا حکشده گذشتگان بوده است و میتوان ادعا کرد که اگر این آثار باقی نبود امروز بشر از احوال همنوعان گذشته خود تقریباً بی خبر بوده.

هزاران سال است که نوع بشر از نعمت خط برخوردار شده و صدھا و هزاران آثار کتبی مربوط بدورانی که در آن زیسته از خود بیاد گار گذارده است. آثار باقی مانده خطوط باستان بحدی است که امروز مطالعه خطوط باستانی از نوع خط هیر و گلیف و خط میخی که از مهم‌ترین خطوط دنیای کهن بوده‌اند علمی جدا گانه تشکیل داده است و مدارس بزرگ برای تدریس آن در پایتخت‌های بزرگ جهان تأسیس شده است و هزاران شیفتگان تاریخ بآموختن آن مشغول شده‌اند.

با این حال، مدت‌ها پسر از نعمت قرائت این خطوط بی‌بهره بود. سالها کاروانیان از کنار این آثار باستان که گاه مانند کتبیه بیستون در کمر کوه دور از آفات طبیعی و غیر طبیعی حک شده بود می‌گذشتند و این خطوط مرموز را با تقاضیهای آن نظاره می‌کردند و بر گذشتگان تاریخ بعلت زیبائی این عناوین تزیینی درود می‌فرستادند.

سالها نقوش مرموز خط باستانی مصر و حروف متقطع و مجزای الفبای میخی را مشاهده می‌کردند ولی برای آن ارزشی جز عناوین تزیینی قائل نبودند و حتی حدس نمی‌زدند که این علامت مرموز جنبه زینت ندازد بلکه الفبای واقعی است که نیا کان ما بکاربرده و دنیائی از علم و دانش بوسیله آن برای ما بیاد گار گذارده‌اند.

در حقیقت اطلاع ما از تاریخ گذشتگان از موقعی است که این علائم ناشناس خوانده شد و ارزش واقعی آن درک گردید. صدھا لوح و کتیبه و استوانه قرائت شد و بکمک آثار باقی مانده مورخان یونان باستان دنیائی جدید در مقابل پشم جسم گردید. تاریخ جهان باستان بیش از هر دوره ازین کشف بزرگ متتفع شد، چه باید تصدیق کرد که غیر از این آثار باستانی و آثار مورخان عهد کهن منبع دیگری از تاریخ این دوره در دست نیست و چنانچه این آثار هم وجود نداشت شاید ما اصولاً از تاریخ اقوام آریائی ماد و پارس و دیگر اقوام باستانی بکلی بی اطلاع بودیم و نمیدانستیم درین سرزمین مقدس که ایران نام دارد چه کسانی زیست کرده اند و چگونه این میراث چند هزار ساله اجدادی بما رسیده است. البته اگر این منابع کشف نمیشد باز هم بشر بدون تاریخ نمیماند، زیرا در هر حال وقایع دهان بدھان از نسلی پنسلی منتقل میشود و با وجود خطر تحریف و دخل و تصرف سرانجام خاطره ای مجھول از وقایع گذشته بنسل های هزاران سال بعد انتقال میابد، و این همان است که تاریخ شفاهی ایران باستان را در عصر پهلوانی ایران تشکیل میدهد.

اطلاع ما از منابع واقعی تاریخ ایران باستان از اواخر قرن نوزدهم با حفریات تاریخی بزرگ آغاز گردید. در همین تاریخ است که برای نخستین بار خطوط باستانی خوانده شد و تاریخ واقعی دنیای کهن کشف گردید. با اینحال، قبل از این تاریخ نیز تاریخی از ایران باستان وجود داشته است که مردم کم و بیش بصیرت آن عقیده داشته اند، با این تفاوت که این تاریخ بکلی عاری از حقیقت بود و فقط جنبه داستان و افسانه داشت. بدیهی است هر قومی حمامه های ملی خود را در طی قرون با کمی تغییر و تبدیل دهان بدھان حفظ میکند، ولی در مورد ایران باید اعتراف کرد که بدو دلیل ایرانیان تا اواسط قرن نوزدهم یعنی آغاز حفریات تاریخی بزرگ و استفاده از کتب مورخان یونان باستان اطلاع صحیحی از تاریخ باستان اجاد خود نداشته اند:

نخست آنکه در قرون اولیه تاریخ ایران تا تسلط اعراب تاریخ نویسی بمعنای واقعی کلمه در ایران مرسوم نبود و برخلاف یونان باستان که مورخان بزرگی از قبیل هردوت، گزنهون و کتزیاس از آن سرزمین برخاستند و وقایع قدیم ترین ایام کهن را تحریر و تدوین کردند، در ایران باستان مورخی که بضبط و ربط وقایع پردازد وجود نداشت.

ثانیاً پس از حمله اعراب بسیاری از آثار باستانی ویران و کتب قدیمی نابود شد و اگر احیاناً کتاب تاریخی هم وجود داشت در تندباد حوادث از بین رفت و جز صندوقچه سینه مردمان و محفوظات شخصی چیزی باقی نماند که ایرانیان از روی آن تاریخ نیا کان خود را برای هم نقل کنند. پس واقعی بصورت داستان ازدهانی بدھانی نقل شد و از نسلی پنسلی گردش کرد. این داستان‌ها همانست که در اطراف پادشاهان دو سلسله بزرگ پیشدادیان و کیانیان دور میزند و تا یک قرن قبل بتصور عموم تاریخ واقعی این کشور بود. فردوسی نخستین کسی است که در شاهکار جاویدان خود تاریخ افسانه‌ای ایران باستان را جمع‌آوری و تدوین کرد. تا این زمان، گذشت زمان و دخل و تصرف مردمان موجب شد که این داستانها هر روز مختصر تغییر یابد، لیکن فردوسی با تدوین و تثبیت آن خدمتی بزرگ باستمرار تاریخ خیالی ایران باستان نمود و باید قبول کرد که ازین زمان بعد حتی درین تاریخ خیالی و فرضی دخل و تصرف کمتر شد.

از مطلب دور افتادیم... اطلاع از تاریخ واقعی دوران کهن از موقعی است که بشر دارای خط شد و آیندگان توانستند این خط را قرائت کنند. قرنها گذشت و مردم برای این خطوط که یادگار نیا کان گذشته ما بود فقط ارزش تزیینی قائل بودند. ولی در سال ۱۸۲۱ یک جوان بیست و یک ساله فرانسوی بنام شامپولیون (Champo) ۱lion در مصر موفق بخواندن خط هیر و گلیف شد و بدنیا ثابت کرد که این علامت مرموز یک خط واقعی است.

این خبر غوغائی آن روزگار ایجاد کرد و سیل کاروانهای سیاح و جهانگرد و مورخ را بسوی کشورهای شرق روان ساخت. برای نخستین بار مورخان و باستانشناسان غرب در این اندیشه شدند که چون علامت مرموز مصری یک خط واقعی بوده است، بطور قطع علامت میخی شکل کتیبه‌های دره رود فرات و صحرا وسیع خوزستان نیز خطی دیگر است و همچنانکه با قرائت خط هیر و گلیف ناگهان پرده از دنیای کهن در مصر برداشته شد، با قرائت این خط نیز دوران جدیدی از تاریخ گذشته بشر روشن خواهد گردید.

از اوائل قرن نوزدهم صدها مؤلف و مورخ و مستشرق و زبان‌شناس بمعالمه و دقت در خطوط میخی پرداختند. کمی قبل از این تاریخ در سال ۱۷۶۵ یک تن سیاح

دانمارکی بنام کاستن نیبور (Casten Niebuhr) در خطوط میخی تخت جمشید دقت کرد و برای نخستین بار مدعی شد که این علامت کوچک یک خط باستانی است نه وسیله تزیین آثار باستان.

در ۱۸۰۲ مورخی بنام گروتفند (Grotfend) سفری با ایران کرد و پس از مشاهده آثار باستانی، کتبی چند درباره ایران باستان منتشر کرد که چراغ راه داشمندان بعدی شد. ولی کار عمدۀ در راه فرائت این خط باستانی بوسیله رویلسن انگلیسی (Sir Henry Rawlinson) صورت گرفت. این باستانشناس بزرگ در سال ۱۸۵۱ یعنی سه سال بعد از شامپولیون برای نخستین بار حروف خط میخی را کشف کرد و کتبیه بیهوده‌تون را که بخط میخی و پسه زبان ایلامی و بابلی و پارسی بود فرائت کرد. انتشار این خبر هیجانی بزرگ در جهان پدید آورد بخصوص که خط میخی برای تحریر سه زبان بزرگ باستان بکار میرفت و کشف مفتاح آن خدمتی بزرگ بر وشن شدن تاریخ باستان میکرد. دیری نکشید که این هیجان از صفحه کاغذ و کتاب بصحر اهای سوزان منتقل شدو هیئت‌های متعدد با حرص و ولع بحفر آثار مدفون زمین پرداختند و هر روز با انتشار اخبار هیجان انگیز از کشفیات خود و وقایع هیجان انگیز تاریخی که کشف می‌نمودند دنیای علم و ادب را تکان دادند. نخستین هیئت بسرپرستی لفتوس (Loftus) و چرچیل از انگلستان با ایران آمد.

لفتوس نخستین کسی است که در ایران و بخصوص در شوش بحفریات پرداخت و بكمک دوست خود چرچیل در اواسط قرن نوزدهم نقشه تخت جمشید را کشید و آثار تالار بزرگ آپادانا را کشف کرد. دومین هیئت برای کشف آثار باستان ایران بریاست یک تن فرانسوی بنام دیولافوآ (Dieulafoy) و همسرش در سال ۱۸۸۵ با ایران آمد و حفریات شوش را تکمیل کرد.

دیولافوآ سرستونها و کاشی‌های زیاد با خود به پارس برد که امروز در موزه لوور محفوظ است و از آن جمله فریز معروف سربازان جاویدان است.

بعد از دیولافوآ هیئت فرانسوی دیگری بر همراه دومر گان (De Morgan) انحصار حفریات آثار باستانی ایران را تحصیل کرد و کاوش‌های تاریخی را درین سرزمین کهن ادامه داد.

توسعه حفریات جدید در سراسر قرن نوزدهم و کشف مفتاح خطوط باستان در اواخر این قرن و قرائت صد‌ها کتبیه و لوحه و استوانه غفله تغییری عظیم در طرز

قضاؤت نسبت بتأریخ گذشته ایجاد کرد. کتب تاریخی که تا آن زمان درباره عهدغایق نوشته شده بود متروک و کتب جدید تدوین شد و دانشمندان کوشیدند از استاد جدید تاریخی بنحو مؤثر برای روشن شدن نکات تاریک تاریخ باستان استفاده کنند. بطور خلاصه حفريات علمی قرن نوزدهم و قرائت خطوط باستانی در عالم تاریخ به دو نتیجه بزرگ منجر شد:

۱- ورشکستگی ناگهانی عقاید غلطی که مردم تا آن زمان از تاریخ باستان داشتند. تا آن روزگار در غالب کشورهای شرق تاریخ ملل صورت افسانه و داستان بخود گرفته و این افسانه‌های خیالی بقسمی در ادبیات و هنر نفوذ کرده بود که رفته رفته جزء معتقدات تاریخی مردم شده بود.

در ایران داستان‌های مربوط به تورانیان و ایرانیان و رستم و افراسیاب طوری از مجرای شاهنامه ریشه دار شده بود که بتصور بعضی این داستان‌های حمامی و خیالی تاریخ واقعی ایران باستان بشمار میرفته است.

۲- اثر دیگر این حفريات توجه ناگهانی ملل جهان به روشن شدن تاریخ مشرق زمین بود. در حقیقت عرصه‌ای بکرو دست نخورده برای مطالعه پیشکراولان کنجدکاوی‌های تاریخی ایجاد شد.

در اواخر قرن نوزدهم صد‌ها مورخ و مستشرق متوجه مشرق زمین شدند و با رنج و زحمت شبانه‌روزی بمطالعه اسناد کشف شده پرداختند و هر یک کوشیدند با قرائت یکی دو کتبیه، از قسمتی از حوادث مکتوم گذشته پرده بر گیرند تا ازین افتخار بزرگ بی نصیب نمانند. در اثر همین نهضت علمی بزرگ بود که هیئت‌های مختلف فرانسوی و آلمانی و انگلیسی مأمور تهیه تاریخ ملل شرق شدند و کتب و رسالات زیاد درین باره تدوین و منتشر کردند. ازین جمله است کتاب *ماسپرو* (Maspéro) مستشرق معروف فرانسیست که تحت عنوان «تاریخ ملل شرق» – (*Histoire des Peuples de l'Orient*) برای نخستین بار در اوخر قرن نوزدهم با استفاده از اسناد و مدارک جدید منتشر شد.

یک ژنرال انگلیسی بنام سر پرسی سایکس (Sir Percy Sikes) که سالها در کشورهای مشرق زمین بگردش و سیاحت مشغول بود در آغاز قرن بیستم تاریخ جامع و مشروحی از ایران باستان تحت عنوان «تاریخ ایران» در دو مجلد بزرگ

منتشر کرد که متنضم تاریخ ایران از آغاز تا عصر مؤلف بود. یک انگلیسی دیگر بنام سر جان ملکم (S. J. Malcolm) که او نیز سالها در ایران زندگی کرده و یکبار عنوان مأمور سیاسی دولت بریتانیای کبیر سراسر کشور را سیاحت کرده بود تاریخ مفصلی از ایران در دو مجلد تحت عنوان «تاریخ ایران» تحریر کرد.

اینها پیشراولان عرصه تحقیق تاریخ ایران باستان بودند. از آن بعد مطالعه تاریخ باستان ملل شرق و بخصوص تاریخ کلده و آشور و مصر و ایران باستان پیر وان و طلاب زیاد در کشورهای مغرب زمین پیدا کرد و جمعی کثیر از مورخان و مستشرقان و دوستداران کشورهای شرق بتأثیف کتب بزرگ تحقیقی دست زدن و یکباره از بسیاری مجاهولات تاریخ باستان پرده برداشتند. صد ها مستشرق و مؤلف در زوایای کتابخانه ها و موزه های بزرگ بمطالعه و تحقیق پرداختند و گنجینه ای از علم و ادب ایجاد کردند که برای ما ایرانیان جای بسی فخر و مبارات است. از جمله این مستشرقان جوان که مانند اسلاف خود درین جهان پرآشوب از لذایدمادی چشم پوشیده و در کنج کتابخانه ها وزوایای موزه ها بروشن کردن گوشه ای از تاریخ جهان پرداخته اند آقای آلبر شاندور (Albert Champdor) فرانسوی است که کتاب حاضر از تألیفات او است. مؤلف دانشمند که از مستشرقان و مورخان معاصر فرانسوی است برای تهیه این کتاب از کلیه مدارک و اسناد موجود استفاده کرده است و فقط در ضمن مطالعه است که میتوان بمیزان رنج و زحمتی که برای مراجعه باستاند مختلف برخود هموار کرده است بی برد.

در سرفصل کتاب ، دنیائی جدید بما معرفی میشود . دنیای پرآشوب و پر هیجان ، دنیائی که در آن زور حکومت دارد ، شهر های عظیم بدست غارت سپرده میشود و بقا یای آن طعمه حریق میگردد .

آنگاه ناگهان صحنه عوض میشود ؛ کوروش ، شاهنشاه هخامنشی پادشاه رئوف و مهربان ، پادشاه مقتصد و سیاس شخصیت بزرگ و شایسته احترام خود را بر جهان باستان تحمیل میکند ، همه چیز را تحت الشاعر قرار میدهد و صحنه ای جدید در تاریخ جهان میگشاید . امپراطوری وسیع لیدی تسخیر میشود و کرزوس پادشاه افسانه ای آن برخمنی از آتش کلام سولون معروف را بخار میآورد و احساسات رحم و شفقت فاتح خوش قلب را تحریک میکند . آنگاه بابل ، این شهر افسانه ای کهنه که هزاران اسیر یهود در آن دست و پا نیز ذندگی خود را بروی فاتح پارسی میگشاید و بوسیله

خدای خود مردوك تاج شاهی بر فرق کوروش میگذارد. اسیران یهود آواز فتح و پیروزی سرمیدهند و در میان هیجان وصف ناپذیر بوطن از دست رفته مهاجرت میکنند و بیت المقدسی پاک و منزه از نوبنیاد مینهند. مرزها گسترده میشود، امپراتوری ها سنقرض میگردد، اقوام بحر کت و هیجان میآیند، فریاد شادی و دعای خیر مردمان اسیر بدرقه کوروش میشود و کوروش با شخصیت تابناک و درخشان خود قرنی جدید در تاریخ بشرافت اج میکند، قرن سلطه اقوام آریائی، در عین آزادی اقوام غیر آریائی. ایست حاصل کلام و معنای واقعی سیاست کوروش، فاتح بزرگ آریائی.

۱۳۳۵ فروردین ماه

دکتر هادی هدایتی

فصل اول

دو هزار و پانصد سال قبل

دو هزار و پانصد سال قبل بود که پیزیسترات^۱ قلعه شهر آتن را تصرف کرد و با استقرار استبداد فردی بهرج و سرج حکومت عام خاتمه داد. در آن هنگام سه حزب بزرگ، حزب مالکان عده، حزب بورژوآهای متوسط و حزب طبقه سوم بدون توجه بزیانی که با جماعت وارد مینمودند در مجامع عمومی مشاجرات دائمی و بی نتیجه مشغول بودند. پیزیسترات باین حکومت هرج و سرج خاتمه داد. مورخان باستان از حکومت این مرد قضاویت خوبی کرده و آنرا ستوده‌اند. پیزیسترات طبقه دهقان آزاد را تقویت کرد، انبوه مردمان عوام را از آگورا^۲ و سیاست دور کرد و بی‌آنکه بقضاویت مردم توجه کند بوضع قوانین پرداخت. در زمان او آتن رفته به صورت یک مرکز صنعتی و هنری بزرگ درآمد و جشن‌های مذهبی دیونیزیاک^۳ که از ماه ژانویه تا ماه آوریل ادامه می‌یافت مفتاح درخشندگی تراژدیهای شد که آثار یکی از ادوار مساعده و مناسب تجلی نبوغ بشری را بیاد گار گذارد.

دو هزار و پانصد سال قبل بود که بیزانس بوسیله دستهای از مگاری‌ها^۴ تأسیس شد. این شهر با تسلط بر تنگه‌ها و دریافت حق عبور از کاروان‌های گندم که از دریای سیاه می‌گذشت بسرعت رونق یافت. یونانیان فعال بدریای مدیترانه نظر طمع داشتند و کشتهای خود را عازم فتح سواحل آن کردند تا مهاجرنشین‌هایی از تجار یونانی تأسیس کنند و فعالیت آنها را در دنیای جدید آن زمان روز بروز افزایش دهند. شهرهای بزرگ یونان، با وجود اختلافات سیاسی و رقابت‌ها و نفاق داخلی تمدن خود را باقصی نقاط حوزه مدیترانه توسعه دادند و همه‌جا مردمان وحشی را از هلنیسم که یکی از عالی‌ترین مظاهر تفوق انسانی و بزرگترین کوشش برای نیل بدرجات عالی بشری و تفوق ارزش‌های روحانی است برخوردار کردند. سر زمین یونان در میان اقوام وحشی اروپا و در برابر تمدن هزار ساله بابل و سفیس، بندهای خدایان بیشمار خود

(1) Pisistrate (2) Agora (3) Dionisiaque (4) Mégariens

بیدار نیشد. دوهزار و پانصد سال قبل نیز همین قوانین اساسی امروزبر مردم حکومت میکرد و فقط مردمان نیرومند و فعال میتوانستند درین مبارزه دائمی که تاریخ بشر نشانه آنست پیروز شوند.

استقرار مهاجرنشین‌های یونانی در سواحل مدیترانه بتوسعه و نفوذ هلنیسم مساعدت کرد. در همان هنگام که «مگاری‌ها» بنیانی بیزانس دست زدند، شهر پانتی کاپه^۱ در ساحل بازار بسفر و شهر کرسونز^۲ در ساحل کریمه تأسیس میشد. این شهرها که واردات آنها پوست، خاویار و غلام بود، محل ورود کاروانهای شد که مخصوصاً هند را پس از عبور از کشور ماد و ارمنستان تا آستانه باخترا زمین حمل میکردند. در ساحل لیبی میبنی‌ها^۳ بتوصیه هاتف پرستشگاه‌های خود در سیرن^۴ مستقر شدند و با صدور محصولات صحرائی یعنی عاج، شاخ آهو و پوست حیوانات وحشی، بازار تجارت خود را بسرعت رونق دادند. اهالی شهر فوشه^۵ در جستجوی ارض موعود با جسارت و شهامت از ساحلی بساحل دیگر شتافتند و شهر مارسی را که بعدها پایتخت و مرکز هلنیسم در سرزمین «گل» گردید تأسیس کردند.

یکی از پرسرو صد اترین شهرهای یونانی ساحل آسیای صغیر شهر ملط یامیله^۶ بود که بعلل اقتصادی و سیاسی با کشورهایی که مبدع هجوم اقوام سیت^۷ بود تماس گرفته و هفتاد و پنج مهاجرنشین گردانده دریای سیاه تشکیل داده بود. این دریا بعلت طوفان و مده زیاد و سواحل سکونت ناپذیر و اجتماع «وحشیهای شمالی»^۸ که

1- Panticapée

2- Chersonèse

3- Minyens

4- Cyrène

5- Phocée

6- Milet

7- Scythes

۸- اشاره به کتاب آریسته (Aristée de Proconnèse) که در قرن و قبل از میلاد میزیست و درباره اقوام سیت کتابی تحت عنوان «وحشیهای شمالی» بنظم تألیف کرده بود که امروز مفقود است.

هردوت در آثار خود مکرر از کتاب او استفاده کرده است. آریسته که به ترکستان چین مسافرت کرده بود، درین اشعار درباره هجوم اقوام وحشی چنین اظهار نظر کرده بود: «سیمری‌ها (Cymériens) که ساکن کریمه بودند در اثر فشار سیت‌ها بسوی مغرب هجوم بردنند. سیت‌ها نیز بنویه خود در برابر هجوم ماساژت‌ها (Massagètes) به مهاجرت

موجب هراس و وحشت شدید مردمان مدیترانه شرقی بودند در میان ملاحان و دریانور دان شهرت شومی بدست آورده بود . جزیره رسدس^۱ با کارگاههای کاشی- سازی و کوره‌های ذوب فلزات و کارخانجات اسلحه‌سازی و کشتمی‌سازی یکی از مهم‌ترین مراکز تجاری مدیترانه محسوب می‌شد .

بدین ترتیب ، در همان حال که تجارت و کسب برثروت مهاجرنشین‌های یونانی و مشتریهای آنها می‌افزود ، در اقصی نقاط مدیترانه جوهر حیات بخش تمدن جدیدی را نیز توسعه میداد .

دو هزار و پانصد سال قبل امپراتوری فینیقیه که پایه‌های آن بر روی امواج دریا استوار بود و ماهراهانه بوسیله جمعی اشراف تاجر صفت اداره می‌شده ، آخرین روزهای افتخار و شکوه خود را می‌گذرانید . قومی که شهرهای کارتاژ ، اوتیک^۲ و گادس^۳ را تأسیس کرده بود و ملاحان آن دو هزار سال قبل از واسکودو گاما^۴ دماغه‌امیدواری را در جنوب افریقا کشف کرده بودند بتدریج سلطه خود را بر راههای تجارتی که تا جزایر بریتانیا توسعه می‌یافتد از دست میداد و کشور دریائی خود را که سالیان متمادی از مزایای آن برخوردار شده و منافع سرشاری از آن عاید کرده بود به تازه‌واردان یونانی واگذار می‌کرد . شهرهای صور^۵ و صیدون^۶ و بیبلوس^۷ هنوز آثار قدرت و عظمت

پرداختند و ماساژت‌های نیز در برابر هجوم ایسدون‌ها (Issédons) که ساکنی درۀ ترکستان چنین بودند گریختند و ایسدون‌های نیز بنویه خود در برابر آری‌ماسپ‌ها (Arimaspes) که تیره‌ای از مغول بودند عقب‌نشینی کردند . آری‌ماسپ‌ها نیز در برابر هجوم هیپرboréens (Hyperboréens) بحر کت در آمدند . »

MASAZHT HA O AISDON HA HMAN MERDIBANI HSTND KKD BUDHA BUPHI DRASHTP HAI BIN ARAL O DRIBAI XZER O BRXH DR DROWAZE DZONNGKARI (Dzongarie) SKOUNT KRDND .

ARI MASAP HA KHE DR HALEH AI AZ AFSAHNE PO SHILDE AND ZAHER AA HMAN « SWARAN ASTB » HSTND .

AIN KTTAB ARISEH KHE HAWI NKAT JALB TOJEGHI BODE AST TABT MICKND KHE TGHAR YONANI SAKEN SOAHL DRIBAI SIAH AQCHI NQAT XAOR DURRA MI SHNAXTEH AND . NIBZ AIN KTTAB BIYAN CHIGHI AZMERDAM CHHRA GKRD ZMAN DARD O MTPDSN ATLAUGAT DQYCHI DRBARA MHEAJMAT BI DRBI ATOAM WASHI AST KHE ASIAY BAXTERI RA CHHUNA TAKHT O TAZ KHOD KRD BUDND .

1- Rhodes

3- Gadès

5- Tyr

2- Utique

4- Vasco de Gama

6- Sidon

7- Byblos

وثروت وسلطه گذشته خود را حفظ کرده بودند. صور که از سایر شهرها با رونق ترو آباد تربود، گندم و زیتون وظروف سفالی و پشم از کشور اسرائیل وارد میکرد. کشور پرثروت سوریه نیز موجب توسعه و رونق کار در یانوردان و کشتی داران شهر صور شد. کاروانهای متعدد از دمشق، هامه^۱ و کارکمیش^۲ بسوی این شهر در حر کت بودند. مصر نیز محصول عاج و پاپیروس خود را با طروف شیشه‌ای و اوراد و طلسه‌های حکاکی شده این شهر مبادله میکرد. ملاحانی که حامل کالاهای پادشاهان صور بودند و تجاری که از شهرهای دور هند برای تحمیل نیروی سحرآسای خود بر تمدن اروپا میشناختند در عدن باهم روبرو میشدند. اهالی صور محصولات عجیب و فراوانی از نقاط مختلف بیندر خود وارد میکردند. موجب اصلی رونق و سعادت شهر صور ایالت تارسیس^۳ بود که شهر گادس نیز سیصد سال قبل از کارتاف در آن تأسیس شده بود. در این محل مردم باستخراج و بهره‌برداری معادن فلزات قیمتی مشغول بودند.

پس جای تعجب نیست که شهر صور پس از چندین قرن در یانوردی و تجارت و غارتگری در دریاها و سواحل، «مانند گل ولای کوچه‌ها طلا، و مانند گرد و غبار آن نقره» ذخیره کرده باشد. مردم این شهر هنوز برروی ویرانه‌های گذشته پر افتخار خود در نهایت شکوه و عظمت میزیستند و بتصور اینکه این وضع ادامه خواهد داشت به تن پروری و تنبی میگرانیدند، در حالی که در همان هنگام در حوالی شهر آنها دنیائی که غفلة بهیجان آمده بود بسرعت تحول میافات و اقوام جدید با بیصبری تمام انتظار انحطاط این شهر را میکشیدند تا در دنیائی که در تحول سریع بود آنها نیز بخت خود را بعرض آزمایش گذارند.

دو هزار و پانصد سال قبل خبری هیجان‌آور در مشرق زمین انتشار یافت: شهر نینوا پایتخت تاریخی آشور ویران شد! سقوط این پایتخت پرمدعای آسیائی اعلام پایان سلطه امپراتوری آشور بود. خدایان عظیمی که کاخهای سنابریب^۴ و آسور بانیپال^۵ و سالمنزار^۶ را حمایت میکردند، ناگهان پادشان سلحشور آشور را که مدت‌ها شکست‌ناپذیر معروف شده و هزاران خارجی را بصغاری خود با سارت برده

1- Hamah

2- Karkémish

3- Tarsis

3- Sénnachérib

5- Assurbanipal

6- Salmanzar

بودند بحال خود رها کردند. همین اسیران خارجی بصورت عامل ضعف و تجزیه در قلب نژاد آشوری کمک مؤثری بانحطاط آن کردند.

نینوا، «شهر خون آشام» طعمه حريق شد. شبهای پی در پی این شهر عظیم در میان صحاری سوخت و دود آتش آن مانند دود یک قربانی عظیم و کریه باسمان رفت. درین شبهای تاریخی که پیشوایان قوم یهود وقوع آنرا پیش گوئی کرده بودند، مسافران کاروانها و حشتزده ناظر حريق این شهر بودند، و دیدند چگونه معابد مقدس و خدایان کوه پیکر مانند مشعل سوختند. این واقعه بزرگ و غیر مترقبه در تاریخ مشرق زمین بی نظیر است.

نینوا در طی چند روز بصورت تلی از خاکستر و ویرانه درآمد. شهرهای دیگر آشور نیز بهمین سرنوشت دچار شد و نام قوم شجاعی که یکی از نیز و مندترین امپراتوریهای عهد عتیق را از ایلام تاتب^۱ بنانهاده بود برای ابد از جرگه ممل جهان حذف شد.

«ماندا»^۲ پادشاه اومنان^۳ این قوم را مطیع کرد و باطاعت و اقیاد خود درآورد. از بالا و پائین و راست و چپ مانند طوفانی سهمگین همه جا را ویران کرد. از بابل انقام گرفت. ایریبا توكته^۴ پادشاه جسور اومنان ماندا^۵ سراسر معابد خدایان آشور را ویران کرد و نیز مقابر مقدس شهرهای حوالی آکاد^۶ را که با پادشاه آکاد از در مخالفت درآمده و از اتحاد باوی امتناع کرده بودند ویران کرد. هیچ چیز از حمله او معاف نشد و کلیه شهرها ویران گردید. پادشاه بابل مانند طوفانی سهمگین به نفرین و لعنت خداوند مردوک^۷ صورت تحقق داد...»^۸

شهر نینوا دیگر وجود خارجی نداشت... کاخهای عظیم آن در زیر تلهای شن مستور شد و چنان آثار آن ناپدید گردید که وقتی دو قرن بعد مردان «دهزار تن» برهبری گزنوون^۹ از این سرزمین معروف گذشتند، حتی تصور نکردند که از روی

1- Thébes

2- Manda

3- Umman

4- Iriba-Tukte

5- Umman-Manda

6- Akkad

7- Mardouk

۸- نقلی از یکی از آثار باستان.

شهری عبور میکنند که هزاران سال روح و مرکز تقلیل جهان بوده است. آشور، خدای ابدی مرده بود! تمام ملل شرق زمین این واقعه بزرگ را باشادی و شفعت استقبال کردند.

این امپراطوری موحسن برای ابد نابود و سرزمین آن بین مادهای آریائی و کلدانیهای سامی تقسیم گردید.

بیست و پنج قرن بعد کتابخانه آسوربانیپال که بیش از بیست هزار لوحة آن کشف شد و امروز در موزه بریتانیائی انگلستان محفوظ است، مشخصات اساسی این تمدن شگفت‌آور را آشکار کرد^۱. چندین هیئت از باستان‌شناسان که از اکناف عالم برای مطالعه این لوحة هاشتافته بودند بقرار آنها پرداختند و درباره ملتی که تنها شاهکارش

۱- «کتابخانه آسوربانیپال» که امروز باندازه کتابخانه اسکندریه مشهور است، مخصوصاً مجموعه‌ای از آثار تاریخی باستان است. الواح آن طوری پخته و پرداخته شده که سالپان متمادی دوام خواهد آورد. لیکن آثار حرق نینوا بر روی آنها کاملاً مشهود است. این الواح که اسناد موثق و صحیحی است و امروز اطلاعات ذیقیمتی درباره تاریخ ادوار قدیم بساید هد عبارت است از ترجمه‌های آشوری متون سومری و آکادی، اپیگراف، یعنی کتیبه‌های کوچک بر روی لوحة‌هایی از خاک رس و نیز متونی مربوط به تاریخ نگاری و وقایع نگاری مانند «وقایع نگاری نخستین پادشاهان بابل» که خود بtentهای اثر ذیقیمتی است و نیز جدول مقایسه سنت و قایعی که بین ۱۶۰۰ و ۸۰۰ قبل از میلاد اتفاق افتاده است. و نیز قوانین حکام با فهرستی از امرای شاهی که اسمی آنها با سال مأموریت آنها در نینوا و عناوین و وقایع مهم ایالت آنها در آن مذکور است. و نیز نامه‌ها، مراسلات و گزارش‌هایی که گاه از طرف شخص پادشاه و گاه از طرف امراء او صادر می‌شده و تواریخ اینها مربوط به یزید غلام و خانه و مزرعه و دام و غیره. ولی قسمت اعظم الواح کتابخانه آسوربانیپال مربوط به ستاره‌شناسی و علم طب و مسائل مذهبی است. بدینک این الواح موقع شده‌اند عبادت و نماز رسمی ایشتار (Ishtar)، سن (Sin)، شاماش (Shamash) و سایر خدایان را گشتن کنند و نیز در میان این الواح، سرودها و متونی مربوط به ادب و تشریفات، چشم خدایان و چشم سال نو یافت می‌شود. کتابخانه شاهی شهر نینوا متون حمامی بسیار مهمی برای ماباقی گذارده‌اند که در سالهای اخیر کتب زیادی درباره آنها نوشته شده. این متون عبارتند از حماسه ژیلگمش (Gilgamesh)، داستان خلقت، هبوط ایشتار در جهنم، انسانه‌ها و دستانهای خدایان و رونوشت قطعاتی از قانون معروف هامورابی. و نیز این کتابخانه فهرست حروف و هجا را با ارزش مربوط به یک در دسترس ما قرار داده است. بررسی این اسناد نشان میدهد که بسیاری از آنها رونوشتی از نسخ اصلی بسیار قدیم بوده‌اند که در شهرهای آکاد و آشور و نیبور (Nippour) حفظ و نگاهداری می‌شده‌اند.

جنگ و سیز بود اطلاعات گرانبهائی بمدادند. این الواح از وجود وقایع نگاریهائی حکایت دارد که حماسه‌های نظامی آن در شب تاریک زمان ناپدید گردیده است.

دو هزار و پانصد سال قبل سلطنت بخت النصر^۱ در بابل بیان میرسید. این فاتح کلدانی که پیشوایان یهود، ارمیا^۲، حزقيال^۳ و داینال^۴ ظهور او را بعنوان بله‌ای ضروری آرزو کرده بودند، پادشاهی که با دستهای خود چشمان پادشاهان مغلوب را بیرون میکشید، فاتحی که نینوا را مانند مشتی خاکستر گرم بر باد داد، شاهی که کشور آشور و فینیقیه و فلسطین و آمون^۵ و موآب^۶ را مانند طوفانی ویران کرد و ذخایری را که از زمان سلیمان و ملکه سبا دو معبد خدای یهود گرد آمده بود بیر گنجینه خدای پعل مردوک^۷ افزود، سلطانی که بیت المقدس را از فحشای تبه کار و اشراف نظامی معروف و درباریان و پیشوایان خائن بوطن رهانید، پادشاهی که برای انتقال ذخایر هند بابل در اعماق خلیج فارس با حداث بند پرداخت و بمحابا خود را بصحرای سوزان عربستان رسانید و در رأس گردونه‌های جنگی خود بدنیال اشباح خیالی و مرمر موز کشور سبا تاخت برد و بابل جدیدی در پای اهرام مصر بنادرد، بخت النصر بزرگ که با خدایان رقابت میکرد و در حال جنون بحیات پرهیاهوی خود خاتمه میداد.

در همان هنگام فاتح جدیدی بنام کوروش در جهان ظهور میکرد و برای تحقق پیشگوئی معروف‌ترین بمخالفت با بابل بر میخاست. ژرمی چنین گفته بود:

«بر چمها بر افراد زید و میان مردمان جار زنید و آنها را بجنگ دعوت کنید. ای بابل، شهر گنجینه‌ها و ذخایر قیمتی، ثروت عظیمت نابود خواهد شد، چه پایان حیات نزدیک است!»

دو هزار و پانصد سال قبل پادشاهان نالایقی بر اکباتان سلطنت میکردند. پادشاهان ماد که اجدادشان پنج قرن قبل حقیر و مسکین بین بخارا و سمرقند سرگردان بودند، اکنون میپنداشتند که از وجودی فوق بشر هستند و در اعماق کاخهای خود مانند خدایان سلطنت داشتند. در آغاز کار چندان نامی از آنها نبود، ولی بتدریج جای خود را در صحنه سیاست گشودند:

1- Nabuchodonosor

2- Jérémie

3- Ezéchiel

4- Daniel

5- Ammen

6- Moab

7- Baal Mardonuk

آشور را تسخیر کردند، به تفوق سیت‌هادر کاپادوس^۱ خاتمه دادند و کشورهای مانا^۲ و اورارتی^۳ را در آرمنستان ویران کردند. یکی ازین پادشاهان بنام سیاگزار^۴ پس از اشغال قسمتی از آشور، ناحیه بزرگی از آسیای باختری را نیز تصرف کرد. قدرت این پادشاه بد رجۀ قدرت پادشاهان بابل رسید.

ولی عصر عظمت مادها نیز بعضی اتحاط آنها مبدل شد. قومی که افراد آن شلوارهای گلدوزی ظریف در بر کنند در میدان جنگ قادر بدفاع از افتخارات خود نخواهند بود.

دو هزار و پانصد سال قبل، در سال ۵۸۶ پیش از میلاد که در تاریخ مذهبی شر سالی مهم محسوب می‌شود، شهر بیت المقدس پس از یک سال محاصره ویران شد و اهالی آن با سارت رفتند؛ بعضی ببابل تبعید و بعضی بمصر پناهنده شدند و در آنجا گرد پیشوای خود ارمیا حلقة زدند. ارمیا آنها وعده میداد که آینده‌ای درخشان در پیش دارند، چه ویرانی دولت اسرائیل و انهدام معبد بزرگ آن که بعلت عدم بصیرت پادشاهان اجتناب ناپذیر شده بود امری موقتی و لازم بود و مردم اسرائیل مستوجب آن بودند. ارمیا مردم پراکنده اسرائیل را گردآورد و با صبر و حوصله آنها فهماند از میان مصائبی که بر کشور آنها وارد آمده است اسرائیل پاکتر و بزرگتر بیرون خواهد آمد.

پنج سال قبل از تبعید تاریخی قوم یهود ببابل، پیشوای مذهبی دیگری بنام حزقيال^۵ اعلام کرده بود که از اجتماع قوم یهود بار دیگر بیت المقدس جدید تشکیل خواهد شد. این رهبر بزرگ یهود با شوک و حرارت زیاد به تهیه نقشه شهر جدید بیت المقدس پرداخت و اسرای یهود را به آینده‌ای تابناک امیدوار ساخت تا وضع حاضر و مشقات طاقت‌فرسای خود را فراموش کنند. وی مردم اسیر را که جور اشتباهات بزرگتران و گذشتگان خود را متحمل می‌شدند تهییج کرد و با زمزمه سرو دامید که امروز نیز نوای آن طبیعتی غیر عادی دارد قوم یهود را دعوت کرد که هرگز از فکر خدای خود دور نشوند و با اعتماد کامل خود را برای آینده درخشانی که آنها را بوطن مراجعت خواهد داد آماده کنند.

1- Cappadocce

2- Manna

3- Ourarti

4- Cyaxare

5- Eséchiel

فصل دوم

جوانی افسانه‌ای کوروش

جوانی کوروش بالافсанه‌ها و داستانهایی که از عهد باستان بیادگار مانده آمیخته است^۱.

درین افسانه‌ها آستیاژ، پادشاه حقیر و بی‌نام ماد که در میان جواهرات بسیار و درباریان متعدد خود میزیست قشش مستبد خونخواری را بهده دارد. مورخان یونانی کوروش را که نواده‌ی وی بود قهرمان جوانی و نمونه شهامت و شجاعت و جوانمردی معرفی میکنند، قهرمانی که بر تمام دامهایی که در جوانی بر ضد وی گسترده بودند چیره شد. این داستانها که نمیتوان آنها را تاریخ واقعی تلقی کرد، بصورت فولکور جهانی درآمده و ارزش آن در حدود تاریخ بشری است.

۱- سیرووس کلمه لاتن نام ایرانی کوروس (Kouras) است. در کتبه‌های هخامنشی که پس زبان نوشته شده این کلمه باین صورت خوانده میشود: Kur-as و Ku-ra-as؛ در مجموعه متنون بابلی کورس (Kuras) و در مجموعه ایلامی کوروس (Kurus) خوانده میشود. در اسناد خط میخی املای آن بترتیب زیر دیده میشود: کوراس (Kurras)، کوراسو (Kurassu)، کورسو (Kursu). مصریها او را کورس (Koures) بکسر را و یهودیها کورس (Kôrêš) باز هم بکسر را مینامیدند. به لاتن سیرووس (Cyrus) گفته میشود. کتریاس معتقد است که کلمه کورس (Kouros) مشتقی از یک کلمه ایرانی است که معنای «خورشید» است. ولی ویز باخ (Weisbach) که قضاوتش درین باره شایسته تر است ثابت کرده که نه تنها این اسم ارتباطی با خورشید ندارد، بلکه این اظهار کتریاس ثابت میکند که با وجود اینکه در دربار هخامنشی اقتضیت داشته هر گز موفق باموختن زبان پارسی نشده است. اشیل (Eschyle) و پلوتارک (Plutarque) نیز همین معنی را برای این کلمه ذکر کرده‌اند.

هزیکیوس (Hésychius) ریشه کلمه کورس (Kuros) را کلمه رودخانه میداند و این همان نظر سترابون است که عقیده دارلا کوروش اگرادات (Agradate) نامیده میشد و بعد از نام رودخانه‌ای را که در نزدیکی پازار گاد جاری بود برای خود انتخاب کرد.

بنابر وايت سترابون^۱ ، مادها برای خارجيان چنين نقل ميکرده اند که مادر کوروش زنی چوپان و پدرش مردی بنام آنرا دatis^۲ بود که بقبيله وحشی ماردها^۳ تعلق داشت و از راهزنی ميز است ، بطور يکه دينون^۴ تاييد ميکند ، کوروش در جوانی يکی از سیصد تن جو بداران پادشاه ماد بود که هنگام خروج پادشاه ازاومشايعت ميکرده اند و مدتی بعد از افراد گارد سلطنتی شده است . داستاني که هر دوت درباره‌وي نقل ميکند معروف و شایسته توجه است . اين داستان را برای خوانندگان که قطعاً اين صفحه تاریخی را فراموش نکرده اند خلاصه ميکنیم :

هر دوت مدعی است که « تاریخ جوانی و جلوس کوروش بشرحی که او نقل ميکند و خود بر سه روایت دیگر مقدم دانسته از روی گفته ايرانیانی تهیه شده که در گزانتوس^۵ اسیر شده اند . »

سرگذشت انسانهای کوروش افسانه سارگن^۶ را که بوسیله الواح کتابخانه معروف آسور بانیپال بما رسیده است بخاطر میآورد . معروف است هنگام تولد کوروش ، پدرش آستیاژ^۷ که آخرین پادشاه ماد بود خوابی دید که او را بسیار مضطرب کرد و برای تعبیر آن به مغان درباری متول شد .

هر دوت ميگويد : « آستیاژ خواب دید که دخترش ماندان^۸ درخت موئی زائید که سراسر آسیا را فراگرفت . »

خوابگزاران رسمي که مأمور تعبیر این خواب شدند جگر حیوانی را که بار عایت آداب و رسوم معمول قربانی شده بود بدقت معاينه کردند و آنگاه چنین پيشگوئی نمودند : خاندان ماد روزهای شومی در انتظار دارد . طفلی که بدنيا آمده است سراسر آسیا را تسخیر و قوم ماد را مطیع خود خواهد کرد . هر دوت چنین اضافه ميکند :

« آستیاژ کودک را يكی از محارم خود سپرد که از مادها بود و هارپاگوس^۹ نام داشت و امر کرد او را بخانه خود برد و نابود کند . »

پس کوروش نوزاد را برای مرگ آماده کردند . هارپاگوس که متغير بود

1- Strabon

2- Atradatès

3- Mardes

4- Dinon

5- Xanthos

6- Sargon

7- Astyage

8- Mandan

9- Harpagos

چگونه این مأموریت را انجام دهد ، گاوچرانی را مأمور این کار کرد . هارپا گوس این گاوچران را که میتراداتس^۱ نام داشت و در نزدیکی اکباتان میزیست طلب کرد و طفل را بوی سپرد تا بصرها برد و در آنجا رها کند .

او به گاوچران چنین گفت : « پادشاه مرا مأمور کرده است بتو اعلام کنم که چنانچه این طفل را نکشی خود کشته خواهی شد . »

گاوچران این مأموریت را پذیرفت و طفل را گرفت . ولی چون مقدر نبود که کوروش کشته شود زوجه این گاوچران تیره بخت که هر روز بانتظار وضع حمل بود هنگامیکه شوهرش برای تحویل گرفتن کوروش رفته بود وضع حمل کرد .

هر دوست شرح داستان را چنین ادامه میدهد : « وقتی میتراداتس بخانه برگشت زوجه اش از او پرسید برای چه هارپا گوس او را احضار کرده بود . گاوچران پاسخ داد : « کاش آنچه در شهر دیدم و شنیدم هر گز نمیدیدم و نمی شنیدم . در خانه هارپا گوس کسانی بیگریستند و زاری میکردند . من با اضطراب بخانه اووارد شدم . بم Hispan و رود طفلی را مشاهده کردم که از جواهرات ذیقیمت پوشیده بود و در گاهواره رنگین خود دست و پا میزد و فریاد میکشید . هارپا گوس بمن دستور داد آن طفل را بگیرم و در محلی از صحراء که آشیانه حیوانات سبع است رها کنم . من بتصور اینکه کودک یکی از افراد خانواده او تعلق دارد او را گرفتم و آوردم ، ولی در طول راه مطلع شدم که این کودک نواده شخص پادشاه است و این کودک که میینی همان کودک است . »

زن گاوچران از مشاهده این کودک زیبا و تصور مرگ که او بیناک شد و از شوهرش خواست که از مرگ که او صرف نظر کند . میتراداتس نمیخواست سخن او را گوش کند ، چه میترسید هارپا گوس جاسوسانی برای تحقیق کار او بفرستد تا چگونگی اجرای دستور او را گزارش دهنده . پس زوجه میتراداتس چنین پیشنهاد کرد :

« اکنون که تو قصد داری این طفل شیرخوار را بقتل رسانی ، آنچه من میگویم انجام ده . هم اکنون من طفلی مرده زائیده ام ، آنرا بجای این طفل زنده در صحراء و در محل درندگان رها کن و ما از نواده پادشاه مانند فرزند خود مواظبت خواهیم کرد . » گاوچران این پیشنهاد را پذیرفت و طفلی را که قرار بود نابود کند به زوجه خود سپرد و طفل مرده او را بازیور آلات بیاراست و در صحراء رها کرد . این بود افسانه تولد کوروش .

بدیهی است این زن حدس نمیزد طلفی که در دامان خود ترتیب میکردن روزی مؤسس ایران هخامنشی خواهد شد و نام قبیله هخامنشی را که او نیز بدان تعلق داشت در تاریخ سر بلند و سرفراز خواهد کرد.

کوروش ده سال در دامان مادر فرضی خود بزرگ شد. هر دوست میتویسد که «وی زیرک و بصیر بود. چنانچه سوالی از او میشد با فراست جواب آنرا میافتد. نظیر اطفالی که بسرعت رشد میکنند، آثار صغیر و کودکی در جین او باقی بود و نشان میداد که هنوز سن زیادی ندارد. کوروش در مکالمه کلمات سنگین و پرطمطران بکار نمیبرد و مطلوب خود را با محبت و سادگی بیان میکرد و بهمین جهت مردم از سخن گفتن او خسته نمیشدند. وقتی بسن بلوغ رسید بیان و گفتارش کوتاهتر شد و معمولاً بالحن آرام ترسخن میگفت. وی بقدرتی محبوب و خجول شد که وقتی در حضور اشخاص مسن تر از خود بود از خجالت سرخ میشد.

کوروش در عین حال که آرام تر میشد با دوستان خود نیز مهر بان ترمیگر دید. در تمرین های ورزشی که عادة جوانان هم سن را بر قابت با هم مشغول میکند، او هرگز با ضعیف تر از خود مسابقه نمیگذارد. بر عکس، با کسانی رقابت میکرد که میدانست از او قوی تر بودند و عقیده داشت که با این ترتیب توفیق او ارزش بیشتری خواهد داشت. با اینکه هنوز استخوان بندی محکم نداشت بآموختن پرش با اسب و جنگ با نیزه و شمشیر پرداخت و هر بار که در مسابقه ای شکست میخورد خود قبل از دیگران بخود میخندید. در ورزش هائی که احساس ضعف میکرد، در صورت شکست هرگز مأیوس نمیشد و دست از تمرین نمیکشید.

بر عکس، با پشتکار زیاد میکوشید در دفعات بعد توفیق یابد. بدین ترتیب در مدتی کوتاه توانست در فن اسب سواری بارقه ای خود همسری کند و بقدرتی درین امر ابراز علاقه کرد که بزودی از آنها نیز پیش افتاد. پس از کسب این تعلیمات بکلاس نظامی جوانان وارد شد و با پشتکاری که در تمرین های اجباری ابراز کرد و استقاماتی که نشان داد و احترامی که نسبت به بزرگتران رعایت کرد و اطاعتی که نسبت به عمل دولتی ابراز نمود جلب توجه کرد.»

کوروش میتوانست تا پایان عمر باین ترتیب گمنام زندگی کند و با اسبان خود سرگرم باشد. به پادشاه لیدی و ضیافت های باشکوه بال تازار^۱ توجهی نکند و جاه طلبی های

خود را به بازی نرد در زیر سایه کاخهای اکباتان محدود کند؛ مالیات خود را بموضع پردازد؛ نه از خشم مردوک^۱ خداوند بابل بهراسد و نه از شکایات خداوند یهود ناراحت شود. ولی گاه ذرهای بیمقدار ناگهان سرنوشت جهان را دگرگون میکند.

تاریخ مردان بزرگ هرگز تابع قواعد ثابت و لا یتغیری نیست که از پیش برای ابد تعیین شده باشد. گاه تصادفات ناچیز بصورت عوامل انقلابات نزادی بزرگ ظاهر میشوند و هر هزار سال یکبار تاریخ بشر را مانند اقیانوسی متلاطم جلوه میدهند که از هرسوی آن منظرة طوفانها و جزر و مد تمدن‌های بزرگ که با نظم و ترتیب شگفت‌آوری ظاهر و ناپدید میشوند جلب نظر میکند. کوروش در حالیکه به بازی با رفای خود مشغول بود، کم کم بصورت این ذره بی‌مقدار درآمد.

هر دوت مینویسد: «یک روز که بارفای خود در دهکده بیازی مشغول بود و رفایش او را پادشاهی برگزیده بودند، حادثه‌ای رویداد که هیچکس نمیتوانست عواقب آنرا پیش‌بینی کند. بطبق قواعد و رسوم بازی، کوروش که پادشاه شده بود عده‌ای از رفای خود را بعنوان محافظ و ایلچی انتخاب کرد. هر یک از اینها بوظیفه‌ای که بر عهده داشتند آشنا بودند و میدانستند که باید از پادشاه انتخابی خود اطاعت کنند. ولی یکی از بزرگ‌زادگان ماد که در بازی شرکت داشت از اطاعت امر پادشاه‌سر باز زد. پس بطبق معمول دربار اکباتان او را گرفتند و شلاق زدند. با اینکه این تنبیه هم از قواعد بازی بشمار میرفت، طفل مزبور که از خانواده شهری بود و با او مانند یک دهاتی عادی رفتار شده بود سخت آزرده‌خاطر شد و پدر شکایت برد. پدر طفل که آرتمبارس^۲ نام داشت از پادشاه بارخواست و در ضمن بیان شرح واقعه خفتی که با این عمل بطبقه شهرنشین وارد آمده بود عنوان کرد. پادشاه کوروش و پدر دهاتی او را احضار کرد و با خشونت او را سرزنش کرد و گفت:

«توفرزند چنین مردی هستی، چگونه جرأت کردی فرزند کسی را که مقرب در گاه من است تنبیه کنی؟»

کوروش پاسخ داد: «ای پادشاه، اگر من با او چنین رفتار کرده‌ام بی‌جهت نکرده‌ام. اطفال دهنرا پادشاه خود انتخاب کرده بودند، شاید بدین جهت که مرا ایشان از دیگران شایسته این مقام دانسته بودند. ولی هنگامیکه اطفال دیگر از اوامر من اطاعت میکردند، او توجهی بدانها نمیکرد.»

هنگامیکه کوروش مشغول جوابگوئی بود ، آستیاز بدقت در سیمای او خیره شد . تردیدی وی را مضطرب کرد . ولی صدای اسرارآمیزی که از اعمق قلب خود می‌شنید جای تردید باقی نمیگذاشت ، چه خطوط سیمای طفل بیش از حد بخطوط سیمای خود او شبیه بود . این مطلب را هر دوت باین شرح بیان میکند : پادشاه مرداشکی و فرزند او را مرخص کرد و آنگاه گاوچران را بگوشه‌ای کشید و بی پرده از او سؤال کرد که این طفل را که متعلق به شخص پادشاه است از کجا بدست آورده است . مرد دهاتی ابروها را درهم کشید و کلمه‌ای چند بلکن بر زبان راند ولی پادشاه اوراتهدید کرد که چنانچه حقیقت را نگوید زناه زنده پوست از تنش بیرون خواهد کشید . پس دهاتی آنچه میدانست گفت و نام هارپا گوس را نیز بر زبان راند . هارپا گوس بیدرنگ بدربار احضار شد و گفته گاوچران را تصدیق کرد .

پادشاه ماد که علائم قطعی وساطت خداوندان را درین واقعه اسرارآمیز مشاهده میکرد برای بار دوم با مغان مشورت کرد تا از خشم خداوندی بر کنار باشد . مغان با تشریفات خاص گرد آمدند و مدتی بحل این معما پرداختند و سرانجام عقیده خود را چنین پیادشاه اعلام کردند :

«اگر این جوان که دستور مرگ او را داده‌ای در حیات است بدان سبب است که خدایان از او حمایت کرده‌اند . در اینصورت تو باید از اضطراب و ناراحتی آسوده باشی زیرا او یک‌بار بین رفای همن خود پیادشاھی رسیده است و دیگر برای بار دوم پادشاه نخواهد شد .

پیش آمد این وضع بصلاح بود ، زیرا چنانچه اختیار بدست این طفل که پارسی بود میافتاد حکومت از دست مادها خارج میشد و ما بر دگان پارس‌ها میشدیم . خواب تو تحقق یافت ، زیرا از نژاد تو فرزندی بدنیآمد که پیادشاھی رسید و تو دیگر نباید از او بیم داشته باشی . پس او را به پارس روانه کن .»

این بود استدلال ساده خواگزارانی که در فن تعبیر خواب استاد و خبره زمان بودند . پس کوروش را نزد پدر و مادرش به پارسوماش^۱ فرستادند . وقتی کوروش آنچه بروی گذشته بود نقل کرد ، پدر و مادرش دانستند که اراده خداوندی چنین بوده و باید بآن تسلیم شد .

نام کوروش از ریشه زبان ایلامی ولی خود او از نژاد پارس بود^۱. پدرش کامبیز که پارسی بود با دختر پادشاه ماد بنام ماندان ازدواج کرده و ازین ازدواج کوروش متولد شده بود. از موقعی که پارس‌ها از پارسوآ^۲ به پارسوماش مهاجرت کرده بودند، سه پادشاه هخامنشی بر تخت پادشاهی آنزان^۳ جلوس کرده بود. بر روی استوانه‌ای از گل رس که در بابل یافت شده کوروش خود را «کوروش فرزند کامبیز و نواده کورس» معرفی کرده است. بعلت پارسی بودن کامبیز، مادها باین وصلت با نظر تغیر مینگرستند. هر دوتنی نظر نامساعدی درین باره دارد. ولی ظاهر آین مورخ عقیده شخصی درین باره نداشته و فقط آنچه را که از دیگران شنیده است نقل میکند.

حقیقت آنست که مادها و پارس‌ها حوادث و خاطرات مشترک گذشته خود را از زمانی که در جستجوی مکانی ثابت در آسیای باختی جاده‌ها را زیر پا میگذارند فراموش نکرده بودند. بعدها کوروش کسانی که ولی را از دو خون میدانسته‌اند تحقیر بسیار کرده است. اینها مانند هاتق معبد دلف^۴ او را یک مرد «دور گ»^۵ و یا مانند بخت النصر «دور گ پارسی» نامیده‌اند. پدرش که از قبیله هخامنشی بود زندگانی آرام و ساده‌ای داشت و از طرف پادشاه ماد در آنzan^۶ سلطنت میکرد. آریارامن^۷، برادر کوروش اول، مادام که از طرف سیاگزار پادشاه ماد خلع نشده بود در پارسوماش یعنی ناحیه بازار گاد و تخت جمشید حکومت داشت. این پادشاه نخستین کسی بود که عنوان پادشاه بزرگ، شاه شاهان، پادشاه‌کشور پارس برخود نهاد^۸.

پدر کوروش که در ظاهر استقلال داشت در عمل تابع مادها بود و ایالت

۱- پارس‌ها نیز مانند مادها به چندین قبیله تقسیم میشدند: بازار گادها (Pasargades)، مارافی‌ها (Maraphiens)، ماسپی‌ها (Maspiens)، پانثالیان (Panthaliens)، دروزها (Dérousiens) و ژرمان‌ها (Germaniens). براین قبایل کشاورز، چهار قبیله یا یانگرد نیز اضافه میشد: دائنه‌ها (Daens)، ماردها (Mardes)، دروپیک‌ها (Dropiques) و ساگارت‌ها (Sagartiens). قبیله بازار گاد از دیگر قبائل بزرگتر بودند و هخامنشیان تیره‌ای از این قبیله بزرگ بشمار میرفتند.

2- Parsoua

3- Anzan

4-Delphes

5- Mulet

6- Anzan

7- Ariaramn

۸- لوحه‌ای از نقره که متفمن کتبیه‌ای از آریارامن است در آکباتان یافت شده.

پارسا را که مرکز کشور پارس بود از طرف مادها اداره میکرد. ازدواج او باماندان دختر آستیاز موقع و مقام او را بیزان زیاد بالا برد؛ ولی چون درنظر مشاوران پادشاه ماد، یکتن پارسی از هر طبقه‌ای که بود پست و حقیر محسوب میشد، پادشاه ماد داماد خود را از دربار دور نگاهداشت.

فلات ایران که باستان‌شناسان اشیائی متعلق به او اخر عهد حجر در آن یافته‌اند محدود است بحوزه رودهای دجله و فرات و آمور دریا و سند و سلسله جبال البرز (که از یکسو آنرا بکوههای ارمنستان واژ سوی دیگر بکوههای افغانستان مربوط میکند) و اقیانوس هند و خلیج فارس و سلسله جبال زاگرس^۱ و آرارات. این فلات را طبیعت بدرو منطقه کاملاً متفاوت تقسیم کرده است.

گرداگرد این چهار ضلعی ناپنظم کمرنگی از کوه که قله‌های مرتفع آن سر-بآسمان کشیده قرار دارد. در داخل این محوطه عظیم که بشکل سرپوش وارونه‌ای جلوه میکند کوههای منفردی در گوش و کنار با دامنه‌های خشک و نامزروع سر-بآسمان کشیده است.

بخارهایی که از دریاهای شمالی و جنوبی متصاعد میشود باین منطقه نفوذ نمیکند، زیرا کوههای مرزی راه آنها را مسدود کرده است و ابرها در دامنه همین کوهها در جانب دریای خزر و خلیج فارس و اقیانوس هند متوقف شده، بصورت باران فرو میریزد.

این اختلاف بزرگ بین دو ناحیه متمایز ایران تمام سیاحتان اروپائی را که از طریق روسیه و ترکیه و از راه تفلیس و ایروان و تبریز و بغداد و همدان باین کشور مسافت کرده‌اند دچار حیرت و تعجب کرده است. در جانب مغرب کوههای زیادی دره رود دجله و انتهای خلیج فارس را محدود کرده است. بنسختی که این کوهها برودخانه و دریا نزدیک میشوند کوتاه‌تر میگردند واژ شکافهای آنها رودهای فرعی ساحل چپ دجله جاری میشود. در پس این کوهها جز دشت‌های پهناور بیکران فاقد آب که با شیبی ملایم بجانب اقیانوس هند و حوزه محدود هلمند^۲ سرازیر است چیزی بچشم نمیخورد. بعقیده زمین‌شناسان این فلات بدین ترتیب تشکیل یافته که وقتی طوفان و سیل عظیمی از شمال جاری شده و حوزه واقع بین دو برجستگی بزرگ

هندوکش و زاگرس را پر کرده است. از خاکهایی که این سیلاب عظیم با خود آورده جز خط الرأس و تخته سنگهای عظیم چیزی باقی نمانده و بهمین جهت در سراسر این منطقه دامنه سراشیب کوهها مستقیماً در جوار دشت قرار گرفته است. کوهها با شیب تند و قلل مضرس فاقد خاک گیاهی هستند و قهرآ عاری از هر نوع درخت و گیاه و خزه میباشند. وقتی باران میبارد، آب آن به پائین جاری میشود و در طول تخته سنگها از روی خاکهای قابل نفوذ عبور میکند و در درههای زیرزمینی که در سطح زیرین این فلات نامزروع واقع شده انباشته میشود.

از زمانهای بسیار قدیم برای آبیاری زمینهای بی آبی که سالیان دراز نامزروع مانده است بشر در جستجوی آب مورد نیاز خود در این انبارها و خزانه زیرزمینی بکاوش و تفحص پرداخته است. فقط قسمت غربی فلات ایران است که در جوار بین النهرين و تحت تأثیر تمدن درخشان آن نقش جالب توجهی در تاریخ بعده داشته است. خاک بسیار حاصلخیز این قسمت از فلات ایران و بین النهرين تمدنی ایجاد کرد که خاطره رنیج و زحمت مردم آن سرزمین و قدرت پادشاهان و نام شهرهای عظیم آن هنوز زایل نگردیده است همان شهرهایی که روزی مرکز هنر و صنایع معروف اسلامی بوده است.

پادشاهان کلده و آشور مکرر کوشیدند از کوههای عظیمی که افق شرق را بروی آنها مسدود میساخت عبور کنند. بارها بفکر افتادند برای تسخیر اراضی مشرق دست بکار شوند تا شاید اراضی وسیعی را که ممکن بود با کمی جرأت و شهامت آنها را بر دنیای تازهای مستولی سازد تسخیر کنند. در پس قلل مستور از برف و شفاف این منطقه که در شباهی آرام مشرق زمین مانند آتشی سرخ فام میدرخشد، دهات آباد برای غارت کردن و مردمان وحشی برای اسیر کردن زیاد بود. بارها چشمان پر طمع آنها متوجه مشرق و این سرزمین موعود بکر و دست نخورده منعطف گردید و بارها بخدایان خود و عده دادند که در صورت کامیابی درین لشگر کشی قسمتی از تمول و ثروت هنگفتی را که از این راه بدست خواهند آورد وقف آنها خواهند کرد. عدهای از آنها بخت خود را ازین لحظه آزمایش کردند و پس از جمع آوری سپاه بسوی این کشور عظیم ناشناس رهسپار شدند و از پرتگاههای عظیم و کوره راههای آن آهسته آهسته عبور کردند و قدم بقدم و مرحله بمرحله بقله فلات ایران نزدیک شدند. درین

محل به تعرضات تازه‌ای دست‌زدند و بعضی از آنها موفق شدند سراسر نواحی مجاور دریای خزر را که مدی^۱ مینامند بر قلمرو امپراتوری نینوا بیفزایند. همینکه تسخیر این منطقه با انعقاد معاهدات تأمین شد، سپاهیان آشور راه مراجعت در پیش گرفتند و از همان راه که آمده بودند بازگشتند و بجای آنها کاروان‌های آرام در جاده‌های فلات بحر کت درآمدند.

بدین ترتیب بود که بین کشور آشور و مدی ارتباط برقرارشد. ولی هنگامی که سلطه آشور در برابر ائتلاف و اتحاد مادها متزلزل گردید، انبوه قبایل و طوایف ایرانی بسوی دره دجله سرازیر شدند وانتقام خود را با شرکت در انهدام امپراتوری آشور گرفتند. چادرنشینانی که بدین ترتیب از هر طرف متوجه نینوا شدند از فتوحات غیرمنتظره خود چنان سرمست و مغروف شدند که مانند امواجی خروشان سراسر آشور را فراگرفتند و تا آسیای صغیر و سواحل رود هالیس^۲ پیش رفتند. پارس‌ها که با حرارت‌ترین این قبایل بودند از آنهم پا فراتر نهادند و کار بجائی رسید که مهاجرت‌نشین‌های یونانی‌آسیای صغیر و یونان اصلی در معرض خطر هجوم جانشینان کوروش هخامنشی قرار گرفتند و برای دفاع از خود دست بتعزیز زدند. کوروش قوم پارس را متعدد کرد و خود وارث جوان و نیرومند امپراتوریهای شرق باستان شد.

بدین ترتیب از قرن نهم قبل از میلاد یعنی خیلی پیش از کوروش کبیر، بین فلات ایران و بین النهرین ارتباط دائمی موجود بود و تا آخرین روزهای عهد عتیق، ممل مجاور دجله و فرات دائمًا از پادشاهانی فرمانبری میکردند که نژاد و زبان ایرانی داشتند و بدین ترتیب از زمانی که آشوریها بر مردم فلات ایران مسلط شدند همین مردم بزور سرنیزه و مبادله تجاری ارتباط کاملی با تمدن عالی بین النهرین برقرار کردند که آنها را برای اخذ و پرورش تمدن عالی تری آماده می‌ساخت.

چگونگی ساختمان طبیعی زمین نقش مهمی در تاریخ ملل بعده دارد و تا اندازه‌ای در تعیین سرنوشت یک ملت مؤثر است. در مشرق ایران آب در اعمق زمین فرومیرود و دسترسی بان دشوار است. در اقصی نقاط دشت‌های مرتفع آن رودخانه‌ای چند یافت می‌شود که از کوهستان سرازیر می‌گردد و در صحاری رسی سخت و شن‌زارهای نمکدار فرومیرود. آب و هوای ایران در زمستان بسیار سرد و در تابستان بسیار گرم

است و اختلاف زیاد درجه حرارت بین روز و شب برای زندگی قبایل غیر متحرک و شهرنشین مستعد نیست. خشگی زمین و بادهای خشگ نیز برسختی و خشونت طبیعت میافزاید. بادهای خشگ گاه از شمال غربی و گاه از جنوب شرقی میوزند، زیرا در دو جهت مذکور دالان نسبه تنگی میان سلسله های جبال بزرگ تشکیل یافته است. باد مغرب از طوفانهای امریکای شمالی و باد مشرق از آقیانوس هند سرچشمه میگیرد. در سیستان بادی میوزد که به باد «صد و بیست روزه» معروف است و سرعت آن به صد و پانزده کیلومتر در ساعت میرسد. بدین جهت است که درین ناحیه جزو احدهای محدود و جمعیت قلیل چیزی یافت نمیشود و انسان و حیوان بآسانی در آن زیست نمیکنند. بدیهی است درین صحاری پهناوری که شرایط زندگی در آن نامساعد، آب نایاب و راهها در حقیقت کوره راه است شهر بزرگی نمیتواند وجود داشته باشد.

لیکن در مغرب و جنوب غربی ایران وضع طور دیگر است. درین قسمت سلسله کوههای مرزی ایران با قلل مستور از برف دائمی و شیب‌هایی رو بدریای خزر و مستور از جنگل و چمنزارهای زیبا و مزارع سبز و باغهای میوه و چراگاههای وسیع منظره دیگری جلوه‌گر میسازد^۱. در کشورهای ماد و خوزستان^۲ و پارس که دره‌های حاصلخیز و پرآب دارند، از زمانهای بسیار قدیم آبیاری و زهکشی مصنوعی اراضی توسعه یافته بود. بطوری که پولیم^۳ نقل میکند وقتی پارسه‌ها آسیا را فتح کردند برای پنج نسل ساکنان آن حق انتفاع از کلیه اراضی نامزروع قائل شدند بشرط آنکه با مجاری مصنوعی و زهکشی آنها را آبیاری و حاصلخیز کنند. حیوانات و گیاهان درین ناحیه متغیر و مختلف است. درین محل که طبیعت سخی بوده است زیبائیها و محسن طبیعت و جنگل‌های نخل اطراف شهرها و بوستانهای سحرانگیز شیراز را که بنهایی نام آن طراوت و زیبائی و شعر در خاطر انسان مجسم میکند، شعرا با بیانی بی‌شائبه و جذاب بشعر مجسم کرده‌اند.

۱- بعضی از گیاهانی که امروز در اروپا کشت میشود در اصل از ایران بوده است. بطوریکه پلین (Plyne) حکایت میکند گیاه لوزرن (Luzerne) بوسیله سپاهیان داریوش از کشور ماد به یونان برده شد. مازندران ظاهرآ محل اصلی نهال مو است؛ هلو و انار و یاسمن و یاس نیز از همین ناحیه بوده است. درباره گل سرخ باید گفت که نام این گیاه در زبانهای هند و اروپائی و آرامی و عربی ریشه ایرانی دارد و در تمام این زبانها این اسم از کلمه زندی (Varedha) که بمعنای گیاه عالی است اشتقاق دارد.

شیراز، این کلمه افسون انگیز که برای ما مظہر زیبائیهای مشرق زمین است، کلمه‌ای که مانند الفاظ دعا خود بخود زیر لب بر زبان جاری می‌شود، شیراز پر گل و پرافتخار و شباهی زیبای آن پیوسته عنوان تغزلات شعراء بوده است.

* * *

مهم‌ترین جاده تجارتی که از آغاز تمدن بشر بزرگ‌ترین جاده نظامی نیز بوده است عبارت بود از جاده‌ای که در دره دجله از شهر بابل آغاز می‌شد و در مسیر دره دیاله از سرایی‌های کوهستانی زاگروس می‌گذشت و به دره مرتفع کرخه^۱ می‌رسید. سپس درین محل از ایالت کامبادن^۲ که خرابه‌های باشکوه بیستون در آن واقع شده عبور می‌کرد و به اکباتان، بزرگ‌ترین شهر ماد منتهی می‌شد. اطراف اکباتان جاده‌های فرعی دیگری وجود داشت. از جمله جاده‌ای بود که خوزستان را به اکباتان مربوط می‌کرد.

این جاده در دامنه کوههای بختیاری از دزفول شروع و در جهت شمال متوجه خرم‌آباد و بروجرد می‌گردید. از بندر عباس که تا اواخر قرن پانزدهم کومرون^۳ نامیده می‌شد، جاده‌ای به شیراز میرفت و از آنجا به دره پولوار^۴ منتهی می‌شد که تخت جمشید یکی از زیباترین آثار هنری هخامنشی در آن واقع شده بود. از ری نیز که محل تهران کنونی بود، راهی بدریای خزر وجود داشت.

فلات ایران را کوههای عظیم سلیمان از هند جدا می‌کند. برای عبور از این سلسه جبال، مسافران همیشه از راه دره رود کابل می‌گذشتند. از کابل سه جاده تا پیشاور و رود سند پائین میرفت که پر رفت و آمدترین و کوتاه‌ترین و راحت‌ترین آن، راهی بود که از معبر خیر می‌گذشت. همین راه است که فاتحان بزرگ آنرا برای ورود به هندوستان مورد استفاده قرارداده‌اند: خاندان با بر، مؤسس امپراتوری مغول در هندوستان و نادرشاه اشار که ایران را از سلطه افغان آزاد کرد، و درین اواخر سر بازان انگلیسی که در افغانستان بجنگ مشغول بودند ازین معبر عبور کرده‌اند. این بود مهم‌ترین جاده‌های فلات ایران که چندان زیاد بنظر نمیرسد.

ایران بطور کلی پیوسته جمعیتی پراکنده و محدود داشته و این قلت جمعیت

1- Kerka

2- Cambadène

3- Comroun

4- Polvar

بادرنظر گرفتن و سعث آن تعجب آور است. قسمت اعظم این فلات برای زراعت مساعد نیست، لیکن این صحاری خالی و غیرقابل عبور وسیله حمایت مؤثری برای اقوام مختلف گردید که در شمال و مغرب فلات سکونت داشتند. این اقوام که بعلت وجود موانع طبیعی خیالشان از پشت سرآسوده بود، از آرامش نسبی بهره مند شدند و دیرزمانی از کشمکش و جنگ درامان بودند.

کوهها و صحاری این منطقه پارس‌های خوشبخت را محافظت کرد، چنانکه رفت و آمد اقوام و مهاجماتی که سایر ملل بعلت موقع نامساعد محلی متحمل شدند لطمه‌ای بآنها وارد نکرد. تنها همسایه‌هائی که ممکن بود مزاحم آنها شوند دول نیرومند بین النهرين بودند. ولی دیدیم حصاری که این دولتها میبايستی از آن عبور کنند، حصار عظیم کوههای زاگروس بود که عبور از آن کارآسانی بشمار نمیرفت. اهالی نیوای که موفق شدند ازین مانع بزرگ عبور کنند و سپاه خود را از معابری بارتفاع ۲۸۰۰ متر عبور دهنده هر گز موفق نشدند بر پارس‌ها تسلط کامل یابند.

بر عکس، قومی که از رأس این بام عظیم که دفاع از آن آسان بود بر قسمت‌های پست محل تسلط داشت میتوانست به همت یک رهبر روشن بین وجسور به عالی ترین درجات سرنوشت خود نائل گردد. پارس‌ها این رئیس روشن بین و جسور را در شخص کوروش یافته‌اند. کوروش قبیله هیخامنشی را در تاریخ بدرجۀ درخشانی رسانید، چه در تاریخ عمومی جهان قوم پارس عامل مهم و مؤثری بوده است و این قوم توانست طوایف مختلف را متعدد سازد و بنحو مؤثر بتوسعه و رشد اخلاقی بشر مساعدت کند. تاریخ پارس‌ها کمی تاریک است. حدود زده میشود که در حدود دو هزار سال قبل از میلاد پارس‌ها و مادها نواحی روسیه جنوبی را که محتملاً از ابتدای پیدایش بشر در آنجا سکونت داشته‌اند ترک کرده‌اند. این مهاجرت در زمانی روی داده است که اقوام کوچ کننده فلات‌های آسیای مرکزی از نیرو که زمین محل برای تغذیه آنها استعداد کافی نداشت متوجه مغرب گردیده‌اند.

در دوران ماقبل تاریخ و بخصوص در آغاز این دورۀ در سراسر جهان احتیاج به نقل و انتقال و تغییر مکان محسوس بود. در همان زمان قاره آسیا یکی از مهم‌ترین سر اکزنقل و انتقالات و مهاجرت‌های بشری بشمار میرفت. نواحی مرتفع شرقی و غربی آسیا که برای پیشرفت زراعت مساعد نبود این مهاجرت‌ها را تسریع و تشید کرد.

این نقل و انتقالات بیشتر در جهت مغرب و جنوب و شمال و در جهت توندراهای سیبری صورت گرفته است. نباید فراموش کرد که توسعه نژادها و اقوام بیشتر تابع مسئله آب و هوای تغییرات آن در زمانهای مختلف بوده است. دوران یخ بندان موجب یک سلسله نقل و انتقالات بشری گردید که متناو باً ضعف و شدت میافتد. در دوران ماقبل تاریخ نیز در قاره آسیا مهاجرت‌های بزرگ رویداد.

قبل از همه سومری‌ها^۱ و سامی‌ها^۲ و مغول‌ها بمهاجرت‌های بزرگ دست زدند. حوزه فرات و دجله مرکز قدیم ترین تمدن‌های جهان گردید و بصورت شاهراه مهاجرت‌های بشر درآمد. بدیهی است چنانچه وقایع تاریخی بدقت مورد مطالعه قرار گیرد مشاهده خواهد شد که این نقل و انتقالات دائمی اقوام و نژادها از ابتدای تاریخ بشر تابع قوانین منظمی بوده است، ولی این مطلب فعل از بحث ما خارج است.^۳ ظاهرآ نزدیک بجهار هزار سال قبل اقوام ماد و پارس از شمال آسیای صغیر عبور کرده و پس از آنکه امپراطوری هیترای^۴ که قادر به مقابله با آنها نبوده است دور زده‌اند در آسیای غربی پراکنده شده و برای همیشه درین ناحیه مستقر گردیده‌اند. و چون مردمانی قانع و در عین حال نیرومند بودند در دشتها و سراشیبی‌های تپه‌های

1- Sumeriens

2- Sémites

۳- بعضی از محققان کوشیده‌اند برای دوران‌های مهاجرت اقوام بشر تاریخی تعیین کنند. کوری (Curry) معتقد است که نخستین مهاجرت بزرگ اقوام ساکن استیپ‌های آسیا بجانب اروپا در حدود ۶۰۰ سال قبل از میلاد بوده است. بقیده او مهاجرت صحراء‌گردان آرامی و عرب بجانب بین‌النهرین و نیز مهاجرت مردمان زراعت پیشنهادند و اروپائی از هند و ایران بجانب سوریه و مهاجرت اقوام هیت (Hittites) بجانب آسیای صغیر، بین سالهای ۱۳۰۰ و ۱۶۰۰ قبل از میلاد رویداده و سوین دوره بزرگ مهاجرت بین سالهای ۶۰۰ و ۱۰۰۰ قبل از میلاد بوده است. مهاجرت اقوام سلت (Celtes) از آپهای ایتالیا بجانب دریای خزر و مهاجرت سیمری‌ها (Cimériens) از آسیای صغیر و نقل و انتقالات اقوام دری (Doriens) و ماد و پارس درین زمان اتفاق افتاده است. چهارمین دوره مهاجرت‌های بزرگ در سال ۲۰۰ قبل از میلاد مسیح و بیشتر مربوط به اقوام هندی و یونانی و ایتالیائی دوره مهاجرت که از ۵۰۰ تا ۷۰۰ بعد از میلاد است مربوط به اقوام هندی و یونانی و ایتالیائی است. چون هر یک از ادوار پنجگانه فوق در حدود ۷۴ سال طول کشیده، کوری چنین استدلال میکند که بین ادوار مختلف این مهاجرت‌ها و دورانهای تغییرات جوی ارتباطی موجود است.

4- Hittite

این ناحیه بزراعت پرداختند. در اکباتان که معنای لغوی آن «چهارراه چندین راهه» است در دره حاصلخیزی که از آب برفهای کوهسارهای مجاور سیراب میشد نخستین پادشاه مادرتأسیس پایتخت خود دست زد و مانند پادشاهی مستبد سلطنت کرد. پادشاه ماد مدعی بود که وجود او با سایر افراد پسر متفاوت است و هیچکس حق ندارد بدون رعایت تشریفات فوق العاده به او نزدیک شود. در زمان این پادشاه دولت نورس ماد کم خطری برای آشور تشکیل داد بقسمی که آشور ناچارشده چندین بار باشغال ماد دست زند ولی مادها از شکستهای خود درس عبرت گرفتند و سیاگزار بزرگترین پادشاه ماد با ویران کردن نینوا ضربت مهملکی برپیکر امپراطوری آشور وارد آورد. سیاگزار که ازین فتح سرمست شده بود، در لیدی تا دروازه‌های سارد پیش رفت، ولی شهر سارد بشرحی که خواهیم دید بكمک کسوف خورشید از خطر جست. سال بعد سیاگزار در گذشت، در حالیکه امپراطوری او شامل ماد و آشور و پارس بود. ولی هنوز یک نسل از مرگ این پادشاه نگذشته بود که امپراطوری وسیع او منقض گردید.

پارس‌ها در محوطه‌ای بشعاع سیصد کیلومتر اطراف پازارگاد اجتماع کردند. برای اولین بار کلمه پارسووش^۱ در کتبه‌های آشوری یافته شد و نخستین بار که این کلمه بکاررفته بروی لوحة ایست که چگونگی لشگر کشی سالمناسار^۲ را به «کشوریکه پارسوآ (Parsua) نامیده میشود و در کوههای کرستان واقع شده» شرح داده است. از سال ۸۱۵ قبل از میلاد عده‌ای از پارسواش‌های هند و اروپائی از جنوب و جنوب غربی دریاچه ارومیه بجانب ایلام مهاجرت آغاز کردند. راه عبور آنها دره‌های سلسله جبال زاگرس بود که یکی از مهم‌ترین جبال آسیا محسوب میشود و از دریاچه وان^۳ آغاز و موازی با دجله تا شوستر متوجه مشرق میگردد و پس از عبور از لرستان و فارس در نزدیکی خلیج فارس پایان مییابد.

پس از مدتی سرگردانی بین بخارا و سمرقند، مهاجران پارسی در نزدیکی شوش و کشور ایلامی آذران متوقف شدند^۴. مهاجران پارسی عده‌ای از افراد خود

1- Parsouash

2- Salmanasar

3- Van

۴- مؤلف محترم در اینجا دچار اشتباه شده است. زیرا اگر قبول کنیم که اقوام پارس از مغرب دریاچه ارومیه و در امتداد کوههای زاگرس متوجه فارس شده باشند گذار آنها از بخارا و سمرقند نبوده است.

را در ماد باقی گذاشتند و اینها همان کسانی هستند که بعد ها خود را پارت^۱ نامیدند.
پارتها در متن با بلی کتبیه بیستون پارتوس^۲ و در کتبیه های شوش پارسوما^۳
نامیده شده اند.

پارسه‌هائی که در اطراف شوش مسکن گزیدند، محل اقامت جدید خود را بیان
ناحیه‌هائی که ترک گفته بودند پارسماش^۴ نامیدند.

در سال ۷۰۰ قبل از میلاد رئیس این پارسها ها خلامنش^۵ یا هخامنشی نامیده
میشد و این همان کسی است که پادشاهان پارس نام خاندان خود را از او اتخاذ
کرده اند. داریوش اول هنگامیکه بهیه شجره نسب خود پرداخت، مدعی شد که
وی نیز از خاندان هخامنش است زیرا زاده هخامنش، جد مشترک این خاندان میباشد
که بعداز چیس پیس^۶، آریارامنا^۷، آرسما^۸ و ویستاسپ^۹ به داریوش یا دارایاوس^{۱۰}
میرسد. بهمین ترتیب وقتی پر گزاسب^{۱۱} بهیه شجره نسب اجداد کوروش پرداخت
این شجره را با جد او هخامنش آغاز کرد.

پارسه‌ای هخامنشی آریائی‌های خالصی بودند که در قرن پانزده قبل از میلاد
در ناحیه میتانی^{۱۲} سکونت داشتند. درین ناحیه که از شمال بین النهرين تا گادرس واقع
بر روی رود ارنت^{۱۳} ادامه داشت سلطنتی تأسیس کردند که در آسیای صغیر رقیب
امپراتوری هیت شد. این آریائیها از خویشان نزدیک اقوامی بشمار میرفتد که
در قسمتی از هند سکونت گزیده و در سرود هائی که بنام و داس^{۱۴} باقی مانده است
عالیترین مظاہر معتقدات خود را باقی گذارده اند.

این دسته های متعدد و خانواده آریائی که زبانهای محلی خود را باسامی مختلف
از سواحل اقیانوس هند تا سواحل اقیانوس کبیر منتشر کرده اند از کجا و کی آمده و
در کجا از هم جدا شده اند؟ این سوالی است که هنوز جواب آن روشن نشده. آنچه
ما اطلاع داریم و متون آشوری مؤید آنست، پارسها از نواحی شمالی بفلات ایران

1- Parthes

3- Parsuma

5- Haklamanish

7- Ariyaramna

9- Vistaspa

11- Prexaspe

13- Oronte

2- Partus

4- Parsamash

6- Cispis

8- Arsâma

10- Darayavaus

12- Mitanni

14- Vêdas

آمده و از آنجا متوجه خلیج فارس شده‌اند. ظاهراً باید از کنار دریاچه ارومیه که در زمان سالمانازار دوم^۱ در آنجا سکونت داشته‌اند وارد فلات شده و بتدریج تا ناحیه فارس امروز پیش‌رفته و در زمان سارگن باین ناحیه رسیده باشند. عبور از این خط سیر برای آنها آسان بود زیرا در پای سلسله جبال شمالی به چراگاه‌های بزرگی برای دواب خود برخورد کردند و مرحله بسواحل جنوبی دریای خزر که آب و علف و جنگل فراوان داشت رسیدند. کمی پائین‌تر، از راه دره سفیدرود وارد فلات ایران شدند و در جنوب غربی این فلات در سراشیبی که متوجه دره سفلای دجله و خلیج فارس بود با ایلامی‌ها که شوش قلعه مستحکم آنها بود برخورد کردند.

از روزی که مادها و پارس‌ها در نخستین صفت صحنۀ تاریخ قرار گرفتند تا روزی که حمله اعراب ایران باستان را از پا درآورد عنصر آریائی پس از امحاء آثار ایلامی‌های سیاهپرست درین ناحیه که هنوز آثار یکی از معروف‌ترین تمدن‌های قدیم جهان در آن باقیست تفوق کامل یافت^۲. شاید آریائی‌هایی که در زمان‌های اخیر درین ناحیه مستقر شدند دوام سلطه خود را مدیون خلوص مذهب و اخلاق خود بوده‌اند، چه پارس‌ها بهتر از مادها خلوص مذهب و اخلاق خود را حفظ کرده بودند.

«اختلاف درجه پیشرفت تمدن این دو قوم موجب اختلاف افکار مذهبی آنان گردید. مذهب اولیه ایران، مانند دیگر اقوام آریائی و بخصوص اقوام آریائی هند بهمان نحو که در ریگ‌ودا^۳ مذکور است براساس تعدد خدایان استوار بود. ولی در ماد این اصول ابتدائی در مکاتیب مذهبی من‌ها کم تغییر شکل داد و رفته رفته عوامل دوخدائی که تقليیدی از افسانه‌های کهن بود در آن قوت یافت، و همچنانکه خدایان و اهریمنان در افسانه‌های کهن با هم درستیزاند، مذهب اولیه مادها نیز به‌اصول دوخدائی بدل گردید که بنام خداوند بزرگ اهورامزدا به‌مزدئیسم^۴ و بنام زردهشت مؤسس افسانه‌ای این مذهب به‌مذهب زردهشتی معروف شد.»^۵

1- Salmanazar II

۲- «بطوریکه تاریخ طبیعی بشر حاکی است، ایالت خوزستان (سوژیان) در تاریخی که تعیین دقیق آن بعهدۀ مورخان و باستان‌شناسان است در تصرف مردمی سیاهپوست نظری سیاهان هند بوده که در نتیجه فشار اقوام سفیدپوست بنواحی کوهستانی و غیرقابل عبور متواری شده‌اند.» نقل از کتاب F. Houssay تحت عنوان «نژادهای بشری در ایران».

3- Rig-Veda

4- Mazdéism

۵- نقل از دارستتر : نظری به تاریخ ایران.

اصول این مذهب دو خدائی در اوستا کتاب آسمانی پارس‌ها تدوین شده است. نسخه‌ای که فعلاً ازین کتاب در دست است نسخه رسمی است که در زمان شاپور دوم چهارمین پادشاه ساسانی تدوین و جمع آوری شده است. البته درین کتاب از اصول دقیق این مذهب سخنی بیان نیامده، ولی چون این مذهب یکی از عوامل مؤثر تمدن پارس قدیم است، بی‌مناسبت نیست کلمه‌ای چند درباره آن بحث کنیم. در مذهبی که بنام زردشت بهزدشتی معروف شده، دنیا بمنزله صحنه یک کارزار دائمی میان اهورامزدا، مظهر عقل، و آنگر و ماینیوس^۱ مظهر شروبدی است. این همان مبارزة ابدی خیر و شر است که کلیه مذاهب اصول آنرا پذیرفته‌اند. میان ارواح خیر و شر که انسان را احاطه کرده‌اند و برای تسخیر روح او جدال میکنند انسان آلت بی‌اراده‌ای بیش نیست. تعرض این ارواح شدید است و اشباح آنها گاه تهدید آمیز و گاه حمایت کننده‌اند. این ارواح همیشه در همه‌جا حاضرند ولی همچنانکه نمیتوان هوا را مشاهده کرد، آنها را نیز نمیتوان بچشم دید. کوشش آنها اینست که از ورای جسم ناچیز و حقیر انسان مانند شاع نور بگذرند و باعماق روح و فکر او نفوذ کنند. اختلاف شدید طبیعت در فلات بدآب و هوای ایران محققًا بتقویت اصول دو خدائی که بر اساس مبارزة ابدی دوقوه خیر و شر استوار است کمک فراوان کرده است. این دوقوه متفقاً با انسان هجوم میبرند و این شکار ضعیف و گناهکار و ترسو را که در بر ابر سر اشیبی ترسناک مرگ میلرزد و معتقد است که روحش در گردنش فنا ناپذیر قرون از قرنی بقرنی میگذرد و هر گز زایل نمیگردد احاطه میکنند.

يونانیان خیلی دیر و فقط پس از انقضای دوره عظمت تاریخ خود متوجه مفهوم واقعی مذهب زردشت شدند.

هر دوت و مورخان بعد ازاوتا زمان سلطه مقدونیه فقط متوجه تشریفات مذهبی و نتایج این مذهب بوده‌اند. آنچه بیش از هرچیز هر دوت و دیگر مورخان یونانی را متعجب میکرداش بود که پارس‌ها افتخارات خدایان بزرگ خود را با هیچ مجسمه مرمی مجسم نمیکردند. هر دوت درین باره با اصرار تمام چنین مینویسد:

«پارسها اصلاً مجسمه‌ای برای خدایان خود نمی‌سازند و برخلاف آنچه در دیگر نقاط مرسوم است و مردم برای خدایان خود معبدی بپا میکنند که مسکن فرضی او

تلقی میشود، در نزد پارسها چنین رسمی معمول نیست.» با این حال، در ماد و پارس نیز مانند دیگر نقاط جهان مردم احتیاج داشتند خود را بشکلی محسوس و قابل لمس مجسم کنند تا تحت تأثیر مذاهب خارجی که خداشان مرئی و حاضر و قابل لمس و بنابراین اطمینان بخشتر بوده‌اند قرار نگیرند.

در نظر پارس‌ها روشنائی و نور در صفت نخستین خوبی‌ها منشاء حیات و زاده آتش است، روشنائی که مانند یک جرقه شادی بخش و ترسناک از آتش جدا میشود و شب تاروار و اوح سرگردان خبیث را که در تاریکی‌ها میخزند مانند کابوسی دهشتناک میزداید. آتشی که اینهمه قدرت و توانائی دارد، مظهر روح خداوندی است که در همه‌جا حاضر و آمده است. نور مظهر اهورامزدا و شب سرد و تاریک فلات مرتفع ایران مظهر خدای شرآنگر و ماینیوس است. نور و روشنائی، همان چیزی است که قرنها موضوع اشعار شعراء بوده و اقوام مختلف جهان سرودهای مهیج با آن اختصاص داده‌اند. باین آهنگ که از اعماق مصر کهن سال بما میرسد گوش فرا دهیم:

«ای خورشید زنده، هنگام صبح قرص روشن تو در افق زیبا است و مطلع آغاز حیات است. تو در افق مشرق میدرخشی و زمین را از محاسن خود لبریز میکنی. هنگام ظهر حقیقته زیبا و درخشانی، انوار توسراسر زمینهای را که خود خلق کرده‌ای احاطه میکند و آنها را در آغوش عشق و محبت خود جای میدهد. هنگام شب که در افق مغرب غروب میکنی زمین مانند مرگ در تاریکی‌ها فرو میرود و مردم در خواب غوطه‌ور میشوند. همینکه بامداد آن طلوع میکنی، زمین پر نور میشود و سر زمین مصر غرق در شادی و شعف میگردد. مردم خود را شستشو میدهند و لباس‌های خود را در بر میکنند و هنگام طلوع تو خدایان خود را عبادت میکنند و آنگاه بسر کار خود میروند. حیوانات در چراغ‌های خود مستقر میشوند، درختان و گیاهان میرویند، پرندگان پرواز میکنند، کشتهای در نیل بالا و پائین میروند، ماهی‌های شط بسوی تو پیرونند، زیرا همه چیز در برابر تو زیبا است و انوار تو تا اعمق دریاها نفوذ میکند. ای خورشید! تومنشاء حیاتی، توهستی که جنین را در درون زن پرورش میدهی و تخم را در مرد ایجاد میکنی. توهستی که کودک را در شکم مادر میپرورانی و از شکم مادر باو غذا میدهی. توهستی که باو نفس کشیدن میآموزی، ای خورشید! تو در همه‌جا حاضری، تو بتنهای باراده خود زمین را آفریده‌ای، انسان و حیوان را

از بزرگ و کوچک و هر آنچه که در روی زمین می‌جنبد و در هوا می‌پرد خلق کرده‌ای.»
و اکنون این ترجیع بند را که قسمتی از تصنیف یکی از شعرای دوره امپراتوری اول
تب^۱ است قرائت کنیم:

«ای خورشید، همینکه تو میدرخشی زمین از شادی لبریز و همه چیز در سرور
خوشه‌ور می‌شود!»

اصول خورشید پرستی رفتہ رفتہ با پیشرفت زمان تدوین شد و مقررات دقیقی که
زاده دستگاه سنگین و با تجمل زندگانی انسانی بود بر معتقدات اولیه که در اصل ساده و فاقد
تشریفات بود افزوده شد. اصول اخلاق ناشی ازین مذهب براساس دفاع در مقابل
امور بد استوار بود. در کارزار ابدی که اهورامزدا علیه ارواح شر آغاز کرده است
انسان باید خود را از روی اراده و میل شریک اهورامزدا بداند و جانب او را بگیرد.
برای کمک و همکاری با خدای نیکوکار باید با عرق جبین زمین بایری را آباد کرد
و به نیروی کار و آبی که از راه دور منتقل باید کرد و بکمک شیار شخم که جوانه
در آن می‌روید آنرا حاصل‌خیز و با برکت کرد. کسی که زراعت می‌کند یک وظیفه
مذهبی انجام میدهد و به خوشبختی و سعادت خود و خدای خودیاری می‌کند. خداوند
در برابر این خدمت، غذای روح و جسم او را تأمین می‌نماید. بدین ترتیب انسان و
خدای او از هم جدائی ناپذیرند و حتی در کوچکترین اعمال زندگی با یکدیگر
همکاری می‌کنند.

عمل کسی که بذر را در جریان باد بزمین می‌افشاند یک عبادت مذهبی است
زیرا اهورامزدا در آنجا حاضر است. او در گرمای سخت کشتزار، در روشنه روز، در
شعله گرم کننده آتشکده منزل، در جسمی که زحمت می‌کشد و در روحی که از آن
در برابر شر حمایت می‌کند همه‌جا حاضر است. اهورامزدا احتیاج به مجسمه ندارد،
زیرا او همه‌جا هست و دنیا را از انوار خود پرنور می‌کند. او در آتش حاضر است،
آتشی که بدون آن دنیا بصورت زمین منجمدی خواهد بود که حیات
در آن بمرگ مبدل می‌شود و از نوع بشر جز خاطره‌ای که آنگر و مابینوس بر آن گسترده
می‌شود چیزی باقی نمی‌ماند. طبیعی است چنین مذهبی می‌تواند مردم را جلب و کمک
بزرگی به عمران و آبادی اراضی قابل کشت ایران کند. با عمران و آبادی این کشور

اقوام آریائی که قرنها در جستجوی مسکنی مناسب سرگردان بودند باستقرار خود درین ناحیه علاقمند شدند و بیاری همین بزرگران بود که این پادشاهان آسیا را فتح و یونان را تهدید کردند و رهبران قومی شدند که تمدن جدید و درخشانی بدنیا عرضه کرد.

این اصول فلسفی زردهشت که فضیلت فلاحت و خلوص رفتار و اخلاق را باهم در اوستا می‌آموخت بطور قطع میان کلیه شاخه‌های خانواده‌های آریائی مشترک بود، لیکن بحث درین مسئله از حدود کار ما خارج است. باید توجه داشت که بعضی از مورخان یونان از قبیل گرنفون ارزش این مذهب را تشخیص داده و تحت تأثیر آن قرار گرفته‌اند. تمجید بی‌شایه‌ای که این مورخ و دیگر مورخان باستان از نخستین پارسها و بخصوص پارسهای معاصر کوروش کرده‌اند خود گواه این مسئله است، چه بعقیده آنها پارسهایی که در نتیجه چشیدن لذائذ قدرت و اختلاط با اقوام مغلوب و منحطف آشور و بابل خود دچار انحطاط شده بودند با پارسهای اولیه بکلی متفاوت بودند. وقتی یونانیان برای نخستین بار با پارسها تماس گرفتند، در نهایت تعجب و حیرت اعتراف کردند که اخلاق و فلسفه پارسها نمونه و سرمشق بهترین فلسفه‌ها بوده است. اکنون باید دید که این تصور خدای بد و خوب که در سرزمین ماد قوت گرفت چگونه به ایران جنوبی رخنه کرده است.

کتبه‌های پارسی پاسخ این سؤال را داده است چه بطوریکه متون این کتبه‌ها حاکی است، اهورامزدا خدای بزرگ پارسها، سازنده دنیا و اداره‌کننده و تکمیل‌کننده آنست.

مسئله دیگر اینست که این مذهب که در آغاز کار آنقدر پاک و عالی بود چگونه پس از ارتباط پارسها با اقوام بین‌النهرین و آسیای صغیر بسرعت تغییر ماهیت داد. زیرا درین وقت اهورامزدا فقط خدای بزرگ محسوب می‌شدند خدای واحد و بی‌همتا. خدایان نیکوکار دیگری هم پیدا شدند که منشأ آن معتقدات خارجی بود و می‌بایستی اهورامزدا را در نبردی که با حریفان بدکار داشت یاری کنند.

در کتبه‌هایی که از زمان بعد از داریوش باقی‌مانده این جمله پر معنی دیده می‌شود:

«اهورامزدا با خدایان دیگر ...»

از آن بعده خدایان دیگری در جرگه خدایان پارسها وارد شدند از قبیل آنایتیس یا ناهید^۱ که از ابتدای قرن پنجم قبل از میلاد در مذهب رسمی پارس قدیم نقش آفرودیت^۲ یعنی الهه عشق را در جرگه خدایان یونان بعده داشت، همان نقشی که میلیتا^۳ در جرگه خدایان بابل و آستارته^۴ در جرگه خدایان فینیقی بعده داشت. پلوتارک نقل میکند که بستور پادشاه در تمام شهرهای بزرگ امپراتوری مجسمه های عظیم برپا شد. یکی از کتبیه های اردشیر منمون^۵ که در شوش کشف شده مؤید این مطلب است. بر روی این کتبیه در پایه یکی از ستونهای کاخ شاهی این عبارت خوانده میشود: «اهورمزدا، ناهید و میترا، مرا و هر آنچه را که من انجام دادم حفظ و حمایت کنند.» اگر آفرودیت خیلی زود در جرگه خدایان ماد و پارس وارد شد، نباید تصور کرد که ایرانیان باستان این خدا را هنگام جدا شدن از برادران آریائی خود که به هند رفتند با خود بایران آورده اند، زیرا این نام ریشه ارمنی یا کاپادوکی دارد و در ریگ ودا^۶ اثری از آن نمیتوان یافت.

در شمال ایران نیز همین موجبات برای متعدد شدن خدایان بوجود آمد، کم کم یک طبقه مذهبی بنام مغ پیدا شد که با گذشت زمان رفته رفته خود را واسطه و رابط ضروری بین خداوند و انسان دانست. در دوره سخا منشی این پیشوaran مذهبی بفکر قبضه کردن حکومت افتادند و در زمان ساسانیان سیاست کشور را بکلی قبضه کردند. درین موقع مغ ها در رأس یک طبقه اشراف مذهبی قرار گرفتند و برای ازدیاد استحکام قدرت خود بجادوگری و اعمال اسرارآمیز دیگری پرداختند. و شاید اینگونه اعمال را از خرافات قبایل تورانی که مجاور سرزمین ماد بودند و بعدها باشغال آن دست زدند تقلید کرده باشند. این تغییرات بکندي انجام گرفت بقسمی که هر گز بخلوص و صفاتی اصلی مذهب زردشت که دانشمندان فراوان آنرا ستوده اند لطمه ای وارد نیاورد.

از تاریخ استقرار آریائی های ماد و پارس در فلات ایران تا تسلط اعراب، مدت پانزده قرن اوضاع اجتماعی و مذهبی این کشور تغییر نکرد و انقلاب شدیدی بین وضع موجود و گذشته ایجاد نشد. هجوم اعراب موج وار این کشور را فرا گرفت،

1— Anaïtis

2— Aphrodite

3— Militta

4— Astarté

5— Mnémon

6— Rig -Véda

ولی پایه این مذهب متزلزل نشد. قطب سیاست و مرکز حکومت تغییر یافت ولی پرستش این فلسفه عالی همچنان دوام یافت. بین النهرين ، سوریه ، آسیای صغیر و ارمنستان در برابر تعلیمات این مذهب افسونگر تاب نیاورد و آئین زردشت در میان اقوام این نواحی نیز رایج شد. نباید فراموش کرد که در پالمیر^۱ که نفوذ تمدن یونان بیشتر بحسوس است ، یکی از زیباترین و وسیع ترین بنایهای که امروز آثار آن باقی مانده است که آنرا بافتخار خورشید بر پا کرده اند.

با این حال فتوحات اعراب و شمشیر اسلام توانست این وضع را دگر گون کند. باید در نظر داشت که تمدن یونان در برابر مذاهب خارجی روش آزادمنشی داشت در حالیکه در نظر پیروان اسلام فقط الله یعنی خدای مسلمانان اکبر و بزرگتر بشمار میرفت. پرستش آتش محکوم بانهدام و زوال بود. محدودی از ایرانیان که نسبت به مذهب اجدادی خود فادر ماندند و حفظ شعائر مذهبی خود را وظیفه ای مقدس دانستند سر فرو نیاوردن و برای اجرای مراسم مذهبی ب نقاط دور دست و مخفی پناهنده شدند. ولی اسلام آنها را تا اعماق این نقاط دور افتاده تعقیب کرد بطوریکه برای فرار از جهاد اسلام گروه بسیاری از آنها بهند مهاجرت کردند. آنها که در سرزمین ایران باقی ماندند و از تعلیمات رؤسای مذهبی خود محروم شدند و مدام تحت تأثیر تبلیغات فاتحان خود قرار گرفتند ، کم کم در برابر اسلام تسليم شدند. با این حال و با وجود تغییر مذهب و تجدید مهاجمات خارجی و اختلاط نژادها ، نبوغ ایرانی با قدرت و استقامت بی نظیری در برابر اقوام مهاجم پایداری کرد. با اینکه ایران مطیع یک مذهب خارجی شد ، توانست حقوق ملت هند واروپائی خود را حفظ کند و فلسفه و مجموعه افسانه ها و حماسه های ملی را پایدار و جاودان نماید.

گفته شد که پارسه های هخامنشی از نژاد آریائی بودند. کلمه «آریائی» برای نخستین بار در بین «خاری»^۲ ها که نام یکی از قبایل میتان است پدید آمده است^۳. بطور

1- Palmyre

2- Kharri

^۳ - کلمه «آریائی ها» یا «خاری ها» برای نخستین بار در قرن ۴ قبل از میلاد در امضای معاهده ای که بین سویاولیوما (Subbilulum) پادشاه هیئت ها و ماتیوزا (Mattiuzza) پادشاه میتانیت ها منعقد شد مشاهده می شود. این «خاری ها» که در جوار شاه طبقه فرانزرو را تشکیل میدادند از ارمنستان آمده بودند. «نقل از «محیط توراه قبل از میلاد مسیح»

تألیف Ch. F. Jean

کلی این نامی بود که مردمان ساکن حوالی سواحل دریای خزر و مردمی که ازین ناحیه آمده بودند آنرا بر خود گذاشته بودند. امروز این کلمه بیشتر بر میتانی ها و هیئت ها و مادها و پارس ها و هندیهای ودیک^۱ و بالجمله شاخه شرقی اقوام هند و اروپائی اطلاق میشود که در نواحی آسیا مستقر گردیده اند.

مادها یا «مادائی ها»^۲ که در سال ۲۰۰۰ پیش از میلاد میزیستند، پارسها را خویشاوندان بینوا و مسکین خود میدانستند. هر دوت که بخوبی از دنیا بستان مطلع بود معتقد است که آستیاژ ماد دختر خود را باین جهت به کامبیز پارسی داد که تصویر میکرد فرزندی که ازین وصلت نتیجه خواهد شد هر گز قادر نخواهد بود مدعی سلطنت شود. قطعاً بهمین دلیل است که هنگام تولد کوروش، از خوابی که دیده بود و تفسیری که مغ ها کرده بودند بیش از حد متوجه شد. پارسهای آریائی نیز مانند دیگر قبایل بیانگرد بعده کثیری عشیره یا کلان تقسیم میشدند و هر عشیره تابع آداب و رسوم اجدادی هزار ساله خود بود.

سه قبیله بیش از قبایل دیگر از حیث کثرت تعداد چادرها و افراد سوار شهرت داشت. این سه قبیله عبارت بود از پازار گادی ها^۳، ماسپی ها^۴ و مارافی ها^۵. در میان این سه قبیله که طبقه اشراف سوار هند و ایرانی بشمار میرفت از همه مهم تر قبیله پازار گادی ها بود که خانواده هخامنشی ریاست و رهبری آنرا بعهده داشت. مرکز قدرت و حکومت این قبیله فلات سرد ایلام بود که رود کرخه با مسیر عمیق و گود خود از آن میگذرد. وقی کوروش از جد هخامنشی خود تئیس پس^۶ گفتگو میکند وی را «پادشاه بزرگ و پادشاه شهر آنزان» مینامد، آنزان^۷ شهری بود که خود را رقیب شوش میدانست و قسمتی از خاک ایلام را بنام خود به آنزان معروف کرده بود.^۸ همچنانکه یونان باستان پس از هجوم اقوام دری^۹ زندگی را از سر گرفت،

1- Védiques

2- Madaï

3- Pasargades

4- Maspiens

5- Maraphienš

6- Téispes

7- Anzan

۸- کلمه آنزان برای نخستین بار در یکی از متون بابلی که مربوط به ستاره‌شناسی است و از زمان نخستین خاندان سلطنتی بابل باقی مانده مشاهده شده است. درین متن چنین نوشته شده: «در ده میان ماه، سیل آنزان را ویران کرد».

9- Doriens

امپراطوری آشور نیز کم کم بوسیله این هخامنشی‌های گمنام روحی تازه می‌یافتد. پارسها که در یکی از بزرگترین چهارراه‌های ممل و جایگاه برخورد تمدن‌های شگرف باستان قرار گرفته بودند، اقوام باستان را سرکوب و مغلوب کردند و فصل نوینی در تاریخ جهان گشودند.

پارسها باین ترتیب رابط تمدن‌های منحط و منقرض حوزه دجله و فرات و تمدن نوبنیاد آتن و روم گردیدند که نخستین انوار در خشان آن در افق هویدا شده بود. در میان اقوام مجهول آشوری و بابلی و ایلامی که از قرنها پیش میزیسته‌اند و دنیاً جدیدی که ما امروز وارث آن هستیم، ایران یک خط رابط الهی بوده است. ایران وسیله شد که تحول اسرارآمیز تمدن انسانی و نیل بارتقاء و عظمت و عدالت و تحقق افکار و آمال چند صد ساله بشر استمرار و دوام یابد.

ایران باستان نقش مهمی درین امر بعده داشته است. ایران باستان هنگامی در افق جهان آشکار شد که همه‌چیز در مرز آسیای غربی آن کشور واژگون گردیده بود، این آسیای غربی که اقوام مختلف در آن فعالیت میکردند و خاک آن تا امروز هم یادگارهای حیرت‌آور کوشش‌ها و زحمات و فتوحات آنها را در کلمات ساده بابل، شوش و نینوا مجسم میکنند. نقش چنین ملتی هرگز ناچیز و گمنام نخواهد بود. پارس‌ها در مدتی کوتاه شاهراهی بزرگ در مسیر ترقی بشر گشودند، مدتی کوتاه، ولی سه قرن تمدن در خشان و تابناک!

پارسها با خلاط اقوام و پیشرفت هنر که تنها سیله تظاهر خصوصیات یک ملت است باری و مساعدت کردند. فرمانروایان آنها پادشاهان مقتصدی بودند که بعظمت و جلال میگرائیدند و دلیل بارز آن شهرهای باعظامت پازار گاد و تخت جمشید است که بمتابه اشعار باعظامتی از سنگ پرداخته شده و نشانه نبوغ نژاد پاکی است، نژادی که حماسه ملی کوتاه آن اثر در خشان و تابناکی در تاریخ جهان باقی گذارده است. کمتر قومی در تاریخ مشاهده شده که پس از آنهمه فتح و پیروزی باین درجه ملایم و آرام و فروتن بماند.

پارس‌ها که بتأسیس یکی از بزرگترین امپراطوری‌های جهان نائل آمدند، رفتاری در پیش گرفتند که تصور و قبول آن امروز بر ما دشوار است، ولی متون تاریخی گواه صریح و قاطع آنست: مردم باستان کوروش را مردی آزادی‌بخش و نجات‌دهنده

تلقی کردند ! با اینکه سپاهیان هخامنشی سلحشور و جنگ آزموده بودند ، رعب و وحشتی در ملتهای دیگر ایجاد نمیکردند. ملتهای مغلوب نه تنها در امور خود آزاد بودند و با توجه بخصوصیات محلی و قومی خود اداره میشدند بلکه پرستش خدایان آنها نیز مانع نداشت. این رفتار جوانمردانه‌چه اختلاف بارزی باقساوت‌های او سخت گیریهای آشوریها داشت که بی‌رحمی‌ها و سفاکی‌های آنها هنوز هم در خاطره مردم معاصر کوروش زنده بود.

چه تفاوت بزرگی میان این طرز اداره‌خر دمندانه یک ملت فاتح و شیوه حکومت ملتهای فاتح سامی وجود دارد که قوم اخیر خاطره‌ای فراموش ناشدنی ازقتل و غارت دسته‌جمعی و انهدام شهرها از خود بیاد گار گذارد. بکی از جالب‌ترین مشغولیات فکری پادشاهان بزرگ هخامنشی استقرار صلح و عدالت و توسعه عمران و آبادی بشمار میرفت. این کلمات برسر در کاخهای آنها باحروف برجسته نقش بسته بود، ولی آثار جوانمردانه آن الهام‌دهنده اصلی سیاست پادشاهان هخامنشی بود. اسکندر که بیش از هر کس برای کوروش مقام و احترام قائل بود، با جنگنده‌های مقدونی راهی را پیمود که درجهت عکس راه پارس‌ها بود و بامید تأسیس سلطنت جهانی، ایران و یونان را بصورت کشوری واحد درآورد. جای آن دارد که مانند مورخان دانشمند و استادان عالیقدیری چون لوی^۱ و رایناخ^۲ و شاپو^۳ تأیید کنیم که :

«تاریخ اسکندر ، قسمتی از تاریخ ایران است که نتیجه آن رونق دوره درخشان تمدن هلنی بود.»

با چه بیانی بهتر از این میتوان کوروش و جانشینان او را تجلیل کرد؟

فصل سوم

پیان سلطنت مادها

هارپاگوس ، مردی که مقدر بود نقشی مهم در حیات کوروش بعده داشته باشد ، هنوز فراموش نکرده بود که آستیاژ فرزند او را بجرائم نافرمانی از دستور وی بقتل رسانیده بود .

هر دوست درین باره داستان کراحت آوری نقل میکنند و مینویسد که فرزند هارپاگوس را بدستور پادشاه ماد کشتند و گوشت او را در « دیگ بزرگی » پختند و چاشنی وادویه بآن افروزند و سپس درضیاقتی که پادشاه ترتیب داده بود و هارپاگوس نیز حضور داشت بدعوت شد گان تعارف کردند .

وقتی غذا بیانیان رسید ، پادشاه از هارپاگوس پرسید که آیا غذا در نظرش مطبوع بوده است . هارپاگوس پاسخ داد که هر گز گوشتی باین لطافت در کاخ پادشاه تناول نکرده بود . درین هنگام بود که پادشاه ماد به میهمانان خود فاش کرد که گوشت تناول شده گوشت فرزند هارپاگوس بوده است . صحبت این داستان بر مامعلوم نیست و شاید هر گز هم معلوم نشود ، ولی در هر حال ، هارپاگوس بظاهر بروی خود نیاورد و با تظاهر بدوسی و محبت نسبت بپادشاه کینه و عداوت خود را با صبر و حوصله مخفی کرد و چون نمیتوانست شخصاً با پادشاه از در عناد درآید و انتقام خود را بازستاند مجازات این پادشاه ستمگر را بخدایان واگذار کرد .

این شخص که از پادشاه دستور گرفته بود کوروش را در گاهواره بقتل رساند و بعدها یکی از طرفداران پیشرفت کارمقتول فرضی خود گردید ، اکنون چاره‌ای جز صبر نداشت و میکوشید با قیافه‌ای متبع نظر اعتماد و لطف پادشاه را نسبت بخود جلب کند و همچنان همه ساله هدایای معمول را بوی تقدیم میکرد . ولی همینکه فرصت برای انتقام مساعد شد ، توشه‌ای بمخالفت با پادشاه ترتیب داد .

کار او از این حیث زیاد دشوار نبود، چه پارس‌ها خود را از مادها برتر میدانستند و قید اطاعت آنها را بسختی تحمل می‌نمودند. اتفاقاً در آن زمان نسیم ملیت و احساسات ملی در قبایل پارس وزیدن گرفته بود. کوروش بارها صفات فرماندهی و استعداد زمامداری خود را بشوتو رسانیده بود و پدرش که در آن زمان حاکم ایالت آذربایجان بود می‌توانست باسانی طرفداران با وفائی از افراد قبیله هخامنشی گرد آورد که آماده هر گونه فداکاری باشند. از طرفی آستیاژ روز بروز بیشتر مورد نفرت و انزجار ملت خود قرار می‌گرفت. کم کم کار بجایی رسید که فداکارترین خدمتگاران او نیز بی‌لیاقتی و بی‌کفایتی پادشاه را دراداره امور مملکت بیاد انقاد گرفتند. شاید هارپا گوس که قبلاً با جمعی از آنها ارتباط مخفی داشت در ایجاد این روحیه نقش مهمی بعده داشته است. ولی مسئله مهم انتخاب شخصیتی بود که برای رهبری توطئه کنندگان و تقویض حکومت بوی ضرورت داشت. کوروش تنها کسی بود که می‌توانست نقش این شخصیت بزرگ را بعده گیرد. پس هارپا گوس او را از نقشه‌ای که بمخالفت پادشاه نالایق ماد طرح کرده بود مطلع ساخت و از او تقاضا کرد هرچه زودتر مردم را از شر این پادشاه جبار بر هاند و قبیله هخامنشی را در سلطنت جانشین او کند. هارپا گوس دوستان خود را ازین نقشه جدید آگاه کرد و وقتی مقدمات امر فراهم شد، تصمیم گرفت با خرین عمل دست زند و پادشاه اکباتان را خلع و سلطنت را بکوروش هخامنشی تفویض کند.

کوروش بعلت خصوصیات اخلاقی و عنوان هخامنشی و موقع پدرش که «پادشاه آذربایجان» بود برای سلطنت لایق ترین و شایسته‌ترین فرد تشخیص داده شد. هارپا گوس یکی از معتمدان خود را به آذربایجان فرستاد و این پیغام را به کوروش رسانید:

«ای پسر کامبیز، خدایان نگاهبان و حافظ تو هستند. اگر چنین نبود تو اکنون نبایستی زنده باشی. موقع آنست از پادشاه ماد که هنگام صباوت بکشتن تو دستور داده بود انتقام بگیری. اگر بسخنان من گوش فراده و اندرزهای مرا بپذیری می‌توانی بجای آستیاژ بر کشور ماد سلطنت کنی. پارسها بزودی متوجه خواهند شد که توییگانه مایه امیدآزادی و تنها مظهر عظمت و بزرگی آنها هستی. آنها بنخستین پیام تو قیام خواهند کرد و بکمک آنها و پیروانی که من از مادها برای تو آماده کرده‌ام باسانی بر آستیاژ خائن و دشمن مشترک غلبه خواهی کرد.»

«اگر آستیاژ برای سرکوب کردن تو را بفرماندهی سپاه خود بر گزیند، بیدرنگ سپاه ماد و امپراتوری آنرا بتولحق خواهم کرد. همچنین است اگر یکی دیگر از سران ماد باین مأموریت فرستاده شود، زیرا آنها همه منتظر اشاره منند تا از شاه روی بگردانند و بتولحق شوند. در اکباتان همه چیز آماده و مهیا است. آنچه بتوصیه کردم انجام ده و تأمل روا مدار.»

کوروش پس از اطلاع از پیام هارپاگوس مشغول تهیه مقدمات این اقدام خطیر شد. پس سران قبایل پارس را بخواند و نطقی باین شرح برای آنها ایراد کرد: «دوستان من، من شما را بدان جهت دعوت کرده‌ام که شمارا شایسته همکاری برای ایجاد وحدت نژاد خود یافتم. من میدانم که اجداد ما مردمانی شایسته ولايق بوده‌اند و هر گز از پیروی فضیلت و تقوی دست نکشیدند، ولی معتقدم که چنانچه اشخاص نیکوکار از کار برکنار و اشخاص زشتکار مصدر امور شوند دیگر فضیلتی باقی نخواهد ماند.

«آنها که خود را از یک لذت آنی محروم میکنند، قصد آن ندارند که برای ابد خود را از تمام لذایذ محروم کنند؛ بر عکس قصد آنها اینست که با تحمل این محرومیت لذایذ بهتری برای آینده خود فراهم کنند.

«آنها که میکوشند سخنگو و ناطق خوبی شوند نه برای آنست که پیوسته در حال نطق و بیان باشند، بلکه برای آنست که بکمک فصاحت خود در مردم مؤثر واقع شوند و ازین راه مزایای بسیار بدست آورند. همچنین کسانی که به ممارست در فن جنگ میپردازند نه ازین روزت که پیوسته در حال جنگ وزحمت باشند، بلکه برای آنست که پس از کسب مهارت در فن جنگ مصدر خدماتی برای وطن گردند. آنها که بتمرین فنون جنگ میپردازند و پیش از چیدن ثمرة زحمات خود پیر و ناتوان میشوند به کشاورزی شبیه‌اند که پس از آموختن بذر افشاری و غرس اشجار و گیاهان، محصول خود را آنقدر در زمین میگذارد تا بگند و از بین برود.

«ولی دوستان من، ما نباید ازین بی‌منطقی پیروی کنیم و چون از نیرو و قدرت خود باخبریم باید برای خود وطنی تأسیس کنیم که در راه تأمین بزرگی و عظمت آینده آن بکوشیم. بشتاییم بسوی دشمنی که در برابر ما قادر به مقاومت نیست. من باین مطلب ایمان دارم، زیرا سرباز خوب آن نیست که خوب زوین بیندازد و قداره بکشد و برآسب نشیند، ولی در موقع حساس که تحمل رنج و زحمت در پیش است

از عهده انجام وظیفه بر نیاید.

«ستمگران ، ازین حیث بسیار ضعیف و ناتوانند. سر باز خوب آن نیست که هنگام بیداری و شب زنده داری بخواب راحت رود. ازین حیث نیز مادها ضعیف و ناتوانند. و نیز سر باز خوب آن نیست که نداند با دوست و دشمن چگونه رفتار کند. مابر عکس دشمنانمان میتوانیم از شب مانند روز استفاده کنیم ؟ ما عقیده مندیم که کار و زحمت موجب سعادت و خوشبختی است؛ ما ترس و باکی نداریم و بهترین توشه یک سر باز واقعی را که عشق بافتحار و سربلندی است در روح خود ذخیره کرده ایم. آنها که طالب افتخارند زحمت و خستگی و مخاطرات را با آغوش باز استقبال میکنند. ما نیز با اعتماد خاطر پیش میرویم ، زیرا دلیلی نیست که بتوان ما را غاصب مال دیگری قلمداد کرد. من درین تصمیم و دعوتی که از شما برای آزادی مردم پارس کرده ام خداوندان را در نظر دارم و از آنان مدد میطلبم. افراد خود را آماده کنید و خود را برای نبرد مهیا سازید.

«ای پارسی ها ! اگر از من پیروی کنید مردمانی آزاد خواهید شد. شما از مادها چیزی کم ندارید ولی مادها با شما با نخوت و غرور تحمل ناپذیزی رفتار میکنند. پس بمخالفت استبداد آستیاژ پیاخیزید.»^۱

پیام کوروش با قیام عمومی مردم پارس توأم شد. عشاير پارس برای آزادی خود از یوغ خارجی متعدد شدند و کوروش را که مظهر امید و آرزو های آنها بود بسرداری سپاه واحدی بر گزیدند که برای جنگ با مادها آماده نبرد کرده بودند^۲. هنگامی که کوروش مهیای جنگ با آستیاژ میشد ، نبوئید^۳ پادشاه بابل بوی پیشنهاد اتحاد کرد. نبوئید قصد داشت با عقد اتحاد با کوروش کشور خود را از خطر مادها بر هاند، چه مادها با در دست داشتن هاران^۴ که دیار بکر فعلی است میتوانستند

۱- نقل از سیروپدی گرفنون.

۲- جمع سپاهیان کوروش ۳۱ تفر بود که به دسته های ده هزار و هزار و صد و ده و پنج نفری تقسیم شده بود.

هر یک از این دسته ها بترتیب میریارک (Myriarque) ، شلیارک (Chliarque) ، تاکسیارک (Taxiarque) ، لوشارک (Locharque) و دکادرک (Décadarque) و پامپادارک (Pempadarque) یا جو خه نامیده میشد.

یک جو خه پنج نفری «پامپار» از پنج سر باز تشکیل میشد. دو جو خه یک دسته ده.

هر موقع اراده کنند خطوط ارتباط بابل را با سوریه قطع کنند. معلوم نیست کوروش تا چه اندازه از پیشنهاد پادشاه بابل استقبال کرده است، آنچه مسلم است نبونید عده‌ای سرباز از غازا واقع در مرز مصر «تاکشور دریا» در طول خلیج فارس گسیل کرد تا در صورت لزوم به پارس ها کمک کند.

با اینکه پادشاه ماد بی احتیاطی بزرگی کرد و فرماندهی سپاه خود را به هارپا گوس سپرد، کوروش آنچنان که انتظار داشت باسانی برآستیاژ چیره نشد. جنگ مادها و پارسها سه سال طول کشید و تحولات بسیار یافت.

درین باره نیز نکات تاریکی در تاریخ باقی است که هنوز روشن نشده است، مثلاً معلوم نیست این جنگها در کدام ناحیه رویداده و چه نامی خوانده میشده است. جز دو نوشتۀ مختصر از هردوت و کتزیاس و متن مختصرتر «سالنامه» ای که به «لوحه نبونید - کوروش» معروف است و اخیراً کشف و ترجمه شده چیزی در دست نیست. در سند تاریخی اخیر چنین نوشته شده:

«آستیاژ سپاهیان خود را گرد آورد و بمقابلۀ کوروش پادشاه آنزان شتافت... ولی آستیاژ . . . سپاهیانش براو شوریدند و او را زندانی ساختند و تسلیم کوروش کردند.»

شرحی که نیکولا دوداما^۱ باقتباس از کنتزیاس نقل میکند بیان کامل تری ازین جنگها است. بنابر وایت این مورخ، نخستین جنگ کوروش و آستیاژ دو روز طول کشید و به پیروزی مادها خاتمه یافت. پدر کوروش درین جنگ کشته شد و خود او و همراهانش به پazar گادگر یختند.

1- Nicolas de Damas

نفری تشکیل میداد و هر دسته ده نفری مركب از شش سرباز ساده بود که دو سرجوخه فرمانده آن بودند و یکی از آنها فرمانده دسته ده نفری بود. دو دسته ده نفری با رؤسای خود یک دسته ۴۲ نفری تشکیل میداد که لوش (Loche) نامیده میشد. چهار «لوش» یک هنگ کصد نفری با یک فرمانده مستقل تشکیل میداد. چون بنابر وایت گز نقون عده هنگ‌های صد نفری به ۳۰۰ میرسید، سپاه پارس مشتمل بر ۳۰۰ هنگ یا ۲۰۰ لوش یا ۴۰۰ دسته ده نفری یا ۴۸۰۰ دسته پنج نفری و خلاصه ۴۰۰ سرباز ساده بود.

با افروزن فرماندهان این دسته‌ها، عده سپاهیان پارس به ۳۰۰۰۰۰ تن میرسید و اگر فرض کنیم ۶۷ تن خدمتگار کمک و طبیب نیز همراه این سپاه بوده است جمع سپاهیان کوروش به ۳۱۰۰۰ نفر میرسید.

جنگ دوم در نزدیکی همین شهر رویداد و آن نیز دو روز طول کشید ولی با اینکه این بار نیز در آغاز کار مادها مسلط شدند ، روز دوم پارس‌ها تفوق کامل یافته و پیروز گردیدند. ولی آستیاژ از تعرض دست نکشید تا جائیکه جنگ سوم بطور قطع بنفع کوروش خاتمه یافت.

جنگ آخر ظاهراً در سال ۵۳ قبل از میلاد در حوالی تخت جمشید رویداده است. درین جنگ آستیاژ اسیر شد و پارس‌ها پیروزمندانه به اکباتان پایتخت کشور ماد وارد شدند. سالنامه‌های بابلی این واقعه را چنین نقل میکنند :

«در ۵۰ کوروش بدشهرشاهی اکباتان^۱ وارد شد و سیم و زر و گنجینه‌های این شهر را غارت کرد و با خود به کشور آذربایجان برد و با دختر پادشاه مغلوب ازدواج کرد.»^۲

هر دوست مورخ معروف یونان فقط ازدواج‌جنگ یاد میکند. بنابرایت این مورخ در جنگ اول آستیاژ شخصاً حضور نداشت و فرمانده سپاه او هارپاگوس با قسمت مهمی از سپاهیان ماد طبق قرار قبلی به کوروش ملحق شد. در جنگ دوم که آستیاژ پیر و فرتوت خود فرماندهی باقیمانده سپاه را بعده داشت. مغلوب و اسیر دشمن گردید، این روایت، بار روایت «وقایع نگاری» استوانه نبونید در بابل بیشتر تطبیق میکند. بر استوانه سپار^۳ که پادشاه بابل چگونگی بنای معبد «سن»^۴ خدای ماد را در شهر هاران شرح میدهد، قسمتی از مطالب آن بذکر سرگذشت این معبد قبل از اقدام نبونید اختصاص دارد: خدای زورنج خشمگین شد و به سیت‌ها اجازه داد شهر را تسخیر و معبد آن را ویران کنند.

این سیت‌ها که اومان‌ماندا^۵ نامیده میشدند نینوا و بین النهرين شمالی را در ۶۰۷ قبل از میلاد تسخیر کرده و بفرات علیا رسیده بودند. شبی «سن» خداوند ماه با تفاق مردوك، خداوند بزرگ بحوال نبونید پادشاه بابل آمد و بوی دستورداد

1- A - gam - ta - nu

- نظر کتز یاس که ظاهرآ از متن استوانه نبونید بی اطلاع بوده است با نوشته این متن تطبیق میکند، چه او نیز معتقد است که کوروش پس از غلبه بر آستیاژ با دختر او آمیتیس (Amytis) که خاله او بود ازدواج کرد.

3- Sippar

5- Oumman - Manda

4- Sin

معبد ویران او را از نو آباد کند. پادشاه که مایل نبود برای استرضای خاطر الهه با سیت‌های نیر و مند دست و پنجه نرم کند پاسخ داد که شهر هاران در دست همسایگان قهار سیت است.

درین هنگام خداوند مردوك آغاز سخن کرد و چنین گفت:
«سیت‌هائی که از آن گفتگو میکنی، کشور و پادشاهان آنها دیگر وجود ندارد.»

و نبونید در لوحه خود مطلب را چنین ادامه میدهد:
«سه سال بعد، خداوندان کوروش پادشاه آنزان را بمخالفت با سیت‌ها و مادها برانگیختند^۱. وی با سپاهیان محدود و ضعیف خود سپاهیان کثیر و نیر و مند سیت و ماد را منهزم و آستیاژ را اسیر کرد و دست بسته به کشور خود برد.»

بطوریکه کتبیه استوانه رسام^۲ حاکمی است، سقوط پادشاه ماد در سال سوم سلطنت نبونید یعنی در ۵۳۵ قبل از میلاد بوده است و از این قرار سقوط این خاندان قبلاً به پادشاه بابل اعلام و الهام شده بود:

«در آغاز سلطنت جاودانی خود خوابی دیدم. خداوند مردوك، ارباب بزرگ و خداوند «سن»، فروزنده آسمان و زمین با هم رو برو شدند. پس خداوند مردوك بنم گفت:

«نبونید، پادشاه بابل! با اسبان و گردونه‌های خود خشتهای خام را حمل کن و اهلهول^۳ را آباد ساز تا خداوند «سن» ارباب بزرگ در آن سکونت کند.»

من دچار وحشتی فراوان شدم و به مردوك، خدای خدایان چنین گتم:
«این معبدی که بساختن آن دستور میدهی در دست مادها است و قدرت آنان زیاد است.»

مردوك در پاسخ من گفت:
«مادهائی که از آنها گفتگو میکنی، دیگر کشور و پادشاها نشان وجود ندارد؛ در پایان سال سوم، کوروش پادشاه آنزان ظاهر شد و بمتابه خدمتگذار خدای بزرگ مردوك، سپاهیان متعدد و کثیر ماد را با سپاهیان محدود خود منهزم ساخت و آستیاژ پادشاه ماد را اسیر کرد و مانند اسیر جنگی بکشور خود برد.»

۱- در ۴۹۰ از کوروش در لوحه‌های بابلی عنوان «پادشاه آنزان» یاد شده است.

این بود گفتار خداوند مردوك ، خدای بزرگ خدایان و خداوند «سن» ، فروزنده آسمان و زمین که دستور او لازم الاجراء بود.»

چنین بود چگونگی انفراض امپراتوری ماد که خود نقش عمدہ‌ای در انهدام امپراتوری آشور بازی کرده بود . کامرون^۱ در کتاب خود تحت عنوان «تاریخ ایران باستان» چنین مینویسد: «ایلام که در گذشته کشور بزرگ مستقلی بود ، یک ایالت درجه سوم شد. کشور ماد نیز که سابقاً مرکز دولت سلطنتی نیرومندی بود ایالت درجه دوم شد. پارسا^۲ که در حکم قلب امپراتوری جدید بود ، مهم‌ترین ایالت و مهد جانشینان بزرگ هخامنشی گردید.»

بنابرایت دیودوروسیسیل^۳ ، کوروش بعد از این فتح بزرگ که ناقوس ختم امپراتوری ماد بود «بعد ازالمپتاد پنجاه و پنجم» یعنی در سال ۴۷۵ قبل از میلاد عنوان پادشاه پارس بخود داد و بیادبود این پیروزی بزرگ شهر بازار گاد را بنیان نهاد. کوروش درین شهر کاخهای بنا کرد و جواهرات و گنجینه‌های بسیاری انباشت که تاور و مقدونیان به پارس باقی بود. اکنون بیست و پنج قرن در اقیانوس بیکران زمان پیش رویم: امروز کسانی که بکشف اسرار نهفته زمین مشغولند، قسمتی از ویرانه‌های این شهر را در میان دشت کوچکی که به دشت مر غاب معروف است کشف کرده‌اند، این ویرانه‌ها در سطحهای مستطیل شکل بطول دو کیلومتر و نیم و عرض هفتاد متر واقع شده و شاید حدود فعلی آن با حدود حصار قدیم این شهر باستانی تطبیق میکرده است. کاخ کوروش در شمال بازار گاد بر فراز تپه‌ای واقع در هشت‌صدمتری شمال شرقی گابره^۴ بنا شده ، هنر معماران و صنعتگرانی که نقشه این بنا را طرح کردند سرمشق سمعاران آینده شد و بعد این سایر کاخهای پادشاهان هخامنشی که ما امروز شاهد عظمت و بزرگی آنها هستیم از آن تقلید شد. در پایان گاد ما دربرابر هنری باستعداد قرار گرفته‌ایم که بآرامی آبستن آینده‌ای تابناک بود. کتبیه‌های موجود بهترین مؤیداً این قضایا و صحت است زیرا همه‌جا این متن واحد که متن پارسی آن قدیم ترین آثار باقی-مانده پارس قدیم محسوب می‌شود به سه زبان رسمی مملکتی تکرار شده: «من کوروش

پادشاه‌های خامنشی هستم.» این متن هنوز هم در رأس سه‌ستونی که از سایر قسمت‌های بنا بهتر محفوظ مانده خوانده می‌شود. بر فراز یکی از ارتفاعاتی که در جوار راه اصفهان به شیراز واقع شده، آثار ویرانه‌های باقی است که ظاہرآ باقیمانده‌های یک شهر باستانی است، ولی جالب‌ترین قسمت آن انبوی از سنگ‌های عظیم است که به تخت‌سليمان معروف است و درین‌نهی ایله شمالی محوطه‌ای که این ویرانه‌ها در آن قرار گرفته واقع شده است. بدون تردید این بنا ارگ شهر پازار گاد بوده و می‌بایستی دشت مرغاب را از خطر هجوم دشمنی که از شمال حمله کند درامان دارد. شهر پازار گاد باصور وابیه متعدد بزودی بصورت شهری مقدس درآمد. معابد بزرگ و ذخایر مقدس در آن دائم گردید و هیئتی از مغان در آن سکونت گزیدند. بعد‌ها این شهر زیارتگاه مقبره کوروش شد. پازار گاد یکی از بهترین مظاہر هنر پارس باستان است، زیرا «این هنر بعد از تسخیر مصر و با استقرار روابط نزدیک با یونان ایجاد نشد، بلکه مدت‌ها قبل از این تاریخ، از زمان کوروش خصوصیات بدیع آن مشخص گردید و چون این هنر زیبا از سایر هنرها شرق مجاہدا شد، دیگر نیازی بتحییر راه و تحییر اصول نیافت. کمال رونق این هنر وقتی بود که در زمان داریوش و جانشینان او از دو منبع بزرگ الهام بخش، یعنی عظمت طلبی شاهزادگان و جاه و جلال پایتخت الهام گرفت.»^۱ این هنر پارسی که بعد‌ها تولید کننده آنهمه شاهکار شد از اواخر قرن شش و در جریان قرن پنجم قبل از میلاد بصورت آخرین نمونه هنر شرق باستان درآمد و ترکیبی از هنرها مختلف و مظهری از اجتماع خصوصیات آنها شد.

کوروش با آستیاز پس از شکست بالاحترام رفتار کرد و تا پایان عمر اورا نزد خود نگاهداشت. بدین ترتیب بسلطنت سی و هشت ساله این پادشاه خاتمه داده شد و امپراتوری ماد بدست نواده او افتاد. آستیاز قصد داشت دربار خود را بدرخشنده‌گی و عظمت دربار پادشاهان آشور رساند. ولی نبوغ هامورابی و سارگن بزرگ و جسارت و گستاخی آسوربانیپال دروی موجود نبود. آسوربانیپال مظهر استعمار آشور بود. این پادشاه امپراتوری خود را که شامل آشور، بابل، ماد، فلسطین، سوریه، فینیقیه، سومری، ایلام، و مصر بود بصورت وسیع ترین سازمان اداری که تا آن زمان در کشورهای مدیترانه‌ای و شرق نزدیک دیده شده بود درآورد. ولی آستیاز نسبت

۱) نقل از تاریخ هنر در عهد عتیق تألیف Perrot و Chipiez

بانجه با تمایلات صلحجویانه و در عین حال جا طلبانه وی مباینت داشت بیعلاقه بود و قوای ماد را در انحطاط غوطه ور کرد، درحالیکه میتوانست ازین قوا برای خاموش کردن توطئه هارپاگوس واستحکام اساس سلطنت خود و مطیع کردن حکام آن زان و سایر نقاط و سرکوبی شورش پارسها استفاده کند. آستیاژ غالباً سرگرمیهای خود مانند: شکار و نگاهداری حیوانات سبع در پارکهای مخصوص ولباس درباریان و حدسیات جادوگران که مدام در کرات سماوی در جستجوی علائم موافق بودند دلبرستگی داشت. بیاحتیاطی وضع سیاسی وی موجب سقوط او گردید. دولت ماد که چهارصد سال قبل از این تاریخ، در زمان شیلهک اینشوشنیاک^۱ با وجود قدرت نظامی و اقتصادی رسیده و بحکومت پادشاهان کاسیت در بابل خاتمه داده و شوش را از حیث تعداد معابد و پیشرفت تجارت و صنعت و کثرت بداعی رقیب نینوا کرده بود با کمتر از سه جنگ در هم فرو ریخت.

با این حال باید اعتراف کرد که مادهایه پیشرفت تمدن فاتحان خود مساعدت کردند. زبان آریائی و الفبای سی و شش حرفی خود را بمردم آن ممالک منتقل نمودند. و پادشاه آموختند که برای نوشتن بجای خاک رس از قلم و پوست استفاده کنند و در صنعت معماری و ساختمان، ستونهای بزرگ بکار برند. مادهایه پارسها آموختند چگونه زمین را کشت کنند. سازمان خانوادگی خود را برای آنها بیاد گار گذارند و قوانینی به پارسها آموختند که بی اندازه پنهان و استهشند و این وابستگی بحدی بود که دانیل در نوشته معروف خود از آنها چنین یاد کرده است: «قانون مادوپارس که هر گز تغییر نمیکند». امپراطوری ماد بعلت خطای پادشاهان خود زیاد دوام نیاورد. این پادشاهان مانند خدایان در اعمق کاخهای خود در پناه سنگهای عظیم و بیحرکت میزیستند و از آنجا کشور خود را اداره میکردند. هنگامی که نزد اجسوس و بی بالک و بالارادهای قدم بصحنۀ تاریخ جهان گذاشت و امپراطوریهای خطاکار کهن را سرنگون کرد، این پادشاهان والامقام نیز که در مجموعه عادات و سنت قدیم خود محجر شده بودند بی سروصدای در هم فرو ریختند. آنها بحدی پیرو تشریفات ظاهر شده بودند که حتی آهنگ تنفسشان هم تایع آن بود و نسبت بحقایق سخت سیاست که مستلزم هشیاری و عمل و دقت بود بیعلاقه بودند.

باقعه کوروش در پازار گاد، امپراطوری ماد و پارس به امپراطوری پارس و ماد مبدل گردید و پادشاه حقیر آنزان فرمانروای مطلق العنان آن شد. انتقال حاکمیت را زماده‌ها به پارسها نمیتوان یک تغییر ساده خاندان سلطنتی تلقی کرد، چه این انتقال نمونه‌ایست از تغییر موقع جغرافیائی سلطه امپراطوری و کلیه نتایج سیاسی و نظامی که برآن مرتب بود، عادت برایست رفتار این فاتحان آسیائی را که چپ و راست در جستجوی جنگ‌آوری بوده‌اند بجنون جنگ‌طلبی متهم کنند. ولی حقیقت آنست که این پادشاھان مقدور از منطق و استدلال واقع یعنی پیروی میکرده‌اند که همیشه بر هوی و هوش‌های آنها سلط بوده است. سلسله فتوحات کوروش و تقدم و تأخیر منطقی آن دلیل پارز این ادعا است. خصوصیات شخصی امپراطور جدید نیز گواه تازه‌ای بر اطلاع کامل او از اوضاع سیاسی زمان است. کوروش گاه برای عملیاتی ناچیز ولی مفید و ضروری از اقداماتی بظاهر فربینده و پرس و صدا دست میکشید و گاه آنها را در بوته تعویق میگذاشت. کوروش نمونه کاملی از مردان سیاسی بزرگ و باکیاست است. کشوری که در صحنه جنگ پازار گاد بچنگ آورد نخستین هسته امپراطوری وسیعی بود که از سمرقند تا کالسدوئن^۱ واژ کوههای قفقاز تا خواری نیل و از دریای سیاه تا خلیج فارس وسعت داشت و طول آن نزدیک به سه هزار و شصصد کیلومتر میرسید. کوروش هیچ چیزرا باید حوادث رها نکرد. ولی مقر سابق دولت مادر رها ساخت و سازمان اداری خود را در جنوب فلات ایران مستقر کرد. پایتخت جدید از مزایای تدافعی برخوردار بود و میتوانست با خیال راحت و آرامش خاطر بسوی آینده‌ای با رونق و سعادت قدم بردارد. انتخاب شوش بعنوان پایتخت و تکمیل آن پادشهر اکباتان و پازار گاد مشکل ایلام را در فلات ایران بنحوی مؤثر تر از آخرین جنگ آسور بانیپال حل کرد. پادشاه هخامنشی با استقرار سلطه خود درین النهرین میتوانست الحال رسمی با بل را به کشور خود بتعویق اندازد و حتی ظاهر آنوعی خود مختاری بآن اعطاء کند که نه تنها ضرری نداشته باشد بلکه برای استقرار نظم در قسمت‌های جنوبی امپراطوری یعنی سوریه و فلسطین و عربستان و مصر وسیله مفید و مؤثری باشد. و بدین ترتیب پادشاه فرصت داشت با فراغ بال و آزادی کامل و بدون فوت وقت، وضع مرزهای غیر ثابت امپراطوری را از قبیل مرز غربی که هنوز در معرض آخرین مهاجمات سی‌مریها و سیتها بود روشن کند.

فصل چهارم

گرزومن، پادشاه لیدی

کشور لیدی عبارت از حوزه کایستر^۱ و دره وسطی و سفلی هرموس^۲ بود که تاساحل راست ماندر^۳ ادامه میافتد و بوسیله همین رود از ایالت کاری^۴ جدا میشند. هومرا این ناحیه را مئونی^۵ نامیده است. اصطلاح لیدی را ابتدا قبلیه‌ای که در هرموس وسطی مستقر گردیده بود بخود نسبت داده و هنگام استقرار پا یتحت درسارد^۶ که پس از جنگ تروآ، اتفاق افتاد این نام بر تمام قبایل ساکن این ناحیه اطلاق شد. قدیم‌ترین آثار باستان که در آن نامی از لیدی و مردم آن برده شده آثار شعرای یونانی قرن هفتم و ششم قبل از میلاد است. از تاریخ این کشور اطلاع زیادی در دست نیست و مختصراً اطلاعی هم که داریم مدیون هردوت و گزانتوس^۷ است. گزانتوس خود یکی از ساکنان لیدی بود که چون تحت تأثیر شدیه تمدن یونان قرار گرفت ترک وطن گفت و به یونان رفت. این مورخ در نیمه اول قرن پنجم قبل از میلاد میزیست، ولی بدختانه کتاب او مفقود شده و فقط مختصراً از آن باقی است که توسط سترابون و نیکلاud و داماas بمامتنقل شده است. ولی در اینکه آیا این مختصراً هم واقعاً با این مورخ پیر و سالخورده تعلق دارد تردید است.

ظاهراً در زمان اسکندر مورخ دیگری که چندان شایسته اعتماد نیست و دیونیزس اسکنی تو بر اشیون^۸ نام داشت تاریخی درباره لیدی نوشته و بنام گزانتوس معروف منتشر کرده است. این فرضیه تاحدی مؤبد اعتبار و اهمیت روایات گزانتوس است که از بسیاری جهات با هر دوست بکلی اختلاف دارد، با این حال تصور می‌رود که اگر هم مؤلف جدید

1 - Caystre

2 - Hermos

3 - Méandre

4 - Carie

5 - Méonie

6 - Sardes

7 - Troie

8 - Xantos

9- Dionysos Skythobrachion

مطالبی بر کتاب معروف گزانتوس افروده باشد، در هر حال راه مؤلف نخستین را پیموده از سلف خود زیاد دور نبوده است. در خلال بسیاری از مطالبی که نقل کرده است، سیمای مردی را مشاهده میکنیم که درین ناحیه میزینسته و آثار باستانی آنرا میشناخته و در جستجوی پدیده‌های طبیعی سرزمین لیدی مطالعاتی کرده است. اگر امروز اثر کامل گزانتوس در دست بود، محققًا برای تاریخ لیدی اعتبار و اهمیتی بیش از هر دوست داشت. چه گزانتوس زبان باستان لیدی را که با فنوز تمدن یونان متrock شد میشناخت و در کتاب خود اشاره به اسناد و مدارکی کرده است که ارزش و اعتباری گزاف داشت.

مطالب کتاب هر دوست در حقیقت داستانهایی است که ریشه آن از مهاجران یونانی ساحل آسیای صغیر اخذ گردیده، بخصوص داستانهای شفاها که از معبد دلف جمع آوری شده است. چه بعلت روابط نزدیکی که بین پادشاهان لیدی و معبد دلف موجود بود و هدایای بزرگی که باین معبد فرستاده میشدند، خاطره آخرین پادشاهان لیدی در معبد دلف فراموش شدنی نبود.

دو هزار و پانصد سال قبل مردم آسیای صغیر در نظر یک سیاح بصیر مخلوط بدیعی بود از نژادها و تمدن های مختلف و میعادگاه اقوام صحراء گرد و شهرنشین که هر یک اصل و منشائی مختلف داشتند. اقوام سیمری^۱، کیلیکی^۲ بیت‌نی^۳ کاپادوکی^۴، می‌سی^۵ کاری^۶ لی‌سی^۷ آموریت^۸ پامفیلی^۹ ادومیت^{۱۰} لیکاسنی^{۱۱} فیلیسطن^{۱۲} که در

۱ - نژادهای مختلف اقوام ساکن آسیای صغیر را میتوان بصورت زیر خلاصه کرد:

۱) در زمانی که تعیین دقیق و صحیح آن ممکن نیست ولی تخمیناً بین ۰۰۰۰ و ۲۰۰۰ سال قبل از میلاد واقع شده، نژاد آلارود (Alarode) سراسر نواحی در بیان سیاه را اشغال کرده است

۲) نخستین تماس این قوم با نژاد دیگری که در قیب آن بود بین سالهای ۰۰۰۰ و ۲۰۰۰ قبل از میلاد اتفاق افتاده. این رقیب نیر و مند نژاد سامی بود که در فاصله بین مرزهای مصر و بین النهرین پراکنده بود.

۳) نخستین اصطکاک و برخورد با اقوام هندو اروپائی در جریان سالهای هزاره سوم قبل از میلاد رویداد و در اواسط هزاره دوم شدت یافت.

۴) در زمانی که بین این اقوام بادیدنشین و جانشینان آنها رویداد، جنگهای بزرگ کمتر وقوع یافت و باطنین خاطر میتوان گفت که جنگی از نوع جنگهای هاتوزیل (Hatousil) بمخالفت رامسس روم (Ramsès II) و جنگ پریام (Priame) و جنگ آگاممنون بقهی پاورقی در صفحه بعد

زمانهای بسیار کهن باین نواحی مهاجرت کرده بودند در محلی تنک کنار هم در حرکت و جنبش بودند. رفته رفته با استفاده از فرصت مناسب مرزهای امپراتوری های بزرگ هیئت و بابل و آشور را عقب زدند و ضمن یک جنبش عمومی واژد حام عظیم باهم آمیخته و یکدیگر رامطیع و منقاد کردند. درین قسمت آسیا که ملیت های مختلف مانند دیگر عظیم بجوش آمده بود، کوچک ترین تصادف امپراتوری های کوتاه وزود گذری برقرار میکرد که باهم در نزاع دائم بودند.

هجوم این اقوام که غالب آنها آریائی بودند نشان میدهد که موقع جغرافیائی این برجستگی بزرگ طبیعی و یعنی بندانهای کوهستانی و دره های حاصلخیز آن قبایل ساکن این ناحیه را دربرابر همسایگان نیر و مندرجوب و شرق حفظ میکرد. درین نواحی که ساکنان آن بر سه دریای مرتبط مسلط بودند این اقوام بسرعت و سهولت توسعه یافتد و از ثروت و خلیج ها و جزایر و سایر مزایای طبیعی آن بهره مند شدند. بتدریج و بمرور ایام درین کشور که نمونه کوچکی از کشور آسمانی چین بود دولت های بزرگ تشکیل شد و اقوام نیر و مند حکومت خود را تحمیل کردند.

درین عرصه پهناور، عناصری فعال و جنگ آور دائمی در حال سنتیز بودند و از خانه و مسکن خود دفاع میکردند. این اقوام که در چهار راه تاریخی برخورد تمدن یونان و شرق اقامت داشتند، در اختلافات امپراتوری های بزرگ نیز مداخله کردند. مدت چندین قرن آسیای غربی طمع ملل تازه وارد را که به پیروی از قانون جاودانی تاریخ مترصد توسعه سلطه خود در قاره ها و دریاها بوده اند بر انگیخت. دو هزار و پانصد سال قبل آسیای صغیر بصورت آزمایشگاهی درآمده بود که عوامل مرموز و مقاومت ناپذیر

بیهه پاورقی از صفحه قبل

(Agamemnon) در تروآ روی نداده. ظاهرآ اشغالگران اولیه این نواحی بتدریج طی یک سلسله جنگهای کوچک و تاریک منقرض گردیده اند. وقت آن رسیده بود که تزاده های بسیار کهن از صحنۀ تاریخ جهان خارج شوند و آداب و رسوم و خون خود را برای اقوام فاتح جدید بیاد گار گذارند.

2 – Cimérie	3 – Cilicie
4 – Bithinie	5 – Cappadocie
6 – Mysie	7 – Carie
8 – Lycie	9 – Amorrites
10 – Pamphylie	11 – Edomites
12 – Lycasnie	13 – Philistin

اجتماعات بشری را بهم می‌آمیخت و بشعله‌های گرم کوره تاریخ تحویل میداد. به غرش‌ها و تاخت و تازهای اقوام سوار ورفت و آمد لشکرها و سروصدای اقوامی که در صحنه نگ آسیای صغیر در تلاش تهیه جا بودند گوش فرا دهید. به شیپورهای پیروزی و خدايان معابد که در میان امواج دور ناظر قربانیهای خود بوده‌اند گوش دهید. راهزنان آکه^۱ شهرها و کاروان‌هائی را که بسوی بنادر روان بودند بدست غارت می‌سپردند. اقوام کاری در چایر پراکنده شدند، شهر ادسا^۲ را تا سیس کردند و اساس پادگانهای لیدی واردو گاههای فراعنه مصر را تشکیل دادند. سیت‌های آریائی که از سواحل دریای سیاه پائین آمده بودند مزاحم پادشاهان مقترن نبینوا شدند. این جنگجویان خونخوار که از نژادی نیمه مغول و نیمه اروپائی بودند و مردمان شهر نشین هجوم آنها را بزرگترین بلیه زمان میدانستند از دره‌های تنگ بسوی دشت حاصلخیزین النهرین سر از پر شدند و آشور و بابل را برزه انداختند. یکی از معروف ترین مهاجمات آنها، مهاجمهای بود که در حدود سال ۶۰۰ قبل از میلاد بیک جهش آنها را از سواحل دریای سیاه تا دلتای نیل رسانید^۳. ارمنی‌ها نیز که در قلل کوههای عظیم و مرتفع می‌سیستند از نواحی قفقاز متوجه جنوب شدند. محل اقامت این قوم را آشوری‌ها او رارتو^۴ و یهودیها آرارات^۵ مینامند و این همان آرارات تورا است که در آن این کوهستان برای مردم کلده بصورت سرازی از بهشت مفقود معرفی می‌شد که حتی امواج طوفان نوح آنرا غرق نکرده بود. این اقوام که از قرن پنجم قبل از میلاد از معادن آهن بهره برداری می‌کردند و محصول آنرا به یونان و آسیا می‌فروختند، تمدنی درخشان داشتند و خصوصیات نژادی خود را که تا امروز دست نخورده و سالم مانده است با عقایت خود منتقل کردند. فریزی‌ها که قدیم ترین عناصر آنها در نواحی شمالی دره رود دانوب و سرزمین تراس^۶ سکونت داشتند، در عهد حجر از بغاز دار دانل گذشتند. در دوره جنگهای تروا آین اقوام تمدنی درخشان داشتند و نفوذ نژادی خود را اطراف دره سانگاریوس^۷ اشاعه دادند. اینها که جانشین و وارث اقوام هیت بودند، مدعی تسلط بروسعیع ترین قسمت آسیای صغیر گردیدند و برای

1- Accée

2 - Odessa

۳- سیت‌ها به شعبه ایرانی شاخه بزرگ هند و اروپائی تملق داشتند که خیلی دیر تراز دیگر شاخه‌هایها جرت کردند و با نژادهای غیر آریائی نیز آمیختگی داشتند.

4- Urartu

5- Ararat

6- Thrace

7- Sangarios

استیلا برخاور نزدیک حتی با مصر و آشور بر قابت پرداختند. رفته رفته دوران سلطه و نفوذ فریزی‌ها بیان رسید و کشور لیدی جانشین کشور آنها شد. درین زمان بود که سراسر آسیا صغیر از معابد پوشیدمشد، چه فریزیها و لیدیها مذهبی مشترک داشتند، مهم‌ترین معابد لیدی و فریزی به الهای اختصاص داشت که مظہر قدرت خلائق طبیعت بود. این الهه همانست که یونانیان آسیا صغیر اورا تحت تأثیر تمدن مللی که قبل از آنها درین ناحیه سکونت داشتند در نقطه‌ای مانند ازامیر بنام سی‌بل^۱ و در نقطه‌ای دیگر مانند افز^۲ بنام آرتمیس^۳ میپرستیدند. آئیس^۴، رفیق جدائی ناپذیری سی‌بل و نیز «من»^۵ خدای ماه، در لیدی و فریزی اعزاز و تکریم میشدند. بطوريکه روایات و سنن باستان لیدیها و فریزیها حکایت میکنند، پایه گذار خاندان سلطنتی لیدی یک آریائی خالص بنام مانس^۶ است. اساس معتقدات و خصوصیات آداب و سنن و رسوم مذهبی هر دولت یکی است با این تفاوت که بعضی از افسانه‌های مشترک پس از مدتها گذشت زمان در لیدی تغییر شکل یافته بود. ازین قبیل است افسانه هر کول^۷ و امفال^۸ که از لیدی به یونان منتقل شده است.

لیدیها و فریزیها، چه از راه تراس به آسیا صغیر آمده باشند و چه از راه دیگر، در هر حال بطور قطع از خانواده آریائی هستند. علت اینکه مدت‌ها درین باره تردید بود و حتی بعضی از مورخان لیدیهارا اقوام سامی دانسته‌اند، مضمون یتی از فصل ده کتاب ژنز^۹ است که چنین میگوید: «فرزندان سام^{۱۰} عبارت بودند از ایلام، آشور، آرفا کاد^{۱۱}، لود^{۱۲} و آرام^{۱۳}» ولی بعضی از مفسران جدید برای این فصل اعتباری که در گذشته قائل بوده‌اند اکنون قائل نمیباشند. بدیهی است تمدن سامی که تأثیر بسیار ناچیزی بر اقوام فریزی، بی‌تی‌نی و میزی^{۱۴} و سایر اقوام ساکن بین‌حاشیه شمال فلات و ساحل دریای سیاه داشته است، بر اقوام لیدی نفوذ و تأثیر فراوان بخشیده است چنانکه آداب و رسوم و زبان و مذهب این قوم مؤید این ادعا است.

1- Cybèle	2 - Ephèse
8- Artémis	4- Atis
5- Men	6- Manès
7- Hercule	8- Omphale
9- Genèse	10- Sem
11- Arphaccad	12- Lud
13- Aram	14- Mysie

بطوری که هر دوت نقل میکند دوین خاندان سلطنتی لیدی از شخصی بنام نی نوس^۱ فرزند بعل خدای آشور و بابل بوده است. نفوذ فاتحانی که از جانب مشرق رسیدند تحت الشعاع فتوحات بخت النصر و اعتبار و اهمیت قدرت سیاسی این مرد قرار گرفت. آتیس فریزیها شاید از آثار^۲ یا آتن^۳ که در برخی نواحی شمال سوریه باقی است اخذشده باشد. این کلمه الهی «آت» در اسم بسیاری از پادشاهان لیدی از قبیل سادیاتس^۴ وآلیاتس^۵ بعنوان عنصر اصلی وارد شده بود. نام یکی از شخصیت‌های افسانه‌ای لیدی بنام یاردونس^۶ که پدر امفال^۷ بود، شباهت نزدیکی باژوردن^۸ مهم‌ترین رود فلسطین دارد. این علامت شایسته دقت و توجه است. گذشته ازین، موضوع فحشای مقدس که هر دوت وجود آنرا نزد لیدیها و بین اهالی جزیره قبرس تأیید میکند منشاء سامی دارد. آثار مذاهب سوری بیشتر محسوس است و گواه آن افسانه آتیس است که بدست یک گراز کشته میشود. این افسانه نظیر افسانه قتل آدونیس^۹ میباشد در دره آفکا^{۱۰} در نزدیکی بیبلیس^{۱۱}. وقتی متن هر دوت را در باره مرگ آتیس فرزندارشد کر زوس میخوانیم که چگونه در میزی^{۱۲} ضمن شکار گراز مورد حمله آدراست^{۱۳} قرار گرفت و مقتول شد، شباهت زیادی که بین مرگ پسر پادشاه لیدی و مرگ آدونیس یافت میشود مارا دچار حیرت و تعجب میکند.

کرزوس آخرین پادشاه لیدی و متمول ترین پادشاه جهان در پایتخت پرثروت خود سارد سلطنت داشت، این موقعی بود که کوروش پس از شکست قطعی مادها سازمان حکومتی واداری خود را در شوش مستقر کرده و شهر تخت جمشید را بنا میکرد. کرزوس تحول و قایع ماد را بدقت مورد توجه قرار داده بود. مردی که بتازگی در صحنه کشور ماد فرمانروای مطلق شده بود بدوجهت وی را ناراحت میکرد: از یک سو قرابتی که خود با خاندان مادرداشت و از سوی دیگر ترس و وحشت از خطری که امپراتوری جدید پارس برای او ایجاد کرده بود. شکست پادشاه ماد برای او

1- Ninos

2- Atar

3- Ates

4- Sadyatès

5- Alyatès

6- Yardonos

7- Omphale

8- Jordon

9- Adonis

10- Afka

11- Biblos

12- Mysie

13- Adraste

ناگوار بود چه آستیاژ که پادشاه لیدی روابطی بسیار نیکو داشت، با یکی از شاهزادم خانم های خاندان سلطنتی لیدی ازدواج کرده بود . وقتی حرف آریائی او کوروش شخص اول امپراتوری ماد شد و تمایلات جاوه طبانه قبیله تازه بدوران رسیده پارس را بمرحلة عمل نزدیک کرد ، کرزوس دچار خوف و هراس فراوان شد. کوروش که ناگهان بصورت یکی از مردان سازنده تاریخ درآمد و قوم پارس را که خود مظهر آن بود بحکومت رسانید ، چنان از فتوحات اخیر خود در ماد غره بود که بیم آن میرفت خطری برای آسیای صغیر ایجاد کند . ولی پادشاه لیدی برای مقابله با چنین خطری آماده بود . نباید تصور کرد که همیشه خطر از جانب امپراتوریهای بزرگ و نیرومند است . سرنوشت امپراتوری ماد بهترین مؤید این مطلب است . کشورهای کوچک گاه خطرناکتر از آنبوه کثیر اقوامی هستند که پادشاه مقتندر خود را مانند سایه ای از خداوند در اعماق قصور عظیم میپرستند ولی چنان از اوامر او اطاعت نمیکند . در برای امپراتوری وسیع ماد، لیدی کشوری بود از لحاظ وسعت کوچکتر و از لحاظ جمعیت کثیرتر . لیدی که از نظر جغرافیائی از حوزه رود هرموس و کایستر^۱ تشکیل یافته و بوسیله رودهای تمنوس^۲ و دندیم^۳ و مسوژی^۴ و سیبیت^۵ محدود میشد نمونه قومیت واحد ملتی سعادتمند و پر کار بود . هردوت که این مطلب را تأیید میکند ، ضمن اظهار اینکه لیدیها مردمانی جنگجو بودند چنین مینویسد: «در آن زمان در آسیا هیچ قومی بدرجۀ مردمان لیدی متھور و بی بالک نبود . شیوه جنگ آنها بالسب و نیزه آنها طویل بود و در اسب سواری مهارت و استادی خاص داشتند .» لیدیها نیز مانند رقبای آینده خود پارسها از نژاد آریائی بشمار میرفتند ، لیکن چون تحت تأثیر تمدن سامی قرار گرفته بودند، نخوت و غرور و شجاعت و تھور اجداد خود را باروح واقع یینی که خارجیان برای آنها بار مغان آورده بودند درآمیختند .

ژیزس^۶، مؤسس افسانه ای خاندان مرمناد^۷ در زمان آسور بانی پادشاه معروف

1- Caystre

2- Temnos

3- Dindyme

4- Messogie

5- Sipyte

6- Gygès — تاریخ جلوس ژیزس بطور صحیح معلوم نیست ولی با استناد اسناد آشوری تصور می‌رود در نخستین سالهای قرن هفت قبل از میلاد بوده است . بطوریکه یکی از مرخان آلمانی موسوم به گلزر(Gelzer) تحقیق کرده است، ژیزس ظاهراً از ۶۵۳ تا ۶۵۲ و فرزند او آردیس(Ardys) از ۶۰۲ تا ۶۱۶ قبل از میلاد سلطنت کرده است .

7- Mermnades

آشور نقش مهمی بعهده داشت. وی بکمک همسایگان خود یکی از مهاجمات اقوام سی‌مری را که بازنان شجاع و جنگجوی خود از روسیه جنوبی سرازیر شده بودند بشدت عقب زد و آنگاه برای رهائی ازسلطه آسور بانیپال با پسامتیک^۱ فرعون مصر متعدد شد^۲. این فرعون که قبلاً دست‌نشانده آشور بود، بکمک راهزنان دریائی «کاری» و یونی^۳ حکومت خود را بردوازده ایالت مختلف مصر توسعه داد. اتحاد ژیژس و پسامتیک برای استقرار توازن قوای آسیای غربی لازم و ضروری بود. در جریان قرون، پیوسته قانون مفیدی حاکم بر مبارزات نزادی و اقتصادی بوده و آن قانون مخالفت تزلزل- ناپذیر خداوند بادوام ابدی امپراتوریها است، حتی اگر بزرگترین امپراتوریها باشد. استقرار سلطه جهانی بصورت افسانه و جنون مردان جامطلب تاریخ درآمد و کسانی که مدعی این اندیشه شدند با وجود موقوفیت‌های نخستین و شایان توجه سرانجام باشکست

1-Psamétique

- ابتداء ژیژس شخصاً طالب اتحاد با آسور بانیپال بود و دلیل آن سفیری است که او به آشور فرستاده و متن زیر نیز که یکی از اسناد کتابخانه معروف آسور بانیپال است گواه آنست: «ژیژس پادشاه لیدی یعنی کشوری است که در آنسوی دریاها قرار گرفته و سرزمین وسیعی دارد که نام آن هرگز بگوش پادشاهان سلف من نرسیده بود. شبی در خواب خدای من آشور نام مرا باین بیان بر او فاش کرد: «آسور بانیپال پادشاه آشور است. در برابر وی زانو بزن و بنام او بر دشمنان چیره شو». ژیژس فردای شبی که این خواب را دیده بود سواران خود را برابر ارض تهییت‌بندمن فرستاد و بوسیله فرستاده خود خوابی را که دیده بود برای من نقل کرد. از وقتی که ژیژس در برابر من زانوزد، بر اقام سی‌مری که از پدران ما باک نداشتند و هر گز تسلیم نمی‌شدند و قوم اورا بست غارت می‌سپردند پیروز شد. دونفر از سران سی‌مری را بکمک خدای آشور والهه ایشتار (Ishtar) که خداوندان من هستند اسیر کرد و باهدایی زیاد بند من فرستاد. سوارانی که پیوسته برای تهییت گوئی بند من گسیل می‌کرد دیگر نفرستاد. او اراده آشور خدای خلاق مرا مورد تخطیه قرار داد و بقدرت و نیروی خود اعتماد و آنکه اکرد. قوای خود را بکمک پسامتیک پادشاه مصر که از اطاعت من سرپیچی کرده بود فرستاد. وقتی من این خبر را شنیدم خطاب به آشور والهه ایشتار باین عبارت نفرین کردم: «جسدش در برابر دشمنانش افتاد و استخوانهاش بر باد رود!» پس از آن، دعاایم مستجاب شد. جسد او در برابر دشمنانش افتاد و استخوانهاش بر باد رفت. سی‌مریها که او بکمک افتخارات نام من بر آنها مستولی شده بود ویرا مغلوب کردند و سراسر کشور اورا بست غارت سپردند. بعد از وی پسرش بسلطنت رسید.»

3- Ionie

روبرو شدند. در ادوار مختلف تاریخ وقایع تکرار میشود: امپراطوریهای تأسیس میشود و سپس بسرعت یا بتدریج طعمه انبوه اقوامی میشوند که بر آنها فائق آمده‌اند. آنگاه ازین میرونده جزآثاری که باستان‌شناسان در کاوش‌های تاریخی خود بآن برخورد میکنند اثری از خود باقی نمیگذارند. حال بر گردیم بسراج لیدیها که ازحیث جنگ آوری وسواری شهرت زیاد کسب کرده بودند. در حدود سال ۶۵۲ قبل از میلاد سی مریها در دو میان مهاجمة خود که بفرماندهی دیدامیس^۱ بود بر زیس فائق آمدند. زیس که عمر خود را بفعالیت و اصلاحات دائمی گذرانیده بود، مغلوب و مقتول سی مریها شد، ولی خاطرة یک زمامدار درجه اول از خود بیاد گذارد. لیدی ویران شد، شهر سارد بتصرف سی مریها درآمد و شهر افز و مقبره مقدس آن بکلی منهدم شد. وقتی آسوربانیپال از سرنوشت غم‌انگیز دست‌نشانده سابق خود مطلع شد، این کلام تاریخی را بربان راند: «او چار خشم آسور واشتر گردید.» اتحاد پادشاه لیدی با آشور مؤثر ترین عامل موقیت‌های نخستین او بود و ترک این سیاست موجب شکست او گردید. با وجود مخاطراتی که لیدی در دوره زیس طی کرد، در زمان او این کشور بصورت یک دولت نیرومند درآمد. لیدیها در برابر اقوام سی مری که آماده هجوم به بنادر دریای اژه بودند سدی تشکیل میدادند که مدتی تمدن نوزاد «يونی» را حمایت کرد و بسوی رونق و سعادت سوق داد. آردیس^۲ فرزند زیس عکس سیاست پدر را تعقیب کرد و نه تنها از حمایت فرعون دورافتاده مصروف است کشید، بلکه در صدد دوستی با آشور برآمد. پس فرستاد گانی به آشور فرستاد تاظر لطف و محبت پادشاه نیرومندانرا جلب کند. آردیس توanst بکمک پادشاهان آشور سی مریها را برای همیشه از سر زمین خود براند.^۳ پنجاهم سال بعد، لیدیها باقدامات جسورانه اهالی شهر ملط خاتمه دادند. این شهر که مغز شهرهای یونانی آسیای صغیر محسوب میشد، بتهائی و بدون سپاه همه‌جا مهاجران کاسب و تاجر پیشنه خود را مانند پنجه‌های بیشمار

1- Dydamis

2- Ardys

۳- با وجود خیانتی که پدرش زیس بپادشاهان آشور کرده بود، آردیس بجلب عفو پادشاه آشور علاوه‌مند بود، چه سی مریها خطر بزرگی برای کشور او بودند. در متون تاریخی مطلبی برای قطع روابط آشور و لیدی نمیتوان یافت. ظاهرآ پادشاه لیدی مدتی بعد سفیر خود را از دربار نیونا فرا خوانده و آسوربانیپال هم بعلت اشتغالات زیاد از توجه باین ناحیه دورافتاده منصرف شده است.

در سراسر حوزه مدیترانه پراکنده کرده بود. این تجار مهاجر ثروت اقوام ساحلی مدیترانه را که گذشته‌ای تاریک و پر رحمت داشتند بسوی شهر موطن خود سوق میدادند. ملت مایل بود آسیای صغیر را نیز تحت الشعاع قرار دهد و این کشور را نیز وسیله‌ای برای انتفاع صاحبان کشتی و تجار خود قرار دهد. این نقشه وسیعی بود، ولی لیدیها بشدت با آن، مبارزه کردند و با این شهر نیرومند که کشتیهای خود را برای تأسیس بنادر و مؤسسات تجاری باقصی نقاط میفرستاد بجنگ پرداختند. در زمان آلیات^۶، مادها که باوج قدرت و عظمت رسیله بودند نینوا را مسخر ساختند و آنگاه از رود هالیس عبور کردند و تاحدی در داخل لیدی پیش رفتند. جنگ لیدیها و مادها شش سال طول کشید و با کسوف معروف ۲۹ مه سال ۵۸۵ خاتمه یافت. این کسوف هنگامی رویداد که دو سپاه حریف بین دریاچه تاتا (۲) و انحصاری بزرگ‌ها لیس بجنگ مشغول بودند^۳ این کسوف خدائی که مدت‌ها قبل بوسیله طالس ریاضی دان معروف فرزمان پیش بینی شده بود، موجب وحشت و هراس مردم مشرق زمین گردید و چنین تعبیر شد که این پدیده آسمانی نشانه پایان عمر جهان است. این وحشت بد رجه‌ای بود که بجنگ دو حریف خاتمه داد. بتشویق سی نزیس^۴ سیلیسی وبخت النصر پادشاه بابل، صلحی منعقد شد و برای تأمین دوستی و اتحاد دو کشور بسر پادشاه لیدی بادختر پادشاه ماد ازدواج کرد.

بدین ترتیب کرزوس فرزند آلیات بوسیله زوجه خود با آستیاژ آخرین پادشاه ماد خویش بود. و بهمین جهت موقوفیت‌های کرزوس را بانگرانی و اضطراب استقبال کرد. لیدی یکی از نواحی آسیای صغیر است که طبیعت همیشه در آن مساعد و بخشندۀ بوده است. دشت‌های آن حاصلخیز است، سرمای زمستان و گرمای تابستان آن از فلات مرکزی کمتر است. چون از سایر نواحی بدر یانزدیک تراست، باران بیشتری در آن فرو میریزد. در سواحل آن همه جا مو و زیتون و انجیر میروید و کوه‌های آن مستور از انبوه جنگل‌های وسیع کاج و بلوط است.^۵ زمین دشت‌بعلت رسوب حاصلخیزی که در

1- Aliatte

2- Tatta

۳- محل این جنگ از روی حسابهای نجومی تعیین شده است، توضیح آنکه کسوف سال ۵۸۰ قبل از میلاد فقط در منطقه واقع بین هالیس و دریاچه تاتا کامل بوده است.

4- Syennésis

۵- امروز قسمت اعظم این جنگلها از بین رفته و منظره عمومی این ناحیه عربیان و خشک است.

رودها هنگام مد آب ته نشین میشود بسیار حاصلخیز است و دواب آن زیاد و گندم آن عالی است. مساعدت طبیعت و منابع سرشار این زمین ثروتمند و آذوقه فراوانی که برای انسان و حیوان در آن یافت میشد، مهم ترین علل رونق و سعادت و آبادی این کشور بود. پادشاهان بصیر این رونق و آبادی را با قدرت نظامی و سیاسی خود توأم کردند و با استفاده از موقعی نظیر، نفوذ و سلطه خود را توسعه دادند.

آنچه بیش از هر چیز به پیشرفت سعادت و آبادی این کشور مساعدت کرد انتخاب پایتخت در محل مناسبی بود که هر دوست عظمت و زیبائی آنرا توصیف کرد و دانشمندان کثیر ب مطالعه تاریخ آن پرداخته اند. از شهر عظیم سارد که پایتخت کشور لیدی بود، امروز جز ویرانه های ناچیز اثری باقی نیست. در محلی که رام عروض شاهی به گردنه های عمیق هر موس منتهی میشود، کوه تمولوس^۷ مانند سدی عظیم در جنوب کشیده شده و حصاری طویل درجهت شمال غربی احداث میکند که در پنج کیلومتری رود با سر اشیبی تنند خاتمه مییابد. تپه ای نسبتہ کوتاه این قسمت را بانبوة کوهستان می پیوندد. بعداز آن بر جستگی دیگری آشکار میشود که مرتفع ترین نقطه آن دویست متر است. در مغرب و مشرق این بر جستگی دو مسیل قرار دارد.

در یکی از آنها که معمولاً هنگام تابستان خشک است، رود پاکتول^۸ در موقع بارانی جاری است. در دیگری چشم‌های از آب پاک و صاف ظاهر میشود. احتمال می‌رود در ازمنه باستان ساکنان این ناحیه آب چشم‌های را برای استفاده به گودالی درجهت شمالی منتقل میکرده اند. از آنجا این آب به رود پاکتول ملحق میگردید و از آن پس هر دو بسوی هر موس جاری و بین رود بزرگ ملحق میشند. درین طرف، یعنی در برابر ملتقاتی دو نهر بود که محله اصلی شهر سارد و بازار آن واقع شده بود و راه معروف کاروان بان منتهی میگردید. بین بستر سیلاب و کوهپایه ها اراضی وسیعی بود که خانه و عمارت شهر در آن ساخته شده بود. ارگ شهر که مشرف بردهات و قصبات اطراف بود، در محلی که کوه و رود بهم می‌پیوست بنا گردیده بود. از زمان جلوس ژیتس، در بهار هر سال سوار نظام لیدیها در چهار دیواری این ارگ جمع میشند. گاه اجتماع این سوار نظام عالی موجب اطمینان خاطر مردم پایتخت میشد بحدی که قبل از عزیمت سوار نظام بجنگک مردم برای تشویق و تهنیت گوئی گرد حصار قلعه اجتماع میکردند.

کرزوس که از سال ۵۶۱ تا ۵۴۶ قبل از میلاد سلطنت کرد یکی از بزرگترین

مردان تاریخ لیدی است، نه از آنجهت که مسرف و مبدربی نظری بشمار میرفت و ثروت سرشار او ضرب المثل مردم وقت بود، بلکه بدان سبب که وی پرچمدار پیروان و دوستداران تمدن یونان درلیدی بود. «دودست پادشاه در آن هنگام دراز بود، یکی برای دادن و دیگری برای پس گرفتن. از یکطرف بذل و بخشش زیادی برای معابد دیدیم^۱ و افز میکرد که بدست اقوام وحشی ویران گردید و باطلای لیدی ازنو ساخته شد. و نیز هدایای بزرگ به معابد مرکزی دلف، دودون^۲ واروپوس^۳ فرستاد، از طرف دیگر بذل و بخشش های زیاد با شخصاً کرد، به آتنی هائی نظیر آنک مشون^۴ و میلیتیاد^۵ دولتهائی مانند اسپارت، و نیز مقرری و ما هیانه مرتبی بفلسفه و دانشمندان و شعرائی مانندیاس دو پیرین^۶، پیتا گوس دومیتیلن^۷، تالس^۸، ازوپ^۹ میپرداخت^{۱۰}. بدین ترتیب کرزوس در نظر یونانیان یک مرد دانشمند نیکوکار محسوب میشد، بذل و بخشش های معروف او ارزش بزرگترین فتوحات را داشت، زیرا کرزوس با افساندن باران طلا و حفظ حسن روابط با فلاسفه و گردد آوردن شurai بزرگ در حقیقت به سیاست توسعه طلبی خود کمک کرد. مهاجر نشین های ائولید^{۱۱} و یونی و درید^{۱۲} را بی سر و صدابه کشور خود ملحق کرد، در همان حال که این پادشاه ماهر به افساندن ثروت و توزیع پول مشغول و جمعی از بهترین متفکران و دانشمندان وقت را در دربار خود گرد آورده بود و مقرری ما هیانه بآنها میپرداخت. از شهر های یونانی آسیا کمک نظامی میگرفت و خراج و امتیازات گمرکی بآنها تحمیل میکرد، قلاع آنها را ویران و با گماشتن نماینده ای در محل، وفاداری و اطاعت آنها را تأمین میکرد. این بود نقش دیگر این مشوق تمدن یونانی که به «لیدی حریص» مشهور شده بود. فریزیه که سالها بر لیدی تسلط داشت در زمان کرزوس دست نشانده آن شد. میزی^{۱۳}، پافلا گونی^{۱۴} و بی تی نی^{۱۵} بهمین

1- Didymes

3- Oropos

5- Miltiade

7- Pittacos de mytiléne

9- Esope

1.- نقل از کتاب نخستین تمدن های بشر تألیف Saignac و Halphen.

11- Eolide

12- Mysie

15- Bithynie

2- Dodone

4- Alcméon

6- Bias de prienne

8- Thalès

12- Doride

14- Paphlagonie

سرنوشت دچار شدند. کرزوس بایونانیان شورشی که قصد داشتند برادر کوچک او پانثالئون^۱ را که زاده یک زن یونانی از نژاد «یونی» بود بجای او بسلطنت رسانند بسختی مبارزه کرد و شهرهای «یونی» را در سراسر ساحل و از جمله شهر معروف و مغور افز و ملط را یکی پس از دیگری تسخیر کرد. بدین ترتیب سراسر آناتولی از دریای اژه تا هالیس و از دریای سیاه تا کوه های تروس قدامی باستانی لیسی^۲ و سیلیسی مطیع حکومت واحد وی گردید. هر دوست اقوام دست نشانده کرزوس را بشرح زیر ذکر کرده است: لیدیها، فریزیها، میزیها، ماریاندیها^۳ پافلا گونیها، تراسی های تی نی^۴ و تراسی های بی تی نی^۵؛ کاریها، یونیها، دریها، ائولیها^۶ و پامفیلیها^۷. اطاعت اقوام مذبور نشان میدهد که کرزوس آنچه را که اسلاف او نتوانستند انجام دهنده انجام داد و قبایل متعددی را در زیر لوای لیدی گردآورد و در حقیقت «دولتهای متعدد آسیای صغیر» را با حمایت و حراست سارد تشکیل داد و با دست نشاندگان خود سلطنتی توانگر و نیرومند که در مجاورت تمدن یونان بзор پول و طلا حکومت میکرد ترتیب داد. کرزوس بتحقیق این هدف بدون توسل بجنگ بزرگی توفیق یافت. این بشردوست زبردست در عین حال نمونه و سرمشق یک مرد سیاسی وزیر امدادار ماهر بود. او میدانست چگونه دست باقدام زند و احتمال موفقیت را در نظر گیرد و آنگاه مانند یک ثروتمند نوع دوست و نیکوکار بتوزیع پول پیردازد. توفیق سیاست او چندان مدیون جنگ و برق شمشیر نبود. بر عکس، این «لیدی حریص»، بی سرو صدا تمام ایالات آسیای صغیر را تسخیر کرد، این ایالات را با پول سرشاری که چنگ چنگ به پیر و ان خود میبخشد تسخیر ساخت. این مرد شکفت انگیز سلطنت و هدف سیاسی خود را بدون توسل بخشونت و جنگ، به اقوام آسیای صغیر تحمیل کرد و در مقابل همه میانه سپاهیان مهاجم و شهرهایی که در دود حریق خود غوطه ور میشدند و قتل و خارت مردم بی سلاح که صحنه تاریخ نمونه های زیادی از آن مجسم میکند، دورهای آرام و مرغه ایجاد کرد. بدیهی است کرزوس مدعی نیست که پادشاهی لگام گسیخته و مستبد بوده باشد. وی از این اصطلاح مستبد^۸ که آنقدر در آن طرفدار داشت بیزار بود و

1- Pantaléon

2- Lycie

3- Ma iandie

4- Thynie

5- Bithynie

6- Eolie

7- Pamphylie

8- Tyran

بر عکس علاقمند بود که هر گز احساسات اقوام مطیع خود را جریحه دار و تحریک نکند و با خذتضمیمات ناشیانه سیاست خود را که ماهرانه میدرخشدید با مخاطره رو برو نکند. هر یک از ایالاتی را که گشوده بود خود مختاری اداری و قانون اساسی خود را اعم از جمهوری و سلطنتی حفظ میکرد و در تحت حمایت حکومت مرکزی بهیات سیاسی خود ادامه میداد.

دو هزار و پانصد سال قبل این قوم کوچک راز زمامداری را درک کرد و احساسات آزادیخواهی اقوام مقهور خود را احترام گذارد و هر گز در صدد بر نیامد با توسل بزور رژیمی مخالف با آداب و سنت قدیم با آنها تعیمل کند. باید قبول کرد که این تحت الحمایگی موجب رونق و سعادت اقوامی شد که بوج آنرا بگردن نهاده بودند. منابع زمینی این منطقه وسیع بمنابع وثروت طبیعی لیدی افزوده شد. سارد که پایتحت کشور بود بصورت بانک خاور نزدیک و میعاد گاه یونانیان آسیای صغیر و معاوراء بحار درآمد. رفته رفته کار بجایی رسید که رفت و آمد به سارد و تجارت با این شهر بر اعتبار و حیثیت اشخاص افزود. عین این وضع را امروز بر یتانیای کبیر که حامی و مشتری دو میانیون های متعدد خود میباشد ایجاد کرده است.

مدتها تصور میرفت که مختروع سکه کرزوس بوده است. ولی حقیقت آنست که او فقط ضرب آنرا تکمیل کرده، چه اخیراً سکه های نیم سیکلی بدست آمده که هفتصد هال قبل از میلاد مسیح بوسیله سنا خرب ضرب شده است.

همه جا تجارت بر اساس مبادله جنس بجنس صورت میگرفت. حجاری های متعلق با این دوره که از مصر باستان باقی مانده نشان میدهد چگونه زنان با بادبزن و اجناس شیشه ای و سایر اشیاء به بازار میروند و کالای خود را با کفش و سبزی و مشروب و سایر چیزها مبادله میکنند. با این طرز داد و ستد، تعیین هم ارز اشیاء کاری دشوار بود، چه در صورت اختلاف بین ارزش دو شئی برابر کردن آن کاری آسان نبود. ولی همینکه معاملات توسعه یافت و از حدود روابط ساکنان یک دهکده یا یک شهر تجاوز کرد و بداد و ستد بین قبایل مختلف منتهی گردید، کم کم احساس شد که وسیله مبادله ای مورد احتیاج است که همیشه و همه جا بتوان آنرا بکار برد و با آن قیمت اشیاء را تمام پرداخت بی اینکه فروشنده ناچار شود در برابر چیزی که میفروشد کالای دیگری قبول کند که احیاناً هر گز بدرد او نخواهد خورد. برای اینکار از فلزات قیمتی از

قبيل طلا ونقره و گاهی برنز استفاده کردند. استعمال و دست بدست گشتن اين فلزات آسان و راحت بود. ابتدا آنرا بصورت براده و گرد یا قطعاتی بشکلهای مختلف بكار برداشت و کم کم استعمال آن بشکل شمش و حلقه و صفحه پولکی مرسوم شد. ولی در هر معامله میبايستی اين شمشها را جداگانه وزن کنند و اين موجب اتلاف وقت و بروز اختلافات زياد در انشاء معامله ميگردد. با اين حال، اين شمشها نمونه نخستين نوع پشتوانه بود که بعدها توسعه و تحول كامل یافت. اطمینان باينکه عيار اين شمشها كمتر از مقدار مقتضی و معين نباشد دشوار بود. ولی تحول ثمر بخش که نمونه نوع بشری بود اين پشتوانه فلزی را بصورت پول واقعی درآورد وبكلیه اختلافات و كشمکشها خاتمه داد. بدین ترتیب بود که بقول ارسسطو مردم از «زحمت تو زين بيهوده و دائمي خلاص شدند». دولت باعلامت مشخص و رسمي خود عنوان و وزن شمشها را تضمین کرد و اعتبار لازم باين پول فلزی داد. چون اين امر کمک بزرگی به پيشرفت معاملات کرد، کم کم مأموران خزانه دولتي برای اين پول جريان قانوني گلائی شدند. و بدین ترتیب بود که دنبای باستان از هرج و مرچ معاملات مبادله‌ای خارج شد. ولی اين اختراع خيلي دير تحقق یافت و برای نخستين بار در حوزه دریای مدیترانه در نيمه اول قرن هفتم قبل از ميلاد اجراء شد. هنوز معلوم نیست کدام يك از دو قوم یوناني وليدي نخستين مبتکر آن بوده‌اند. پولوس^۱ لغتشناس معروف نيز که اطلاعات زيادي درين باره دارد بحث مطالب ضدوقيقى که در آثار مؤلفان قدیم دیده میشود دچار تردید است. بعقیده او «مشکل بتوان باين مسئله جواب داد که آيا فيدون پادشاه آر گوس برای اولين بار بضرب سكه پرداخت ياليديها». اين موضوع بحث دائمي و جالبي در تاریخ ايجاد کرده که امروز هم تازه است. سترابون^۲، الین^۳ و افور^۴ معتقدند که نخستين بار سكه بوسيله فيدون پادشاه آر گوس در جزيره اژين^۵ ضرب شده. گرفنان^۶ که قبل از هر دوت ميز بست و تاریخ باستان «يوني» را مطالعه کرده با هر دوت هم عقیده و معتقد است که « بين افواهي که ما ميشناسيم ، ليديها نخستين کسانی هستند که بضرب سكه طلا و نقره پرداختند ». امروز میتوان قضاؤت کرد که اين دو روایت هردو اساس واقعی دارند ، بدین معنی که نخستين سكه طلا بوسيله

1- Pollus

2- Strabon

3- Elien

4- Ephore

5- Egine

6- xénophane de Colophon

پادشاهان لیدی و نخستین سکه نقره بوسیله اهالی آرگوس در جزیره اژین ضرب شده است. ولی باید دید کدامیک از دو سکه مقدم بر دیگری ضرب شده است. گواهانی که بنفع پادشاهان لیدی گواهی داده‌اند قابل اعتمادتر از گواهانی هستند که جانب اهالی جزیره اژین را گرفته‌اند، چه آنها متعلق بزمانی قدیمترند و بنابراین بوقایعی که گفتگو از آنست نزدیکترند. گزنان^۱ معاصر باآلیات و کرزوس بوده و شاهد چگونگی انتقال ضرب سکه از لیدی به شهرهای «یونی» بوده است. گرچه هر دوست بعد از سقوط خاندان برمی‌ناد^۲ میزیسته، ولی در هر حال در حدود یک قرن قبل از افور^۳ بوده و در ناحیه‌ای تولد یافته و جوانی خود را در آن بسر برده که در زمان او هنوز سکه هائی که بمقدار زیاد توسط پادشاهان لیدی ضرب شده بود در آن ناحیه در جریان بوده است. بنابراین هر دوست معتبرتر و مطلع‌تر از مورخان مکتب ایزوکرات^۴ است. دلیل دیگری که بیوان بر صحت قول گزنان و هر دوست اقامه کرد اینست که جاهطلبی و خودستائی یونانیان بحدی است که مسلمان باسانی بشناسائی این امتیاز بنفع لیدیها تن در نمیدادند و لازمه اینکه عنصر یونانی ازین افتخار بزرگ صرف‌نظر کند اینست که انتساب آن به لیدیها غیرقابل تردید باشد. غالب سکه‌های لیدی که در زمان ما کشف شده در حوالی سارد بدهست آمده است. در روی این سکه‌ها تصویر شیر سی‌بل^۵، الهه بزرگ آسیای صغیر که کرزوس تصویری از آن به‌دلف فرستاده بود دیده می‌شود. این همان شیری است که بنا بر روایت هر دوست گرد حصار شهر سارد می‌گردید تا آنرا در برابر دشمن خارجی نفوذناپذیر کند. بر روی بعضی از انواع این سکه‌ها سر شیر در کنار سر یک گاو قرار گرفته. بطوطی که اطلاق داریم، با بلی‌ها غالباً تصویر این دو حیوان را کنار هم قرار میدادند و برای این قرابت ارزش معنوی خاص قائل بودند. بعلاوه غالب این سکه‌ها از الکتروم بوده و بطوطی‌که سوفوکل^۶ در کتاب خود موسوم به آتنی گون^۷ نقل می‌کند، این فلز در عهد باستان در لیدی بیش از هر فلز دیگر مورد استعمال بوده است. یونانیان الکتروم یا طلازی سفید را بر ترکیبی اطلاق می‌کردند که در آن طلا و نقره به نسبت‌های مختلف باهم ترکیب می‌شد. در فلزی که از شن‌های طلاخیز

۱- گزنان معاصر باآلیات غیر از گزنان مورخ معروف معاصر کوروش کوچک است.

2- Mermnaðes

3- Ephore

4- Isoerate

5- Cybèle

6- Sophocle

7- Antigone

کوههای تمولوس استخراج شده وزرگران آنرا تجزیه کرده‌اند، بطور متوسط هفتاد و سه قسمت نقره و پیستو هفت قسمت طلا موجود بوده است. بنابراین برای نخستین بار در عهد باستان فلز قیمتی باعیاری غیر ثابت و ترکیبی مختلف بکار رفته است. از زمان کرزوس سکه‌سازان بفکر افتادند طلا را مسکوک را قبل از ضرب ذوب کنند. اگر از نقص ترکیب فلزی صرف نظر نماییم باید گفت قسمت اعظم کوشش لیدیها مصروف تعیین شکل مسکوک شده است. توضیح آنکه درین زمان سکه عبارت بود از مشمشی پیضی شکل تخم مرغی که لبه‌های آن کمی پهن شده و بشکل قرص بزرگی درآمده بود. یک طرف آن شیار دار بود و در طرف دیگر آن علامت سه سوراخ که بترتیب کنار هم قرار گرفته بود بطور عمیق حک شده بود. بر عکس، قدیم‌ترین مسکوک «اژین» بشکل میله‌های فلزی بوده که مدت‌ها بعنوان مسکوک وسیله مبادله بوده است. ظاهر خشن و ناصاف این سکه‌ها ممکن است در نظر نخست به بیننده تلقین کند که اینها قبل از سکه‌های ظریف لیدی ضرب شده‌اند. سوراخ هائی که در پشت سکه‌های منسوب به زیرش دیده می‌شود از لکه‌های «لک پشتی» شکل سکه فیدون ظریفتر است. ولی این اختلاف دو ضرب قابل درک و توضیح است.

در قرن هفتم قبل از میلاد آسیای صغیر امیاز بزرگی بر یونان داشت بدین معنی که درین ناحیه هنر و حرفه‌ها پیشرفت بیشتری کرده بود و دست هنرمندان آن‌ماهه تر و استادتر بود. آنچه بیش از هر چیز بحل مسئله قدمت و تعیین قدیم‌ترین سکه کمک کرده اینست که نخستین سکه‌های سلطنتی لیدی با مقایسه با نخستین سکه‌های اژین واجد کلیه شرایط لازم که در عهد باستان برای سکه ضرورت داشت نبوده است. این سکه‌ها که جنبه موقتی و زود گذر داشته‌اند یکی از مرافق تکامل پول محسوب می‌شوند. آنها هنوز بصورت شمش نظیر شمش هائی که در مصر و بابل مرسوم بود بکار برده می‌شند و مقامات دولتی آنها را علامت گذاری می‌کرده‌اند و فقط ازین لحاظ در حکم سکه بوده‌اند. از نظر اقتصادی نیز این سکه‌ها واجد خصوصیات لازم سکه بوده‌اند. بنابراین ظاهراً باید حق باهر دوت باشد که افتخار اختراع سکه را به لیدیها نسبت داده است. امروز سکه‌شناسان با تفاق آراء معتقدند که اختراع سکه از سلطنت کرزوس قدیم‌تر نیست و هم او بود که تحولی در دستگاه مالی ایجاد کرد و بجای سکه الکترومی که اسم آن متغیر بود ترکیبی از طلا و نقره بکار برد و با این اصلاح به پیشرفت تجارت در

لیدی کمکی مؤثر کرد. کرزوس با ایجاد یک سکه ملی دولت را جانشین اشخاص کرد و حق ضرب سکه را بخود تخصیص داد. این ابتکار موجب تسهیل امر تجارت و داد و ستد گردید. بدین ترتیب روش کهن و قدیمی مبادله جنس بجنس جای خود را بطرز پرداخت عملی و رسمی سپرد و ازین راه کشور لیدی بآبادی و رونقی بی نظیر نائل شد. کرزوس بتأسیس نخستین بورس پرداخت؛ سکه های او که علامت دولت لیدی روی آن حک شده بود در بازارهای یونان و مصر طالب زیاد پیدا کرد. سکه طلا اختراع شده بود و ازین زمان بعد فقط این سکه بود که وسیله مبادلات در حوزه مدیترانه گردید. این امر که یک انقلاب واقعی در عالم تجارت بود نتایج غیرمنتظره دیگری داشت، چه پیشرفت تجارت موجب افزایش ثروت گردید و افزایش ثروت نیز موجب پیشرفت هنر و صنعت شد. شهرهای عظیم تزیین گردید و آکادمی های جدید تأسیس شد. طبقات بر گزیده و متفرگ کشور سهم خود را از ثروت عظیمی که کشتی های بیشمار در سواحل ذخیره میکردند مطالبه کردند. همه جا شعراء، ادباء، فلسفه، حجاران، معماران مورد تشویق و تقدیر توانگران هنر دوست قرار گرفتند و ثروت معنوی خود را که موجب آنهمه عظمت و درخشندگی در تمدن یونان باستان گردید منتشر ساختند.

هر دوست مدعی است که تجار لیدی خیلی زود شهرت و اعتبار یافتند و شهرت و رونق کار آنها بیشتر از دیپلماسی حکام و هوش و ذکاآنها در امیرداده داده شد سرچشم میگرفت. بعلوه لیدیها روش قاطعی در تحمیل باج و خراج با قوام مغلوب آسیای صغیر داشتند که مؤثر درین امر بود. سر بازان آنها مأموریت داشتند هدایا و پیشکشی های اجباری مهاجر نشین های تجار را بسوی سارد روانه کنند، در حالیکه کشاورزان ثروت طبیعی زمین را استخراج میکردند و ارباب حرف و صنعت در کار-گاه های شهرهای صنایع تجملی عظیمی که آثار و نشانه های آن در اشعار هومر مشهود است بر پا مینمودند. این جنبش تولیدی مواد خام و محصولات ساخته شده بصنادوق دولتی کمک میکرد، زیرا دولت از هر یک از آنها بر طبق تعریفه مخصوص مالیات اخذ میکرد. فلزات قیمتی که با کمال دقت دریکی از تالارهای ارگ شهر سارد انباسته و محفوظ بود از مالیاتی فراهم آمده بود که پادشاه از معاملات و انتقالات بازار اخذ میکرد. این ثروت عظیم بود که بعد از موجب آنهمه حیرت و تعجب یونانیان شد، زیر آنها عادت

نداشتند اینهمه ثروت را در یکجا انباشته ببینند . ثروت ملی بین چندین شهر تقسیم میگردید و در هر شهر ثروت نسبی آن میان چند خانواده متمکن تجزیه میگشت و هر گز در یک محل مشترک مرکزی جمع نمیشد و طوری نبود که مانند خزانهای لیدی باوجود بذل و بخشش پادشاهان و اسراف و تبذیر آنها روز بروز بر ارزش و مقدار آن افزوده شود . در هر حال لیدی در دنیای باستان از لحاظ میزان ذخیره طلا نخستین دولت وقت محسوب میشد . بعلاوه صنعت جواهرسازی ونساجی ورنگرزی و تجارت ترانزیتی و گمرکهای مرزی و عوارض عبور عوامل مؤثری در ازدیاد ثروت سرشار و افسانهای دولت و پادشاه لیدی بودند . ولی این توانگری و ثروت عواقبی ناگوار در بر داشت ، زیرا کرزوس عادت کرده بود هرچه اراده میکرد آنرا با پول و زر بدست آورد و چنین تصور میکرد که برای تقویت سپاه نیز کافی است باسیم وزر به اجیر کردن مزدوران روزمزد بپردازد . باین جهت لیدیهای ثروتمند قرن شش قبل از میلاد صفات جنگجویی و مردانگی اجداد خود را ازدست داده بودند و متوجه استفاده از قوای خارجی و روزمزد بودند . در موقع بحرانی و لحظات حساس ارتش آنها هر گز قادر بانجام عکس العملی نبود که از یک ارتش ملی انتظار میرفت . این ارتش مانند ارتش کارتاش در چند قرن بعد فاقد روح وطن پرستی و علاقه به مملکت بود و برای فکر عالی وطن و نجات آن از مخاطرات که محرك اصلی فداکاری و جانبازی است تعصی نداشت . با وجود اینکه موقع حساس و خطرناک را تشخیص میداد ، بعلت خوشبینی بی دلیل و اعتماد زیاد بتوافق بازیهای سیاسی و دیپلماسی و قدرت مطلق پول و زر ، کورکورانه بتصور کسب پیروزی آسان نبرد میکرد ، درحالیکه بین این ثروتهای بیکران و طمع همسایگان ماد یا پارس رود هالیس سد شکننده وضعیتی بیش نبود . کرزوس کوروش را میشناخت و بدلاً لشخصی و خصوصی ازاو و حشت و نفرت داشت . کوروش غاصب تاج و تخت آستیاژ یعنی شوهر خواهر پادشاه لیدی بود و بنابراین برای او نیز در حکم دشمن واقعی بشمار میرفت . کرزوس ازاو هراس داشت و با ترس و وحشت ناظر پیشرفت کار او در شرق بود . شعله خاموش نشدنی جاه طلبی که در وجود این دو پادشاه بیک نسبت موجود بود بزودی آنها را در مقابل هم قرارداد و نائمه جنگ را بین آنها مشتعل کرد . کرزوس خبر سقوط امپراطوری ماد را با خرسنده تلقی نکرد ، زیرا بعلت قرابت خود با استیاژ از خاندان ماد هراسی نداشت و بعلاوه امپراطوری ما که خیلی

زودکهنه و فرسوده گردیده بود در آن هنگام بسیار ضعیف و ناتوان بود و نمیتوانست خطری برای او تشکیل دهد. بر عکس، کوروش پادشاه کوچک آنzan که جانشین شوهر خواهر او شده بود مظہر قدرت تازه و تهدیدکننده‌ای بود. دلایل اقتصادی هم باین دلایل سیاسی افزوده شد و به پادشاه لیدی چنین تلقین کرد که نباید مانند یک تماشاچی بی‌قید ناظر احیای استعمار امپراتوری پارس باشد. کرزوس نسبت به پارسها احساسات تحقیرآمیز داشت. در نظر او این قوم مردمان کوهستانی فقیری بودند که از فنون تجارت و مزایای آن بهره‌ای نداشتند و طبقه تاجر و کاسب را طبقه‌ای حقیر و پست می‌شمردند. این افکار کم کم بر اضطراب و نگرانی پادشاه لیدی افрод و کرزوس که پارزش نظامی سپاهیان خود زیاده از حد اعتماد داشت خود بر افزونه جنگ شد و وسیله‌ای برای تحریک پارس‌ها برانگیخت. هر دوت در مجموعه کتاب تاریخ خود چنین مینویسد: «تنها فکر کرزوس یافتن وسیله‌ای بود که امپراتوری پارس را قبل از کسب قدرت در نطفه خفه کند.» حسن ادراک او بوى تلقین میکرد که سرانجام با کوروش اختلاف پیدا خواهد کرد و برای جلوگیری از توسعه کار او بهتر آنست که از قبل وسایلی برانگیزد. پس کرزوس بفکر تشکیل اتحادیه نیرومندی افتاد که چنانچه عناصر تشکیل دهنده آن بموقع و متفقاً اقدام کرده بودند امپراتوری نوزاد هخامنشی برای همیشه منهدم می‌شد. کرزوس که بامید این روزهای دشوار روابطی نیکو با دولت سپارت داشت سفیری باین شهر فرستاد و تقاضای اعزام دسته‌ای سپاه و گروهی کشته جنگی نمود. آنگاه از نبونید پادشاه بابل و آمازیس^۱ فرعون مصر استمداد کرد و در همان حال عده‌ای به تراس فرستاد تا در این ایالت مزدوران جدیدی برای سپاه لیدی تجهیز کنند. تردیدی نیست که اگرقوای پراکنده این اتحادیه خیالی که زاده تخیلات کرزوس بود با هم متفق می‌شدند، کوروش و پارس‌ها در وضع دشوار و خطرناکی قرار می‌گرفتند. وقتی بدین ترتیب تجهیز سیاسی پیایان رسید کرزوس مشورت با خدایان پرداخت.

کرزوس با خدایان معابد دلف و فوسيد^۲ و دودن^۳ مشورت کرد. هر دوت مینویسد: «کرزوس فرستاد گانی به معبد آمفیاراوس^۴ و تروفونیوس^۵ واقع در بئوسی^۶

1- Amazis

2- Phocide

3- Dodone

4- Amphiaraos

5- Trophonios

6- Béotie

ومعبد برانشید^۱ در مساط فرستاد.» فرستاد گانی نیز به لیبی اعزام کرد تا با خدا یان معبد آمون^۲ مشورت کنند. هر دوست جزئیات دستورهائی را که درباره چگونگی اجرای این مشورت به فرستاد گان داده شده بود نقل کرده است. بنابرگ فته او این نمایندگان بایستی «از روز حرکت خود از شهر ساردن حساب روزها را بطور دقیق حفظ کنند و در صدمین روز با خدا یان بمشورت پردازنند و از آنها سؤال کنند که در همان لحظه سؤال، کرزوس پسر آلیات و پادشاه لیدی بچه کار مشغول است. آنگاه جواب کتبی خدا یان را که بوسیله کاهنان معابد تحریر نمیشد برای او بفرستند. درباره چگونگی جواب هاتف این معابد غیر از جواب هاتف معبد دلف اطلاعی در دست نیست و کسی از آن خبر ندارد. ولی در دلف بعضاً اینکه فرستاد گان لیدی برای مشورت با خداوند پداخلم معبد رفته است و سؤال خود را مطرح نمودند، هاتف در جام مقدس الهام خداوندرا چنین بربان جاری کرد: «من عده ریگهای بیابان و وسعت دریاها را میدانم؛ من مکنون خاطر انسان کوروکررا در ک میکنم؛ من سخنان کسی را که حرف نمیزند میشنوم؛ بوی لاک پشتی با پوست کلفت که در ظرفی از روی با گوشت بره میجوشد بمشام میرسد. زیر آن ظرفی از روی است و در روی آن نیز ظرفی از روی قرار گرفته.» فرستاد گان کرزوس گفتار هاتف معبد دلف را بوسیله کاهنان نوشته و به ساردن باز گشتند. وقتی کرزوس از گزارش فرستاد گان معبد دلف مطلع شد، صحت گفتار او را تصدیق کرد و هاتف دلف را تنها هاتف واقعی دانست، زیرا هاتف این معبد آنچه را که کرزوس در آن لحظه واقع‌آبان مشغول بود از غیب خبر داده بود. در حقیقت، کرزوس در همان لحظه لاک پشتی را قطعه قطعه کرده بود و با برهای دردیگی از روی بجوش آورده بود. اینکه ما امروز این داستان را از قول «پدر تاریخ» نقل میکنیم نه برای افسانه‌نویسی است، بلکه برای اینست که نشان دهیم در آن زمان نیز مانند امروز جنگ چیزی نبود که بطور غیر مترقبه و بی‌دلیل بر سر مردم فرود آید. قبل از این بفکر اختیارات لازم بودند، با هاتف معابد مشورت میکردند و برای گفتار آنها ارزش زیاد قائل بودند؛ حتی برای مشورت با آنها تافقاً دولتی مانند لیبی میشناقتند. بعد از این مشورت، کرزوس بفکر افتاد که حمایت خدای دلف را که با این حقیقت گوئی قدرت‌نمایی کرده بود جلب کند. پس سه هزار رأس حیوان اهلی به معبد او هدیه کرد و قربانی‌های گران‌بها با آتش سوزانید، بآن امید که با این هدایا که نشانه حق‌شناصی و سپاس‌گزاری است محبت و

توجه خداوند معبد را بسوی خود جلب کند. چون کاهنان معبد دلف هدایا را کافی ندانسته بودند، کرزوس مقادیر زیادی طلا و مجسمه یک شیر عظیم را در زرگرخانه خود ذوب کرد. این مجسمه عظیم هزار و دو بیست کیلو وزن و شصت و شش میلیون فرانک طلا ارزش داشت^۱. این مجسمه را با تشریفات خاصی با چهار خمره از نقره ناب که مخصوص خزاين مردمان کرنت^۲ بود با اشیاء کوچکی از قبیل گردن بند و کمر بند های زوجه پادشاه وظروف طلا و نقره که حتی بیول کم ارزش امروز ثروتی عظیم بود به معبد دلف تقدیم کردند. وقتی فرستاد گان کرزوس این هدایای ذیقیمت را به کاهنان معبد دلف تحويل دادند بار دیگر از هاتف معبد چنین سؤال کردند: «آیا کرزوس باید با پارس‌ها بجنگد؟ آیا باید به نیروی متعدد خود اعتماد داشته باشد و آیا سلطنت او طولانی و بادوام خواهد بود؟» باین سؤال هاتف معبد دلف چنین پاسخ داد: «خداوندان برای کرزوس چنین پیشگوئی میکنند که اگر او با پارس‌ها بجنگد، امپراتوری بزرگی را منهدم خواهد کرد. خدايان با توصیه میکنند که نیرومندترین شهرهای یونان را با خود متعدد کند، و اگر قاطری^۳ پادشاه مادشود، بی‌آنکه کرزوس از ترس و وجوب نبودن شرم کنده باشد در طول سیر پر کلوخ رود هر موس بگریزد.» قسمت اخیر این پیشگوئی کرزوس را دچار شگفت و حیرت نمود، ولی وقتی بدقت فکر کرد چنین نتیجه گرفت که بعید است «قطری» پادشاه ماد شود. بدین ترتیب کرزوس از پیشگوئی معبد دلف خرسند شد و هدایای دیگری به خدای آن هدیه کرد. اهالی دلف نیز برای حق شناسی نسبت باین اقدام کرزوس سه امتیاز برای این پادشاه و اهالی کشور او قائل شدند: آنها حق داشتند قبل از دیگر مراجعت کنند گان با هاتف معبد مشورت کنند، از بعضی عوارض معاف باشند و در نمایش‌ها در جایگاه مخصوص قرار گیرند. هاتف معبد دلف گفته بود: «کرزوس میتواند نیرومندترین یونانیان را با خود متعدد کند.» پس پادشاه برای اجرای دستور خداوند دلف نمایند گانی با هدایا به

۱- فرانک طلای سال ۱۹۱۴

2- Corinthe

۳- کلمه Mulet که امروز بمعنای قاطر استعمال میشود در ریشه یونانی دو معنی داشت، یکی همین معنای قاطر و دیگر شخصی که از دونزد و دو خون مختلف بود. قاطر هم در حقیقت حیوانی است که از دونزد مختلف است. باید توجه داشت کوروش از پدری مادری پارسی بدنی‌آمده بود.

سپارت فرستاد تا این شهر نیرومند را با خود متحد کند ، کرزوس به اهالی سپارت چنین پیغام داد: «اهالی لاکدیونی^۱ ! خداوند باها تف خود بمن دستور داده یونانیان را با خود متحد کنم و شما اهالی سپارت نیرومندترین مردمان یونان هستید ، آرزوی من اینست که بدون ریا و تزویر دوست و متحد شما باشم .» مردم سپارت ازین پیام خشنود شدند و به کرزوس وعده کمک دادند . پادشاه لیدی برای مردم سپارت نیز هدایای زیاد فرستاد ولی آنچه بیش از هر چیز مردم این شهر را راضی کرد مجسمه‌ای طلا از آپولون^۲ بود که هنوز در شمال شرقی سپارت بر پا ایستاده است .

در همان حال که کرزوس مشغول تشکیل اتحادیه‌ای بر ضد پارس‌ها بود و سپاهیان خود را برای جنگ مهیا میکرد ، یکی از مردمان لیدی که بعقل و درایت و دوراندیشی معروف بود نزد او آمد و چنین گفت : «ای پادشاه ، تو خود را برای جنگ با مردمانی آماده میکنی که شلوار پرچین بیا دارند ولباس آنها از چرم است و چون محل اقامت آنها مستور از سنگ و کلوخ است غذا باندازه‌ای که مایلند نمیتوانند بخورند بلکه آقدر تناول میکنند که عاید شان میشود . مردمانی که شراب نزد آنها موجود نیست و جز آب چیزی نمی‌آشامند ، نه تنقلاتی برای خوردن دارند و نه چیز خوب دیگری در بساط دارند . درینصورت اگر تو بر آنها فائق آئی ، از چنین مردمان که چیزی ندارند چه میتوانی بدست آوری ؟ اگر بر عکس تو مغلوب شوی ، فکری به مزایائی بکن که از دست خواهی داد ، وقتی آنها مزء لذائذ کشور ما را چشیدند بآن دلبسته میشوند و دیگر نمیتوان آنها را ازین کشور راند . من بسهم خود از خداوندان میطلبم که پارس‌هارا از فکر جنگ بالیدیها منصرف کند .»^۳ ولی این مرد متفسکر عاقل نتوانست کرزوس را قانع کند و مانع حدوث جنگ شود .

فصل پنجم

حق باهافت معبد دلف بودا

کرزوس تصمیم گرفت ابتکار وقایع را بدست گیرد و در نخستین فرستت بتعرض دست زند. استدلال اوعاقلانه بود، زیرا در صورت شکست میتوانست به مبدئ حرکت خود مراجعت کند و با خیال راحت منتظر کوروش شود. باید در نظر داشت که وضع جغرافیائی آسیای صغیر بعلت وجود موانع طبیعی سلسله جبال مرتفع آماموس^۱ و ترسوس^۲ برای هاجمهای که از جانب مشرق صورت گیرد مساعد نبود. کرزوس میدانست که حتی سارگن بزرگ که با تسخیر مصر و اورارت^۳ وایلام، کشور آشور را باوج عظمت وقدرت رسانید هر گز نتوانست در آسیای صغیر نفوذ کند. در بهار سال ۶۴۶ قبل از میلاد، کرزوس با کلیه سپاه موجود خود از شهر سارد حرکت کرد و در طی راه در ضمن حرکت پادگان دیگری ضمیمه سپاه خود کرد و بدین ترتیب بسواحل رود هالیس رسید و از این رود بزرگ که سرحد امپراتوری ماد و لیدی بود گذشت و وارد کاپادوکیه شد. هر دوست مینویسد: «در یونان شایع است که سپاهیان لیدی بکمک تالس ملطي از رود گذشتند».

کرزوس سرراه شهر پتريا^۴ را که امروز به بغاز خوى معروف است تسخیر کرد. در آغاز کار اقدامات تعرضی او بدون حادثه بزرگ گذشت. بطور یکه رادت^۵ یکی از سورخان معاصر فرانسوی در کتاب خود معروف به تاریخ خاندان مرمناد که یکی از بهترین کتب درباره آسیای صغیر است مینویسد، درین ناحیه که مرکز تقاطع راههای مهم شبه جزیره آسیای صغیر بود، کرزوس میتوانست بسیج سپاه خود را تکمیل کند و دسته‌های امدادی فینیقی و قبرسی و مصری را از راه تارس^۶ و تیان^۷ و

1- Amamus

2- Taurus

3- Urartu

4- Petria

5- Radet

6- Tarse

7- Tyane

ذسته‌های یونانی اروپا را از راه آنسیر^۱ بخود ملحق سازد؛ و نیز بلافاصله پس از نخستین پیروزی میتوانست دسته‌های امدادی ارمنی را بخود جلب نماید. ولی کوروش بوی مهلت نداد که این بسیج عظیم را تکمیل کند. بطوریکه دیودور دو سیسیل^۲ نقل میکند یکی از ساکنان شهر افز که مأموریت داشت برای جمع آوری سرباز مزدور به تراس رود، به پادشاه خود خیانت کرد و بجای عزیمت به تراس به پارس گریخت و کوروش را از خطر اتحادیه عظیمی که بر ضد او در شرف تکوین بود مطلع کرد. بطوریکه باز همین مورخ نقل میکند، این شخص خیانت خود را ابد رجه کمال رسانید و پادشاه هخامنشی را از چگونگی نقل و انتقالات سپاه لیدی مطلع کرد. بدین ترتیب کوروش که بکمک خیانت هارپا گوس آستیاژرا از سلطنت خلع کرده بود، از خیانت یک فراری دیگر نیز بهره مند شد. بعدها خواهیم دید چگونه یکی از اهالی بابل کلیدهای این شهر را هنگامی که بالتازار و میهانانش در پناه حصارهای تسخیر ناپذیر آن بعيش و نوش مشغول بودند به کوروش تسليم کرد و چگونه با این خیانت شهر بابل بدون خونریزی بدست کوروش افتاد. کوروش در اخذ تصمیم بسیار سریع بود. حرکت سریع او بسوی آسیای صغیر و عبور از کوههای مرتفع امری شگفت‌آور بود. وی از راه گردنه‌های رواندیز^۳ متوجه آربل و از آنجا وارد راه معروف شاهی شد. این همان راه معروفی است که دو هزار و چهارصد کیلومتر طول داشت و شوش را از راه آربل، آمیدا^۴، ملیتن^۵، کومانا^۶، پتریا^۷، و آنسیر^۸ به ساردن متصل میکرد. این همان راهی است که در متون آشوری از آن نام برده شده و از روی آن اسب‌های معروف، طلای معادن تابال و مرمر کوهستان ترسوس که سالمنان از این «کوهستان نقره و مرمر» نامیده بود به بابل برده میشد. ظاهر آکوروش در طول سر اشیبی‌های شمالی حرکت کرده و در طی راه ارمنی‌هارا که از خدمت در سپاه او و پرداخت باج امتناع داشتند مجازات کرده و از آنجا به کاپادوکیه که در حیطه حکومت لیدیها بوده وارد شده است.

عوامل اقتصادی مهمی محرك کوروش در جنگ با کشور لیدی بود. همانطور که صد و پنجاه سال قبل سارگون سپاهیان آشوری خود را تاحدود جزیره قبرس فرستاد

1- Aneyre

2- Diodore de sicile

8- Rowandiz

4- Amida

5- Mélitène

6- Comana

7- Petria

8- Aneyre

و همه جا «یونی» های حادثه جو و راههنر را مغلوب کرد و در طول سواحل مدیترانه مستقر گردید، کوروش نیز بطعم منابع سرشار سرزمین یونی که هر دوت آنرا «قشنگ ترین آسمانها و ملایم ترین آب و هوایها» دانسته افتاد و هوس کرد مراکز ثروتمند یونانی نشین سواحل آسیای صغیر را که اتحادیه معروف «دوازده شهر» را تأسیس کرده بودند تسبیح کرد.

این شهرها عبارت بود از شهر مستحكم ملط واقع در مصب رود ماندر^۱، پیرین^۲ کلید دره‌ای که تا قلب فریزی پیش میرفت، افز^۳ که از راه دره کیستر^۴ با ناحیه معادن طلای تمولوس مربوط میشد و الهه آن معروف به آرتمیس^۵ مظهر طبیعت بود و معبد بزرگ آن کانون مذهبی بود که ریشه‌های آن در روایات شهرهای بین‌النهرین و هیت و یونان یافت میشد. معابد عظیم و مقابر معروف که پیوسته اقوام مختلف آسیا و سواحل مدیترانه را جلب میکرد محرك اصلی کوروش درین اقدام بزرگ نظامی نبود. او مرد عمل بود و تنها باواقعیت و عمل توجه داشت. او چندان علاقمند نبود شعری را که بر سینگ آپولودور^۶ قربانگاه خداوند زوس^۷ در پرگام^۸ حک شده بود بخواند. وی علاقه‌ای به زیبائی خیره کننده این بنای‌های عظیم نداشت که برای تجلیل تمدن درخشان وقت مظهر هنر و صنعت در آن زمان بود. آنچه بیش از هزچیز طمع کوروش را برانگیخت، ثروت بیکران آسیای صغیر و فلزات قیمتی، حیوانات، پارچه‌ها و برده‌گانی بود که در آن بمقدار فراوان یافت میشد و نیز راههایی بود که بوی اجازه میداد کالاهای این ناحیه پرثروت را در بنادر ساحلی بفروش رساند. راههای آسیای صغیر یکی از عوامل مهم و مؤثر رونق و آبادی این سرزمین پرثروت بود. فلات‌های لیدی و فریزیه به بنادر ملط و افز واژمیر و فوسه منتهی میشد. در آنسوی سارد، راه شاهی هیتی از کوههای آناتولی میگذشت و تا شهر پتریا ادامه مییافت، از این نقطه قسمتی از آن متوجه شهر سینوب^۹ واقع در ساحل دریای سیاه میشد و قسمت دیگر در زاویه مدیترانه متوجه تارس^{۱۰} شده و تا شهر نینوا پیش

1- Mèandre

2- Priène

3- Ephèse

4- Caystre

5- Artémis polimastos

6- Apollodore

7- Zeus

8- Pergame

9- Sinope

10- Tarse

میرفت. از شمال بجنوب یک شبکه مهم از راههای درجه دوم که وسیله دادو وستد کاروانی بود متوجه این شریان اصلی میگردید.

وقتی کوروش بر کوه های قدامی ترسوس تسلط یافت و توансست در کمال آزادی جنگ را به رجا که مایل بود انتقال دهد، برای صرفه جوئی در مصرف قوای خود تصمیم گرفت با مذاکره بمقصود خود نائل شود و باین قصد پیشنهادهائی به لیدیها نمود. کوروش به کرزوس پیشنهاد کرد که حاضر است باو امان دهد و سلطنت کشور لیدی را همچنان بوى واگذار کند بشرط آنکه پادشاه لیدی سو گند یاد کند که مانند یک دست نشانده صدیق مطیع وی شود، واضح است این پیشنهاد غیرقابل قبول بود. کوروش با این پیشنهاد قصد داشت لیدی را بصورت یک دولت تحت العمايه و خراجگذار درآورد و از ثروت سرشار کرزوس که هنوز جلب طمع میکرد بهره مند شود. در نظر کرزوس این وضع نظیر وضعی بود که لیدی در زمان آسور بانیپال پادشاه بزرگ آشور داشت. در آن هنگام لیدی از حمایت دولت نیرومند آشور برخوردار بود و ازین حمایت مدت‌ها منتفع شد. با این حال، تصور یک صلح توأم با بردنگی و اسارت احساسات غرور و جاه طلبی کرزوس را بجوش آورد. کرزوس فراموش نمیکرد که او با زمانده خاندان بزرگی ود که لیدی را کشوری آزاد و نیرومند کرده بود، پس او پیشنهاد کوروش را رد کرد و با جرأت و جسارت و غرور پاسخ داد که اسارت و بردنگی شایسته پارس‌ها است که مدت‌ها رعیت گمنام مادها بوده‌اند، نه مردم لیدی که هر گز در خدمت ملتی خارجی نبوده‌اند. البته این یک جواب دندان‌شکن بود، ولی باید اعتراف کرد که قوای مسلح پادشاه لیدی هر گز بانیروی مسلح پارس قابل مقایسه نبود. صرف نظر از یک هسته سوار نظام ملی، قسمت اعظم نیروهای مسلح لیدی را عناصر خارجی و مزدوران یونانی وغیر یونانی تشکیل میداد. این عناصر از نواحی مختلف جمع آوری شده بودند. بعضی از آنها از روی اضطرار واجبار، پس از تسليم در جنگ‌ها و یا بمحض قرارداد تن به کار اجباری داده بودند، بعضی دیگر بزور سیم وزر تسليم شده بودند. وفاداری این دسته‌های مسلح مورد تردید بود، چه نه جیره روزانه کافی داشتند و نه سو گند بی اهمیتی که یاد کرده بودند میتوانست آنها را وفادار نگهداشد. یک شکست مختصر یا یک ضربت نسبه سخت ممکن بود آنها را از هم بپراکند. سپاه کوروش بر عکس، سپاهی منظم و مرتب بود که بر اساس

تشکیلات ارتش‌های آشوری جنگ‌آزموده و متشکل بود. براین سپاه که پیروزیهای اخیرش جسورتر و بی‌بالک‌تر کرده بود مردی فرماندهی داشت که میتوانست بموقع از افراد خود استفاده کند و هیچ چیز را بامید تصادف رها نکند، پیشگوئی‌هاتق معابد را تمسخر کند و در طریق خود جز مصالح عالی نژاد خود راهنمائی نداشته باشد.

در برابر تجارت خیال‌باف لیدی که از روی سادگی تصور میکردند بانکهای متعدد و ذخایر عظیم طلا برای تسلط بر جهان کافی است، در برابر این مردم استفاده‌جو و نفع طلب که حتی محبت و حمایت خداوندان را باپول میخریدند و پارس‌های فقیر و بی‌چیز را که از تجارت ودادوستد بی‌خبر بودند تمسخر مینمودند، در برابر چنین ملتی، کوروش نماینده ملتی فقیر و بی‌چیز بود که برای یک پیروزی پر قیمت حاضر به بزرگترین و شدیدترین فداکاریها شده بود. افسانه‌های اسرارآمیزی که در باره گنج‌های مرموز کرزوس بربازانها جاری بود عامل مهمی در برانگیختن طمع پارس‌ها بود. برای این قوم فقیر که از فلات‌های خشک و عریان و صحراری بی‌پایان آمده بود، لیدی کشوری آباد بشمار میرفت، کشوری که امواج رودهای آن با براده‌های طلا بسوی اعماق درها جاری بود.

نخستین تلاقی بین دو سپاه در دشت پتريا روی داد. هردوت این جنگ خونین را چنین نقل میکنند: «از دو طرف جمعی کثیر بقتل رسیدند. وقتی شب فرا رسید، هنوز هیچیک از دو حریف پیروز نبودند و هردو از جنگ دست کشیدند، فردای آن روز پادشاه لیدی که از قلت نفرات خود بیمناک بود و عده سپاهیان خود را کمتر از سپاهیان حریف یافته بود بجانب سارد حر کت کرد. کرزوس قصد داشت «از مصر یها و بابلی‌ها و سپارتی‌ها استمداد کند و وقتی سپاهیان متحده‌ین او گرد آمدند، زمستان را در سارد بگذراند و در بهار سال بعد که برای جنگ مناسب‌تر بود از نو بجنگ مشغول شود» بدین ترتیب، بطبق روایت هردوت، سرنوشت نخستین پرخورد دو حریف کاملاً مشخص و روشن نیست. روایت پولین^۱ و ژوستن^۲ ازین حیث روشن تر و صریح تر است. جنگ پتريا بدون تردید بنفع پارس‌ها خاتمه یافت. کرزوس نسبت به وفاداری سربازان مزدور که بیش از دیگران از مقابل دشمن گریختند بی‌اعتماد شد و بهمین جهت بود که ناگهان صحنۀ جنگ را ترک گفت و به سارد پناهنده شد تادر پناه حصار

این شهر سپاه خود را تعجیل سازمان دهد. از ساردن کرزوس سفرائی نزد متعددین خود فرستاد و تقاضا کرد که در ظرف پنج ماه نیروهای امدادی بکمک وی بفرستند. کرزوس تصور نمیکرد کوروش نخواهد توانست در کوههای مستور از برف بحر کت ادامه دهد و ناچار است زمستان را در کاپادوکیه بگذراند. با این اطمینان خاطر بود که شبانگاه، در حالی که سوار نظام سارد برای متوقف کردن دشمن در گردندهای عظیم برپا نمیکرد، کرزوس با پیاده نظام خود باشتاب تمام متوجه مغرب شد. فردای آن روز، هنگام صبح که کوروش کسی از لیدیها در میدان جنگ ندید تصمیم گرفت برای کسب پیروزی نهایی ازین موقعیت ممتاز استفاده کند. پس بیدرنگ و با جسارت از راه پتریا متوجه داخل لیدی شد، تالئونتوسفال^۱ سپاهیانش بسرعت و بدون مانع در سراسر دشت‌های یک‌باخت این ناحیه پراکنده شدند. از کیدیسوس^۲ بعد نخستین مشکلات عبور ازین کشور کوهستانی آغاز گردید. راههای پیچ در پیچ که سیلا بها و گردنهای و گلوگاههای متعدد از آن میگذشت کوروش را ناچار کرد سپاه خود را بدو قسمت کند. قسمت عمدۀ آن بخط مستقیم بادامۀ طریق پرداخت و از راه کرامون، آگورا^۳ و گریمنوتیرا^۴، گردنه‌های کاتاکومب^۵ را تسخیر کرد و در ملتقاتی گوگاموس^۶ و هرموس وارد دشت سارد شد. قسمت دوم سپاه که اهمیت کمتری داشت از راه کاروانرو متوجه جنوب غربی شد و پس از عبور از دره‌های سناروس^۷ و هیپوریوس^۸ که از انشعابات رود ماندر میباشند، بین مئونیا^۹ و کالاتابی^{۱۰} بعمده سپاه پیوست. درین موقع شهر عظیم سارد پایتخت پرثروت لیدی در برابر پارس ها آشکارشد.

شهر بزرگ سارد، پیش‌قرارول تمدن یونان در آسیای صغیر، با قیماندۀ تمدن بابلی و آخرین مرحله دنیای سامی در برابر مغرب زمین، این شهر عظیم و پرثروت که امروز اثری از آن باقی نیست در افق سارد و در روشنائی برجستگی‌های آن توده انبوه معابد و قلاع و حصار خود را بصورت سایه‌ای عظیم و کوه پیکر مجسم نمیکرد. این شهر

1- Léontocéphale	2- Kidyessos
3- Kéramon-Agora	4- Griménothyrae
5- Katakeumène	6- Gogamus
7- Sénaros	8- Hippurios
9- Méonia	10- Callatabi

از دور در میان منظره انبوهی از گردنها و کوههای عظیم نظیر کشتی بزرگی بود که بادیواره‌های بلند بسوی شرق و آسیای پسر و صدا متوجه بود. بر روی جاده‌های آن، کاروان‌ها و سر بازان، دومظهر ثروت و قدرت شهر سارد، از میان حصاری از مقابر بزرگ که بشیوه مردمان تراس‌بنا گردیده بود میگذشتند. در جوار شهر پسر و صدائی که ساکنان آن از غرور پیروزی سرمیست بودند و خاطره عظمت و بزرگی خاندان مرمناد آنها را خیره کرده بود، مردگان بزرگ‌های نظاره میکردند. معروف‌ترین این مقبره‌ها، مقبره آلیات بود که با هفتاد متر ارتفاع بر سر اسر دشت سارد تسلط داشت. مسافران باستان این بنای عظیم را که با قطعه سنگ‌های بزرگ مرمری بنا شده بود یکی از شاهکارهای معجزه‌آسای معماری بشر دانسته‌اند. هر دوست که این مقبره را بچشم دیده، آنرا شبیه مقبره شاهی فرعونی بزرگ مصر یافته است. این مورخ معروف درین باره چنین مینویسد: «در لیدی بنائی عظیم تر از آنچه در سایر نقاط جهان موجب تحسین گردیده یافت میشود. این بنای بزرگ مقبره آلیات پدر کرزوس است. گرداگرد این بنارا تخته سنگ‌های عظیم احاطه کرده و بقیه آن نیز از سنگ ساخته شده. این‌بنا بهزینه تجار و ارباب حرف و فواحش لیدی ساخته شده است. پنج علامت که در زمان من هنوز باقی بود بر فراز این بنا قرار گرفته که سهم هر یک از طبقات سه گانه را در ساخته این بنا نشان میدهد. بطوریکه از کتبه‌های آن معلوم میشود، از این حیث سهم فواحش آشکارا بیش از سهم سایر طبقات بوده است. علت این امر آنست که در لیدی دختران به فحشا مشغولند و ازین راه به جمع آوری جهیز خود می‌پردازند و این کسب را تازمان ازدواج ادامه میدهند.» سترابون چنین مینویسد: مقبره شاهان تقریباً دهشت کیلومتری شهر سارد قرار گرفته. مقبره آلیات بجانب سارد بنا شده و عبارت از انبوه عظیمی از خاک است که بر فراز پایه‌ای از سنگ بر پا گردیده است».

بر روی سطحهای که بشکل نیم دایره در کنار ارگ قرار گرفته بود، ناحیه تاجرنشین شهر با حمام‌ها و کاروانسراها و بازار بنا شده بود که محصولات آسیا از چرم و پوست و منسوجات و فرش و جواهرات و عاج و زیور آلات در آن بمعرض فروش گذارده میشد. مورخانی مانند هیپوناکس^۱، سیمونید^۲، اشیل^۳، سوفوکل^۴،

1- Hipponax
3- Eschyle

2- Simonide
4- Sophocle

یون^۱ و آریستوفان^۲ معتقدند که شهرسارد برای غالباً شهرهای مشرق زمین غلامان خواجه، اسب، عود، روغن‌های معطر، وسایل آرایش و عطرهای معروف تهیه میکرده است. در روزهایی که بازار دائر بود، هیجان زیادی مشهود بود. سروصدای زیاد مغرب زمین و مشرق در آنجا باهم مخلوط میشد. اهالی پتريا پشم و غله خود را برای فروش میآورندند، مردم فریزی چهارپایان، یونانیان ظروف سفالی و اهالی کاری سلاح و کلاه خودهای پردار و سپرهای نقاشی شده؛ تجار کلده طلسهای مرموز خود را بابانگ بلند عرضه میکردند و معتقد بودند که این طلسهایان را در برابر امراض و شیاطین حفظ میکرد. در محله اشراف نشین شهر که کاخ کرزوس در آن بنشده بود، گردونه‌های لیدی‌ها با وقار و آرامش خاص در حرکت بودند. دیوژن هرا کله^۳ از مشاهده حرکت بی‌سر و صدای این گردونه‌ها در پیچ و خم کوچه‌های تنگ و باریک شهر لذت زیاد میبرد. در شهری که مانند سارد از اقوام و ملیت‌های مختلف در آن سکونت داشتند و اساس امور آن بر صنعت و تجارت استوار بود، اخلاق و رفتار مردم طبعاً تحت تأثیر شکوه و تجملی قرار میگرفت که همه‌جا باشدت حکومت داشت. لیدی‌های ساکن سارد مانند و شیزگان طناز خود را با جواهرات زیبا و عطرهای خوشبو زینت میدادند. این مردمان تجارت پیشه که در کار خود استاد بودند رفتار و حرکاتی زنانه داشتند. مردان غالباً با چهره‌آشته به پودر زینت کرده، بالباس‌های بلند و نگارنگ و گوشواره و گردن بند و دست بند و آویزهای متعدد در کوچه‌ها میگذشتند. در عقب آنها رایحه عطر تیزی بمشام مردمان کوهستانی که برای فروش پشم و پارچه خود شهر آمده بودند میرسید. هر دوست معتقد است که اختراع بازی استخوان و نردیادگار مردم سارد است. میهمانی‌های مجللی بر پا میکرندند که غنی‌ترین و خوش‌خوراک‌ترین اشخاص در آن شرکت مینمود. این

1- Ion 2- Aristophane

۳- این طلسهای طالب زیاد داشت. مردم بابل تصور میکرندند که فقط ارواحی میتوانستند در عالم مردگان راه یابند که با او راد و سرودها و کلیدهای مرموز طلسهای مجهز بودند. اوراد و سرودها برای جادوگردن موجودات مخالف و خصم لازم بود. ولی کلید و کلمات و عبارات طلسهای بیشتر برای جلب موجودات قادر و توانا بود که باید روح را در سفر کمک کنند و از شر دشمنان درمان دارند. گنشته از آن، طلسهای روح را خود بخود نیرو و شجاعت میبخشید.

4- Diogène d' Héraclée

ضیافت‌های غالباً محفل ادبی نیز بود و بهمین جهت آنرا نقطه مقابل باده گساریهای مردمان تosalی دانسته‌اند. شاعر معروف آرکسترات^۱ کتابی تحت عنوان «خوش خوراکی»^۲ نوشت که بمنزله توراه خوش خوراکان دوهزار و پانصد سال قبل از میلاد بوده است. وی درین کتاب بکسانی که مایلند از دوستان خود بهتر پذیرائی کنند توصیه میکند در کنار اجاق خود یکتن شیرینی ساز از اهل لیدی بکار گمارند. در سارد نوعی غذای معروف تهیه میکردن که از مختصات این شهر محسوب میشد و کاریس^۳ یا کاندول^۴ نام داشت. این غذا مخلوط بدیعی از گوشت و سبزی بود که صورت ریز ترکیبات آنرا آتنه^۵ نقل کرده است. نکته جالب در ترکیب این غذا اینست که مواد شهوت‌آور بمقدار زیاد در آن بکار برده میشد. معمولاً میهمانان بعد از خوردن غذا و آشامیدن شراب‌های معروف افر و ازبیر و متروپولیس^۶ یکسر به محله‌های مشکوك و دکه‌های مرموز میشناختند. زنویوس^۷ تأثیر این غذای عجیب را در مزاج انسانی بتاثیر یک ضربه شلاق تشبيه کرده است. محله‌ای که بدان اشاره شد یکی از شلوغ‌ترین محله‌های شهر سارد بشمار میرفت. کلثارک^۸ نقل میکند که این محله پارک و سیعی بود و شاخ و برگ درختان آن بقدرتی انبوه بود که انوار نافذ خورشید بسختی از آن بیگذشت. بطوريکه از شرح و تفسیر پولیکرات^۹ استنباط میشود، این محله بشهر کوچکی شباهت داشت که مخصوص عشق بازی و مغازله و شهوترانی بوده است. منزل‌ها و آسایشگاه‌ها و معابد زیبا و چشم‌های سارها و حیوانات نادر و گیاهان بدیع و مغازه‌های آن منظره‌ای خاص بدان میبخشید. این محله به «سنگر گاه زنان» معروف بود، در سارد نیز مانند بابل و هلیوپولیتن^{۱۰}، شهر بزرگ ژوپیتر و پالمیر، فحشاء جنبه مذهبی داشت و یکی از اعمال نیکو قربانی کردن دختران برای ارضای خاطر خدای سی بل^{۱۱} بود. سی بل، مادر غالب خدایان، زن نیرومندی بود که آسمان اورا زاده بود و بعد از دچار عشق چوپان جوان فریزی موسوم به آنیس^{۱۲} شد، ولی این جوان چوپان اورا تخطیه کرد و آهنگ فلوت

1- Archestrate	2- Gastronomie
3- Caryce	4- Candaule
5- Athénée	6- Métropblis
7- Zénobios	8- Cléarque
9- Polycrate	10- Héliopolitain
11- Cybèle	12- Atys

خود را بروزیبائی‌ها و دلربائی‌های این الهه‌بزر گک ترجیح داد. هر یک از دوشیز گان لیدی قبل از ازدواج مجبور بود لا اقل یکبار با تشریفات خاص به معبد سی بل که بر روی ویرانه‌های شهر شاهی قدیم مرمناد بنا شده بود برو و دو منظرشود یکی از جوانان خواستار که در آن حوالی بگردش مشغول بود با او اشاره کند تا بدنبل او رود. بسیاری از زنان که ازدواج آنها بتأخیر می‌افتاد و طبعاً بیشتر بحوالی معبد میر فتند، رفته رفته با این عمل خو می‌گرفتند و فاحشة‌ای واقعی می‌شدند که فحشاء شغل آنها بود و آنگاه آواز و موسیقی و رقص می‌امونختند و با درآمد خود جهیزی برای روزی که شوهری می‌افتند تهیه می‌کردند. این دوشیز گان برای جلب توجه جوانان پیکر خود را با پارچه‌های نازک و ظریف می‌پوشاندند، بقسمی که اندام عریان آنان از زیر آن آشکار بود و منظره‌ای شاعرانه بخود می‌گرفت. شاعر معروف لیدی ژان^۱ زیبائی و حسن این دختران قشنگ را در اشعار خود چنین وصف می‌کند: «این دوشیز گان، پیراهن سرخ رنگی از رنگ قرمز آسمانی بتن داشتند که با گوشت لطیف آنان مانند میوه‌ای زیبا آمیخته می‌شد و تمام زیبائی اندام بدیع انسانی را مجسم مینمود.» این شاعر جزئیات دیگری اضافه می‌کند که قلم عفیف و پاک از نوشن آن امتناع دارد. این بود شرحی از یک نوبنده زبردست که سارد و فاحشة‌های آنرا در نظر مجسم می‌کند. ولی پیش از آنکه درباره سپاه کوروش که در کنار حصار شهر اردو زده بود سخن بگوئیم کمی بیان شعر ای یونان را بشنویم. قبل از شرح جنگ‌ها و توصیف مناظر رفت آور کشтарها و خونریزی ها بسخان یون دو کیو^۲، دیوژن محزون^۳ و اتو کراتس^۴ گوش فرا دهیم. این شعر ابا هیجانی خاص از دوشیز گان و رقصه‌هایی یاد می‌کند که مانند مار آبی بخود می‌پیچیدند و با سخان گیج کننده خود نیروی فنانا پذیر عشق را آنقدر تکرار می‌کردند که باحالت بیهوشی نقش برمی‌شنید. هنگام جشن‌های مذهبی، شهر سارد روزی چند از اشتغالات نجاری دست می‌کشید و با شوق و حرارت زیاد بتهیه مقدمات تشریفات این جشن بزر گک می‌پرداخت. درین نوع مواقع سراسر شهر بهیجان می‌آمد و جمع کثیری از سیاحان بدان روی می‌آوردند و جمعیت آنرا دوبرابر مینمودند. دقایق جالب توجه هنگامی بود که دسته‌های روحانی با تشریفات خاص ازار گک شهر خارج می‌شدند و در میان همه و از دحام متى که بهیجان

آمده بود با تفاوت نوازنده‌گان و حاملان مشتعل بسوی گردنده‌های تمولوس حرکت میکردند. اینها بدان محل میرفند تادر آن نقطه بر مرگ آتیس، این چوپان زیبا که برای فرار از جادوی سی‌بل خود را مجروح کرد اشگ بریزند. پس در حالیکه وارد اعماق جنگل هامیشدند، گریه وزاری میکردند ولباس‌های خود را میدریدند و در همان حال طنین ضربات سنگین و آرام سنج ها و فلوت‌ها از کوهستان بکوهستان دیگر منعکس میشد. همینکه بامدادان نخستین اشعه آفتاب میدرخشید، زنان مست پس از شبی سراسر مستی و باده گساری، باموهای ژولیه و لباس‌های پاره و چشمان وحشت‌زده صفت بسته بسوی شهر باز میگشند و به ارگ وارد میشند. جشن مذهبی پایان میافات و با آغاز روز، آتیس دوباره احیا میشد. جشن با شکوه مذهبی در میان هیجان و اضطراب جمعیتی متعصب و شهوت‌پرست که افتخار خود را جاودانی تصور مینمود پیايان میرسید.

این بود شرح مختصری از شهر تاریخی سارد. هر دو ت حق داشت از خود سؤال کند این تجار رنگ پریده وضعیف که مانند زنان خود را آرایش میکردند و موجی از رایحه عطرهای خوشبو آنها را احاطه میکرد و درین حال در سایه مغازه‌های سارد آسایش مینمودند آیا حقیقت بمنزد همین مردان مغروف و نیرومندی تعلق داشتند که باد کوههای فریزیه و آفتاب‌سوزان فلات‌های مرتفع چهره آنها را مسی رنگ کرده بود و در شهر سارد روز بروز برثروت خود میافزو دند، شهری که پایتخت و کعبه آسیای صغیر و مرکز فعالیت جهان بیست و پنج قرن قبل گردیده بود، شهری که بیش از هر هر شهر دیگر نیرو و ثروت در آن مصرف میشد و در تجمل و شکوه غوطه‌ور بود و مقدر چنین بود که در شعله‌های آتشی که برای سوزاندن کرزوس آخرین پادشاه آن بر پا شده بود مشتعل و نابود شود.

ورود پارس‌ها بزیر دروازه‌های سارد کرزوس را دچار هراس کرد، بخصوص که اخبار ناگواری نیز از جانب متعددین خیالی و اصل شده بود. انسان معمولاً هنگام گرفتاری دوستان کمتری می‌باید. اهالی ملط هنوز فراموش نکرده بودند که در زمان آرژیس^۱، لیدی‌های آنها را غارت کرده بودند. و چون باطنان از مشکلات کرزوس، پادشاه متکبر و مغروف لیدی خرسند بودند، باسیاست و تدبیر از اجرای وعده‌ای که داده بودند خودداری کردند و از اعزام نیروی کمکی امتناع ورزیدند. سایر شهرهای یونی واقع

در ساحل آسیای صغیر، با اینکه هم در دی بالی دی هادرین لحظه حساس با حفظ آزادی خود آنها ارتباط داشت، چون نسبت بعاقبت این جنگ مرد بودند، باین اکتفا کردند که از دور لیدی هارا مقاومت تشویق کنند و فقط بالفظ و تحسین و کفزدن با آنها کمک نمایند. بنابر وایت گزفون، فقط فرعون مصر دسته ای چند از نظامیان مصری بکمک پادشاه لیدی فرستاد که اتفاقاً در جنگ با پارس ها ابراز شهامتی زیاد کردند. بدین ترتیب تنها ایید کرزوس درین جنگ بزرگ شهرت سوار نظام خود و دسته های معروف نیزه افکن سارد بود و بکمک همین سپاه بود که بخت خود را با کوروش بعرض آزمایش گذارد.

کوروش مر کز ستاد خود را در تمپراز^۱ که امروز آداله^۲ نام دارد مستقر کرد. این شهر کوچک که اهمیت سوق الجیشی زیاد داشت در مخرج گذر گاه هائی واقع شده بود که هر موس از آن جاری بود و در بر ابر فلات هائی قرار داشت که تادریا یکی پس از دیگری گستردگشده بود. درین نقطه بود که سرنوشت امپراتوری لیدی تعیین گردید. وقتی کوروش متوجه شد که لیدی ها خود را برای جنگ در داشت آماده میکنند، از سوار نظام مشهور آنها دچار هراس شد. اگر سوار نظام سارد میتوانست صفووف پارس هارا در هم شکند و پیاده نظام آنها را بانیزه های بلند خود منهدم کند، شکست پارس ها قطعی و سریع وامری مسلم وغیر قابل تأمل بود. پس کوروش بتوصیه هار پا گوس جبهه سپاه خود را باصفی از شتران مستور کرد. این حیله جنگی باین جهت بکاربرده شد که اسب بعلت نفرتی که از بُوی شتر داشت نمیتوانست در بر ابر مقاومت کند^۳. وجود این شترها در سپاه کوروش دلیل برآنست که قسمتی ازین سپاه از عناصر بیانگرد شوش تر کیب یافته بود که مانند اقوام بدی در داشت های خشگ و بی حاصل واقع بین کوهها و شط العرب میز بستند. کوروش آنچه شتر در سپاه خود داشت گرد.

1- Thymbrare

2- Adala

۳- فقط بوی شتر است که اسب را سرکش میکند. هو آر (M.cl Huart) در کتابی که درباره ایران باستان نوشته از قول مسافری که اخیراً بین کشور سفر کرده چنین نقل میکند: «از زمان های بسیار قدیم در راه های آسیا اسب و شتر دوش بدش هم سفر کرده اند. ولی اسب هر گز نتوانسته ببوی شتر عادت کند و پیوسته ازین حیوان کوهاندار نفرت دارد.» سر هنگ سر پرسی سایکس (S.P.Sykes) شخصاً وحشت یک اسب جوان استرالیائی را که برای نخستین بار بایک شتر رو برو شده بود مشاهده کرده است.

آورد و پر هر یک سربازی نشاند و سپس بآنها دستور داد قبل از سایر دسته های سپاه به سوار نظام سارد هجوم برند. قرار بر این شد که پیاده نظام بدنبال شترها پیش رود و سوار نظام سبک عقب آنها در ردیف سوم قرار گیرد تا در صورت شکست، عقب نشینی دشمن را بهزیمت مبدل کند.

گزنوون در ضمن شرح جالبی چگونگی این کارزار معروف را چنین نقل میکند:

«در حالیکه کوروش با تشریفات خاص قربانی هائی بخدايان تقدیم میکرد، سپاه پارسن بس از صرف غذا و شستشو های مذهبی بالسلحه و قباهای زیبا و متنوع وزره و کلاه خود مجهز شد. بر پوزه وزانی اسب هانیز زرهی مخصوص قراردادند و بر اسب های زین دار زرهی بتن کردند. اسبان گردونه ها نیز با صفحه های فلزی در دو جناح خود مجهز شدند بقسمی که تمام سپاه در آهن و فولاد لباس های ارغوانی رنگ میدرخشید». پس از آنکه کوروش از روی حرکت بال پرنده گان علائم طبیعی را برای آغاز تعرض مساعد یافت، سران سپاه را گردآورد و خطاب بآنها چنین گفت: «دوستان من، خداوندان امروز همان علائم را بما نشان میدهند که در روز شخصیت پیروزی ما بر ماده انسان دادند. من بیخواهم بشما تذکر دهم چگونه باید عزم خود را بفتح جزم نمائیم. شما از کسانی که بآنها خواهید چنگید چنگ آزموده ترید. شما مدت‌ها قبل از آنها گرد هم جمع شده و باهم برادر و هم غذا شده اید. شما باید بدانید با حریقی رو برو هستید که هر یک از افراد آن برای کمک بر فیق همراه خود ایستادگی خواهد کرد. بدیهی است افرادی که بهم اعتماد داشته باشند باروح واحد بجنگ مشغول میشوند و با استقامت تمام بآن ادامه میدهند. در حالیکه اگر بهم اعتماد نداشته باشند، هر کس بفکر خواهد افتاد قبل از دیگری گلیم خود را از آب بیرون کشد. پس دوستان من، بدشمن حمله بریم و بجنگ تن بتن بپردازیم. گردونه های مسلح و سوار نظام ما با اسبان زره پوش به گردونه ها و سوار نظام بی حفاظ دشمن حمله برند. از پیاده نظام دشمن نهر اسید، زیرا سپرهای بسیار بزرگ آنها مانع آزادی عمل و چاپکی آنها در میدان کارزار است واژوراء آن نمیتوانند بر احتی مقابله خود را بینند. اگر لیدی ها میبدی به متزلزل کردن سپاه ماد داشته باشند، باید قبل از حمله سوار نظام مارا دفع کنند. اگر بعضی از آنها بخواهند در برابر ما مقاومت کنند، معلوم نیست چگونه خواهند توانست تعرض مشترک سوار نظام و پیاده و شتران کوهان دار مارا دفع کنند. با این حال، اگر شما تصویر میکنید هنوز ممکن است عاملی موجب

شکست ما شود بمن بگوئید تابکمک خداوند برفع آن مانع نیز دست زنم . هر کس عقیده‌ای دارد بگوید واگر کسی ایرادی ندارد به عبادتگاه روید و پس از پرستش خداوندان وطن بصفوف خود مراجعت کنید . آنچه من گفتم هر یک از شما باید آنرا بسریازان خود باز گوئید و رفتار و ظاهر حال شما طوری باشد که گوئی ترس در عالم وجود ندارد . فقط باین شرط شایسته فرماندهی سربازان خود هستید ». سران سپاه پس از پرستش خداوندان ب محل فرماندهی خود شتابتند . کوروش بنوی خود بر اسب قرار گرفت و به همراهان خود بیدار باش اعلام کرد . سلاح همراهان او که این افتخار نصیب آنها شده بود همان سلاح شخص کوروش بود : قبای ارغوانی ، زره و کلاه خود ، جقه سفید ، خنجر و قداره . سرهای اسبان بازر هی خاص مسلح بود و برق سلاح و اندام آنها نیز زرهی قرار داشت . سواران نیز بازره مجهز بودند . تنها فرق سلاح کوروش با سلاح سایر جنگ آوران این بود که دیگران اسلحه هائی بر نگ طلائی کدر داشتند ، در حالیکه سلاح کوروش طلائی برآق و درخشان بود . ناگهان کوروش با اسب خود بتاختن پرداخت و در همان حال صدائی رعد آسا در جانب چپ منعکس شد . کوروش خطاب به همراهان خود چنین فریادزد : « خداوندان مارا پیروز خواهند کرد ». لحظه‌ای بعد سپاهیان پارس و لیدی باهم تماس یافتند . ابتدا سپاهیان لیدی از دو جناح سپاه کوروش پیش رفتند و پارس هارا باحر کنی گازانبری شکل در هر یک از دو جناح دور زند و بدین ترتیب پارس هاغفلة از هرسو مورد تعرض قرار گرفتند . کوروش قبل از آغاز نبرد واقعی بتسجیع سپاهیان خود پرداخت و در حالیکه بین گردونه ها و پیاده نظام در حر کت بود سربازانی را که در صفت میشناخت خطاب میکرد و چنین میگفت : « دوستان ، از امروز دیگر نباید خدایان را مقصوبانید . آنها وسیله‌ای فراهم کرده اند تا موال زیادی بدهست آوریم ، بشرط آنکه شما مردمانی جسور و فداکار باشید ». بدسته‌ای دیگر از سربازان چنین میگفت : « فکر میکنم شما بخوبی آگاهید که پاداش فاتحان این جنگ چیست . پس منتظر نباشید ، دشمن را تعقیب کنید ، بزنید و بکشید تا باز و تهای سرشار لیدی به پارس مراجعت کنید و همه جا مورد تحسین قرار گیرید و مردمانی آزاد بمانید ». وقتی با سربازانی که سابقاً با او جنگیده بودند روبرو میشد چنین میگفت : « دوستان ؟ بشما احتیاجی بسخن گفتن ندارم . شما بهتر از هر کس بوظیفه خود آگاهید و میدانید که یک سرباز شجاع چگونه باید در میدان جنگ رفتار کند ».

کرزوس قبل از کوروش به حمله پرداخت. دریک لحظه سه دسته بزرگ از سپاه لیدی متفقاً به حمله پرداختند و در مدتی کوتاه سپاهیان کوروش را بوسیله سوار نظام و پیاده و تیر اندازان و گردونه های خود محاصره کردند. ناگهان کوروش حرکت کرد و با سوار نظام پارس به جناح راست سوار نظام دشمن حمله برد و خود را بیان آن انداخت. در همان حال یکی از سرداران پارس بدستور کوروش به جناح چپ سپاه لیدی باشتران حمله برد. اسبان سپاه لیدی که حتی از فاصله دور نتوانستند در برابر این حیوانات کوهان دار مقاومت کنند و حشت زده گریختند، و آنها که فرار نکردند بر روی دوپای خود به جهش پرداختند و نظم و ترتیب سپاه لیدی را بر هم زدند. وقتی بدین ترتیب سوار نظام کرزوس که مخفوق ترین عنصر سپاه او بود بکلی فلج گردید، کوروش به گردونه های خود دستور حمله داد. لیدیها مقاومت کردند، ولی حمله شدید سوار نظام پارس صفوف آنها را متلاشی کرد. آنها که بر زمین افتادند بالسلحه خود در زبر چرخ های گردونه های پارسی خرد شدند. همه جا جنگ تن بتن در گرفت و شجاع ترین سر بازان بانیزه و شمشیر و خنجر به مو حش ترین جنگ ها مشغول شدند. چون دو حریف در فنای یکدیگر یکی نسبت مجاہدت مینمودند سرنوشت جنگ مدتی نامعلوم بود. لیدیها از لحاظ عده نفرات و سلاح بر پارس ها تفوق داشتند، زیرا تیر های آنها محکم و طویل بود و سپر های آنها بهتر از زره های پارس ها آنها را محافظت میکرد. در نقطه ای سر بازان لیدی سپر های خود را در کنار هم فشرده و در پناه آن پیاده نظام پارس را عقب زدند و به پیش روی پرداختند. در همین نقطه پارس ها قدم بقدم عقب رفتند تادر کنف حمایت گردونه ها قرار گیرند. در جای دیگر لیدیها از باران زوین سر بازان پارس که از فراز برجها پرتاب میشد در زحمت بودند، ولی صفوف عقب جبهه مانع فرار آنها بود و با خنجر بر هنه آنها و ادار مینمود همچنان به پرتاب زوین و شمشیر ادامه دهند. این طرز جنگ موجب کشtarخونین و تأثیر آوری شد. صدای گوش خراش بر خورد سلاح و نیزه ها و زوین های مختلف با فریاد سر بازانی که یکدیگر را تشجیع مینمودند واز خداوند استمداد می طلبیدند در سراسر جبهه منعکس میشد. کوروش از شاهد عقب نشینی پارس ها سخت مضطرب شد و چون تنها وسیله سریع متوقف کردن پیشرفت لیدیها را محاصره و حمله از عقب تشخیص داد با قسمتی از سوار نظام خود سپاه دشمن را دور زد و بطور ناگهان در پشت صفوف حریف آشکار شد، کوروش در نگ نکرد و

بلافاصله پتعرض پرداخت و عده‌کثیری از افراد دشمن را بقتل رسانید. همینکه لیدیها از واقعه مطلع شدند، برای دفاع ازین تعرض تازه بعقب متوجه گردیدند. درین هنگام بین پیاده نظام لیدی و سوار نظام پارس جنگ مغلوبه خونینی در گرفت. یکی از سربازان لیدی که در زیر اسب کوروش لگدمال شد با خنجر ضربتی بر شکم اسب وارد کرد. اسب مجرروح شد و بر روی دوپا خیز زد و کوروش را بر زمین پرتاب کرد. درین لحظه حساس کوروش با خطری بزرگ موواجه بود، لیکن یکی از دستیارانش سریعاً از اسب فروجست و شاهنشاه پارس را بر اسب خود جای داد. ساعت بساعت جنگ شدیدتر میشد. پارس‌ها ولید بیهوده در عین جنگ بیکدیگر ناسزا میگفتند و درین میان گاه دسته‌ای بعقب میرفت و سپس دشمن را بعقب میراند، گاه میخورد و گاه میزد. نزدیک غروب که جنگ بنفع پارس‌ها در شرف انجام بود، کوروش بر یکی از برج‌های شتران قرار گرفت و از فراز برج میدان جنگ را نظاره کرد. سراسر دشت از اجساد سربازان و اسبان مجرروح و شکم دریده و گردونه‌های شکسته و فراریان و تعاقب‌کنندگان مستور بود. لیدی هامیدان جنگ را ترک کرده بودند و فقط ناله و نفرین مجروح شدگان بود که سکوت این میدان وسیع و خالی را در هم می‌شکست.

هنگام غروب لیدیها که از هرسو مورد تعاقب دشمن بودند میدان جنگ را بکنی ترک کردند، کرزوس بداخل حصار مستحکم شهر ساردن پناه برد ولی پارس‌ها مهلت ندادند و شهر را محاصره کردند، پادشاه لیدی امیدوار بود تارییدن کمک‌متحدین مدتی در پناه حصار مستحکم شهر مقاومت کند. پس فرستاد گانی به سپارت اعزام کرد تا اهالی این شهر نظامی نیرومندرا از سر نوشت در دنک کشور خود باخبر کند. با اینکه اهالی سپارت با ساکنان جزیره آرگوس در جنگ بودند بتجهیز ناوگان خود پرداختند و آماده‌عزمیت شدند؛ ولی ناگهان خبر رسید که شهر ساردن تسليم شده است. آری، شهر ساردن بدون خونریزی بدست پارس‌ها افتاده بود! هنوز بین مورخان درباره چگونگی حدوث این واقعه بزرگ اختلاف است. این واقعه در تاریخ ۱۵ نوامبر سال ۵۴۶ قبل از میلاد اتفاق افتاد^۱. چگونگی سقوط این شهر را مورخان بطرق مختلف

۱- سقوط ساردن بنابر وايت سوسيکرات (Sosicrate) در سال چهارم المپياد پنجماه و هشتم روی داده است.

بیان کرده‌اند. پولین^۱ چنین مینویسد: «چون از جانب یونان کمکی نرسید، کرزوس تصمیم گرفت برای فریب دادن دشمن رشیدترین و قوی‌ترین سربازان خودرا بالباس سلاح یونانی مجهز کند، مشاهده این سلاح جدید و عجیب، صدای برخورد سپرها بازیزه‌ها و برقی که شمشیرهای بران در مقابل خورشید داشت چنان در پارس‌ها مؤثر واقع گردید که کوروش حاضر شد قرارداد متارکه‌ای بمدت سه ماه منعقد کند واز محاصره شهر سارد دست کشد، ولی همان شب که کوروش از محاصره دست کشید، ناگهان در تاریکی مراجعت کرد و باز در بانها و وسائل محاصره به حصار شهر که خوب مراقبت نمی‌شد حمله برد و شهر را تسخیر کرد. فقط ارگ شهر را نتوانست تسخیر کند. کرزوس با عتمدان شهر بداخل ارگ پناهنده شد، شاید بتواند روزی بکمک یونانیان این اشتباه بزرگ را جبران کند. کوروش دستور داد اسیران لیدی را بزنگیر کشند و در زیر دیوارهای ارگ گردش دهند و جاز زند که چنانچه مدافعان ارگ تسليم نشوند، کلیه اسیران با آتش خواهند سوت. وقتی مدافعان ارگ نزدیکان خودرا در چنین وضع باریکی یافته‌ند، بانتظار کمک یونانیان نشستند و تسليم شدند.» واما روایت کتزیاس^۲ چنین است: «بتوصیه اوبارس^۳ کوروش دستور داد مجسمه‌هائی چوین بشکل سر باز پارسی بسازند و آنها در طول حصار شهر قرار دهند، محاصره شدگان از مشاهده آنها دچار وحشت شدند و تسليم گردیدند. چند روز قبل از وقوع این واقعه، کرزوس بتوصیه شبحی مرموز فرزند خود را بنوان گروگان به پارس‌ها تسليم کرده بود، ولی چون این شخص قصد جان کوروش کرد، کوروش او را در برابر چشمان پدر بقتل رسانید. مادر شاهزاده مقتول که پارای تحمل این منظره رقت آور را نداشت خودرا از حصار شهر پاپین افکند و در گذشت. پس از سقوط شهر، کرزوس به معبد آپولون پناهنده شد. سه بار کوروش او را بزنگیر کشید و هر سه بار با اینکه اوبارس در های معبد را مهر و موم کرد و در کلیه مخارج و معاابر آن سربازان محافظ گماشت نیروی مرموزی زنجیرهای کرزوس را گشود. حتی یکی از همراهان او را که حدس زده می‌شد به استخلاص پادشاه کمک می‌کرد کشتند، آنگاه کرزوس را بقصر پادشاه بردن و در آنجا زنجیر کردند. ولی بار دیگر در میان رعد و برق ناگهانی، پادشاه لیدی از بندوها رها شد. سرانجام کوروش مجبور

شد وی را آزاد گذارد.»

بدیهی است داستان سربازان چوبی که برای ایجاد ترس در بالا و پائین حصار شهر سارد قرار داده بودند، ارواحی که برای فرار پادشاه اسیر بوی کمک میکردند ورعد و برقی که خداوندان بغرش آوردن جز داستانی پوج و دور از حقیقت نیست. امروزه این داستان‌ها مارا بخنده می‌آورد، ولی ارزش آنها دراینست که با مجسم کردن منظره یک جنگ تن‌بتن بی‌رحمانه و خونین، ازین‌واقعه بزرگ که موازنۀ سیاست‌جهانی را بر هم زد تصویری روشن برای ما باقی می‌گذارد.

ولی روایت هر دوت در باره چگونگی سقوط سارد جالب‌تر و شایسته دقت بیشتری است: «چهارده روز پس از آغاز حاصره، کوروش به سپاهیان خود اعلام کرد که هر یک از پارس‌ها که از حصار شهر بالا رود پاداش خوبی از پادشاه خواهد گرفت. عده زیادی از سربازان پیش‌قدم شدند ولی توفیقی نیافتدند. هنگامی که جسورترین و شجاع‌ترین افراد پارس ازین عمل منصرف شدند، یکی از افراد قبایل صحرا گرد که هیروئیادس^۱ نام داشت بنوبه خود اقدام کرد. وی یکنفر پارسی بود که برده یکی از سربازان مدافعان ارگ شهر بود و راهی را می‌شناخت که ممکن بود از آن به رودخانه رفت و از رودخانه بشهر صعود کرد. هیروئیادس از جانب ارگ شهر که قراولی نداشت حرکت کرد. لیدیها مطمئن بودند که هر گز شهر آنها ازین‌جانب دچار خطر نخواهد شد، چه دیوارهای ارگ که در جانب کوه تمولوس قرار گرفته بود سرانشیب و تسخیر ناپذیر بود. افسانه‌ای حکایت دارد که برای ملس^۲ پادشاه قدیم سارد شیری از یکی از زنان غیرشرعی او زائیده شد و اهالی تلمس^۳ چنین پیشگوئی کردند که چنانچه این شیر را گردانید حصار شهر گردش دهنده، شهر تسخیر ناپذیر خواهد شد. و باز افسانه حکایت دارد که همین گوشة ارگ تنها نقطه‌ای از حصار شهر بود که ملس شیر را بآنجا نبرده بود. هیروئیادس تا قله حصار بالا رفت و جمعی از پارس‌ها را نیز با خود برداشت. بدین ترتیب بود که شهر سارد تسخیر و بدبست غارت سپرده شد.^۴ نکته‌ای که هر دوت مسکوت گذارده اینست که وقتی هیروئیادس در زیر مرتفعات سرانشیب ارگ در گردش بود یکی از سربازان لیدی را مشاهده کرد که بدنبل کلاهش که باد

1- Hyroiadès

2- Mélés

3- Télmesse

از سر ش ربوه بود از تخته سنگی به تخته سنگی پائین می آمد . هیر وئیادس که بدقت حرکات سر باز لیدی را مراقبت می کرد دید که وی بدون رحمت زیاد از همان راه به شهر باز گشت کرد . برای دریافت پاداش گرانبهائی که کوروش وعده داده بود ، هیر وئیادس بدقت موضع کوهستانی را در نظر گرفت و با چندتن از رفقاء خود از همان راه صعود کرد و راه را برای دسته کوچکی از سپاهیان پارس که متعاقب او حرکت کردند و مدافعان را غافلگیر نمودند باز کرد . نظیر یعنی کلثوپاتر و گوسفندان دمشق که صلاح الدین را موفق به تسخیر بیت المقدس کرد ، این کلاه آهنین نیز نقش دانه شنی را بازی کرد که بزرگترین نقشه های جنگ را بر هم زد و جریان تاریخ بشر را تغییر داد . اگر یعنی کلثوپاتر کوتاه تر بود ... اگر این سر باز لیدی کلاه خود را گم نکرده بود جریان وقایع سارد محققآ طور دیگر بود . سقوط قلعه سارد در سال ۵۴۶ قبل از میلاد بدون جاری شدن قطره ای خون مانند سقوط بابل یکی از بزرگترین وقایع مشرق زمین است .

هاتف معبد دلف به کرزوس گفته بود که «اگر با پارس ها بجنگد امپراتوری بزرگی را منهم خواهد کرد ، واگر قاطری پادشاه ماد شود بی آنکه از ترس و جبون بودن شرم کند پاید در طول مسیر پر کلوخ رود هر موس بگریزد .» بدین ترتیب حق باهاتف معبد دلف بود ! چه امپراتوری بزرگی که کرزوس منهم خود می کرد ، امپراتوری لیدی بود ، نه امپراتوری پارس . کوروش را مادها پتحییر یک مرد «دوخون» مینامیدند و کلمه «Mulet» به قاطر و مردی که از دونزد است اطلاق می شد . و چون این مرد پادشاه ماد شده بود ، کرزوس باستی در طول رود هر موس عقب نشینی بر گزیند و در سارد از دشمن تقاضای عفو کند . ولی کرزوس پیشنهاد صلح کوروش را نپذیرفت و به خفت و خواری باوی رفتار کرد و او را برده و غلام خود خواند . اکنون بینیم رفتار پادشاه پارس نسبت بدشمن مغلوب چه بود . گزنوون درین باره چنین مینویسد : «وقتی کرزوس بحضور فاتح رسید تعظیم کرد و چنین گفت : «سلام بر تو ای آقای من ، تقدیر چنین خواست که این عنوان بتو اختصاص داشته باشد و من ترا چنین خطاب کنم . کوروش بوی پاسخ داد :- سلام من نیز بر توباد ، زیرا تو ای آقای من یک فرد انسانی . آنگاه کوروش اضافه کرد :- ولی آیا میتوانم با تو مشورتی کنم ؟ من میدانم که سر بازانم خستگی ها و نجات ها و خطرات بی شماری تحمل کرده اند و اکنون متوجه شهری که پس از

بابل غنی‌ترین شهرهای آسیا است بدست آنها سپرده شود تاغارت کنند. من تصور میکنم حق باآنها است و باید این پاداش بآنها داده شود، چه اطمینان دارم اگر ثمرة رنج و رحمت خود را نچشند من قادر نخواهم بود مدتی مديدة اطاعت و فرمانبرداری آنها را تضمین کنم. بااینحال، من بآنها اجازه نخواهم داد شهر سارد را غارت کنند. کرزوس چنین پاسخ داد: اجازه میخواهم یادآوری کنم که تو بمن وعده داده بودی شهر را غارت نکنی وزنان و کودکان را از اسارت معاف بداری و من نیز در مقابل وعده داده بودم که لیدیها از روی میل آنچه از اشیاء قیمتی و گرانها دارند بحضورت آورند. اگر شهر سارdra سالم گذاری، سال آینده نیز گنجینه‌ای از اشیاء قیمتی در آن خواهی یافت. ولی اگر آنرا بدست غارت سپاری، حتی هنرها و زیبائی‌هائی که منابع ثروت آنند نابود خواهند شد. خزاین مرا تصرف کن و دستور ده سربازانت آنها را از سربازان من تحویل گیرند، من بیش از اندازه بگفته خدایان اعتماد کردم. آنها نیز مرا دچار اشتباه نکردند ولی من نیز از آنها بهره‌ای ندیدم. بر فراز بنای معبد دلف نوشته شده «خودرا بشناس». من تصور میکرم خدایان همیشه باید بامن همراه باشند. ممکن است انسان دیگران را بشناسد یا نشناسد، ولی کسی یافت نمیشود که نتواند خودرا بشناسد. من فریب ثروت و تمول خود و کسانی را خوردم که از من تقاضای پادشاهی داشتند. گوش سخنان کسانی دادم که بمن وعده میدادند چنانچه فرماندهی آنرا قبول کنم جملگی از من اطاعت خواهند کرد و من بزرگترین مردان روی زمین خواهم شد. وقتی ازین سخنان غره شدم، بتصور اینکه بشری مافوق دیگران هستم فرماندهی جنگ را پذیرفتم. ولی چنین معلوم شد که من خودرا بخوبی نمی‌شناختم و بجهت تصور کرده بودم میتوانم پیروزمندانه با شخصی مانند تو که محظوظ خدایان واز سلسله پادشاهان هستی بستیز پردازم. امروز سرنوشت من دردست تو است. کوروش چنین گفت: وقتی من به خوشبختی گذشته تو میاندیشم دچار تأثیر و ترحم میشوم. هم اکنون همسرت و دخترانت را بتو مسترد میکنم و دوستان و خدمتگارانت را نیز بخودت و اگذار میکنم و فقط ترا از جنگ برحدز مریدارم.^۱ این بود روایت گرفون درباره رفتار کوروش با کرزوس. ولی سایر مورخان منکر رفتار جوانمردانه کوروش شده‌اند. روایت دیگری درین باره موجود است که از غالب

۱- نقل از سیر و پدی تألیف گرفون.

مورخان باستان از قبیل گزانتوس^۱، پتولمه^۲، هفستیون^۳، و دیودوروسیسیل^۴، باقی است. این روایت حاکمی است که کوروش قصد کرد پادشاه لیدی را بشدیدترین وضع مجازات کند. پس تصمیم گرفت وی را در خرمی از آتش بسوزاند. کرزوس در لحظه‌ای که غرور بروی مستولی شده بود، برای فرار از اسارت و برداشتن یکی از اجداد افسانه‌ای خود موسوم به هرآکلس ساندون^۵ ترجیح داد با قیافه‌ای بشاش بسوزد تا سرنوشتی شایسته پر و مته^۶ داشته باشد. این آخرین سلاله خاندان مرمناد حاضر شد در میان ملت خود در شعله‌های آتش نابود شود و مانند خدای بزرگ پانشون با مرگ پرافتخار در گذرد، نه بااعدام موهنه که شایسته افتخار و عظمت او نبود. هر دو ت چگونگی سوختن کرزوس را چنین نقل می‌کنند: کوروش دستور داد انبوهی از هیزم خشک نزدیک بلندی شهر فراهم کنند و کرزوس را به مراهی زوجه و دخترانش و چهارتن از نجیبزادگان لیدی که همراهان او بودند بر آن قرار دهند. محتمل است که قصد او ازین عمل قربانی کردن آنها بدرگاه خدائی بوده است که این همه غنائم جنگی آنها بخشیده بود. مردم لیدی در نهایت حزن و اندوه برای تسکین آلام پادشاه خود درین صحنه در دنیا حاضر شدند. زنان مانند ایامی که برای اهداء هدایا به معابد لباس بر تن مینمودند گریه کنان زیورآلات خود را در پای انبوه هیزم قراردادند. زنان روحانی که دچار هذیان الهی شده بودند مصائب بزرگی پیشگوئی کردند. تنها کرزوس در جایگاه خود آرام بود. با وجود بلیه دشواری که متحمل می‌شد، درین لحظه حساس کلام معروف سولون^۷ را که گفته بود «هیچ موجود زنده‌ای خوشبخت نیست» بخاطر آورد و چون درین کلام نوعی الهام الهی یافت، ب اختیار سه بار نام سولون را بر زبان جاری کرد. کوروش صدای اورا شنید و به مترجمان خود دستور داد از کرزوس پرسند مردی که نام اورا با این همه التهاب و هیجان در آخرین لحظات حیات بر زبان جاری کرد کیست. کرزوس پاسخ داد: «این مردی است که من هزینه زیادی برای او متحمل شدم تا ب تمام پادشاهان جهان مصاحب شود». کوروش متوجه مقصود او نشد و از تو پیشیج بیشتری خواست. پس پادشاه لیدی نقل کرد در

1- Xanthos

2- Ptolémée

3- Héphestion

4- Diodore de sicile

5- Héraclès sandon

6- Prométhée

7- Solon

روزگاری که وی قادر مطلق و سعادتمندترین مرد لیدی بود و برکشوری سلطنت میکرد که از ثروت خدایان سرشار بود، روزی سولون آتنی را بحضور پذیرفت وازاو سؤال کردا آیا او یعنی کرزوس پادشاه لیدی میتواند خودرا مردی خوشبخت بداند. سولون باو پاسخ داده بود که هیچ موجود زنده‌ای نمیتواند تصور کند که مردی خوشبخت است، حتی مالک بزرگترین ثروت‌های جهان و کثیرترین رعایا خوشبخت نیست، چه هر لحظه ممکن است سعادت از او روی بتاخد و وی بدبخت‌ترین مردم جهان شود. آنگاه کرزوس خطاب به کوروش چنین ادامه داد: « مشاهده کن، اکنون خانه آلیات کجا است! قلعه کهن‌سارد سقوط کرده و رود پاکتول که امواج طلا در آن جاری بود اکنون از خون گلگون است.» کوروش که ظاهرآ شیفته بزرگی روح این پادشاه شده بود، لحظه‌ای اندیشید که او نیز بشری بیش نیست و نباید پادشاهی را که سعادت و خوشبختی گذشته‌اش با سعادت و خوشبختی او برابر بوده در عین حیات طعمه شعله‌های آتش کند. پس دستور داد آتشی که تازه روشن شده بود بسرعت خاموش کنند و کرزوس و همراهان اورا از پشتۀ هیزم پائین آورند. ولی آتش زیاد بود و کسی نمیتوانست آنرا خاموش کند. پادشاه لیدی فریاد زد و آپولون را بکمک طلبید. ناگهان آسمان از ابرهای سنگین وسیاه مستور شد، برق در آسمان درخشید، طوفان شدیدی حادث شد و باران سیل آسا شعله‌های هیزم را خاموش کرد. پارس‌ها دچار وحشت شدند و در حالیکه پیغمبر خود زردشت را بکمک می‌طلبیدند گریختند.

این بود روایتی که شایسته پادشاهی نظری کرزوس است! این صحنه سازی بدیع چیزی کسر ندارد، نه پشتۀ هیزمی که در ارتفاعات شهر برپا بود، نه مردم غمزده و محزون سارده، نه صفاتی خاطر پادشاه محاکوم، نه استغاثه دردنگ بدرگاه خدایان بزرگ، نه گذشت پادشاه فاتح، نه رعد و برق آپولون و نه وحشت و هراس پارس‌ها در برابر خشم و غضب خدائی که آسمان را از رعد و برق پوشاند و بدون ایجاد خسارت آتش کرزوس را ببارانی سیل آسا خاموش کرد. کدام نویسنده بزرگ افسانه‌ای در آینده خواهد توانست عظمت این صحنه تاریخی را جاودانی سازد، صحنه‌ای که آنقدر در عهد باستان صدا کرد که صنعتگران سامی خاطره آنرا برای نسل‌های آینده بیاد گار گذارند. توضیح آنکه باستان‌شناسان در مقبره اتروسک و ولسی^۱ ظرفی یافته‌اند که

به ظرف دوران^۱ معروف و صحنه آتش زدن کرزوس بر آن نقاشی شده، پادشاه لیدی که با کلمه یونانی KPOEOE مشخص گردیده در بالای تل هیزم بر تختی قرار گرفته و با یک دست عصای شاهی را در دست دارد و بادست دیگر آب مقدس را در جامی جاری میکند.

وقتی پادشاه لیدی بکمک خدایان وعفو پادشاه پارس از مرگ نجات یافت، کوروش دیگروی را مانند یک اسیر مغلوب نمینگریست بلکه بر عکس با او مانند یک دوست واقعی رفتار میکرد. حقیقت آنست که کوروش هر گز مایل نبود پادشاهی ستمگر و جبار باشد. همیشه در جنگ‌ها به حداقل کشتار قناعت میکرد و از ارتکاب جنایات و شکنجه‌های عجیب و کشف طریقه‌های جدید کشتن که غالب پادشاهان آن زمان بدان مشغول بودند لذت نمیرد. شهوت زشت آشوریها که زندانیان خود را شقه میکردن دیما باز نجیب‌چرخ گردونه‌های خود میبینند در شخص کوروش وجود نداشت. آشوریها معتقد بودند که «کشتن دیگری نماید بعلت خشم یا ترس باشد، بلکه صرفاً بمنظور مشاهده جان دادن او»! شخصیت کوروش با شخصیت کشور گشایان خونخواری که با پیر حمی ویرانه‌های زیاد برهم انباشتند و شهرهای عظیم را در دود حریق غوطه‌ور کردن و با نظاره این عمل مشاهده این منظره جهنمی بتصور خود افتخاری کسب میکردن تفاوت داشت. کوروش مناطقی را که سر راهش بود ویران نکرد و ازین‌حيث کمتر پادشاه فاتحی نظیر او میتوان یافت، او عقیده نداشت که مأموریت او نابود کردن بی‌رحمانه سایر ملل و برده کردن آنها است. تصور نمیکرد که او فقط مأمور خدمت یک نژاد خاص است که بر سایر نژادها برتری داشته باشد. کوروش به معتقدات دیگران احترام نمیگذاشت. واقعه خدایانی که نبونید از بابل بیرون کرده بود و کوروش آنها را به معابدشان مراجعت داد بهترین مؤید این ادعا است. این پادشاه نمیخواست نظیر جهانگشایانی باشد که حیات بشری و تمدن‌های هزار ساله را در شعله‌های گردید حملات تاریخی خود بی‌مهابا نابود نمیکردد.

همینکه اضطراب و هیجان از جین کرزوس زدوده گردید و خیالش آسوده شد، پادشاه پارس میل کرد با پادشاهی که بدسان در سخت‌ترین لحظات خود را نسبت بدنسی و علاقه آن بی‌اعتنای جلوه داده بود ملاقات و گفتگو کند. درین ملاقات معروف

که دوپادشاه بزرگ برای یکدیگر احترام زیاد قائل شدند، کوروش از پادشاه ساراد پرسید بچه علت با او بستیز برخاست و آغاز خصومت کرد. کرزوس پاسخ داد: «ای پادشاه، اگر من چنین کردم، محرك اقدام مرا باید طالع نیکوی تو و سرنوشت شوم من شمرد. ولی مسئول آن خدای یونانیان بود که مرا بجنگ با تو برانگیخت. مسلم است هیچکس جنگ را بر صلح ترجیح نمیدهد. در زمان صلح فرزندان پدران را در کفن میکنند، در حالیکه در زمان جنگ این پدران هستند که فرزندان عزیز خود را به گورستان میبرند. ولی خدایان چنین تصمیم گرفتند و آنچه باید روی دهد، روی داد.» بدین ترتیب کرزوس باز بر دستی خدایان خارجی را مسئول جنگ معرفی میکرد و چون در همین هنگام آوازی همچون بانگ غارت شهر بگوش رسید، کرزوس چنین گفت: «آیا در شرایط کنونی من آزادم هرچه در نظر دارم با تو در میان نهم یا با یدسکوت اختیار کنم؟» کوروش ازا و خواهش کرد که مانند یک دوست با او سخن گوید. پس کرزوس بوي چنین گفت: «این جمعیت با این سرو صدا و حرارت بچه کار مشغول است؟ کوروش پاسخ داد که آنها شهر ترا غارت میکنند و خزانی آنرا برباد میدهند.» ولی کرزوس با درایت و متانت و اعتلای فکری که شایسته بهترین صحنه های تراژدی های کلاسیک است چنین بسخن ادامه داد: «نه، این شهر و خزانی من نیست که غارت میکنند، زیرا اینها دیگر بمن تعلق ندارد. آنچه غارت میکنند و میبرند بتو تعلق دارد نه بمن!» این جواب سریع و با کیاست کوروش را متحریر کرد. هر دوست که بدون گفته های او این صحنه تاریخی بر ما مکتوم میماند، دنباله این گفتگوی معروف را چنین نقل میکند: «کوروش از گفته کرزوس ناراحت شد وازاو پرسید چه چیز درین واقعه بنظر غیر عادی میزسد. کرزوس پاسخ داد: «چون خدایان مرا مانند غلامی بتو بخشیده اند، تصور میکنم حق اینست اگر چیزی بیش از آنچه تو متوجه میشوی درک کنم با تو در میان گذارم. بدیهی است پارس ها با تمام حرارتی که دارند مردمانی فقیر و بی چیزند. اگر بآنها اجازه دهی که شهر را غارت کنند و هرچه بدستشان رسید مالک شوند نتیجه آن میشود که آنکس که بیش از دیگران مال جمع میکند بفکر آنست که شخص دیگری هم بر تو بشورد تاشاید بار دیگر غارتی کند. من عقیده ام را با تو در میان میگذارم و اگر خوش آیند است در اجرای آن تأمل روا مدار: بر تمام دروازه های شهر قراولانی بگمار و دستورده غنائمی را که بخارج میبرند ببهانه اینکه دهیک آن به خدایان باید تقدیم شود

بگیرند. بدین ترتیب تو در مقابل سر بازان خود شرمنده نخواهی بود و متهم نخواهی شد که غنائم آنها را بزور گرفته‌ای. و آنها بنوبه خود قبول خواهند کرد که تحقق داری چنین کنی و با کمال میل از غنائم صرفنظر خواهند کرد.» کوروش پادشاه لیدی را تمجید کرد و به سر بازان خود دستور داد توصیه اورا ب موقع اجرا گذارند. و آنگاه خطاب به پادشاه لیدی چنین گفت: «چون میبینم مردی مانند تو از خون پادشاهان بصلاح من میاندیشد، بگو چه پاداشی میتوانم بیدرنک بتو اعطاء کنم. کرزوس پاسخ داد: ای پادشاه، با حس تسلیمی که در مردمان مشرق زمین موجود است و هر واقعه را بر حسب ارزش زمان آن قضاؤت میکنند، من فقط یک تقاضا دارم و آن اینست که بمن اجازه دهی این زنجیرهای اسارت را برای خدای یونانیان که بین خدایان برای او بیش از همه افتخار قائل بودم بفرستم و ازاو سؤال کنم آیا عادت او براینست اشخاصی را که باو نیکی کرده‌اند فریب دهد.» کوروش که ازین تقاضای ناجیز متوجه شده بود ازاو پرسید بچه جهت این خدارا اینقدر تحریر میکند. پس پادشاه لیدی برای او نقل کرد چگونه از هاتف معابد مختلف مشورت کرد و چه هدایای گرانبهائی برای آنها فرستاد. سپس بی پروا زوس^۱ خدای یونانیان را متهم کرد که بوسیله هاتف ابله معبد دلف دروغ های بزرگ باو گفته بود. برای کرزوس مسئله روشن بود، چه او اطمینان داشت که خدای یونانیان وی را مستخره کرده است. و در هر حال درنظر او این مشاور بدطینت تنها مسئول این جنگ ابلهانه باپارس‌ها بود. ولی کرزوس خود را فریب میداد، چه او خود را آزاد نه و از روی میل آلت بلا راده خدایان المپ کرده بود. خدای یونانیان امیدهای او را برپاد داده بود و او را با ینصوت مغلوب انداخت که برازنده خاندان سلطنتی مرمناد یعنی مؤسیس و بانی عظمت و سعادت مردم لیدی نبود. کوروش با تسم باو اجازه داد زنجیرهائی که برپای او نهاده بودند به معبد دلف بفرستد. کرزوس چندتن از اهالی لیدی را به شهر دلف که خود عنوان تبعه افتخاری آنرا داشت فرستاد و دستور داد زنجیرهارا در آستانه معبد گذارند و از خدای یونانیان سؤال کنند آیا از اینکه با هاتف خود او را بجنگ باپارس‌ها تشویق کرده است متأسف نیست. وقتی این فرستاد گان به دلف وارد شدند، مأموریت خود را انجام دادند؛ ولی بطوری که نقل کرده‌اند هاتف دلف بآنها چنین پاسخ داده بود: «فرار از سر نوشته و

تقدیر حتی برای خدایان غیرممکن است. کرزوس کفاره گناه چهارنسل قبل خاندان خودرا میدهد. زیرا جد سوم او که مستحفظ هر آکلید^۱ بود، ارباب خودرا به پیروی از نیت سوء یک زن بقتل رسانید و مناصب اورا اشغال کرد، درحالیکه هیچ حقی برآن نداشت. آپولون ترتیب کاررا طوری داده بود که سقوط ساردار زمان فرزندان کرزوس باشد، نه در زمان شخص او. ولی منصرف کردن خدایانی که سرنوشت هرجنبندهای دردست آنها است مقدور نیست. کاری که آپولون کرد این بود که سقوط ساردارا سه سال بتأخیر انداخت. کرزوس باید بداند که او سه سال فرصت داشت تادر کمال صلح و آرامش از افتخارات خود لذت برد. او نباید فراموش کند که آپولون هنگامی بکمک وی شتافت که شعله های تل آتش وی را در آغوش گرفته بود. واما در باره هاتف معبد دلف و پیشگوئی آپولون درباره جنگ با پارس ها: آپولون باو گفته بود که او امپراتوری بزرگی را منهدم خواهد کرد. کرزوس بجای عجله و شتاب لازم بود سؤال کند منظور از این امپراتوری کدام است، امپراتوری او یا امپراتوری پارس. چون او جواب هاتف دلف را نفهمیده بود، سؤال جدیدی مطرح نکرد. پس جز خود او دیگری مسئول نیست و نباید از کسی گله مند باشد. واما آنچه آپولون درباره «قاطر» باو گفته بود این مطلب را هم درست نفهمیده بود. منظور از «قاطر» مرد «دو خون» یعنی همان کوروش است زیرا کوروش از پدر و مادری زاده شده که از دونزاد مختلف میباشند. وی از مادری نجیب زاده و از پدری حقیر و مسکین متولد شده است. مادر او دختر آستیاز واژا هل ماد و پدرش ازا هالی پارس بود که با اینکه تبعه مادها و ازا هر حیث پست تر از آنها بود بادختر پادشاه خود ازدواج کرده بود. بدین ترتیب هاتف معبد دلف با جواب قاطع و صریح به لیدیها ثابت کرد که حق با او بوده است! آنا کرئون^۲ شاعر معروف یونی حق داشت پس از اطلاع از مصائب کرزوس فریاد زدند: «خزان!

لیدیها و سلطنت سارد چه اهمیت دارد! طلا بجهه درد میخورد. آنجه من دوست دارم اینست که بمohaيم عطر بیفسانم و سرم را باتاجی از گل سرخ زینت دهم. کسی چه میداند که کدایمیک از ما فردا زنده خواهیم بود؟» ولی افسوس! شاعری که آنقدر نسبت به سقوط ساردار و نتایج وخیمی که این واقعه برای سایر شهرهای آسیای صغیر دربرداشت بی اعتنای بود، بزودی در برابر اشغالگران پارسی از تئوس^۳ شهر موطن خود اخراج شد!

فصل ششم

طیجهٔ جنگ‌های مدیک

پارس‌ها با تسخیر سارد و انفراض امپراتوری لیدی ضربت سختی بر پیکر شهر-های یونانی آسیای صغیر وارد آوردند. کرزوس مردان سیاسی این شهر هارا با هدایات گرانبهای خود مطیع ساخته و بتدریج مهاجرنشین‌های یونانی سواحل آسیای صغیر را دست‌نشانده خود کرده بود. وی با هدایای گرانبهائی که به خدايان محلی تقدیم می‌کرد احساسات اتباع خود را درین نواحی تیکین‌میداد بقسمی که کم‌کم او را فرزند محبوب خدايان خود دانستند. کشور لیدی در برابر انبوه قبایل آسیایی که هر لحظه آماده هجوم بودند سد محکمی تشکیل داده بود که در پشت آن تجارمه‌ها جنگ‌های یونانی آسیای صغیر بآرامش خاطر بدادوستد مشغول بودند و توجهی به نوای جنگ که گاه در اعماق امپراتوری‌های وسیع مشرق منعکس می‌شد نداشتند، در حالیکه در همان موقع امپراتوری‌های شرق در اثر هجوم استعمار آشور و بابل در هم فرومیر یخت و امپراتوری-های جدیدی تشکیل می‌شد. ولی این سد سدید در اثر هجوم پارس‌ها در هم شکست و امواج اشغال کننده پارس سراسر آسیای صغیر را فراگرفت. بسیاری از معمتمدان شهرها که با سر بازان محلی خود امیدی بمقاموت در برابر پارس‌ها نداشتند با فتحان از در مذاکره درآمدند. یونی‌ها و ائولی‌ها^۱ نمایندگانی به سارد فرستادند و به پارس‌ها پیشنهاد کردند با همان شرایطی که تابع کرزوس بوده‌اند حاضرند تابع شاهنشاه پارس شوند. وقتی کوروش ازین پیشنهاد مطلع شد داستانی برای نمایندگان این دو شهر نقل کرد که ظاهراً هر دوست آنرا ازدهان یکی از پارسیان که در طی سفر خود در آسیای صغیر ملاقات کرد مشنیده و اطلاعاتی درباره کوروش از او گرفته است. وی از قول کوروش چنین نقل می‌کند: «مردی نی زن ما هی هانی در دریا مشاهده کرد. پس بنواختن نی پرداخت، بتصور اینکه ما هی‌ها از آب خارج خواهند شد و بروی خاک خواهند

آمد . هنگامیکه امیدش بیأس مبدل شد ، یک تور ماھیگیری بست گرفت و مقدار زیادی ماھی در آن صید کرد واز آب پیرون کشید . وقتی جست و خیز آنها را دید بانها چنین گفت : «حالا دیگر رقصیدن بس است ، زیرا وقتی من نی مینواختم حتی حاضر به خارج شدن از آب نبودیم .» بدیهی است کوروش قصد داشت با نقل این دامستان مخالفت خودرا با پیشنهاد این دو شهر ظاهر کند ، زیرا او مردمان یونی وائلی را از این جهت قابل سرزنش میدانست که حاضر باطاعت امر او نشدن . هنگامی که کوروش باعطای بعضی امتیازات سیاسی از آنها خواسته بود برای تکان دادن یوغ لیدیها قیام کنند و با پارس ها در جنگ با دشمن مشترک همکاری کنند ، مردمان این شهرها اقدامی نکرده بودند . علت اینکه یونیها وائلیها پیشنهاد اتحاد با کوروش را رد کرده بودند روش است . شاید آنها در باطن مایل بودند فقط مشکلاتی برای کرزوس پیش آید و هر گز راضی نبودند که وی باشکست کامل مواجه شود و شهرهای یونانی سواحل آسیای صغیر در مقابل عناصر مهاجم خارجی بی پناه و بی حفاظ گردند . وقتی نمایندگان یونی داستان «مرد نی زن» را ازدهان کوروش شنیدند ، در فکر تفسیر این داستان به شهرهای خود باز گشتدند . ولی آنها قصد کوروش را درک نکردن و نخستین اقدام آنها این بود که هموطنان خود را بساختن حصاری مستحکم دعوت کردند . وقتی خطر پارس نزدیک شد ، نمایندگان «دوازده شهر» یونی برای مشورت در پانیونون^۱ زیارتگاه کوه میکال واقع در سرزمین پرین^۲ اجتماع کردند و تصمیم گرفتند هیئتی به سپارت بفرستند و از اهالی این شهر که مدافعان طبیعی مهاجرنشین های یونانی آسیای صغیر بودند استمداد کنند . استمداد این شهرها از سپارت که خود را قیم و محافظ منافع مهاجرنشین های یونانی آسیای صغیر میدانست نتایج زیادی در بر داشت . وقتی بعدها پارس ها بر هبری داریوش و خشایارشاه از پلی از کشتی در داردانل گذشتند و باسه میلیون نفر قصد تسخیر یونان کردند ، ازیاد نبرده بودند که سپارت همیشه از یونانیان مقیم سواحل آسیای صغیر در برابر کوروش هخامنشی مؤسس امپراتوری بزرگ پارس حمایت کرده بود .

نباید فراموش کرد که مشرق زمین آسیائی و یونان دو دنیای مجهر و مخالف و دشمن بشمار نمیرفتند . دریائی که بین آنها قرار داشت مانع ارتباط آنها نبود و بر عکس ،

وسیله ارتباط مؤثری بین بابل‌جنگطلب و آتن سودپرست بود. و نباید فراموش کرد که آسیای صغیر که از قدیم‌ترین ایام اقوام مختلفی در آن سکونت داشته‌اند^۱، با چندین تمدن مختلف که منطقه نفوذ هر یک درست مشخص نیست و یکی در دیگری تاثیر داشته است در تماس بوده است. بنابراین طبیعی است که رقابت سیاسی و جستجوی سیادت سرانجام روزی منجر به واقعه بزرگی میگردد که حمله کوروش طلیعه ویشن-درآمد آن محسوب میشود. بین تمدن آسیائی و یونانی که در قرن پنجم قبل از میلاد هردو بدۀ رشد و بلوغ سیاسی رسیده بود رقابت و اصطکاک شدیدتر بنظر میرسید. کوروش اجازه داد که یونانیان در آسیای صغیر بمانند ولی حاضر به ادامه سلطه آنها بر مشرق نشد. مهاجرنشین‌های یونانی نیز که خود را در معرض طوفانی شدید از جانب مشرق دیدند طبیعته متوجه وطن اجدادی خود شدند تا درین لحظه حساس تنها نمانند. پیام شهرهای یونانی آسیای صغیر مورد قبول یونان اصلی قرار گرفت، زیرا یونانیان هرگز حاضر نبودند ثمرة سلطه اقتصادی مهاجرنشین‌های خود را که از قرناها قبل در سواحل آسیا مستقر شده بودند از دست دهنده، بخصوص که این سلطه و نفوذ متکی به کمک نیروی نظامی یونان بود و بعدها با ظهور داریوش و وقوع جنگهای مدیک بمنتهای شدت رسید. احتیاجات مشترک این دو قوم را ناچار به همکاری و تکمیل تمدن یکدیگر مینمود، ولی در همان حال اختلافات نژادی آنها را به جنگ وستیز دعوت میکرد.

۱- درباره چگونگی استقرار اقوام اولیه آسیای صغیر حدس‌های مختلف زده میشود؛ از هزاره چهارم و سوم قبل از میلاد هیچ اطلاعی در دست نیست. نخستین اطلاعات ما از موقعی است که اقوام اولیه ناشناس آسیای صغیر با نزادهای بزرگ تاریخی تماس گرفتند و آنانها در آمیختند. در قرن پانزده قبل از میلاد سرزمین آناتولی مورد تجاوز عناصر یونانی و عناصر آریائی از نژاد هیت قرار گرفت. یونانی‌شدن مردمان جزایر و سواحل آسیای صغیر در دوره‌ای شروع شد که بدورة می‌سن (Mycène) معروف است. درین دوره سده دسته اقوام تشخیص داده میشوند که در حال تحول سیاسی بوده‌اند؛ دسته غربی آنها بودند که تحت تأثیر شدید تمدن کرت (Crète) قرار گرفته و ازین نقطه بصوب نواحی مدیترانه غربی مهاجرت کردند. دسته دوم یادسته وسطی آنها بودند که مرکز اقامت آنها میتین (Mélitène) بود و عناصر مختلف از آن جدا شدند و کشورهای میتینی (Mitani) و هیت را در دره رود هالیس تأسیس کردند. دسته سوم یادسته شرقی همانست که دولت کولشید (Colchide) و بعدها دولت اورارتuo (Urartu) را تشکیل دادند که منجر بتأسیس اقوام ارمنی گردید.

وقتی نمایندگان «دوازده شهر» به سپارت رسیدند و منظور خود را بیان کردند سپارتی‌ها بیدرنگ بازرسانی بآن صفحات فرستادند تا حقیقت مقاصد کوروش را کشف کنند و گزارش دهند . ضمناً نامه‌ای به کوروش فرستادند و بوی توصیه کردند به هیچیک از «شهرهای کشور یونان» تجاوز نکند ، کوروش که این نامه را درسارد دریافت کرد ، از اوامر گستاخانه آن دچار حیرت شد و از یونانیانی که نزد او بودند سؤال کرد که اهالی سپارت چندتن و چگونه مردمانی هستند . وقتی اطلاعاتش ازین حیث تکمیل شد ، خطاب بفرستاد گان سپارت چنین گفت : «تا این لحظه هر گز از مردمانی که در شهرها گردآمده و با پرحرفی‌های خود یکدیگرا می‌فریبند نه اسیده‌ام . اگر سالم بمانم ، این اشخاص درباره مشکلات مهاجرنشین‌های یونانی پرحرفی نخواهند کرد ، زیرا باید به گرفتاریهای شخص خود بیندیشند ». بدین ترتیب کوروش نیز مانند همه مردان عمل سروصدای و جنجال مجتمع عمومی و اجتماعات را تحقیر و تخطئه می‌کرد .

کوروش تسخیر شهرهای اتحادیه یونی واقع در پانیونون را به دستیار خود هارپاگوس سپرد و یکی از پارس‌ها را بنام تابال^۱ بحکومت شهر سارد منصوب کرد . بطوریکه تاسیت^۲ نقل می‌کند ، پادشاه پارس ییاد سقوط لیدی معبدی برای آرتمیس پارس‌ها بنا کرد و آنگاه ذخایر و ثروت کرزوس را برداشت و راه اکباتان پیش گرفت . علت مراجعت ناگهانی کوروش به پارس ترس از اوضاع داخلی امپراتوری بود . چه در آن هنگام اقوام آریائی شرق ایران ، سیت‌ها و باختریان^۳ که همیشه کابوس دهشتناک امپراتوری‌های بزرگی نظیر امپراتوری آشور و بابل بوده‌اند بجنب وجودش افتاده بودند . از سوی دیگر ییام آن میرف که مشاوران نبونید پادشاه بابل از غیبت طولانی او استفاده کنند و مشکلاتی بزیان او ایجاد کنند . کوروش درین سفر کرزوس را با خود برداشت و این دو میان پادشاهی بود که وی در مدت کوتاه پیروزی‌های خود از سلطنت خلع می‌کرد و با سارت می‌پرورد . بطوریکه نیکلا دوداما^۴ نقل می‌کند ، کوروش لحظه‌ای مصمم شد کرزوس را بصورت پادشاهی دست‌نشانده و یا یک حاکم ساده محلی در لیدی منصوب کند ، ولی بزودی از تصمیم خود منصرف

1- Tabale

2- Tacite

3- Bactrians

4- Nicolas de Damas

شد و ترجیح داد وی رادر محلی زیبا و خرم مسکن دهد . پس شهر سهم بارن واقع در نزدیکی اکباتان را تیول او قرار داد واستفاده از عایدات آنرا باو سپرد .

کرزوس با عایدات این املاک و قسمت کوچکی از اموال شخصی خود که کوروش برای او باقی گذاشت درین سرزمین زندگانی شاهانه‌ای ترتیب داد و مصائب خود را با این زندگی آرام و پر تجمل تسکین بخشدید . پنج هزار سوار و ده هزار تیر انداز نیزه دار بر رونق و شکوه تبعیدگاه وی میافزوبد . بر دی که سلطنت خود را به لذائذ و جنگ و هنر اختصاص داده بود و دربار معروف او محل اجتماع فلاسفه و شعرای عصر بود ، زندگانی خود را در عین شکوه و تجمل و آسایش و تمول در اسارت پایان رسانید و هر گز بدیدار مجدد وطن نائل نشد . بعدها در مصر ، درستاد فرماندهی کامبیز نیز یکبار دیده شد . این بود پایان کار آخرین بازمانده خاندان معروف مرمناد !

سقوطنا گهالی لیدی یونانیان را دچار بeft و حیرت کرد . برای نخستین بار یونانیان یکی از تراژدی‌های بزرگ تاریخ شرق زمین را بچشم میدیدند و خود ناظر قوع آن بودند . کرزوس با قدرت و تمول و ثروت بیکران و بذل و بخشش بیدریغ که از خصوصیات او بود یونانیان را ساخت شیفت و فریته خود کرده بود . از پیروزی‌وال این پادشاه محبوب را که برای تجلیل خداوندان یونانی حتی مجسمه‌های طلای خود را ذوب کرد ، با تأثر و اندوه تمام تلقی کردند . بطور یکه ژوستن ^۱ نقل میکند ، سقوط این مردر سر اسر یونان بعنوان بله و مصیبتی عمومی تلقی شد . هنوز خاطره گذشته و بهمان نوازیهای این پادشاه بزرگ در زمانی که در منتهای عظمت و افتخار میدرخشد از خاطر هام حونشده بود . نام کرزوس بر سر زبانها افتاد و محبوب همه گردید . نیروی تجسم و تخیل شعر ا داستان این شهید بزرگ و ثروتمند جهان را زینت بخشی هنر و ادبیات جهان کرد . کرزوس را در روی قتلگاهی از هیزم و آتش مجسم کردند و او مانند یک فیلسوف واقعی به شمله‌های آتشی که وی را احاطه میکرد لبخند میزد و با همان بیقیدی و بی اعتنائی سر نوشست امپراتوری عظیم خود را نظاره میکرد ، امپراتوری که عظمت و افتخارات آن مانند دود بر باد میرفت . پندار ^۲ با این بیت افتخارات و عظمت این مرد را زنده کرده است :

«خدمات و نبوغ کرزوس در آن سوی سرحد فراموشی است !»

پس از مراجعت کوروش ، یکی از سران لیدی بنام پاکتیاس ^۳ بمخالفت با پارس‌ها

قیام کرد و بکمک عناصر یونانی و ساکنان سواحل آسیای صغیر سارد را که مرکز حکومت پارس‌ها بود محاصره کرد. وقتی کوروش در راه مراجعت ازین واقعه مطلع شد، خطاب به کرزوس چنین گفت: «پایان واقعه‌ای که در سارد رویداده چه خواهد بود؟ چنین بنظر میرسد که اهالی لیدی قصد دارند پیوسته برای من و خود مشکلاتی ایجاد کنند. در فکرم که آیا بهتر نیست آنها به بردگی و اسارت کامل درآورم. من نقش کسی را بازی کرده‌ام که پس از قتل پدر فرزندان او را زنده میگذارد. ترا که برای لیدیها از پدر عزیزتری باخود به پارس میبرم، ولی شهر را باختیار آنها گذارده‌ام و با این حال تعجب میکنم که چگونه پس از بازگشت من بمن شوریده‌اند!» کرزوس که ترس داشت مباداً کوروش در عین غضب ساردا را بکلی ویران کند چنین پاسخ داد: «ای پادشاه، آنچه میگوئی راست است، ولی در برابر احساسات خود تسلیم مشو و یک شهر تاریخی بزرگ را که نسبت به حادث گذشته و وقایع امروز رویداده، مسئول آن پاکتیاس است که باید مجازات شود. لیدیها را عفو کن و برای اینکه دیگر بمخالفت با تو بر نخیزند آنچه میگوییم انجام ده: حمل اسلحه جنگی را منع کن و بآنها دستور ده زیر جامه روئین خود قبا بپوشند و بفرزندان خود نواختن آلات موسیقی بیاموزند. اگر چنین کنی بزودی خواهی دید که مردان خویزان خواهند یافت و دیگر از شورش و طغیان آنها هراس نخواهی داشت.»

کرزوس با این جهت چنین پیشنهاد شگرفی نمود که یم داشت کوروش اهالی لیدی را در بازارهای برده‌فروشی آسیا بفروش رساند. آیام ممکن بود رعایای خاندان مرمناد خویزان را گیرند و بجای آموختن صنایع جنگی و چشیدن لذت کسب به پر کردن دوك و ریستان نخ بپردازند؟ این بزرگترین اهانت بمردم لیدی بود و کرزوس قطعاً میدانست که اجرای آن از محالات است. قصد او این بود که با این پیشنهاد خطری را که متوجه مردم لیدی بود مرتყع کند و فاتحی را که از تعدد و خشونت بیزار بود بر قوت و ترحم آورد. بعلاوه امید مخفی دیگری نیز در قلب او مستتعل بود و فکر میکرد شاید روزی لیدیها بر هبری یکی از مردان خاندان مرمناد از بیوگ اسارت پارس‌ها آزاد شوند و کشور تاریخی او استقلال و مقام سابق خود را از سر گیرد. گفتار کرزوس تأثیر خود را کرد و کوروش تصمیم گرفت بامداد ار فتار کند. اگر بجای او بخت النصر یاسار گن لیدی را فتح کرده بود،

مردم آنرا مانند گله‌ای از برد و غلام محکوم به انعدام میکرد و با سارت به مراد سپاه خود میبرد، لیکن کوروش هیخانشی بار دیگر با ملایمت رفتار کرد و دستور داد مزاحم ساکنان سارد نشوند ولی پاکتیاس را زنده بسزد وی آوردند.

پاکتیاس به شهر کیمه^۱ پناه برد. وقتی پارس ها برای دستگیری وی آمدند، ساکنان شهر برای اخذ تصمیم با هاتف معبد خود مشورت کردند. هاتف پاسخ داد که بهتر آنست پاکتیاس را به پارس‌ها تسلیم کنند. تا این زمان جریان واقعه آرام و ساده بود، ولی ناگهان یکی از ساکنان شهر که آریستودیکوس^۲ نام داشت واز اشراف زادگان بود مدعی شد که باید در باره اظهار هاتف معبد تحقیق بیشتری کرد. پس با چند تن از دوستان خود به معبد رفت و به هاتف آن چنین گفت: «پاکتیاس در برابر پارس‌ها از مرگ شاق و دشوار گریخته وزاری کنان بما پناه نده شده. پارس‌ها او را مطالبه میکنند و بما اخطار کرده‌اند وی را تسلیم کنیم؛ ولی ما با اینکه از قدرت و نیروی آنان بیمناکیم وی را تسلیم نکردیم تا خدایان با صراحت بگویند که چه باید بکنیم.» بار دیگر خدایان پاسخ دادند که باید پاکتیاس را به پارس‌ها تسلیم کرد. ولی آریستودیکوس تسلیم نشد و در حالیکه گرد معبد بگردش مشغول بود در منظر عام پرندگانی را که در معبد آشیانه کرده بودند راند. هنگامی که وی با این عمل مشغول بود، صدای مرموزی از اعماق معبد برخاست و با خشم و غضب چنین گفت: «ای مرد خبیث، چگونه جرأت میکنی پرندگانی را که به معبد من پناه آورده‌اند میرانی!» گویا آریستودیکوس منتظر همین سخن بود زیرا بیدرنگ چنین پاسخ داد: «ای خداوند بزرگ، تو که با پناهندگان خود چنین رفتار میکنی آیا اجازه میدهی مردم کیمه پناه نده‌ای را بشمن تسلیم کنند؟» صدای هاتف چنین پاسخ داد: «بله! من این اقدام را اجازه دادم تا بجبران ناپاکی خود زودتر نابود شوید. آنوقت دیگر از هاتف من سؤال نخواهد کرد که آیا باید پناه نده بیگناهی را بشمن تسلیم کرد! آریستودیکوس با این خدude توانست هاتف را ناچار به بیان دستوری عکس دستور اول کند. لیکن مردم کیمه ازین وضع بسیار ناراحت شدند، زیرا از یک سو مایل نبودند برخلاف دستور خدایان خود رفتار کنند و از سوی دیگر در برابر پارس‌ها تاب مقاومت نداشتند. سرانجام پس از شور زیاد پاکتیاس را به ساکنان شهر مجاور خود می‌تی لن^۳ سپردن و خود را ازین وضع دشوار خلاص کردند. ولی این واقعه بداستان پاکتیاس خاتمه نداد، زیرا مردم

می‌تی لن که متوجهه اهمیت مسئله شده وسودی را که ممکن بود ازین راه عاید کنند حساب کرده بودند، حاضر شدند پاکتیاس را به پارس‌ها تسلیم کنند و در مقابل باندازه وزن او پول دریافت نمایند . وقتی ساکنان کیمه ازین کسب ناهنجار مطلع شدند پاکتیاس تیره بخت را پس گرفتند و به جزیره کیوس^۱ منتقل کردند . ولی ساکنان جزیره کیوس با تحصیل امتیازاتی وی را به پارس‌ها تسلیم کردند و پارس‌ها در مقابل این عمل حقوق مردم کیوس را نسبت بهناحیه آثارнос^۲ که منطقه حاصلخیزو گنجینه گندم و مدت‌ها مورد طمع پارس‌ها بود برسیمت شناختند . سرانجام پاکتیاس به معجازات رسید و با تشریفات خاص سرش از بدنه جدا شد . و بدین ترتیب کوروش معجازات قیام شهر سارد را باقتل او پایان داد .

هارپاگوس که از طرف کوروش مأمور فتح بقیه نواحی آسیای صغیر بود، شهر فوسه را محاصره کرد و بیست و چهار ساعت به ساکنان آن فرست داد تا تسلیم شوند . شهر فوسه با دو پایگاه دریائی معروف خود نوستاتموس^۳ و لامپتر^۴ بزرگ‌ترین بندر و شهر دریائی دنیای باستان بود .

اهالی فوسه که مردمانی در یانور بودند و کشتی‌های آنها در تمام جهات در دریای مدیترانه سیر میکرد، مهاجرنشین‌هائی در سواحل آدریاتیک و دریای تیرنه^۵ تشکیل داده و به دورترین نواحی اقیانوس اطلس نیز دست‌اندازی کرده بودند . این مردمان در یانور دکه حاضر بقبول اسارت پارس‌هان بودند، بیست و چهار ساعت مهلت خود را مغتتم شمردند و شب هنگام زنان و کودکان و اثاث و مجسمه‌های خدایان خود را در کشتی نهادند و بسوی جزیره کیوس روانه شدند . از کیوس متوجه جزیره کوس شدند که از بیست سال قبل مهاجرنشینی در آن تأسیس کرده بودند و از آنجا بطرف فرانسه امروز ره‌سپار گردیدند و شهر مارسی را تأسیس کردند . وقتی فردای آن شب پارس‌ها در ساعت موعود به شهر وارد شدند در نهایت حیرت متوجه شدند که شهر خالی است و حتی یک کشتی در ساحل باقی نیست . اهالی فوسه که در آن هنگام در دریای وسیع در حرکت بودند، قطعه‌ای بزرگ از آهن باعماق دریا افکندند و سوگند یاد کردند که مادام که این قطعه آهن به سطح آب نیامده است به شهر موطن خود مراجعت نکنند !

1- Chios

2- Atarneus

3- Naustathmus

4- Lamptre

5- Tyrrènée

هارپاگوس پس از تسبیح شهر خالی فوشه متوجه تئوس^۱ شد، تئوس که از زیباترین شهرهای یونی بود در سه هزار سال قبل یوسیله یونیانی که از مجلس سنای آتن بر هبری آرتمیس^۲ حرکت کرده بودند بناشده بود. این مهاجران که بدسته های مسلح و جنگجو تقسیم می شدند، قبل از اینکه در نقطه ای مستقر شوند مدتی سر گردان بودند و از جزیره ای به جزیره دیگر رفته و قتی از همه جا رانده شدند سرانجام بدون خونریزی و جنگ در فوشه و تئوس مستقر شدند و وقتی کمی وضع آنها ثبات یافت، بتدریج سراسر سواحل را مستخر کردند. کورتیوس^۳ مینویسد که این یونانیان فعل، آرام آرام «سراسر سواحل را اشغال کردند؛ گوئی آنها تنها کسانی بودند که خداوندان مالکیت بهترین و آبادترین بنادر سواحل آسیای صغیر را بآنها اعطاء کرده بودند». آنها مأموریتی تاریخی بعده داشتند، آپولون خدای معبد لف، خدای اقیانوس ها و خدای دریانوردان، ناو گان آنها را رهبری می کرد. یونی ها خوب میدانستند در هر جا که طبیعت امید رونق و آبادی داشت با یقدام گذارند. هر دوست نقل می کند که آنها شهرهای خود را در مناطقی تأسیس می کردند که از لحاظ زیبائی آسمان و خوبی هوا بهترین مناطق بود.

شهر تئوس بنام دیونیزوس^۴، خدای موبوری که حسن و زیبائی آفرودیت^۵ را داشت تأسیس شده بود و به گل های شقاچ و گلایول های زیبا ورنگارنگ خود معروف بود. از فراز بلندی های صحنه شهر دریای آرام و تخته سنگ های کوهستان و انحصار کوه های ساموس^۶ که در فاصله زیاد دیده می شد و جزایر زیبائی که فقط در افق روشن مشرق زمین بچشم می خرند منظره ای بدیع در نظر مجسم می کرد. ساکنان این شهر از معابد عظیم خود غرّه بودند. یکی از بن معابد بقدره شهرت داشت که در پایه مجسمه ای که بیاد آن ساخته شده بود امروز نیز خطوطی خوانده می شود که مضمون آن تجلیل از دیونیزوس خدای شهر بود. مردم این شهر همچنین از جشن هایی که بافتخار دیونیزوس بر پا مینمودند و هر سال عده زیادی را بداخل شهر جلب می کرد غرّه بودند. همچنین از شهر نوکراتیس^۷ که در مصب رود نیل بر پا کرده بودند و بعد ها به اسکندریه معروف شد، از مسابقه های جوانان که هر سال ترتیب می دادند و در آن پسر بچه ها و دوشیز گان و جوانان زیبا آهنگ موسیقی می خواندند و میرقصیدند، بالاخره شهر تئوس از شاعری آناکرئون^۸ نام که در دامان خود پرورانیده بود و بزرگترین شاعر یونی

1- Teos

2- Artemis

3- Curtius

4- Dionisos

5- Aphrodite

6- Samos

7- Naucratis

8- Anacreon

محسوب میشد بخود میباشد.

آنا کرئون برای شهر تئوس که دور از سر و صدای چنگ در آرامش بسر میبرد عالی ترین مظهر غرور و افتخار بود ، شاعری که جوانان بالغ و زنان و رقص و شراب و آواز را بدرجه‌ای دوست میداشت که همه چیز حتی عقل خودرا برای آن ازدست میداد . این شاعر هر گز متوجه طوفانی که به شهر او نزدیک میشد نبود و چون پیر وانش اورا مانند خدائی احترام میگذارند ، در شهر تئوس با وجود شعرای دیگر ، رقیبی برای او موجود نبود . وقتی وی ناچار شد شهر موطن خودرا در برابر هجوم پارس‌ها ترک گوید ، بدر بار پولیکرات^۱ حکمران مستبد ساموس^۲ رفت و با آهنگ چنگ دلناز خود خصوصیات اخلاقی پادشاه مستبد را برانگیخت . پس از آنکه حامی جدید او نیز در دام یکی از حکام پارس کشته شد ، آنا کرئون به آتن نزد هیپارک^۳ دوستدار هنر و تدوین کننده اشعار هومر شتافت . و آنگاه که حکمران آتن نیز با یک ضربت کارد بقتل رسید ، شاعر تئوسی بموطن اصلی خود مراجعت کرد . وقتی در هشتاد سالگی هسته میوه‌ای بلعید واز آن بمرد ، همشهر یانش تشییع جنازه ملی برای او ترتیب دادند و بنای باشکوهی در ارگ شهر بیاد او برپا کردند و خاطره این شاعر بزرگ را با این عبارت برای نسل‌های آینده بیاد گار گذارند : «اینجا قبر شاعری جاودان است که عشق و علاوه‌او به پسران نیکو صورت اشعاری نمونه مظاهر عشق و زیبائی بوی الهام کرد . ولی در سواحل آکرون^۴ وی تنها و غمگین است ، نه از آن جهت که نور خورشید را از دست داده و در آشیانه لته^۵ جای گرفته ، بلکه بدان سبب که مژیست^۶ زیبا و دوستان جوان خود را ترک کرده و دیگر نمیتواند تراس سمردیس^۷ را دوست داشته باشد . با این حال ، او همچنان بترا کیب آهنگ‌های زیبامشغول است و اجازه نمیدهد چنگ او حتی در آرامگاه خاموش مردگان ساکت بماند .» این شاعر خوش بیان ، در حیات خود با جلال تمام حکومت کرد و نام او با جلالی جاودانی میدرخشد .

وقتی پارس‌ها در برابر شهر بشاش تئوس رسیدند ، ساکنان این شهر از هم نزدان خود که ساکن شهر فوشه بودند تقلید کردند . آنها امیدی به پیروزی بر هارپا^۸ گوں نداشتند ، زیرا فرمانده پارس‌ها ترتیب چنگی جدیدی که تا آن زمان

1- Polycrate

2- Samos

3- Hipparch

4- Achéron

5- Léthé

6- Mégiste

7- Thrace smerdis

بیسابقه بود بکار بسته و باقوائی کشیر شهر را محاصره کرد بود. هارپا^۱ گوس بادسته های سر بازان خاک بر دار تپه های مصنوعی ایجاد میکرد که در پناه آنها پارس ها کور کورانه بد شمنی که در پناه حصار قلعه مقاومت مینمود حمله کنند. بدین ترتیب برای نخستین بار هارپا^۲ گوس طریقہ حفر خندق و راههای زیرزمینی را در جنگ بکار میبرد. شهر تئوس که حصار مستحکمی نداشت دربرابر این وسایل تعرض چه میتوانست بکند؟ ساکنان آن جان بر کف نهادند و معابدو منازل خود را رها کردند و با شاعر معروف خود آنا کرئون به کشتی نشستند و کمی دورتر در ساحل تراس در جوار معادن طلای پانزه^۳ مستقر شدند و شهر آبدر^۴ را تأسیس کردند. آبدر بزودی یک مرکز جدید فرهنگ و تمدن گردید بقسمی که این شهر گمنام که تا آن زمان ساکنان آن به مردمانی ابله و احمق معروف بودند، در سایه حصارهای خود یک مکتب فلسفی جدید پرورش داد که پروتا^۵ گوراس^۶، آنا^۷ کسار^۸ گوس^۹، دمو^{۱۰} کریت^{۱۱} و بسیاری از فلاسفه دیگر از قبیل نیکانتوس^{۱۲} ستاره های درخشان آن بودند، پارس ها خزان شهر تئوس و معبد دیونیزوس را که از هدایای چندین قرن مردم شهر تشکیل شده بود تصرف کردند.

امروز تئوس منظره ای دلخراش و غم انگیز دارد... برای مورخی که ویرانه های این شهر بارونق را مینگرد، چنین بنظر میرسد که ارواح مردمان یونی، امروز درین نواحی مترونک سر گردانند. اشعار آنا کرئون بی اختیار بر لبان او میرقصد و تصور گذشته هیجان انگیز این شهر معروف که امروز جز تلی از ویرانه ها چیزی از آن باقی نیست درین گوشه مترونک و ناحیه ویران آهنگ باشکوه جشن های دیونیزوس و سروصدای مردمان خوشحالی که بسوی ارگ شهر در حر کت بودند بخاطر می آورد. امروز همه چیز مرده است... جهانگشا یان با الشباح افتخارات خود در قبر های سرد خود آرمیده اند. سپاهیان فاتح در گمنامی عظیم گرد و غبار زمان ناپدید شده اند. در حقیقت امپراتوری های وسیع بمنزله سراب های خیره کننده ای هستند که با پیشرفت زمان خاموش می شوند.

بین ساکنان یونی، اهالی فوشه و تئوس تنها کسانی بودند که جلای وطن و مهاجرت را بر رنج اسارت ترجیح دادند. دیگر شهرها بدون جنگ بتصرف پارس ها درآمدند. در مجمعی که با وجود مصائب و بد بختی های خود ساکنان یونی در پانیون^{۱۳}

1- Pangée

2- Abdere

3- Protagoras

4- Anaxarchos

5- Démocrite

6- Nicanétos

7- Panionon

ترتیب داده بودند ، بیاس دو پیرین^۱ هموطنان خودرا دعوت کرد تانیروی دریائی مشترکی تجهیز کنند و بسوی ساردنی روند و در آنجا شهر واحدی بنام پانیونون بنا کنند . وی اظهار داشت که چنانچه در محل بمانند ممکن نیست امید آزادی داشته باشند . ولی مردم یونی بتقاضای او توجهی نکردن و تسليم شدند . پس از تسخیر شهرهای یونی ، هارپاگوس بجنگک علیه کاری ها و کنی ها^۲ ولیسی ها پرداخت . کاری ها شهرت خودرا مدیون ابتکاری بودند که یونانیان از آنها اتخاذ کردن و آن عبارت بود از نصب جقه روی کلاه و مشخص کردن علامت بر روی سپرها . هر دو تینویسده «کاری ها بدون مقاومت دربرابر پارس ها تسليم شدند . یونانیانی هم که درین ناحیه بودند بهمین ترتیب رفتار کردند» .

شهر آسوس^۳ نیز بهمین سرنوشت دچار شد . شهرت این شهر مدیون قلعه عظیمی بود که بزسه راه دریائی بزرگ تسلط داشت . بعلاوه این شهر بزرگترین صادر کننده غله به یونان بود . فاتحان پارسی که از زیبائی های طبیعت خیره شده بودند از فراز قلعه شهر راه بزرگ یونی و خلیج آدرامیتیوم^۴ که تانزدیکی کوه ایدا^۵ پیش میرفت و سرزمین پر گام^۶ ولسبوس^۷ را که در افق مشرق و مغرب هویدا بود ، شبه جزیره هکاتونز^۸ و بر جستگی های مقدسی که مانند محافظان و نگاهبانان در دریا پیش رفته بودند و براین منظره بدیع آب و کوه و دشت مسلط بودند نظاره میکردند . چقدر از فلاتهای سرد و پرباد ایران دور بودند !

در شبے جزیره هالیکارناس^۹ ، هارپاگوس بامقاومت نسبة شدیداً هالی پدازی^{۱۰} مواجه شد . پدازی ها مدتی شجاعانه دربرابر پارس ها مقاومت کردند . وقتی هارپاگوس بدشت گزانتوس^{۱۱} رسید ، اهالی لیسی با وجود عده قلیل جنگنده گان خود بمقاومت شدیدی دست زدند و مانند قهرمانان واقعی فداکاری و شهامت بخرج دادند . آنها خود را شایسته اجاد داشان که در متون مصری «لوکو»^{۱۲} نامیده شده اند نشان دادند . لوکوها اقوامی بودند که با تفاوت «ساير مردمان دریا» مزاحم فرعانه نوزدهمین سلسله

1- Bias de priène	2- Caunie
3- Assos	4- Adramyttion
5- Ida	6- Pergame
7- Lesbos	8- Hécatonnèse
9- Halicarnasse	10- Pédasie
11- Xanthos	12- Lukku

مصرشدند. در سالنامه‌های تپ^۱ مکرر از آنها نام برده شده و در ایلیاد نیز نشانه‌ای از آنها هست. درین جنگ حمامی، لیسی‌ها پیوسته در صفحه اول میدان جنگ بودند. هومر معتقد است که اینها شجاعترین و بهترین سربازان شهر تروآ بودند. این قوم کوچک، قبل از اینکه با پارس‌های کوروش دست و پنجه نرم کند، افتخارات زیادی کسب کرده بود. یکی از آنها که پاندارس^۲ نام داشت فرمانده اهالی شهر تروآ بود. کالیستن^۳ سورخ اسکندر نقل میکند که شهر سارد را لیسی‌ها تسخیر کردند و هنگامی که بونی‌ها از یونان رانده شدند و به آسیای صغیر پناه برداشتند بسیاری از آنان فرماندهان خود را از میان لیسی‌ها انتخاب کردند.

این جنگ‌جویان شجاع که نقش پر افتخاری در آسیای صغیر بازی کردند از کجا آمده بودند؟ باحتمال زیاد لیسی‌ها با قبایلی بودند که هیچکس توانسته است منشاء آنها را کشف کند، ولی مسلم است که در جریان جنبش‌های بزرگ اقوام، در نیمه اول هزاره قبل از میلاد مسیح ازین رفتہ‌اند. در همان حال که عده‌ای از آنها در جریان وقایع بزرگ تاریخی نابود میگردیدند، جمعی دیگر به کوه‌های تروس پناهنده شدند. ولی در آنجا زندگانی دشوار و پر رحمت بود و اشغالگران تازه نمیتوانستند در آنجا مستقر گردند. ناگزیر قسمتی از قبایل بیانگرد لیسی از تروس گذشتند و در طول جریان رودهائی که متوجه جنوب بود حرکت کردند و سرانجام در سواحل گزانت مستقر شدند. ولی این ناحیه پربر کت که مدت‌ها موضع مذاقی شعرابوده است بدون خونریزی بست آنها نیفتاد. ناگزیر پس از جنگ‌های طولانی که امروز اطلاع زیادی از آن در دست نیست، لیسی‌ها اشغالگران اولیه این ناحیه را راندو شهربانی و بنادر خود را بنا کردند و خاکی را که با وجود مهاجمات خارجی تا امروز نگاهداشته‌اند زراعت کردند. هومر از هیچیک از شهرهای لیسی که امروز ویرانه‌های آن با مناظر باعظم اطراف موجب تعجب و تحسین جهانگردان است ذکری نکرده است. بزرگترین این شهرها گزانتوس «پایتحت ملط لیسی» بود که مقبره معروفی بنام لتون^۴ در آن بنا شده بود و نمایندگان اتحادیه در آن اجتماع میکردند. لیسی‌ها بی اندازه به شهرهای خود علاقه داشتند. در زمان صلح، اهالی در احداث بناهای عظیم با هم رقابت میکردند و برای جاودان کردن خاطره فتوحات خود بناهای تاریخی بنیان می‌نمودند. این قوم خشن و صرفه‌جو که تا

1- Thèbes

2- Pandaros

3- Callisthène

4- Létoon

این حد به شهر خود علاقه داشت، این احساس شهر دوستی را مدیون یونانیان بود. لیسی‌ها شهرهای خود را بتقلید از یونانیان بنیان نهادند و مانند آنها در هر ایالت یک پایتخت احداث کردند که ارجک آن بر نواحی اطراف تسلط داشت. در موقع جنگ لیسی‌ها ترجیح میدادند که در زیر ویرانه‌های شهرهای خود مدفون گردند ولی نزدک تسليم را متحمل نشوند. نمونه این وضع در گزانتوس پیش آمد. پس از آنکه لیسی‌ها مغلوب و منکوب پارس‌ها گردیدند و بداخل پایتخت خود رانده شدند، سوگند یاد کردند که یکی از افراد خود را زنده در دست پارس‌ها نگذارند. پس زنان و فرزندان و خدمتگاران خود را در داخل ارجک زندانی کردند و بناهای شهر وارگ را آتش زدند و آنگاه سوگندیا در کردند که خود اسلحه پدست بمیرند و تا آخرین تن کشته شوند. وقتی لیسی‌ها سوگند خود را بموضع اجراء گذاردند، پارس‌های فاتح ناچار به تحسین شدند. فقط چهل خانواده از اهالی گزانتوس هنگام وقوع این جنگ در شهر نبودند و از مر که جان بدر بر دند. شهر گزانتوس سراپا ویران گردید و هر گزنتوانست از ضربتی که متحمل شده بود قد راست کند. این واقعه تنها مرحله خونین این جنگ بود وفتح آسیای صغیر بدین ترتیب بدون واقعه مهم دیگری پایان یافت.

کوروش آسیای صغیر را به دو قسمت بزرگ تقسیم کرد. یکی شامل ایالات کاپادوکیه و فریزیه که پایتخت آن داسکیلیون^۱ در نزدیکی بغاز داردانل بود. قسمت دوم شامل لیدی و متعلقات آن که پایتخت آن شهر ساردن بود. پارس‌ها ترتیب پولی کرزووس را ابقاء کردند. به شهرهای یونانی امرشد قسمتی از حصارهای مستحکم خود را ویران کنند و یکی از خانه‌های شهر را در اختیار نماینده پادشاه هیخامنشی گذارند. بعلاوه این شهرها محکوم بپرداخت غرامت جنگ شدند و تعهد کردند که در مورد لزوم عده‌ای سرباز و کشتی برای کمک به پارس‌ها تجهیز کنند. این کمک بعدها در مهاجمات جانشینان کوروش به قاره اروپا تأثیر فراوان بخشید. شهرهای غیرآسیائی آزادی عمل و خود مختاری خود را حفظ کردند. پولیکرات^۲ فرمانروای مستبد ساموس نفوذ و سلطه خود را تا دریای اژه توسعه بخشید. پیزیسترات^۳ فرمانروای آتن جزایر ناکروس^۴ و دلس^۵ را تحت الحمایه خود قرار داد. مقارن سقوط ساردن بود که شهر

1- Daskylion

2- Polycrate

3- Pisistrate

4- Naxos

5- Delos

سپارت اتحادیه پلپونزرا بصورت بازیجه سیاسی تأسیس کرد و بوسیله آن در سواحل آسیا بداخله پرداخت.

بشرحی که گذشت، عدهای از یونانیان متهم سلطه پارس‌ها نشندند و از شهر موطن خود مهاجرت کردند. به نقشهٔ جغرافیا مراجعه کنیم: در آستانه جنگهای مدیک، کوروش با منهدم کردن دولت لیدی که مهم ترین عامل تمدن یونان در خارج این کشور بود به ساحل دریای اژه دست یافت. آناتولی، لیسی و سیلیسی در قلمرو قدرت او قرار گرفت. خبر سقوط سارديونانیان را دچار بهت و حیرت و تأثر کرد. سیاست موازنۀ دو قاره که بمحلۀ کمال رسیده بود بزیان یونان تغییر یافت. یونان مدت‌ها با نظری کنجدکاو ناظر فتح آسیای صغیر بدست لیدیها بود.

این فتح بیشتر جنبه اقتصادی داشت، زیرا یک‌ملت فعال جانشین ممل دیگر می‌شد، ولی در عین حال جنبه اختلاف خانوادگی نیز داشت. لیدیها کاملاً موقق شده بودند، ولی هرچه بود آنها نظیر آشوریهای وحشی که خدایان عجیبی را می‌ستیدند و شهرهای خود را باشن بنا می‌کردند، و تجارت و کسب را حقیر می‌شمردند و یماران خود را با طلسیم و جادو معالجه می‌کردند، «بر بر» و وحشی نبودند. مادام که آنها در فاصله دور قرار گرفته بودند اشکالی نداشت و یونان عمده از تماس و همسایگی با آنها اجتناب می‌کرد. ولی این تازه‌واردهای پارسی چگونه کسانی بودند که یونانیان را بوحشت انداختند؟ فلاسفه، ادباء، و هنرمندان آنها کجا بودند؟ این ساکنان جدید سواحل دریای اژه بیشتر قیافه جنگی داشتند و رعب در دل‌ها ایجاد می‌کردند.

یونانیان مقیم یونان برای کرزوس متأثر شدند و با وجود اسراف و تبذیر و رفتار بازیگر او، بر پایان کارش حسرت خوردند، زیرا هرچه بود او حمایت مهاجر نشین‌های یونانی را در سواحل بر عهده گرفته و از منافع آنها دفاع کرده بود و این امر بصلاح جامعه بزرگ یونانیان بشمار میرفت که با وجود پراکندگی در نقاط مختلف، مذهب مشترک و کسب و تجارت وسیله ارتباط معنوی آنها بود. یونانیان این شاهزاده متمول وزیرک را از اینکه سیاست جد خود ژیزس را با موفقیت ادامه داده و مهاجر نشین‌های ائولید^۱ و یونی و درید^۲ را بخاک خود ملحق ساخته و به شهر تروآ خدمت سربازی تحمیل کرده بود تاحدی مورد عفو قرارداده بودند. این پادشاه مال دوست دستی هنر پرور داشت و بخشش‌های بی‌حسابش جاهطلبی‌های او را تحت الشاعع قرار میداد. آیا نه چنین بود

که معبد دیدیم^۱ را در افز از نو بنیان نهاده و برای فلاسفه و شعرائی که خیره شکوه و تجمل او شده بودند خوان نعمتی گسترده بود؟ آیا وجود الکمئون^۲ و میلیتیادس^۳ آتنی دلیل این نبود که کرزوس بانکدار خداوندان و الهه شهر و دوست نزدیک هنرمندان بود؟ تصویر خیالی کرزوس گردآگرد یونان گردش کرد. کشور او بنظر یونانیان بهشتی بشمار میرفت که در آن نهرهای طلا جاری بود و لیدیها در آن زندگانی شادابی داشتند و جشن‌های دائمی بپا میکردند وقت خودرا برقص باهنگ سنج میگذرانیدند و خود را با شرابهای شایسته میزبانان المپ سرمست میکردند. بدیهی است اقدام پارس‌ها با حسن نیت یونانیان توأم نبود، زیرا پارس‌ها در نظر یونانیان اروپا نمونه تازه‌ای از اقوام وحشی محسوب میشدند. هرچه بود یونانیان بالیدیها میتوانستند کنار آیند. همانطور که امروز یک انگلیسی میتواند در ضم من گردش در جهان حتی در نقاط قطبی یکی از هموطنان خودرا بیابد، یک تن یونانی نیز در مهاجرنشین‌های سواحل مدیترانه میتوانست یونانی دیگری بیابد که شاید با او همشهری و حتی خویش بوده باشد. حسن روابط و اشتراک نژادی نفوذ تمدن یونان را که فقط در پرتو توسعه دائمی مهاجرنشین‌ها دوام مییافت تقویت میکرد. تمدن یونانی ولیدی ریشه‌های مشترکی داشت و حتی تمدن یونانی آسیای صغیر مورد توجه یونانیان اصلی قرار گرفته بود.

یونان خود را در بر دولت‌لیدی که از ملل مختلف تشکیل میشدو آخرین شعله‌های امپراتوری‌های هیبت و بین‌النهرین را خاموش کرده بود در پناه می‌بود، ولی ناگاه از وراء این دولت، ملت تهدید کننده جدیدی ظاهر شد که پارس نام داشت، پارس ناگهان خود را وارث امپراتوری نینوا و بابل اعلام کرد و مدعی شدبه سرزمین‌های پهناورتری در زیرآفتاب احتیاج دارد. و چون نه بقدر کرزوس طلا و پول داشت و نه مانند آتن مهاجرنشین، باداشتن سپاهی خوب و احساسات وطن پرستی شدید، مدعی انجام وظیفه تاریخی بزرگی شد. دو هزار و پانصد سال قبل رود هالیس مرز یونان را تشکیل میداد و این کشور را از «برابر» های نقاط دور که طرز تفکر شان با آنها مباینت داشت جدا میکرد. بدین ترتیب واقعه سارد در آتن تأثیر عمیق بخشید، ازین پس پارس با تصرف شهرهای دریائی آسیای صغیر باجهان تازه‌ای تماس مییافت که سازش با آن امکان پذیر نبود. کوروش با ورود به منطقه دریائی ازه راه را برای جانشیان خود

هموار کرد. پنجاهم سال پس از این واقعه، در ماراتون و ترمومپیل نخستین ضربات بر پیکر یونان نواخته شد و آسمان آتن از حريق معابد آکروپول روشن و افروخته گردید. نکته مهمی که نباید آنرا کوچک انگاشت این بود که پارس از این بعد سواحل بزرگی در دریای مدیترانه در اختیار داشت. کوروش با ورود به منطقه دریای اژه نه تنها امپراتوری بزری عظیمی تشکیل داد، بلکه دولت دریائی نیر و مندی نیز ایجاد کرد و این دولت مستقیماً تمدن یونان را که اساس قدرت آن تسلط بر دریا بود در معرض تهدید قرار داد.

سقوط لیدی که در مدت چند ساعت روی داد در دنیا که هن يعني چهار قرن قبل از میلاد مسیح وضع سیاسی تازه‌ای ایجاد کرد. برای نخستین بار در سواحلی که تا آن زمان قلمرو مطلق یونانیان بود عناصر خارجی که از اعمق آسیا آمده بودند آشکار شدند. اینها از مناطقی آمده بودند که اطلاعات جغرافی دانان یونان درباره آن محدود به مسموعات بود، منطقه ناشناسی که بنظر آنان پایان جهان بشمار میرفت! اضطراب و نگرانی در آتن فرمانروا شد، چه یونانیان آشکارا متوجه خطری شدند که عبارت از تشکیل امپراتوری جدید آسیائی در منطقه سواحل شرقی مدیترانه بود. مادام که نخستین سنگر تمدن یونانی يعني آسیای صغیر حفاظی بین یونان و بابل تشکیل داده بود، یونانیان با خیال راحت و بدون توجه به بابلی‌ها بامور سیاسی خودسر گرم بودند. بعلاوه منافع تاریخی بابلی‌ها بخصوص متوجه جنوب و سوریه و مشرق يعني صحاری شبه جزیره عربستان بود. ولی اکنون وضع بكلی دگر گون شده و قیافه جهان تغییر کرده بود، چه آسیای صغیر در قید اطاعت پادشاهی درآمده بود که از اعمق تخت-جمشید و شوش بر آن حکومت میکرد، شهرهای که بعلت بعد مسافت و خطر مسافت کمتر مسافری توانسته بود از نزدیک آنها را ببیند!

حکام پارسی، این ناحیه زیبای آسیارا که تحت تأثیر عمیق تمدن یونان بود بین خود قسمت کردن و هر یک در منطقه خود با قدرت مطلق بفرمانروائی پرداختند؛ یکی در سارد نزدیک خلیج ملتو از میر و دیگری در داسکیلیون در بر ابر سواحل اروپائی بسفر و داردانل از این بعد آسیا و اروپا بدون حجاب و مانع در بر ابر هم قرار گرفتند و هر یکی برای تهیه مقدمات یورش و حمله نهائی دست باقدام زدند. درین زور آزمائی، یکی از بزرگترین امپراتوریهای

مشرق زمین که تا آن زمان تاریخ مشرق بخاطر داشت از جانب آسیا و جمهوری های متعدد شهر های کوچک یونان از جانب اروپا باهم روبرو میشدند.

کوروش هنوز کاملاً بر آسیا سلط نداشت و تکالیف جدیدی در انتظار او بود، زیرا با پل مانند گذشته در اعماق صحاری خود مستقر بود و با اینکه در آن زمان پادشاهی مانند بونید که فقط به جمع آوری مجسمه خدایان می پرداخت خطری برای پارس تشکیل نمیداد، هر لحظه ممکن بود نظیر بیست سال قبل یعنی زمان سلطنت بخت النصر استعمار و توسعه طلبی آن آشکار شود. ولی نزد پارس بارزش خود پی برده بود چه پارس ها حتی در موادی که آشوری ها مکرر باشکست روبرو میشدند توفیق یافته بودند. قبایل آریائی از هر سو در حرکت بودند، و این جنبش عظیم اقوام مستلزم فتوحات جدید و بخصوص غارت معابد یونان بود که هر یک گنجینه ای از ذخایر ذی قیمت بشمار میرفت. میراث عظیم کرزوس و ثروت سرشاری که در آسیای صغیر نصیب اقوام پارس گردید چنان غریزه طمع آنها را بجنگش آورد که دیگر ممکن نبود نایره شهوت توسعه طلبی آنها را باسانی خاموش کرد. در سراسر مشرق زمین مسافران کاروان ها شایعات عجیبی منتشر کردند بودند وقتی این مسافران داستان های شنیدنی خود را در زیر چادرها نقل می کردند، نهر هائی از طلای ناب و معابدی مفروش از سنگ طلا و بازارهائی مملو از طلا و جواهر در نظر انسان تجسم میدادند. آنها که زندگانی دشواری داشتند و از غالبهای لذائذ دنیا محروم بودند با این ثروت عظیم و این بهشتی که در نزدیکی آنها قرار گرفته بود میاندیشیدند و حسرت می خوردند. این شایعات با کاروان ها از نقطه ای به نقطعه ای منتقل شد و سرانجام به مرتفع ترین نقاط فلات ایران رسید، عظمت این شهر های شگفت انگیز انتظار اقوام بادیه شکن فلات ایران و حتی بی اعتمان ترین و خونسردترین آنها را بخود متوجه کرده بود. سربازانی که از جنگ باز می گشتند مکرر آنچه را که در خطه پر ثروت آسیای صغیر دیده بودند نقل کردند و روز بروز بر حیثیت و اعتبار این شهر ها افزودند. پس اقوام بادیه نشین اجتماع کردند و نزد پارس ها آمدند و داوطلب خدمت سر بازی شدند و بدین ترتیب در مدتی کوتاه پارس ها صاحب ارتشی نیرومند گردیدند. ازین زمان بعد کشور هیامنشی وسیله سلطه و نفوذ بی نظیری بدست آورد که بکمک آن جانشینان کوروش تادر و ازهای آتن پیش رفتند. با این حال اصطکاک بین آسیا و اروپا قریب الوقوع نبود. نیم قرن صلح و آرامش وسیله تبادل مادی و معنوی گردید

وبرفت وآمد بین دو دنیای مختلف چندین برا بر افزود. روابط دوستانه بزودی بین شهر های یونان و شهر های هخامنشی برقرار گردید و سفرائی مبادله شد. اقامت این فرستادگان از چند هفته و چندماه تجاوز نمیکرد ولی مردان سیاسی مانند هیسن تیه ملطی^۱ و دمارات^۲ و تمیستو کل^۳ و پیشگانی نظیر دموسدس^۴ و کتزیاس معروف در دربار پارس ها بودند که در تنقل و انتقالات پادشاهان هخامنشی از آکباتان به تخت جمشید حضور داشتند. آنها با شاهزادگان و افسران و زنان حرم که گاه بین آنها زنان اسیر یونانی نیز دیده میشد هم سخن بودند و از یونان و تمدن در خشان آن چیزها نقل میکردند. حتی برای تسکین احساسات خود پرستی و برانگیختن حیرت و تعجب شنوندگان خود، در آنچه نقل مینمودند از مبالغه و اغراق خودداری نمیکردند و همه چیز را زیباتر و بدیع تر از واقع نقل مینمودند.

این سخنان سر انجام اثر خود را بخشید و پادشاه پارس تصمیم گرفت شخصاً لیاقت و شایستگی این هنرمندانی را که اینقدر در باره آنها غلو مینمودند از نزدیک مشاهده کند. هیپوناکس^۵ شاعر و هکاته^۶ و هراکلیت^۷ فیلسوف که در پارس اعزاز و تکریم شدند مانند فیشاگورث ساموس و گزنهان کولوفون^۸ ترک وطن نکردند و فقط در مقابل اجرت و مزد به پارس ها خدمت کردند.

در حقیقت نفوذ تمدن یونان در هنر و صنایع پارس باستی شدید بوده باشد، چه همینکه فتوحات پارس ها عملی انجام یافته تلقی شد، دربار بیدار و آگاه جانشینان کوروش تشریفات پذیر ئی خود را از مراسم دربار با بل تقليد کرد و بوسیله هنرمندان و دانشمندان یونانی از تمدن یونان الهام گرفت و هنر ملی خود را غنی تر کرد. آتنه^۹ ذکری از جام طلائی کرده است که در قصر اکباتان بوسیله ثنو دور دوساموس^{۱۰} ساخته شده بود. پی تیوس^{۱۱} معروف از اهل لیدی درخت مو مشهوری را که یک پارچه از طلای ناب ساخته بود به پادشاه پارس هدیه کرد، محتمل است این درخت مو که برای تزیین تخت پادشاه بکار میرفت از یکی از کارگاه های یونی خارج شده باشد. ولی پارس ها

1- Histiee de Milet

2- Démarate

3- Thémistocle

4- Démocédès

5- Hipponax

9- Hécatée

7- Héraclite

8- Xénophane colophon

9- Athénée

10- Théodore de samos

11- Pythios

هنر یونان را فقط بوسیله این زیورآلات و اشیاء گرانبها نشناختند، زیرا در طی نبردهای نظامی خود مجسمه هائی از مرمر و برنز بچنگ آوردند که بعضی از آنها بدست بهترین مجسمه‌سازان چهارقرن قبل از میلاد ساخته شده بود. پادشاهان پارس این مجسمه‌ها را مانند غنائم جنگی و یاد بود فتوحات خود در پایتخت حفظ کردند و بعد از هنگام لشگر کشی اسکندر، یونانیان آنها را سالم یافتند.

مجسمه زیبای آپولن^۱ و مجسمه‌های هارمودیوس^۲ و آریستوژیتون^۳ که آنتور^۴ هنرمند زبردست سازنده آن بود و مدت دو قرن در کاخ‌های اکباتان و شوش قرار داشت، از نوبه شهر ملط و آتن برده شد. و نیز مجسمه‌های آرتیمیس^۵ و آپولن و هراکلس که کوروش از لیدی به ارمنستان فرستاده بود، مراجعت داده شدند. بدیهی است بعد از روزهای وحشتناک پلانه^۶ و میکال^۷ دیگر ممکن نبود به معابد یونان رفت و مجسمه‌های زیبای آنها را جستجو کرد. ولی آنچه را که پارس‌ها نتوانستند در میدان جنگ بچنگ آورند در کشور خود ساختند و شاگردان مجسمه‌سازان معروف را که در طی جنگها و غارت‌ها ذوق و قریحه آنها را درک و تحسین کرده بودند به کشور خود دعوت نمودند. بدین ترتیب هنر نیز غرامت خود را به کشور گشایان می‌پرداخت! بطوریکه پلین^۸ نقل می‌کند، یکی از مجسمه‌سازان معروف موسوم به تلفانیس^۹ که با میرون^{۱۰} معاصر بود، در کارگاه‌های سلطنتی داریوش و خشایارشاه کار کرده است. این هنرمند در مقابل دستمزد زیادی که پارس‌ها بوى میدادند، خود از روی میل و رغبت به کشور هخامنشی رفته بود. البته هنرمندان قابل دیگری هم وجود داشتند که سرنوشت آنها مانند سرنوشت این هنرمند درخشنان نبود.

سقراط با استفاده از متن گرفون موردی را نقل کرده است که چند مجسمه‌ساز بدستور پادشاه ربوده شدند و با عده‌ای محافظ مخصوص بدربار او گسیل گردیدند و در آنجا بحال بردگی و اسارت بکار گماشته شدند. ولی اجبار بکار همیشه لازم نبود، چه پارس فاتح و ثروتمند در حقیقت کشور تازه‌ای بود و آنها که از روی میل و رغبت

1- Apollon Philesios de Canachos

2- Harmodios

3- Aristogiton

4- Anténor

5- Artémis

6- Platées

7- Mycale

8- Pline

9- Téléphanès de phocée

10- Myron de Polyclète

حاضر بترک وطن میشندن و از عرضه کردن هنر واستعداد خود در برابر پول با کسی نداشتند، نمیتوانستند درین کشور نو پول گزاری بدهست آورند و پس انداز کنند. همینکه هنرمندان یونانی دانستند حکام و پادشاهان هخامنشی بکسانی که حاضر بقول کار نزد آنها شوند دستمزد گزاف میدهند و همینقدر که اطمینان یافتند شرایط زندگی در کشور هخامنشی بخوبی شرایط زندگی در یونان است، از روی میل و رغبت متوجه کشوری شدند که شهرهای زیاد در آن برپا میشدند و با کمی جرأت و مهارت ممکن بود ثروت عظیمی در آن کسب کرد. اینها در حقیقت ازین حیث از سربازان و افسرانی تقليد میکردند که در مقابل دستمزد واجرت بخدمت حکامی درآمده بودند که به مخالفت با پادشاه هخامنشی قیام میکردند و با مستقیماً در خدمت شخص پادشاه وارد میشندند و چون دستمزد کافی دریافت میکردند، از رو بروشدن با مرگ نیز نمی‌هراسیدند.

بدین ترتیب عده زیادی از هجارتان و مجسمه سازان یونی متوجه پارس شدند و در آنجا با احترام و قدردانی روبرو گردیدند. درین اسرای یونانی که در پارس سکونت داشتند و مردمان شهرهایی که مکرر برای سکونت دادن در شوش و کلده میکوم به مهاجرت قهری شدند هنرمندانی نیز بودند که بهمین سرنوشت مشترک دچار شدند. در زمان داریوش ساکنان ملط به ساحل خلیج فارس در مصب دجله انتقال داده شدند و ساکنان ارته^۱ بهسیسی^۲ واقع در سی کیلومتری شمال شوش و تخت جمشید اعزام گردیدند، و در همین شهر بود که اسکندر در موقع ورود با هزار نفر اسیر یونانی مواجه گردید.

این تیره بختان که از شهر و خانواده و آداب و رسوم و خدایان خود دور شده بودند، پس از تحمل نخستین آثار ناگوار این تبعید طولانی کوشیدند لاقل در شرایطی مناسب‌تر در خاک خارجی مستقر شوند.

پارس‌ها قصد داشتند این شهرنشینان را به کشاورزی بگمارند، ولی آزمایش‌های نخستین باشکست مواجه شد، زیرا جنس خاک، آب و هوای طرز کشت بکلی در دشت‌های مرطوب و سوزان بین‌النهرین سفلی با کوهسارهای یونان که مو وزیتون در آن رشد میکرد مختلف بود.

یونانیان یکی پس از دیگری دهاتی را که نمیتوانستند در آن زیست کنند ترک

کردند و به شهرها رفتند و اطمینان داشتند در آنجا کار بهتر و مناسب تری خواهند یافت. بدین ترتیب مردمانی که بقهر و غلبه تبعید شده بودند و مهاجرانی که از روی سیل و رغبت به پارس آمده بودند هردو دسته در کار گاههای سلطنتی پارس مشغول شدند و کار خوب و شایسته تحسین آنها در عملیات شهرسازی وسیع پادشاهان پارس مورد استفاده قرار گرفت. پس بدین ترتیب پارس‌ها یونان را از نزدیک دیده و تحت تأثیر تمدن آن قرار گرفته بودند. این تأثیر تمدن که هنر و صنایع گویاترین گواه آنست در بناها و معماری و حجاری زمان نیز مشهود است.

پارس‌ها تمدن یونان را بهتر از تمدن و هنر بابل اخذ کردند و حال آنکه با بل بر اتاب پانها نزدیک تر بود. بدیهی است چند هزار نفری که از یونانیان می‌همان دربار هخامنشی بودند و گاه قسمت بزرگی از عمر خود را در دربار پارس گذراندند برای تغییر کامل محیط کافی نبودند. بهمین جهت نفوذ تمدن یونان در پارس نسبتی خفیف بود و نباید آنرا بانفوذی که ساکنان یونی در همسایگان لیدی نژاد خود باقی گذارندند و نفوذ تمدن یونان درم در دو قرن قبل از میلاد مقایسه کرد.

اصول حکومت سلطنتی خاندان هخامنشی مانند کلیه دولت‌های مشرق‌زمین که قبل از آن وجود داشت براساس استبداد مطلق و قدرت فردی سلطانی که اختیارات خدائی داشت استوار بود. ولی در یونان، مردم بر عکس خیلی زود با زندگانی شهری و مباحثه و بحث و انتقاد خو گرفته بودند و از جان و دل طالب آزادی فردی بودند.

قانونی که در مجمع عمومی کشور مورد بحث قرار می‌گرفت و قوانینی که از طرف قانونگذاران پاکدامن و دانشمند مانند لیکورگ^۱، زلانکوس^۲، دراکن^۳ و سولون^۴ وضع می‌شد مظاهر اراده عمومی بـشمار میرفت و قضاتی که از طرف مردم انتخاب می‌شدند مأمور اجرای آن بودند. اختلاف بین دو طرز تفکر یونانی و پارسی و نتایج آن روشن است و محتاج بتوضیح نیست.

یونانی‌ها سلطه روحانی واقعی بر کلیه ملل دنیاً باستان یافتند و تمدنی برای ما

1- Lycurgue

2- Zalencos

3- Dracon

4- Solon

باقی گذارند که انوار در خشان آن قرون مت마다 و حتی قرن کنونی را تحت تأثیر قرار داده و باعظامت وظرافت معنوی خود آثار یأس سرایی را که تمدن فنی جدید نمایشن میدهد ملايم کرده است.

فرهنگ و تمدن معنوی یونان که بكمک شعر و هنر در سواحل دریای مدیترانه پراکنده شد هر گز در فلات ایران نفوذ نکرد. البته پارس ها که اهورامزدا را پرستش میکردند در برابر محسن مذاهب خارجی همیشه بی علاقه نبوده اند، ولی فقط خدایانی در معابد آنها راه داشت که پادشاه قسمتی از سال را در کشور و سرزمین آن خدا میگذرانید. آنائیتیس^۱ علناً مورد احترام حکام پارس قرار گرفت و محتمل است با میلیتای کلدۀ^۲ و آشتورت سوریه^۳ نیز در بعضی نقاط بهمین ترتیب رفتار شده باشد.
در مصر بعضی از پادشاهان با تدبیر هخامنشی به بعل هامون^۴ و فتح^۵ و ازیریس^۶ و آپیس^۷ و ایزیس^۸ و نیت^۹ احترام میگذارند.

در یونان بر عکس، وقتی پارس ها این سرزمین را اشغال کردن معابد آنرا آتش زندند و هیچ قرینه ای در دست نیست که بعدها با خدایان یونان که عبادتگاه آنها را آتش زده بودند هوس سازش کرده باشند، بخصوص که خدایان یونان رفتار خشونت آمیز آنها را بسختی مجازات کرده بودند. و نیز معلوم نیست که آیا پارس ها هر گز نام زوس^{۱۰} یا آپولون یا آتنه و یا هر^{۱۱} را بخاطر سپرده و از قدرت و نیروی آنها هراسیده باشند. ازین حیث یعنی ویران کردن معابد یونانی، فقط یک استثنای میتوان در تاریخ باستان یافت و آن در سال ۴۹۰ قبل از میلاد بود که داتیس^{۱۲} از ویران کردن معبد جزیره دلوس^{۱۳} خودداری کرد و حتی در مقابل آرامگاه آرتمیس و آپولون کندر باشند افکند. البته این اقدام که ناشی از حزم و سیاست بود از طرف یونانیانی که همراه فرمانده پارسی بودند و جزیره دلوس در نظر آنها مقدس بود بوی توصیه شده بود. ولی این

1- Anaitis	2- Mylitta
3- Ashtorét	4- Baal-Hammon
5- Ptah	6- Osiris
7- Apis	8- Isis
9- Neith	10- Zeus
11- Héra	12- Datis
13- Délos	

امر مانع این نبود که بنا بر روایت هر دوست، چند روز بعد همین فرمانده پارسی آرامگاه ناکسوس^۱ و ارتره^۲ را غارت کند و آتش زند. این اقدام وی در حقیقت انتقام حريق معابد سارد بدست یونانیان بود.

در همان حال که زبان یونانی بكمک نبوغ یونی‌ها در آسیا صغير منتشر ميشد وجای زبان‌های محلی فریزی و لیدی و لیسی را میگرفت، در پارس با وجود روابط دائمی غالب و مغلوب، چنین وضعی مشاهده نگردید. بطوریکه از کتبیه‌های هخامنشی که اخیراً قرائت شده معلوم میشود، زبان یونانی کمترین نفوذی در زبان پارسی نکرده بود. شاهنشاه هخامنشی هزاران رعیت داشت که زبان آنها یونانی بود و جز این زبان نه زبان دیگری را میفهمیدند و نه بآن سخن میگفتند، و با این حال زبان یونانی هرگز در شمار زبان‌های رسمی دربار قرار نگرفت.

در کتبیه بیستون و کتبیه‌های کاخ‌های تخت جمشید که داریوش با حروف بزرگ قسمتی از تاریخ سلطنت خود را حک کرده، حکاکان پارسی فقط زبان پارسی واپلامی و آشوری بکار برده‌اند، در حالیکه زبان ایلامی و آشوری در آن هنگام از زبان یونانی اهمیت کمتری داشت.

پادشاه ایران قطعاً مترجم‌هائی در اختیار خود داشت و بوسیله آنها با سفراء و فرستادگان شهرهای یونان که برای حمایت منافع اتباع یونان مقیم پارس اعزام میشدند مذاکره میکرد. با این حال، ظاهراً برای زبان یونانی اداره تحریری نظیر اداره‌ای که بزبان آرامی با ایالات غربی امپراتوری مکاتبه میکرد وجود نداشت. فرمان‌هائی که از پایتخت برای شهرهای ائولی^۳ و یونی و دری^۴ واقع در ساحل آسیا صغير میرسید در ساراد و داسکیلیون بوسیله کارمندان صلاحیت‌دار ترجمه میشد. آنچه در باره زبان گفته شد، در باره خط هم‌صادق است، چه نخستین عناصر علائم اولیه‌ای را که پارس‌ها برای تعیین اعراب زبان خود بکار میبرندند از تمدن قدیم بین النهرين اخذ کرده بودند. ولی کار پارس‌ها هنگامی رونق میافتد که اصول الفبا بتدريج قواعد ثابت خود را بر اجتماعات بشری تحميل میکرد. پس ناچار از زمان داریوش، پارس‌ها الفبائي انتخاب کردنده میتوان آنرا شبیه الفبای فینیقی دانست.

این الفباء ازسی و شش حرف ترکیب میشد که قسمتی از آن حروف صدا دار و قسمتی حروف بی صدا بود. ولی این حروف هیچگونه ارتباطی با حروف الفباء فریزی و لیسی و «کاری» نداشت از الفباء یونانی مشتق بود؛ و حتی با خط آرامی که در آن زمان در بین النهرین بکار برده میشد شباهتی نداشت و میتوان نتیجه گرفت که زبان پارسی تنها زبان آریائی بود که با الفباء میخی نوشته میشد. این زبان از بعضی لحاظ با زبان زند و بعبارت بهتر با زبان ماد فرق دارد و در حقیقت اینها دوزبان محلی معاصر بوده‌اند که یکی در جنوب و دیگری در شمال فلات ایران بکار برده میشد.

متنوی که بوسیله آنها ما زبان پارس قدیم را شناخته‌ایم منحصر به کتیبه‌های است که غالب آنها مختصر است و پیوسته عبارات واحدی در آن تکرار می‌شود. ازین لحاظ کتیبه‌های پارسی نظیر کتیبه‌های آشوری است، با این تفاوت که کتیبه‌های آشوری مفصل‌ترند. معروف‌ترین و مهم‌ترین این کتیبه‌ها، کتیبه‌ایست در بیستون متعلق به داریوش که کلمات آن بتنهای بیش از ده برابر مجموع کلمات سایر کتیبه‌ها است (متخصصین، پس از قرائت کلیه کتیبه‌های پارسی که تاکنون کشف شده نتوانسته‌اند بیش از چهارصد کلمه بیابند).

از آنچه گذشت چنین نتیجه گرفته می‌شود که دولت پارس در زمان کوروش حقیقت بدرجۀ یک دولت نیر و مند طراز اول جهان ارتقا یافته و از لحاظ سیاسی و اجتماعی کاملاً مستقل و متکی بخود شده بود. این دولت قصد داشت سازمان تازه‌ای در آسیا تأسیس کند و جنگجوئی و سلحشوری سربازان آشور را که یک قرن قبل در تحت لوای قدرت خود آسیای غربی را متحدّ کرده بودند بنفع خویش احیا و تجدید کند. سایر اقوام و ملل آسیائی ناچار بودند در تحت لوای دولت پارس برای ایجاد طرز تفکر جدیدی که در نظر پادشاهان سرسخت تخت جمشید مأ فوق طرز تفکر کهنه آشوری و بابلی بود همکاری و کوشش کنند.

پارس‌ها با مذهب و هنر و سیاست توسعه‌طلبی سهم خود را با پتکوشش شاق و پر زحمتی که هزاران سال قبل بشر برای بهبود و ترقی آینده خود از تمدنی به تمدن دیگر کرده است پرداخته‌اند.

پارس باستان زبان اختصاصی خود را حفظ کرد. و با این عمل استقلال خود را نشان داد و ثابت کرد که حاضر نیست وارث تمدن‌های قدیم تری گردد که در همسایگی

او سرنگون شده بودند و یا تحت تأثیر تمدن یونانی در آسیای صغیر قرار گیرد. پارس‌ها که از گذشته خود و منشاء آداب و رسوم و سنن قومی خویش بی‌اطلاع بودند، قصد داشتند تمدن تازه‌ای تأسیس کنند که استحکام و دوام آن فقط متکی به نبوغ نژاد پارس بوده باشد. پارس زمان کوروش دنباله امپراتوری ماد نیست، و نیز نمیتوان آنرا دنباله تمدن بابل دانست.

امروز این دولت دربرابر ما مانند یک سازمان سیاسی تازه و عظیمی جلوه میکند. بدیهی است پارس از عوامل خارجی استفاده کرد و هزاران پیشه‌ور و معمار و حجار خارجی را با آغوش باز پذیرفت، ولی این اشخاص بزودی تحت تأثیر محیط تازه خود قرار گرفتند و اساس هنر تازه‌ای را که بکلی با هنر کشور اصلی آنها مغایرت داشت پذیرفتد.

نکته‌ای که باید بخاطر داشته باشیم اینست که این تمدن هخامنشی در حدود سه قرن دوام کرد (مدتی که برای ایجاد تمدن با دوام جدیدی بسیار کوتاه است)، و درین مدت فعالیت و قدرتی غیرعادی از خود ابراز کرد، بقسمی که امروز دربرابر نمونه‌های هنر و معماری ظریف و شاعرانه کاخ‌های پادشاهان پارس هر بیننده‌ای دچار شگفت و حیرت میشود.

در پایان این کتاب خواهیم دید که تمدن امروز بشر تا چه حد مدیون پارس‌های هخامنشی است، همین پارس‌های هخامنشی که ازورای حجاب زمان دلائل زیادی برای اثبات نبوغ فکری خود باقی گذارده‌اند.

فصل هفتم

نیوپ فیلد

نبونید در شهر بابل، شهری که در دنیای بحرانی قدیم بمنزله مغز متفکر زمان بود حکومت میکرد. شاید این برگزیده جدید خداوند مردوک، هنگامی که از آخرين اخبار سقوط لیدی مطلع میشد به بار سنگین مأموریتی میاندیشید که بخت النصر یکی از شگفت‌انگیزترین پادشاهان زمان برای او باقی گذارده بود، پادشاهی که در دردیف هامورابی، منیگ‌هوانگ^۱، رامسس، اکبر، تیمور لنگ و ناپلئون قرارداد.

نبونید در شهری حکومت میکرد که برای بار دوم در تاریخ طویل آن سایر دول در جستجوی اتحاد و جلب مساعدت آن بودند. چهار هزار سال قبل در قرن هامورابی بابل از لحاظ امور سیاسی و سازمان اجتماعی در تاریخ بطرز پیسابقه‌ای میدرخشد. در همین دوره بود که جامعه بابل برای نخستین بار صاحب قوانین معروفی شد که امروز هم سرمشق بهترین و دانشمندترین حقوق دانان ما میباشد.^۲

رونق و سعادتی که حکومت بی‌نظیر هامورابی با خود بار مغان آورد و تعادل اجتماعی که مدت‌ها بعد از او نیز جامعه بابل را در محیط آرام و ساکتی نگاهداشت، بتدریج از بیداری سیاسی و هشیاری جانشیان این مرد بزرگ کاست. جانشینان او که بکلی تسییم لذا بابل بودند موافق با حملات شدید اقوام کوهستانی کاسیت^۳ شدند که از

1- Ming Huang

- هامورابی پادشاه معروف اولین سلسله سلطنتی بابل برای استحکام امپراطوری وسیعی که بقدرت اسلحه بدست آورده بود سجموئه قوانینی با تابع خود تحمیل کرد. متن این قوانین بر روی چندین قطعه سنگ بزرگ حک شد و به معابد شهرهای بزرگ بابل فرستاده شد. این قوانین مجموعه اصول حقوقی بشمار میرفت که کلیه ساکنان بابل تابع آن بودند.

3- Cassites

کوههای زاگروس هجوم آورده بودند. کاسیت‌ها مردمانی غیرسامی و از نژاد مهاجران اروپائی بشمار میرفتند که در عصر حجر بین نواحی مهاجرت کرده بودند، و چون مردمانی بی‌چیز بودند، سرمیمین پرثروت بابل و بین‌النهرین سفلی را که بابلی‌ها «مرغزارهای بهشت» مینامیدند تصرف کردند و شهرهای بزرگ و بارونق آنرا بدست غارت سپردند.

پیروزی اقوام کاسیت نشانه نخستین پیروزی عنصر خارجی بر تمدن قدیم سامی در بابل بود. لیکن کاسیت‌ها نیز بعد از شش قرن سلطنت براین نواحی که تاریخ آن همچنان مجهول‌مانده، بنویسه خود تحت تأثیر لذائذ بی‌نظیری که از آن برخوردار بودند قرار گرفتند و رفته رفته فاسد شدند و خوی جنگی خودرا در اثر تماس با بومیان از دست دادند و کم کم در آنها تحلیل رفتدند و بموضع خود از کشور رانده شدند.

نبوپالاسار پس از راندن اقوام کاسیت سلسله جدیدی تأسیس کرد که بزرگترین شخصیت بر جسته آن بخت‌النصر بود که در سال ۵۵۵ قبل از میلاد در گذشت و نبونید جانشین او شد.

نبونید آخرین پادشاه سلسله یازدهم از آینده خود بیمناک بود. مردمی که او برآنها سلطنت میکرد نسبت بوقایع سیاسی زمان بی‌قید بودند و جز به طلس و جادو نمی‌اندیشیدند. وارث افتخارات بخت‌النصر که میدانست امپراتوری او فقط ظاهري فریبند دارد بخوبی متوجه بود که افزایش قدرت پارس‌های امنیت راههای تجاری او را بخطرمیانداخت، راههای گرانبهائی که بابل سلطه سیاسی خودرا بر سر اسرآسیای غربی مدیون آن بود و بكمک آن ثروت جهان را بداخل خود جلب میکرد.

نبونید روزهای دشوار و سختی برای بابل پیش‌بینی میکرد. او میدانست در دنیای جدیدی که کوروش باقتوحات خود تأسیس مینمود بابل در سرنشیبی سقوط و بحران قرار گرفته بود. لیکن در همان حال که نبونید دچار افکار بحرانی بود و از تحریکاتی که در خفیه بمخالفت باوی در بابل صورت میگرفت بیمدادشت و برای جلوگیری از خطر پارس نقشه درهم کوفتن کوروش را در سر میپرورانید، شهر بابل آرام و آسوده در ناز و نعمت غنوده بود.

درین شهر که بایک میلیون نفر مردم آن پر جمعیت ترین شهر زمان محسوب میشد

هیجان عمومی با غروب آفتاب آغاز میشد.

در صحرای وسیعی که بابل میان آن قرار گرفته بود معابد عظیم و مربع شکل و باغ‌های معلق در میان انبوه بنای شهر جلب توجه میکرد. در اعماق شب تیره خداوند مردوك با چشمان سنگی به گاوی‌های بالدار عظیم و اسرار آمیز مینگریست. نبونید، وارث و داماد بخت النصر در کاخ عظیم آجری خود گوش به سخن نقالانی میداد که سر گذشت این فاتح بزرگ آشوری یعنی بخت النصر بزرگ را برای او نقل میکردند.

بخت النصر! پادشاه مقتدری که بیت المقدس را تسخیر و ویران کرد و بدست شعله‌های آتش سپرد و قوم اسرائیل را باسارت برد. شهر بابل را بدرجه‌ای از عظمت رسانید که بزرگترین وفعال ترین شهر دنیای باستان شد، بحدی که امروز هم در خاطره سورخان مظہر تمدنی است که مورد تحسین جملگی اقوام است.

بخت النصر، این بنایمندۀ بزرگ و سرباز بانوی یکی از جالب‌ترین قیافه‌های تاریخ باستان است، او مانند یک خدای واقعی بر امپراتوری وسیع خود حکومت کرد و با سربازان تیرانداز ماهر خویش «سراسر زمین را طی کرد و بمیزان شن‌های بیابان اسیر گرفت و اقوام مختلف را در گرد و غبار افتخارات و عظمت خود غوطه‌ورساخت.» این مرد که پیشوایان یهود برای متنبه کردن قوم خود ظهور او را بلهای لازم و ضروری تشخیص داده بودند، در حقیقت قهار‌ترین دشمن قوم یهود بشمار میرفت. او بیت المقدس را با آتش و آهن تسخیر و ویران کرد.

ارمیا^۱ چنین گوید: «ای بیت المقدس تیره بخت، توناپاکی؛ من دامن پیراهنت را به گونه‌ات میکشم تا ناپاکی‌ها و حرمازادگی‌ها و فحشای زیادی که درون تو حکومت میکند دیده شود. کلدانیها به بیت المقدس حمله خواهند کرد و آنرا با آتش خواهند سوزانید. و خانه‌هائی را که از بام آنها برای بعل قربانی میکرددند به تل خاکستری تبدیل خواهند ساخت و پس از و دختران را ازدم خنجر خواهند گذرانید.»

در سر و در آزاف^۲ چنین گفته شده است: «الوهیم!^۳ اقوام مختلف میراث ترا ضبط کرده‌اند، معبد مقدس ترا آلوده و شهر بیت المقدس را بصورت پشته‌ای ویرانه درآورده‌اند. آنها اجساد بندگان ترا طعمه پرنده‌گان هوا کردن و گوشت پرستند گانترا به درند گان

زمین دادند ، آنها خون اتباع ترا مانند آب گرداند بیت المقدس جاری کردند و کسی نبود که اجساد آنها را دفن کند . « حزقيال^۱ ضمن مجسم کردن خشم خدای یهود «یهوه»^۲ از قول او چنین میگوید : « من بیت المقدس را ویران خواهم کرد » .

بخت النصر در جوانی آخرین شعله های حریقی را که حجاری های کاخ عظیم پادشاهان نینوارا فرو بلعید بچشم دیده و مشاهده کرده بود چگونه با دصحراء خاکستر شهری را که بدست پدرش برای ابد نابود میشد در اعماق افق بیکران پراکنده میکرد . زندگانی او نیز مانند صحنه ای از عظمت درخشید . بخت النصر کشور های فینیقیه ، فلسطین ، فیلیستی^۳ ، آمون^۴ و موآب^۵ را تسخیر کرد و با تصرف پلوز^۶ که مرکز تجارت مصر و محل اجتماع کشتی ها در دریای مدیترانه بود به دره رود نیل دست یافت . و آنگاه با فرعون متارکه جنگ کرد و دختر او را بغئیمت گرفت و چون پدرش در گذشته بود ، باشتاب به بابل آمد و تاج و تخت پادشاهی را قبضه کرد .

ازین بعد طوفان فاتح بابلی متوجه گالیله^۷ شد و این شهر را با آتش و خون کشید و خارت و ویران کرد . آنگاه سد سیاس^۸ را که بر او شوریده بود خواجه ای زنجیر بزبان قلاب کرد و بیای تخت او افکند ، در حالیکه بیت المقدس مانند نینوا در آتش میسوخت و بفرمان بخت النصر ، دژخیمان بابلی خنجر بر گلوی فرزندان سد سیاس میگذاردند . افتخار بر بابل ! بخت النصر بادست خود با خنجری از طلای ناب چشمان پادشاه

فلسطین را از کاسه بیرون کشید !

افخار بر بابل ! معبد عظیم سلیمان را شعله های آتش در آغوش کشید و این بنای عظیم را در هم فروریخت ، در حالیکه بابلی های مغرور و متکبر که از خون دیگران سرمست شده بودند زیباترین اسرای یهود را بر گزیدند و زبان و چشم آنها را جدا کردند ، احشاء آنان را بیرون ریختند و زنده پوست از تن آنان کنند و سپس آنها را بدار آویختند تا پیروزی آنها بر قوم اسرائیل درین روز پر هیجان که شهر مقدس از حمایت خدای خود محروم شده بود بیشتر و بهتر جلوه ابدی داشته باشد .

1- Ezéchiel

2- Iahové

3- Philistie

4- Ammon

5- Moab

6- Péluse

7- Galilée

8- Sédécias

افتخار بر بابل ! بیت المقدس نابود شد و بخت النصر توانست بروی گردونه‌ای
تندو برای اظهار سپاسگزاری و فروتنی در برابر ایشتار^۱ حاضر شود.
در همان حال ارمیا که موقع این بلیه بزرگ را پیش‌بینی کرده وازین کشتار
تاریخی جان‌بدربرده بود برویرانه‌های شهری که در عشق و غرور خود غوطه‌ور بود
میگریست. وی در کلام زیائی که در انجیل گفته ونشانه یأس و نامیدی شدید اوست
چنین میگوید : «چگونه ممکن است قومی که بین سایر اقوام سر بلند و بزرگ بود امروز
مانند بیوهزنی بی‌پناه گردد؟»

افتخار بر بابل ! قوم اسرائیل بعنوان یک ملت واحد از صحنۀ تاریخ جهان حذف شد.
بخت النصر همه را درهم فرو ریخت ، دولت ، کاخ‌ها ، سپاه ، ثروت و تعجل این
کشور در مدت چند روز در برابر او به دود و خاکستر مبدل شد.

قوم اسرائیل که زیاد بخود غرمه بود ، مجروح و خون‌آلود مانند غلامان تیره بخت
با خفت بزنجهیر کشیده شد و باسارت به بابل رفت. این قوم تیره بخت واسیر ، با وجود
مصالحی که متحمل شده بود ، هنگام ورود به «شهر خدایان» برای تجلیل از فاتحان
خود از روی اجبار و اکراه ناچار به خواندن آواز دسته جمعی گردید.

مردم بابل هر گز باندازه روزی که قوم یهود اسیر و بیچاره از دروازه‌های شهر
آنها گذشت شادی و سروری بخاطر نداشتند. درین غرش گوش خراش سنجه و دهل و
غريب‌شادی مردم بابل ، اسرای یهود فاتح قهار خود را ایستاده در گردونه‌ای مشاهده
کردنده که اهالی پایتخت دیوانه وار برای او کف‌میزند و قتوحاتش را تحسین مینمودند.

افتخار بر بابل ! «بیت المقدس دیگر وجود نداشت ! در تاریخ بشر این عبارت
باید هر روز گفته شود و تا ابد خاطره آن فراموش نشود !» قوم یهود چاره‌ای نداشت
جز آنکه در اسارت ناله کند و در انتظار روزی باشد که موعد آزادی فرا رسد. موعد
آزادی هفتاد سال پس از اسارت هنگامی فرا رسید که کوروش بنوبه خود بعنوان فاتح
بزرگ از دروازه‌های بابل گذشت. «در نزدیکی رودهای بابل می‌نشستیم و میگریستیم .
ای بیت المقدس بزرگ ! اگر من ترا فراموش کنم ، زبان دردهانم خشک باد . و تو
ای بابل راهزن ، خوشبخت کسی که سزای ترا در کفت گذارد !»^۲.

افتخار بربابل ! محصولات سراسر عربستان جنوبی متوجه دروازه‌های این شهر بزرگ شد و کاروان هائی که از صحاری عظیم دور دست عبور میکردند هر روز از آستانه آن میگذشتند.

استعمار اقتصادی بخت‌النصر منشاء کلیه اقدامات او بود . او نیز مانند سایر کشور گشایان بزرگ مجدوب هندوستان افسانه‌ای شده بود ، هندوستانی که برای مدعیان سلطه جهانی آرزوئی ابدی و تخیلی دائمی بود . مگرنه اینست که درین کشور وسیع معادن طلا والماس بمیزان محصول جو و هندوانه در کرانه‌های رود فرات موجود بود ؟ هندوستان ! سراب افسانه‌ای جهان گشایان بزرگ ! بخت‌النصر نیز اکنون به مرواریدهای سیلان وادویه هندی و زمردهای صحرای گویی^۱ میاندیشید . او تصمیم گرفت عبور و مرور کالاها را کنترل کند و برای کاروان هائی که از صحاری وسیع عربستان میگذشتند امنیت بیشتری تأمین کند . این کاروان‌ها که حامل کالای هند بودند میبايستی بابل را بزرگترین شهر تجارتی جهان کنند . پس برای اینکه دیگر تجار احتیاج به عبور از صحاری وسیع و خطرناک عربستان نداشته باشند ، بخت‌النصر تصمیم گرفت در میان شن‌زارهای عظیم این ناحیه پایتخت جدیدی بنای کنند که تمام کالاهای هند قبل از ورود به بابل در آن انبار شود و آنگاه به بابل که نبض بازار جهانی بود گسیل گردد . او در شن‌زارهای صحرا متروک و کشنده عربستان پیش رفت تا روزی که ناگهان در میان صحاری سوزان صحرا کشور اسرارآمیز ملکه سبا در برابر چشمانش گشوده شد . او متوجه جنوب و کشور افیر^۲ شد که حزقيال خطاب به شهر صور در باره آن چنین گفته بود : «اعراب و امرای کدار^۳ با تو تجارت میکنند و گوسفند و بز برای تو میاورند . تجار راهما^۴ و سبا پادوهای تو هستند و ادویه معطر و طلا و سنگهای قیمتی را در بازارهایت عرضه میکنند . هaran^۵ ، کانه^۶ و هدن^۷ فروشنده‌گان تو هستند . ددان^۸ برای تو فرش میسازد . ادم^۹ نیز با تو تجارت میکند و پارچه‌های زربفت وارغوانی و کتان و جواهرات قیمتی برایت میفرستد » بدین ترتیب بخت‌النصر دیوانه‌وار متوجه جنوب شد و بسوی نجد و حجاز شتافت . در دروازه‌های

1- Gobi

2- Ophir

3- Kédar

4- Rahma

5- Harran

6- Cané

7- Héden

8- Dedan

9- Edom

مکه جنگید، در طول دریای سرخ سرازیر شد و با تمدن یمن و سبا مواجه گردید. بخت النصر که از وجود و شعف بغلیان آمده بود خدای خود را بخاطر آورد و چنین گفت: «من مجسمه ترا از جان خود بهتر دوست دارم، من از بابل خارج نشده‌ام، ولی آرزو دارم که بد ستور تو، ای خدای بخشندۀ مردوك، خانه‌ای که من بر پا کرده‌ام تابد دوام آورد و بتوانم از پادشاهان تمام جهان باج گیرم.» آنگاه به مسیب^۱ وارد شد و با حیرت تمام با برج هفت طبقه‌ای از مرمر مواجه گردید که شیرهای سنگی عظیم پوزه های خود را از فراز آن بیرون کشیده بودند و باد در دهان آنان می‌پیچید و صدای غریبی مخفوف بگوش میرسانید^۲.

بخت النصر می‌خواست باز هم جلوتر برآnde، ولی صحرای وسیع، آفتاب سوران قدان راه و خستگی و محرومیت زیاد این فاتح بزرگ و سپاه عظیم او را در بر ابر صحرای وسیع داهنا^۳ متوقف کرد. غرور و نخوت وی بحدی بود که میل داشت بر طبیعت هم فائق آید. پس سربازان خود را تشجیع کرد و سرانی از وعده‌های زیبا در نظر آنان مجسم نمود؛ ولی سربازان دسته در زیر آفتاب سوران از پا در آمدند و زمزمه مخالفت آغاز کردند.

بدین ترتیب این فاتح شگرف از ادامه فتوحات وسیع خود منصرف شد و بار دیگر بسوی شمال حرکت کرد. وی بدون اضطراب و دغدغه خاطر قبایل دورافتاده این نواحی متروک را فرو گذاشت، ولی چنان خاطره‌های از خود در محل باقی گذاشت که همه‌وی را فرستاده خدا تصور کردند، و قرن‌ها بعد نام او با افسانه‌های مرموز مشرق زمین که مظهری از افتخارات و عظمت او بود آمیخته شد.

1- Massiab

۲- شیر عنوان تزئینی است که غالباً در کلمه مشاهده می‌شود. اعراب و هندیها نیز آن علاقه داشتند. جمعی از باستان‌شناسان بخرج موزه بریتانیائی و موزه دانشگاه پنسیلوانی حفرياتی در قسمت آبراهام (Abraham) نمودند و قبرهای سلطنتی شهر اور (Our) را کشف کردند. یکی از محققان، ضمن مطالعه نتیجه عملیات این باستان‌شناسان چنین مینویسد: این سرهای شیر که از ورقهای مسن ساخته شده، قیافه تهدیدآمیز و چشممان سرخ رنگی که بر صدفهای سفید میدرخشد و دندانهای سنگی سفید وزبان سرخ رنگ موضوع هنری بسیار جالبی در نظر اعراب و هندیها بوده است.»

3- Dahna

این جنگ ولشگر کشی بیفایده نبود، چه بخت النصر موفق شد برای مدتی قسمتی از تجارت هندران متوجه بابل کند و نفوذ تجار فینیقی را از عربستان براندازد.

این پیروزی اورا برابر انگیخت تا شهر صور را که کار تاز آسیای غربی شده بود از پا درآورد^۱. شهر صور پس از آنکه در برابر سالمانازار^۲ و نینوا مقاومت کرد و مدتی مطیع سارگن و سنا خیریب و آسور بانی پال گردید، استقلال خود را از نو بدست آورده بود. واقعه شهر صور را حزقيال چنین پیش گوئی کرده بود: «من از نواحی شمال بخت النصر پادشاه بابل و شاه شاهان را به صور خواهم فرستاد. او با سبها و گردونه های جنگی و افراد بیشمار از اقوام مختلف خواهد رسید. وی برج های چوبی و راه های خاکی بناخواهد نمود و در برابر حصان شهر گوسفندان قربانی خواهد کرد. صور در میان دریا مانند تخته سنگی خواهد شد که برای خشک کردن تور ما هیگیران بکار ببرد». قلعه صور مدت سیزده سال در مقابل سپاه نبر و مندی که در برابر حصان آن کمین کرده بود مقاومت کرد. سیزده سال تمام! ولی صور نیز بنوبه خود مغلوب شد و اکنون ماجراهی آنرا از قول حزقيال بشنوید: «آنها که سابقاً لباسها یشان با نواع جواهرات از زبرجد و یاقوت و زمرد و طلامیدر خشید و کسانی که با فتخار آنها طبلها و نیها بصدای می‌آمد محکوم بفالکت خواهند شد و شهر آنها ویران خواهد گردید. این اراده خداوندی است که شهر صور اعلام کرد: «من ترا بر زمین می‌افکنم، بعلت کثرت ناپاکی هاوی انصافی در کسب و بی احترامی به امکنه مقدس است».

پس از پیروزی بر صور بخت النصر بفکر نبردهای جدید بود و این بار تصمیم گرفت بصوب قاره ناشناس تازه‌ای بستابد. در سال ۵۶۸ در آغاز پیری پس از مشورت با جگر و احشاء یک گوسفندقه بانی تا شهر غازا پیش رفت، در مقابل شهر پلوز شیپورهای بابلی برای جنگ با فرعون مصر آهنگ آماده باش نواختند. بار دیگر پیشوایان یهود که بخت النصر را شمشیر قهار خدای خود برای کوییدن پادشاهان مصر میدانستند در برابر معبد آستراته^۳ چنین پیش گوئی کردند: «پادشاه بابل در راه راست! آنها که حاضر بمرگ آند بیمرند، آنها که حاضر به اسارتند اسیر شوند و آنها که حاضر به جنگند

۱- تاریخ محاصره شهر صور مشخص نیست. هولشر (Holscher) تاریخ محاصره این شهر بزرگ فینیقی را از ۹۰۰ تا ۷۸۰ بعنی قبل از تصرف بیت المقدس دانسته است. ولی عقیده عمومی بر اینست که این محاصره بعد از تصرف بیت المقدس از ۷۰۰ تا ۴۷۰ بوده است.

به جنگ بستابند!»^۱ قبل از آغاز نبرد نهائی بختالنصر خطاب به خدای گولا^۲ چنین تصرع وزاری کرد: «ای الهه گولا ، تو دشمنان مرا بروزیم میزینی ، تو قلب مرا بر ضد دشمنان من روشن میکنی ، تو غنیمت جنگی و آسایش بمن میبخشی و بر شهرت مملکت من میافزائی».»

افتخار بر بابل ! الهه گولا بختالنصر را حفظ و حمایت کرد . وی بار دیگر فاتح شد و توانست خیمه خودرا در برابر کاخ آمازیس^۳ برپا کند و برای نسل آینده این کتیبه را از خود باقی گذارد: «در سی و هفتاد و سی سال ، (سی و هفتاد و سی سال سلطنتش) بختالنصر پادشاه بابل برای جنگ بسوی کشور میزیر^۴ شتافت . آمازیس پادشاه میزیر سپاه خودرا مجهز کرد ... ولی بختالنصر منتظر نشد ... وی خود را به خداوندان سپرد ... او سپاه مصر را در هم شکست و نیست و نابود کرد ». و آنگاه برای آنکه نامش در دره نیل جاودان بماند بتأسیس شهری در نزدیکی ممفیس دست زد که آنرا بابل مصر نامید . معروف است که این شهر شاہکاری از صنعت معماری بابل بود و در دوره اگوست یکی از بزرگترین شهرها محسوب میشد .

بختالنصر پس از بیروزی بر مصر به بابل باز گشت . ازین پس پایتخت کشور وسیع او که بصورت بانک دنیای قدیم درآمده بود دوره رونق و سعادتی بخود دید که در تاریخ آن بی سابقه بود . مردم بابل بختالنصر را مانند خدائی پرستش و احترام کردند . مردم اطفال ذکور خود را نبو-کور- او زور - ایلو^۵ یعنی « بختالنصر خداست » یانبوکودور او زور- شامسی^۶ یعنی « بختالنصر آفتاب من است » و یا نبوبانی^۷ یعنی « بختالنصر خالق من است » نام گذارند .

این قوم خوشبخت از جنگ خاطرهای جز منافع و غنائم آث نداشت زیرا همه آنها

۱- اطلاع ما از جنگ بختالنصر در مصر بوسیله آثار مکشوفه در بابل است . بعلاوه در کتیبه سن هور(Sin-Hor) نیز از آن ذکر شده است . این کتیبه بر روی گل رس حک شده و امروز در موزه بریتانیائی محفوظ است .

2- Goula

3- Amasis

4- Misir

5- Nabu-Kur-Usur-ilu

6- Nabukudur-usur-shamsi

7- Nabuch-bani

درجنگ شرکت نمیکردند و بسیاری از آنها با پرداخت مالیات جنگ یا پرداخت هزینه تجهیز یک سرباز از خدمت نظام معاف میشدند.

این قوم خوشبخت که از اعمال شاق نظامی گریزان بود فتوحات پادشاه خود را فتخار نظامی تلقی نمیکرد، بلکه آنرا وسیله‌ای برای تحکیم قدرت مالی خود میدانست که بدینک آن سپاه بیشماری برای تامین احساسات حرص و طمع خود فراهم میکرد. این قوم لذت پرست که متمول ترین قوم جهان بشمار میرفت و از شجاعت و قهرمانی بی خبر بود برای جاودانی کردن خاطره پادشاه خود مجسمه‌ای از طلای ناب بوزن صد و چهل کیلو برپا کرد. این مجسمه عظیم که برو تپه دورا^۱ در جنوب بابل برپاشده بود بردشت‌های بین النهرین مسلط بود و هزاران تن از اهالی امپرطوری برای پرستش و احترام آن میشناختند.

افتخار بر بابل! به همت بخت النصر بزرگ این شهر بصورت مرکز جهان و قلب و روح آن درآمد و مانند زالوئی گرسنه عصارة سراسر زمین را میمکند. در شمال، خط سیر کاروانهایش تا اکباتان پایتخت رقایش پیش‌میرفت و از آنجا متوجه شرق و بنادر دریای خزر میشد و به اسکندریه آسیا میرسید.

درین نقطه کاروان‌ها از هم جدا میشدند؛ بعضی متوجه باکتری^(۲) و بعضی متوجه هند میگردیدند. در هند، سه راه کاروانی دیگر کاروان‌های بابلی را متوجه مشرق و قلب کشور های پرثروت هند و ملتقاتی رود گانز و باکتریان و یا کسارت^(۳) میکرد. در جهت غرب، راه کاروانی دیگری در طول فرات متوجه مدیترانه میشد و تا آرتیمزی^(۴) بخط مستقیم پیش‌میرفت و از آنجا بسوی مغرب منحرف و به شب متعدد تقسیم میشد. این راههای پیش‌میرفت شب متعدد از کشورهای فینیقenne و اسرائیل میگذشت و تا شهر پلوز در مصر پیش‌میرفت و سراسر این نواحی را از کالاهای بابلی انبیا شده میکرد. در شمال، راه کاروانی دیگری بود که بحصولات هند را بردوش اسبان و شتران از راه بابل متوجه شوش و سوریه میکرد و پس از عبور از سیلیسی و فریزی به سارد پایتخت لیدی منتهی.

بخت النصر میتوانست تصور کند که اثری جاودانی از خود بیاد گار گذارده! کتبه هائی که بروی سنگهای عظیم حک شده است همه نشانه افتخارات او است. کتبه‌های

وادی بریزا^۱ و نهرالکلب^۲ در نزدیکی بیروت نقل میکنند که چگونه پادشاه اشخاصی برای قطع اشجار لبنان میفرستاد تا با چوب آنها معبد مردوك و نبو^۳ را در بابل بنا کنند.

بخت النصر به او قدرت مطلقه ای رسیده بود که نظیر آن در تاریخ یافت نمیشد، و با این حال مانند جانشین خود نبونید ولو گالزا گزیزی^۴ و گودآ^۵ میل داشت مرد مقدسی بماند. فکر اصلی که بر روی حجاریهای این دوره و روی استوانه ها و مهرهای پهن مجسم شده نماز و عبادت است: غالباً مشاهده میشود که یک کشیش در حالیکه دست خود را تازدیکی دهان بالا برده در مقابل مظاهر خداوند ویشتر در بر ابر مظاهر مردوك و نبو که بر روی یک جایگاه قرار گرفته اند حاضر میشود. و برای اینکه خدایان همیشه نسبت بامپر اطوري او نظر مساعد داشته باشند و بنحو مؤثر جانشینان او را حمایت کنند، بخت النصر پنجاه و چهار معبد در شهر بزرگ بابل بنا کرد و در عین قدرت و افتخار آنها را تعییر و وسیع نمود و محل اقامات خود قرار داد.

در یکی از متونی که اخیراً ترجمه شده پادشاه مقتدر بابل بعضی از اقداماتی را که با صرف مخارج زیاد برای تزیین پایتخت کرده بود چنین شرح داده: «وقتی خداوند، مردوك و قادر بزرگ مر اخلق کر در سیامین دستور داد نظم رادر کشور برقرار کنم و شهرهای جدید بسازم و معابد را از نو برپا کنم. و من با ترس این دستور را اطاعت کردم. من بابل شهر عالی و شهری را که محل اقامات او بود با حصارهای عظیم آن امگوران تیل^۶ و نیمیتی انتیل^۷ تکمیل کردم. در آستانه دروازه های آن گاو های عظیم واژدها^۸ قرار دادم. پدر من کاری را که هیچیک از پادشاهان قبل نکرده بودند انجام داد و حصاری آجری بدور شهر کشید و من نیز با آجر پخته دیوار عظیم سومی در طول سایر دیوارها کشیدم و به دیوارهای پدرم متصل کردم. پایه این دیوارهارا بر آستانه جهنم قرار دادم و قله آنها را به بلندی کوهی رسانیدم. پدرم در آن سوی فرات لنگرگاهی از آجر پخته ساخته ولی آنرا ناتمام گذارد بود. من که نخستین فرزند عزیز و دلبد او بودم، دیوار مجاري آراختوس^۹ را از آجر پخته بینان نهادم و حصاری را که پدرم ساخته بود مستحکم

1- Wadi-Brisa

2- Nahr-el-Kelbe

3- Nabou

4- Lougalzaggisi

5- Goudea

6- Imgur-Entil

7- Nimitti-Entil

- نوعی حیوان عظیم و شگفت که سرو بدن آن نظیر افعی بود ولی چهار پنجه داشت

که دو پنجه قدامی مسلح به چنگال و دو پنجه مؤخر متصل بود.

9- Arakhtus

کردم، از اژیل^۱ معبد موحش و خانه بزرگ آسمان و زمین که مسکن خداوند است و کادو گلیزولک^۲ مسکن الهه زارپانیت^۳ و ازیدا^۴ و خانه پادشاه آسمان و زمین را مانند روز روشن کردم. من اتابنانکی^۵ برج بابل را از تو بنا نهادم. در بورسیپا^۶ معبد شهر و معبد نبورا بنا کردم و آنها را باطلا و سنگهای قیمتی مانند روز درخشان ساختم.^۷ بدین ترتیب بابل بعد از دوره کاسیت زیباترین شهر مشرق زمین بشمار میرفت.

این رونق و درخشندگی تاحدی مديون سياست عاقلانه و محتاطی بود که نسبت به دولت همسایه ماد رعایت میشد (کوروش هنوز وارد صحنه تاریخ نشده بود). بخت النصر برای ابراز علاقه‌ای که به اتحاد بادولت ماد داشت، یکی از شاهزادگان مادراب عقد ازدواج خود در آوردو با غهای معلق معروف را که از عجایب دنیا قدیم بود برای او ساخت. درخشندگی و عظمت این شهر بامعايد تعمیر شده آن بدرجاتی رسید که یونانیان کم کم به مسافرت به بابل تشویق شدند. در قرن چهارم قبل از میلاد یونی‌ها برای کسب ثروت و شهرت باین شهر مسافرت کردند و از جمله آنها آنتی‌منیداس^۸ و آسه^۹ شاعر معروف است که وقتی از لسبوس^{۱۰} رانده شد بخدمت پادشاه بابل رسید.

تاریخ آخرین سالهای سلطنت بخت النصر زیاد روشن نیست. در کتاب دانیل گفته شده که این پادشاه معروف بتدربیج دچار جنون شد، ولی در حقیقت «جنون» بخت النصر افسانه‌ای بیش نیست و باید حدس زد که این پادشاه بزرگ در پایان عمر دچار یأس و حرمان شدیدی شد، زیرا مشاهده میکرد برای حفظ اینهمه اتفخارات که در میدان‌های جنگ کسب کرده و دنیای آن زمان در مقابل عظمت آن سر تعظیم فرود آورده بود جانشین لایقی ندارد که شایسته باشد دنباله اقدامات اورا ادامه دهد و باحتمال زیاد اقدام او بفتح این امپراتوری وسیع در حکم تجربه کوچکی در تاریخ خواهد بود که بلافاصله پس از مرگش نابود خواهد شد. بخت النصر آنقدر به کشور خود خدمت کرده بود که ملت بابل میتوانست تا پایان قرن ملتی بزرگ باقی بماند. این پادشاه فعال از کار خسته بود و میدانست که بزرگترین دشمن امپراتوری بابل یعنی رقابت سیاسی و تحریک و توطئه تا عماق قلب کشور او نفوذ کرده و امپراتوری وی را هم خواهد

1- Esagil

2- kaduglisug

3- Zarpanit

4- Esida

5- Etemenanki

6- Borsipa

7- Antiménidas

8- Alcée

9- Lesbos

گست و سرانجام کشور بی نظیر بابل را باسانی بدست کوروش خواهد سپرد. پیش-
بینی روشنی که بخت النصر در باره آینده‌ای دور میکرد وی را رنج و عذاب میداد.
جمله‌ای که در زیر نقل میکنیم انعکاس فکر کسی است که در نهایت قدرت ناگهان بخاک مذلت
میافتد. بخت النصر نیز میتوانست مانند آسور بانیپال این عبارت را بر روی سنگها حک کند:
«من برای خداوندان و مردم از هیچ عمل کوتاهی نکردم. پس چرا اینقدر اندوه‌ناک
و بیمار و بد بخت و بینوا هستم؟ ناملایمات روحی و جسمی مرا از پا درآورد و امروز
آخرین روزهای عمر خود را با عجز و لابه‌آزو میکنم.» چه فریادی که از لبان بزر گك
ترین فاتح جهان خارج میشود! از اعماق سه هزار سال تاریخ، درد و رنج روحی مردانی
را نشان میدهد که در عین ناشناسی نیرومند، در عین خوشبختی مردود و بد بخت
بوده‌اند! بخت النصر هم از این سرنوشت معاف نبود. روحش رنج میبرد و نامیدیهای
زیاد وی را پیر میکرد. چقدر کشور گشایان بزرگ را سراغ داریم که امروز جهان‌گشائی-
های آنها را تحسین میکنیم و حال آنکه خود حس کرده بودند که فتوحات آنها در حقیقت
بیفاایده بود و روح آنها از درد و رنج واندوه در آخرین رورهای حیات میسوخت. یکی
از اجداد بخت النصر چنین نوشت: «قوای من تحلیل میروند و آینده بدی را پیش-
بینی میکنم. قبر مرا حفر کرده‌اند و مسکنم را قبل از مرگ اشغال کرده‌اند. بد بختی
در تعاقب منست.»

از سرنوشت بخت النصر در آخرین سال‌های سلطنتش اطلاعی در دست نیست و
این موقعی است که بابل در مقابل قوم جوان پارس در آتش اختلاف می‌ساخت. پارس‌ها
همانطور که امپراتوری ماد و سار در ایران ابد منقرض کرده بودند، توانستند بدون جنگ
بزرگ امپراتوری وسیع بابل را نیز تسخیر کنند و برای ابد نام این امپراتوری را از
نقشه جهان محو سازند. امپراتور مقندری که مجسمه او از طلای ناب در آستانه فلات
بین النهرین قرار گرفته و مظهر خیالی از عظمت بی‌دوم بابل بود، کشور وسیع بابل
را به داماد و جانشین خود نبونید و اگذار کرد. درین موقع سرحدات این امپراتوری
وسیع به دریاها میرسید، ولی در داخل آن چنان هرج و مرج و اختلاف فرمانروا بود
که سقط حریت‌انگیز این امپراتوری تاریخی را تسریع کرد. کم کم مردم بابل از
بی‌حسی و تنبی پادشاه مقندر خود ناراحت شدند و در میان مردم طبقه سوم این شایعه
منتشر شد که «خداوند مردوك دیگر از بخت النصر حمایت نمیکند. خداوند، بخت النصر

و ملت او را بحال خود رها کرده است ! » هر روز مردم مخالف مقابله قصر پادشاه اجتماع میکردند و روز بروز بر عده مخالفان افزوده میشد. در گذشته وقتی همین مردم در همین محل برای ابراز احساسات اعتماد و حق شناسی و محبت نسبت به پادشاه خود جمع میشدند به بخت النصر چنین میگفتند : « مجازی آب بتو تعلق دارد ! چرا گاههای صحراء بتو تعلق دارد ! کوههای که مسکن قبایل است بتو تعلق دارد ! با غهای درختان میوه بتو تعلق دارد ! ای پادشاه ! خورشید را دردست راست بگیر ! ای پادشاه ! ماه را دردست چپت قرار ده ! سلطنت خداوندان در جسم تو نفوذ کند ! ». ولی امروز بابل در ترس و خوف غوطه ور گردیده ! « بخت النصر مر تکب گناهشده است ! او خشم خدای خود را برانگیخته و مستوجب عاقب خشم خداوندی است ! او باید متتحمل نتایج گناهان خودشود و کفاره آنرا اپردازد ! خداوندان مجبور نیستند برای سنجیدن خوبی ها و بدیهای یک شخص و مجازات او انتظار مر گ او را بکشند ». بخت النصر احساس میکند که ناراحت است و مردم در کمین او هستند. وی در چه های روح خود را در مقابل هیجانات خارج می بندد. اندوه و ناراحتی کسالت آوری مانند کرم درون او را میخورد. برای رهائی ازین وضع، پیشوایان مذهب وجادو گران و ستاره شناسان را احضار میکند و سپس مانند سگ از نزد خود میراند. اگر او که از افتخار ابدی میدرخشد نتواند آرامش روحی و آسایش خاطر گذشته خود را بدست آورد، وجود این ستاره شناسان بچه درد میخورد؟ پس جادو گران با حشاء حیواناتی که قربانی کرده اند و ستاره شناسان بدینیای بی پایان ستارگان خود ملحق گردند ! بخت النصر به خدایان دشنام میدهد و سپس در مقابل آنها زانو میزند ! در اطراف او همه چیز و حتی سایه اشیاء بصورت اشباح خطرناک و تهدید کننده جلوه گر میشوند. حلقة اشباح و توهمنات گرد قلب او فشرده میشود. مردی که جهان در برابر او لرزید، امروز مانند کشته شکسته ای دردست امواج کابوس و توهمنات خود سرگردان است. او برای توبه کردن به کاهنان متول میشود و در حالیکه بر زمین سجدید میکند و خود را خوار و خفیف و زبون و بیچاره جلوه میدهد، بدرگاه خداوندان استغاثه میکند که گناهان او را عفو کنند: « ای کاهن بزر گ ! گناهان من زیاد و خطاهایم بزر گ است... خداوندان بر من خشم گرفته اند. اکنون موقع آنست که خشم خود را تسکین دهن و جسم رنجیده مرا که در اضطراب غوطه ور است نجات دهن و قلب دردناک و روح اندوه گین مرا رستگار

کنند!» مردی که مدت چهل و سه سال بافتح وظفر زندگی کرد امروز چه اعتراف در دنا کی بر لبانش نقش می بندد!

سلطه بابل بپایان رسیده و بزوادی پیشگوئی های معروف ارمیا بوسیله کوروش تحقق خواهد یافت: «بابل تلی ازویرانه ولانه شغالان خواهد شد»، بخت النصر که آینده را روشن میدهید ، در لحظه ای که دچار پیش بینی هذیان آوری شده بود قبل از مرگ خود سران سپاه و سران مذاهب و کارکنان و خدمتگذاران و بر دگان خود را گرد آورد و در حالیکه از فراز ایوان کاخ خود شهر را بآنها نشان میداد فریاد زد: «ای اهالی بابل! من ، بخت النصر پیش بینی میکنم که مصیبته بزرگ گریبانگیر شما خواهد شد که نه خالق من مرد و نه ملکه بلتیس^۱ هیچ کدام نخواهند توانست بوسیله الهه سرنوشت جریان آنرا تغییر دهند. مردی که از دو نژاد مختلف خواهد بود از پارس خواهد آمد . این مرد مورد حمایت خداوندش میباشد . او شما را با سارت خواهد گرفت. همکار او یکتن از مردم ماد است که آشور بوجود آن فخر میکرد. خدا کند قبل از اینکه بقوم خود خیانت کند در گرداب یا در دریا غرق شود یا در صحاری که شهر و جاده در آن نایاب است و پایی بشر بدان نرسیده و درندگان خونخوار آزاد در آن چرا میکنند تنها و بیکس گم شود و یاد ریس تخته سگنهای سیلا بها ناپدید گردد .» این مرد که از دو نژاد مختلف بود پادشاه پیر بابل با او شاره میکرد ، کوروش هخامنشی بود که با سه بار دست بهم کوفتن بابل متکبر و مغروف را سرنگون کرد. در همان هنگام که بختضر کتبه معرف فرزیر را که بروی سنگی سیاه کشف شده است به محرران خود قرائت میکرد ، سپاهیان پارس وارد سارد پایتحت کشور لیدی میشدند: «من بخت النصر ، پادشاه بزرگ و مقتدر بابل . منم آن کس که بر افتخارات بابل و بورسیپا^۲ افزود. من ! فرستاده واجر اکننده الهمات خداوند و فرزند ارشدنبو پالسار پادشاه بابل هستم ، من کشور های وسیع دور و کوههای مرتفع را از دریای شمال تا دریای جنوب باطاعت خداوندان درآوردم . من کوره راههای غیر قابل عبور را به راههای وسیع و سهل العبور مبدل ساختم : من مردان بد کاران راجه از اجازات کردم . من ای مگور بل^۳ حصار غیر قابل انهدام بابل را بنانهادم ، کاری که هیچ یک از پدران پادشاه من قبل از من نکرده بودند . من بخت النصر پادشاه بابلم ، پادشاهی که مرد و خداوند بزرگ برای افتخار و عظمت

شهر خود «بابل» بر گزیده است، من ! » .

در همان هنگام که فاتح بزرگ در حال نزع بود و کاهنان گور او را حفر مینمودند، در همان حال که اشباح پلید گرد او در حرکت و در کمین روح او بودند تا آنرا به جهنم و دنیای سفلی و آرالو^۱ سوق دهند تا در آنجا مانند مردگان در دنالک تازه‌ای آغاز کند و غذائی جز آنچه زنده‌ها بر روی گورش میگذارند نداشته باشد، در همان حال که اهریمنان رشترو از اعماق صحاری برای تسخیر روح سلطان قاهر شتافته بودند، در همان حال که آول مردوک^۲ پسر سلطان سالخورد هجسد اورا بالباس سربازی مزین میکرد، در همان حال که بخت النصر میمرد و نبونید در تشییع جنازه باشکوه با قساوت ترین پادشاه آسیای غربی شرکت میکرد، سپاهیان پیروز پارس وارد سارد میشند و قوم یهود از اعماق زندان بابل سرود آزادی نزدیک خود را زمزمه میکرد : «پرچم‌ها را برافرازید، زنگهارا در میان ملل بصدای آورید ! مردم رابجنک دعوت کنید ! ای بابل، ای شهری که بر روی آبسکونت داری، ای شهر گنجینه‌ها و ذخایر، کار ثروتت بیان رسیده و بیان حیاتت نزدیک است . »

در سال ۵۶۱ قبل از میلاد، پس از مرگ بخت النصر، فرزند ارشد او آول-مردوک که مردی ضعیف‌نفس بود جانشین او شد. پادشاه جدید که قوم یهود او را اویل-مروداک^۳ مینامد نسبت به پادشاه یهود که در بابل در اسارت بود جوانمردی کرد و بهمین جهت بین قوم یهود شهرت خاص دارد. پادشاه جدید در حقیقت بازیچه‌ای درست چند خانواده مذهبی بزرگ بود که بنام او امور دولت را اداره میکردند و به بهانه‌ای اراده خداوندان بتأمین منافع شخصی و اطفای احساسات کینه و انتقام خود میپرداختند. ولی آول مردوک بدی با یاد نزاع و رقابت بین آنها پرداخت که دو سال بعد دسته‌ای از شورشیان که از دربار مردوود شده بودند بفرماندهی نرگال - سار او سور^۴ برادر زن پادشاه او را از سلطنت خلع کردند. این دسته نظامی که بدینسان زمام امور را بدست گرفت مدعی شد که نماینده همان سازمان نظامی است که در گذشته بابل را از باغ آشور رهاینده بود. ولی نرگال نتوانست مدت زیادی زمام امور را در

1- Arallu

2- Nergal

3- Awel-Mardouk

4- Ewil-Mérodach

5- Nergal-Sar-Ousour

دست داشته باشد و در اثر یک بیماری شدید در گذشت . پس از او پرسش لبازی مردوك^۱ که از دسته سران مذهبی بود چند ساعتی جانشین او شد ، ولی پیش از آنکه فرصت یابد معابد را مستقر سازد در جریان یکی از توطئه های درباری بقتل رسید . نبونید فرمانده سورشیان جدید و نماینده دسته نظامی در سال ۵۵۵ قبل از میلاد بر تخت سلطنت با پل جلوس کرد .

ساموآدانگا^۲ ، مادر نبونید کشیش رب النوع «سن»^۳ خدای ماهتاب بود . اطلاع ما از زندگانی این زن بوسیله کتبیه زیر است که از سال ۵۳۷ قبل از میلاد باقی مانده و در محل معبد خدايان در هاران کشف شده است : «سن خدای ماهتاب بخاطر احترام و علاقه ای که به خداوندی او دارم خواسته های مرا میپذیرد ... نبونید ، پادشاه با پل فرزند و جگر گوشة من دستور های فراموش شده او را احیا کرد . او بنای ازیپار^۴ را از نو بساخت و شهر هاران را آبادتر از سابق کرد . سن ، پادشاه خدايان مرا سربلند و نامم را در سراسر کشور مشهور و بزرگ کرده است . سالها و روزهای طویل که وسیله مسربت قلب من است بیش از پیش بمن می بخشد ، بحدی که از زمان آسور بانی پل پادشاه آشور تا نهمین سال سلطنت نبونید ، پادشاه با پل و جگر گوشة خودم ، مدت یکصد و چهار سال خداوند سن ، سلطان خدايان ، بمن حیات داد . نگاه چشمانم هنوز درخشنان است و از کمال عقل و بصیرت برخوردارم . دست و پای من در نهایت سلامتند ؛ گفتار من مورد احترام است . خوراکیها و آشامیدنیها که اسباب مسربت قلبند ، بمن سازگارند . هر ماه بدون استثناء لباس های فاخر بپر میکنم و گوسفندان فربه و آرد و شراب ، روغن و عسل و میوه های باع الامکو^۵ به خداوندان اهداء میکنم . علاوه بر آن ، قربانی هائی از گیاهان خوش بو برای آنها میفرستم و در برابر آنها قرار میدهم .» رب النوع «سن» در شهر اور^۶ نیز مورد پرستش و احترام بود . پرستش آن ظاهر آز پرستش خورشید هم قدیم تر بوده است و چنین بنظر میرسد که مردمان دنیا قديم از حرکات ماه بيشتر متغير بوده اند و حتی ماه هارا از روی آن اندازه ميگرفته اند .

ساموآدانگا تاسن هفتاد سالگی هنوز بخدمت خدايان مشغول بود . وي در سال

1-Labasi-Mardouk

2- Samoua-Danga

3- Sin

4- Egipar

5- Elamekou

6- Ur

نهم سلطنت نبونید در پنجم ماه نیسان^۱ در دور کارازو^۲ شهر کوچکی ببروی فرات در گذشت. آخرین پادشاه بابل و «جگر گوشه» مادر لباس‌های فاخر به اندام جسد بیجان او پوشید و آنرا به جواهرات ذیقیمت بیاراست. آنگاه جسد مادر را با چربی های معطر بیندود و از مردوك، آآ^۳، ونبو که میتوانستند خدمتگذاران صدیق خود را از نو زنده کنند استمداد کرد، زیرا این خدایان به زنده کردن مرد گان علاقه داشتند. اکنون نبونید بر بابل سلطنت میکند. شهر بابل که ثروت همسایگان را بداخل خود کشیده بود و از کاروان‌هائی که از قلمرو آن میگذرند مالیاتی گزار میگرفت چنان در افتخار و ثروت ییکران خود غوطه‌ور بود که ارزش قوم پارس را بهیچ گرفت و جز تحولات بهای محصول و غله بچیزی بیندیشید. این شهر بزرگ چندان به نتایج فتوحات نظامی کوروش که تعادل سیاست مشرق زمین را بتفع خود تغییر داده بود نمی‌اندیشید. تجار و کسبه متمول بابل نسبت به رچیز که بر عایدات آنها نمی‌افزود بی‌علاقه بودند و حتی اسم پادشاه هخامنشی را که درسه هزار و پانصد کیلومتری پارس سواحل آسیای صغیر را تسریخ کرده بود نشنیده بودند. طبقه نظامی بابل بیکاره و تنبل بود و بعلت افتخارات زیادی که بیجهت بخود نسبت میداد، قادر نبود بچیزی غیر از آرامش و آسایش و تشریفات باشکوه و جاهطلبی‌های کوچک بیندیشید. فرماندهان از سفر طولانی که بخت النصر آنها را از اعماق صحاری تا کشور دورافتاده سبا بدنبال خود برده بود خسته بودند و به عشق افتخارات گذشته خود میزیستند. اهالی بابل هر گز علاقه زیاد بجنگ نداشته‌اند. بعد از ایام سخت گذشته و سقوط نینوا، استعمار اقتصادی بابل براساس وطن پرستی نظامی شدید مردم استوارشد. ولی ثروت و آسایش بی‌سابقه‌ای که در مدتی کوتاه بدست آمد حالت صلح طلبی و آرامش جوئی خاص وزائدی ایجاد کرد که منشاء انحطاط بابل محسوب میشد. صلح هرگز در تاریخ پسر یک حالت عادی و معمولی زبان نبوده است و کسانیکه خود را تسليم لذائذ آن کرده‌اند بزوی از نتایج سخت آن عبرت گرفته‌اند. صلح زاده میدان جنگ یعنی جائی است که مرد گان سرنوشت آینده را تعیین میکنند. پیروزی در جنگ باید دائماً تکرار شود. اگر امپراتوری‌های بزرگ پس از یک دوره درخشان از تمدن خود ناپدید میشوند علت آنست که تصور میکرده‌اند برای ترسانیدن اقوام جدیدی که دائماً گرد آنها در

شرف تکوین بوده‌اند تکان دادن مترسک فتوحات سالهای گذشته کافی است.

در همان هنگام که کوروش به سارد وارد میشد، اهالی بابل به محاسبه امور تجاری خود مشغول بودند. یکی از عوامل اضطراب و تشویش بابل وجود روز-افرون عناصر خارجی بود که موج پایان ناپذیر آن تعادل جامعه را بنحوی خطرناک تغییر داده بود. بزودی عوامل خارجی بر ساکنان محل که افراط در آسایش طلبی آنها را فاسد کرده بود فائق آمدند. خون ناپاک باخون‌بابلی‌ها مخلوط شد. این خارجی‌ها که بدنبال گردونه‌های کشور گشایان بابلی به شهر وارد شده بودند، قوای حیاتی ملت بابل را از هم گسیختند و نیروی طبیعی آنرا نابود کردند و باقیمانده امپراتوری بابل را با عوامل مشکوک که آماده ویران کردن آن بودند غرق ساختند. این طفیلی‌ها بیشمار با سازمان عالی خود شهری را که خود بطفیل آن سیزیستند چهار اختناق کرده بودند. نجبا که بر گزیده نژادی مردم بابل بودند و مدت‌ها عوامل فعال و مؤثر ارتشم و مذهب و ادارات امپراتوری را تربیت میکردند و دوهزار سال استقلال و سلطه بابل را باخون خود خریداری کرده بودند اکنون در کسالت ییکاری غوطه‌ور بودند. بابل دیگر باین طبقه اشراف احتیاج نداشت. این طبقه اشراف بیکار که سرشار از افتخارات و اموال بود بسهم خود از پادشاه و خدایان خود امید و انتظاری نداشت. کم کم هر روز که میگذشت مفسران رسمی علائم شوم تازه‌ای درافق میدیدند. آیا خدایان بخشش آمده بودند؟ جادوگران نیز اضطراب خود را پنهان نمیکردند. آیا این پارس‌های خطرناک را که امپراتوری لیدی را در هم فرو ریختند خداوند مردوك که از قوم خود خسته است نفرستاده؟ آیا این امپراتوری تازه بدوران رسیده و این مرد پارسی که از دو خون است خطر واقعی برای بابل نیست؟ بخت النصر قبل از مرگ خود گفته بود: «ای اهالی بابل! من بخت النصر، پیش بینی میکنم که بد بختی بزرگی گریبانگیر شما خواهد شد... مردی از دو خون مختلف از پارس خواهد آمد که خداوندانش ازاو حمایت میکنند، او شمارا به اسارت خواهد گرفت.» جادوگران و حشمت‌زده نقل میکردند چند سگ خارجی دیده‌اند که بر تخت پادشاه بزرگ کشافت کرده بودند. همین جادوگران با اضطراب احتشاء حیوانات را ملاحظه میکردند و آنها را سیاه و بهم پیچیده میبیافتد! دستگاه اداری نیز بنویه خود در هم فرمیزیریخت. در تمام ادارات نظامی و غیر نظامی هرج و مرچ توسعه می‌یافتد و تمام مدارج و مراتب سرایت میکرد. چنین بود اوضاع

بابل در موقعی که نبونید بر تخت سلطنت جلوس میکرد. در داخل کشور بعلت شدت اختلاف دسته های مذهبی و نظامی که مدت چهار سال چهار پادشاه بر تخت نشاندند، قدرت حکومتی رو بضعف و انحطاط بود. در خارج کشور نیز اوضاع بهتر نبود. پس از انقراض دولت لیدی در سراسر منطقه زمین بیش از دو امپراطوری دیگر باقی نماند، یکی امپراطوری کوروش و دیگری امپراطوری بابل. عامل اضطراب جدیدی که درین موقع باریک بروز کرد این بود که از نخستین روزهای جلوس نبونید بحران سیاسی شدیدی در بابل ایجاد شد. ایلام و شوش که حتی در مدت سلطنت کو تاه آول. مردوك و نرگال خراج معمولی خود را به بابل میپرداختند، از ضعف دولت مرکزی استفاده کردند و خود را از محیط امپراطوری مجزا ساختند. در عین حال، پیشگوئی های موحس پیشوايان یهود که مصائب بزرگی برای بابل حدس زده بودند روح پادشاه جدید را رنج میداد.

نبونید آخرین پادشاه خاندان سلطنتی بابل جدید یکی از شخصیت های عجیب تاریخ است. چون در شهر هaran از مادری که کشیش «سن» یعنی ربة النوع ماهتاب بود متولد شده بود علاقه زیادی با مور مذهبی داشت. دوهزار سند تاریخی که بیست و پنج قرن پس از او کشف شد نشان میدهد که در زمان این پادشاه امور مذهبی مانند زمان پدرش رو برونق بود.

معبد سیپار را که هامورابی ساخته بود از نو بنا کرد. استوانه بزرگ این شهر یک سند بزرگ تاریخی است، چه این سند بما نشان میدهد چگونه پادشاه مدعی بود که خداوندان نسبت باو مساعد هستند. بر روی این استوانه بزرگ که از گل رس ساخته شده چنین نوشته شده: «برای خداوند شاماش^۱، دادرس آسمان و زمین بخت النصر معبدی در سیپار بنا کرده بود که ابارا^۲ نامیده میشد. او در جستجوی آثار باستان این معبد بود ولی آنرا نیافت. این معبد را در مدت چهل و پنج سال بنا کرد. دیوار محوطه این معبد فرو ریخته بود. من مضطرب و ناراحت بودم. مدتی مردد بودم. مدام که خداوند شاماش را از آن بیرون نیاوردم و در معبد دیگری مسکن ندادم چهره ام وحشت زده و مضطرب بود. من آن معبد را ویران کردم و آثار باستان

آنرا یافتم. آثار باستان نارامسن^۱ فرزند سارگن را که مدت دو هزار و دویست سال هیچیک از پادشاهان قبل از من آنرا اندیده بودند، خداوند شاماش، قائد بزرگ «ابارا» معبد عزیزم، بمن مکشوف کرد. در ماه تشریت^۲ که ماه مساعدی بود در روز مبارکی که خداوندان شاماش و رامان^۳ شگون آنرا در خواب بمن فاش کرده بودند، دیوارهای آنرا باطل و نقره و سنگهای قیمتی و چوب جنگلی و عطر سدر با شعف وجود تمام بنا کرد. سقف آنرا از پنج هزار تنۀ بزرگ درخت سدر پوشاندم. برای درهای آن سدرهای عظیم ولو لا آوردم. من برج «ابارا» را از نوبنا کردم. من دست قائد خود خداوند شاماش را گرفتم و با شعف و وجود تمام وی را در معبدی که در قلب عزیز بود مسکن دادم. داستان «نارامسن» فرزند سارگن را که دیده بودم تغییر ندادم، ولی آنرا روغن اندوکردم و پس از آنکه قربانیهایی بآن تقدیم کردم بالوشهای خودم بر جای اول نهادم. ای خداوند شاماش، قائد بزرگ آسمان و زمین، روشنائی پدران خداوند، فرزند خدای «سن» والهه ننگال^۴ وقتی تو در «ابارا» معبدی که دوست میداری وارد میشوی و در آرمگاه ابدی خود قرار میگیری، مرا نبیند پادشاه بابل، شاهزاده نگهبان تو، کسی که قلب ترا بشعف میآورد و بنا کننده آرامگاههای فرخنده تو است با ملاحظت و محبت بنگر. هر روز در طلوع و غروب آفتاب، در آسمان و زمین پیش بینی های مرا صائب گردن؛ عبادات مرا پیذیر و تقاضاهای مرا مستجاب کن. عصای سلطنت و فرمانروئی که تو در دست من گذارده ای قرنها و قرنها در دست من باقی بماند!»

همین استوانه سپیار خوابهای نبونید را برای مانقل میکند، از قبیل خوابی که طی آن یکی از خداوندان به پادشاه بابل اعلام میکند که کوروش باید آستیاژ را مجازات کند: «در آغاز سلطنت جاودانی خود خوابی دیدم. قائد بزرگ خداوند مردوك و خدای «سن» فروزنده آسمان و زمین یکدیگر را ملاقات کردند. خداوند مردوك خطاب بمن چنین گفت: «نبویند، پادشاه بابل! با اسبان و گردونه های خود خشت خامرا حمل و «ارخولخول»^۵ را بنا کن تا

۱- نارام سن (Naram-sin) دو هزار سال قبل از بخت‌النصر یعنی در حدود ۵۰۰ سال قبل از قرن ما میزیست. نبونید با کشف آثار باستانی او همان وجود و شعفی را احساس کرده بود که امروز باستان‌شناسان معاصر هنگام کشف لوحه‌های گلی نبونید احساس میکنند.

2- Teshrit

3- Ramman

4- Ningal

5- Erkhulkhul

خدای «سن» و قائد بزرگ بتواند منزل خود را در آن مستقر سازد. «من که دچار خوف شده بودم، به خداوند مردوك و قائد خدايان چنین گفتم: «معبدی که میگوئی بنا کنم در محاصره مادها است و اينها قوى و نير و منندند.» مردوك در جواب من گفت: مادهايی که از آنها گفتوگو میکنی خودشان و کشورشان و پادشاهانشان دیگر وجود ندارند. در آخر سال سوم کوروش پادشاه آن زان و خدمتگذار جوان خداوند مردوك طلوع کرد و با معدودی از سپاهیان خود سپاه متعدد ماد را نابود ساخت. او استیاپز پادشاه مادران گرفت و مانند اسیر جنگی به کشور خود برد. این بود گفتار خداوند مردوك، قائد بزرگ خدايان و خداوند سن فروزنده آسمان و زمین که دستور او باید اجراء شود.»

هفت خط از متن دیگری که بروی لوحه‌ای سنگی حک گردیده و در حوالی هیله^۱ کشف شده نمونه دیگری از متون نبونید است که در ضمن یادآوری خاطره خرابی بابل بدست سناخ ریب در سال ۶۸۹ چنین مینویسد: «به هیچ چیز رحم نکرد. او به بابل آمد، معابر را ویران ساخت، خاک را زیر رور کرد، مجسمه هارادر هم شکست، دستهای خداوند مردوك را گرفت و اورابه آشور وارد ساخت. او با کشور بابل مانند خشم خداوندی رفتار کرد. خداوند مردوك خشم خود را تسکین نداد و مدت بیست و یک سال در آشور بماند. سراجام زمانی رسید که پادشاه خداوندان تسکین یافت و بیاد از ازیل^۲ و بابل مقر حکومت خود افتاد.»

نبویند که اهل علم و باستان شناسی و مردم مقدس بود فعالیت خود را مصروف جستجو و حفاری در زمین کرد تا آثار مقدس قدیم را بیابد. قسمت اعظم در آمدا و صرف تعمیر معابد میشد. او میکوشید تا پرستش ماه و خورشید در هaran شهرزادگاه وی ولارسا^۳ و سیپار باشکوه بی سابقه‌ای تجدید شود. وقتی نخستین سنگهای بنای ویران قدیم را مییافت و به استاد و مدارک و آجرهای قیمتی باستان که مهر پادشاهان کلده بر آن نقش بسته بود دست مییافت، سروری فراوان با ودست میداد. نبونید جنون باستان شناسی داشت و تصویر میکرد که خدايان نیز طالبند مجسمه‌های خدايان قدیم و خدايانی که در باشکوه ترین ایام عظمت کلده حکومت داشتند در بابل جمع شود. این حرصن و لع بیجای نبونید در جمع آوری مجسمه‌های خدايان دسته مذهبی بابل را سخت مضطرب و پریشان کرد. سران مذهبی که از امتیازات و افتخارات خود با سریختی تمام دفاع میکردند با نظر بد به نقل و انتقال مجسمه‌های خدايان محلی نگریستند. آنها عقیده داشتند که خدايان نباید بازیچه اشخاص و حتی

پادشاه بابل شوند . کارکنان معابد نیز از مهاجرت اجباری خدايان خود که باعث فخر و مبارفات شهر و در موقع جنگ و بروز بلايا و مصائب محافظ آن بودند راضی نبودند . نبونید که دچار جنون جمع آوری خدايان شده بود متهم شد که قصد دارد اوضاع را کم کم تغییر دهد و چون مادرش تاسن هشتاد سالگی کشیش ربة‌النوع ماه بوده است ، او نیز قصد دارد بر احترامات این ربة‌النوع بیفزاید . سرانجام وقتی نبونید با جسارت و گستاخی غیرقابل تصویر در شهر اور که یکی از مرآکز پرستش ماه بود موقعیت بنای مقدس را تغییر داد و حتی کار را بجائی رسانید که در عین بهت و حیرت مردم دختر خود را به سمت کشیش «سن» در آن شهر منصوت کرد و تشریفات مذهبی جدیدی بوجود آورد ، کم کم کاهنان معبد مردوك زمزمه شکایت سردادند . بعد از این اعلام خطر که سروصدای زیاد در معابد ایجاد کرد خدمتگذاران و کارکنان معابد ناظر و قایع جدیدی شدند . «سن» خدای خصوصی نبونید کم با مردوك قائد بابل بر قابت پرداخت . بدین ترتیب احترامات خداوند «سن» بر ابر احترامات خداوند مردوك میشد و در حقیقت افقلابی در عالم مذهب انجام میگرفت . مردوك بتدریج توانسته بود قدرت خود را بر خدايان تحمیل کند : دوموز^۱ و ننژیزید^۲ خداوند جنگل ، ننگربزو^۳ خداوند شراب و سومو گان^۴ حامی گنه‌ها و آتو^۵ خداوند آسمان سرپوش عظیم جهان ، و انهیل^۶ فرمانده طوفانها و آداد^۷ خدای طغیان و سیل و آنکی^۸ که بر آپسو^۹ گرداب عظیم اقیانوس‌ها حکومت مینمود ، و «آآ»^{۱۰} که انسان را از خاک رس آفرید و شاماش مظهر خورشید همه خداوند مردوك را محترم میداشتند . مردوك که موفقیتش مدعیون تفوق شهری بود که مذهبیش در آن اجرا میگردید ازین بعد تنها نبود ورقیب تازه‌ای برای او پیدا شده بود^{۱۱} . وقتی اصول مذهبی تغییر

1- Dumuzi-Tammouz	2- Ningizzide
3- Ningrisou	4- Sumugan
5- Anu	6- Enhil
7- Adad	8- Enki
9- Apsu	10- Ea

۱۱ - هر شهری دارای خداوندی مخصوص بود . هر یک از این خدايان اسمی مختلف داشتند ، ولی قدرت و اختیارات آنها تقریباً نظیر هم بود . گاه بعنوان خداوند طوفان و باران سودبخش حکومت میکرد ، گاه بعنوان خداوند درخشانی که عالم را به حرارت خود زنده

داده شد و خداوندان بسیاری از شهر هارا از معابد آنها خارج کردند و باسارت به بابل بر دند دیگر کشیشان مخالف نتوانستند اهانت بزرگی را که به مردوك خداوند بزرگ و فرزند بعل^۱ شده بود تحمل کنند و به نبونید تذکر دادند که وقتی خاندان هامورابی با بل را بصورت بزرگترین شهر جهان درآورد، این شهر عظیم یک خدای منحصر و مخصوص لازم داشت و کشیشان با بل چنین صلاح دیدند که این خدای مخصوص و خدای خدایان مردوك باشد. و نیز به نبونید یادآوری کردند که هیچ خدای دیگری شایسته احترامات و خدماتی که به مردوك می‌شود نیست، زیرا فقط مردوك است که هیئت خدایان را هنگام جنگ باتیاما^۲ و هرج و سرج نجات داده و خدایان نیرو و تدبیر اورا تصدیق کرده وقدرت نهائی را در کف او نهاده اند. تحمیل کردن رب النوع «سن» به شهر با بل بمنزله اهانتی بزرگ به مردوك است. در استوانه کوروش که بدختانه صدمه زیاد دیده است شرح اختلافاتی که بین دسته های مذهبی با بل و نبونید رویداده بتفصیل آمده است. بموجب این سنده نبونید مکر رمدعی شده بود که شاماش خداوند خورشید و آداد^۳ خداوند آب را دیده و با این ادعا به حدود صلاحیت کسانی که رسماً کارشان ملاقات خداوندان بود تخطی و تجاوز کرده بود.

در زمان این پادشاه بی حال دیگر گفتگو از جنگ و بخصوص جنگ های خارجی در میان نبود. آنچه از اقدامات سیاسی نبونید برای ماباقی مانده است بسیار ناچیز و کوچک است. در سال ۵۵۴، بعد از جشن سال نو که هر ده سال یک بار بر پا می‌شد، پادشاه با بل به صور می‌رود و هیرام^۴ پسر ایتو بعل سوم^۵ و برادر مادر بعل را در آنجا مستقر می‌کند. در ۵۵۲، شهر های آدومو^۶ و تیما^۷ را که بر راه های تجاری بصره و فیر^۸ و راه های کاروانی عربستان و دریای احمر و خلیج فارس مسلط بود تصرف می‌کند.

میداشت و گاه بعنوان خداوند دانا و عاقلی که بر همه چیز عالم و قادر است. خدای هر شهر فرمانروای مطلق آن بود ولی خدای منحصر بفرد آن نبود زیرا در جوار خود پرستش سایر خدایان را نیز اجازه میداد. گاه اتفاق میافتد که شهرت خدای یکی از شهرها بدرجه ای میرسید که در شهرهای دیگر علاوه بر معبد خدای محلی، معبدی هم برای آن خدا بنا می‌کردد. و گاه نیز وقتی یکی از شهرها در جنگ بر شهرهای مجاور تسلط می‌یافتد^۹ مجسمه خدایان اتباع جدید خود را به شهر خود منتقل می‌کرد.

نبونید با تصرف تیما نقشہ بخت النصر را تجدید میکرد و قصد داشت پایتخت خود را در آن شهر مستقر سازد . در سال ۵۸۴ ، یعنی سال هفتم سلطنت خود ، درین شهر اقامت کرد . آیا قصدش این بود که بابل را از تعرض دولت مصر مصون بدارد یا بر عکس ، قصد داشت باین وسیله بامصر نزدیک شود و قرار داد اتحاد تدافعی بر ضد پارس ها منعقد کند ؟ آیا نقشہ او از این هم کم اهمیت تر بود و صرفاً قصد داشت بنحو مؤثر نقل و انتقال کاروان های صحراء را تحت نظر گیرد و توسعه اقتصادی بابل را که انبار محصولات جهان باستان بود افزایش دهد ؟ آیا قصد داشت پس از مشکلات زیادی که بعلت ابداعات و ابتکارات تازه خود و اجرای حفاری های مقدس باستان شناسی در بابل گریبانگیرش شده بود مدتی باین شهر مهاجرت نماید ؟

نبونید با اقامت در شهر تیما حققاً از همه جهات فوق الهام گرفته بود ، لیکن دلیل عدمه مهاجرت او استقرار نظم در شبه جزیره عربستان بود که در ظاهر مطیع امپراتوری او بود ولی در عمل بعلت شورش های متعدد از بابل مجزا بود . نبونید بالتاخد این سیاست در حقیقت از سیاست یکی از اسلام خود پیروی میکرد ، چه قبل از او تگلات فالازار^۱ یک بار قصد ایجاد سلطه مطلق بر راههای تجاری در کشورهای جنوب کرد . بطوری که از سالنامه معروف نبونید معلوم میشود ، نبونید مدت پنج سال یعنی از سال هفتم سلطنت خود تاسال یازدهم در تیما بماند . در مدت غیبت او امور حکومتی بابل بدست پسرش بالتازار^۲ داده شد . نبونید این پسر را بسیار عزیز میداشت و هنگام پرستش «سن» خدای محبوب خود نام اورا برزبان میآورد : «من ، نبونید ، پادشاه بابل را از گناهان خلاص کن . در قلب بالتازار فرزند ارشد وجگر گوشة من ترس خداوندیت را جایگزین کن تا گناهی مرتکب نگردد و از کمال حیات برخوردار شود .» ولی افسوس ! بالتازار کسی بود که در ضمن یک جشن تاریخی ناظر ورود پارس ها به شهر بابل شد !

بقیه پاورقی از صفحه قبل

- | | |
|------------------|------------|
| 3- Adad | 4- Hiram |
| 5- Itho-Bââl III | 6- Adoumou |
| 7- Tayma | 8- Phir |

۹- این شهر که والین (Wallines) در سال ۱۸۴۸ آنرا مشاهده کرده در ارتفاع ۳۴۰۰ پانسبت به سطح دریا ساخته شده بود . دوران ششم قبل از میلاد اهمیت آن بدروجۀ اهمیت بابل بود . راههای پترا (Pétra) و گرا (Gerra) و سبا (Saba) متوجه این شهر میشد .

- | | |
|---------------------|--------------|
| 1- Téglath-Phalasar | 2- Balthasar |
|---------------------|--------------|

نبونید که منحصرآ بفکر جمع آوری مجسمه های مقدس و آثار باستانی وایجاد معابد بزرگ بود چگونه میتوانست سیاست درست و صحیحی دربرابر ادعاهای بیشمار پارس ها اتخاذ کند ؟ با وجود سلطنت می نظیر بخت النصر و فتوحات زود گذر این پادشاه ، امپراطوری بابل یک قرن قبل از آن تاریخ متهم ضرباتی شده بود که استحکام پایه های اساسی آنرا متزلزل کرده بود . این امپراطوری در نتیجه فتوحات آشوری ها و هجوم اقوام سیت که مدت بیست و هشت سال ادامه یافت قوای خود را از دست داد و فرصت آنرا نیافت که بنحو مؤثر جراحات خود را تسکین دهد و نیروی ازدست رفته را بازیابد . و علیرغم جنگ های بزرگ و پیروزی های بخت النصر ، قدرت بابل و اهمیت مأموریت تاریخی این شهر هر لحظه در معرض آزمایش و خطر بود .

فصل هشتم

بابل

نبونید در بابل و تیما سلطنت میکرد. بابل...! زمانی بود که در دنیا یک زبان بیش وجود نداشت و اقوامی که از جهت مشرق بیرون آمده بودند، در کشور سنار^۱ سبزی و خرمی یافتند و در آن مسکن گزیدند و یکدیگر چنین گفتند: «آجر بسازیم و در آتش بپزیم». سپس چنین گفتند: «بیانید شهری برای خود بسازیم و برجی بر آن بناسنیم که قله آن در آسمان‌ها باشد تا قبل از اینکه در سراسر زمین پراکنده شویم نام خود را معروف و مشهور کنیم». ولی وقتی خداوند برای دیدن شهر و برج آن که فرزندان آدم مشغول بنا کردن بودند پائین آمد با خود چنین گفت: «اینها همه از یک قوم هستند و یک زبان تکلم میکنند و اکنون که مشغول بنا کردن این شهر شده‌اند چنانچه آنرا پیابان رسانند دیگر آنرا ترک نخواهند کرد. پس باین محل فرود آئیم و چنان زبان آنها را مختلف کنیم که دیگر نتوانند باهم مکالمه کنند». بدین ترتیب بود که خداوند آنها را در سراسر جهان پراکنده کرد و نتوانستند آن برج را بنا کنند. وبهمنی جهت است که این شهر بعدها بابل^۲ نامیده شد، زیرا در این شهر بود که زبان سراسر زمین مخلوط شد...»^۳

امروز عابری که از راههای ویران صحاری سوزان بین النهرین میگذرد، کمتر این اسم بگوشش میرسد. بابل!... باستان‌شناسان بزحمت محل این شهر عظیم را که مظهر زحمات طاقت فرسائی بوده و دو هزار سال قبل مدتی مديدة گاهواره تمدن جهان بوده است می‌یابند. بابل!... در صحرائی که مانند اقیانوس عظیم گسترده شده و سواران صحراء گرد در جستجوی سراب هستند، بزحمت میتوان درین گوشه و آن گوشه‌آثار ویران بناهای را یافت که با آنها را سائیده است. ویرانهای برج آگار گوف^۴؛

1- Sennar

2- Babel

۳- نقل از یک تاریخ XI - Genèse

4- Agargof

هنوز بصورت یک قطعه مکعب شکل بارتفاع چهل متر باقی است. این بنا از خشت خام و گل رس ساخته شده بود. بین هر هفت یا هشت قشر آن بسترهای ازنی قرار داده بودند تامواد ساختمانی را محکم و خشک کردند. این بنا که از خشت خام و نی ساخته شده بود، هنوز بعد از هزاران سال نسبت سالم باقی مانده است! آناستاز^۱، دانشمندی که سانها است بنایندگی از طرف عراق بعنوان یکی از بیست تن اعضای دائمی فرهنگستان عرب در قاهره انتخاب شده برای تعیین تاریخ ساختمان این برج که یکی از سالم ترین آثار باقیمانده بابل است تحقیقات زیاد کرده و باین نتیجه رسیده است که برج آگار گوف در زمان دوری گالزو^۲ که معاصر ابراهیم بود ساخته شده است. بعقیده این دانشمند، این برج که دربرابر زمان و بشر مقاومت کرده است یکی از قدیم ترین آثار تاریخی جهان است.

از شهر بابل، امروز فقط ویرانهای اتنانکی^۳ «خانه بنای زمین و آسمان» و برج معروف بابل باقی است. هنوز میتوان پلکانی را که به اولین طبقه این برج عظیم متصل میشد مشاهده کرد. پایه این برج بر روی مساحتی معادل ۸۳۰۰ مترمربع قرار گرفته بود. منظره عمومی این بنای معروف بشکل منشورهای چهار گوش مستقیم بود که طبقه بطبقه رویهم قرار گرفته بود و به اندازه بطبقه هفتم نزدیک میشد کوچکتر میشد. چه منظره فراموش ناشدنی دربرابر چشمان کسی بازمیشد که با خرین طبقه این برج صعود میکرد و شهر بابل را با دیوارهای عظیم و معابد مستحکم و محله های پر جمعیت و تشریفات مذهبی که از جاده شاهی تامبود مردوک بر گزار میشد از فراز برج مشاهده میکرد؟ اتنانکی که در زمان نبوپالاسار^۴ از نو ساخته شد، یکی از قدیم ترین بنای عهد باستان است، چه آجرهایی در آن یافته شده که مهر آساردون^۵ بر آن حک گردیده است. اسکندر کبیر که شهرهای زیاد بنا کرد تصمیم گرفت آنرا تعمیر کند، ولی بطوری که سترابن نقل میکند ازین تصمیم منصرف شد «زیرا این کار کار بزرگی بود که مدت زیادی وقت لازم داشت، تنها برای ساختن سطحهای

1- Anastase

3- Durigalzu

3- Etéménanki

4- Nabopalassar

- اینست متن یکی از لوحات نبوپالاسار: «در آن زمان که برج بابل متزلزل و ویران گردیده بود مردوک بن امر داد پایه های مستحکم آنرا در اعماق جهان قرار دهیم تا قله آن به آسمان ها صعود کند.»

6- Assardon

که برای خالی کردن خاک‌های ویرانه لازم بود، کار یک روز ششصد هزار کارگر لازم بود.»

ویرانه‌های بورسیپا در دوازده کیلومتری بابل قرار گرفته، بر فراز توده آبوبه و بی‌شکل این بنای عظیم که ارتفاع آن به چهل متر میرسد قسمت‌های بزرگی برنگ سیاه و سبز قرار گرفته که آجرهای آن در اثر حریقی عظیم شیشه‌ای شکل شده است. کولدوی^۱، دانشمند عالی‌قدرت بابل‌شناس معبد نبو را کشف کرده است. این خدائی است که مجسمه اورا هرسال به بابل می‌برندند تا در رژه مقدس مذهبی درین خدایان شرکت کنند. این رژه به هدایت مردوك «خدای بزرگ»، شاه خدایان که دوقطب زمین و آسمان را در دست دارد و شهرهارا بینان می‌نهد، و معابد خدایان را مراقبت و حمایت می‌کند» انجام می‌گرفت^۲. بقسمی که یکی از کتیبه‌های کشف شده درین محل حکایت می‌کند، بخت النصر پر گزیده مردوك «برج بابل را که مردمان از زمان طوفان نوح ترک کرده بودند تعمیر کرد»... ظاهرآ اینجا محل واقعی بنای عظیمی بوده که بعد از طوفان نوح در تاریخی که اطلاعی از آن در دست نیست در صحراء بنا شده بود... اینست آنچه از شهر عظیم و نیرومند بابل باقی مانده است. در زیر اشعة سوزان آفتاب از شهرهای گذشته جز خاطرهای باقی نیست. با این حال، ویرانه‌های این شهرها که در صحرای بی‌پایان شن بزمت جلب توجه می‌کند نشانه‌ای از زیبائی‌های تمدن شگفت‌آوری است که سازمان‌ها و هنر و صنعت آن مارا دچار حیرت و تعجب می‌کند تمدنی که هزاران سال دوام آورد و تا مروز از منشاء و مبدع آن بی‌اطلاعیم. از آنچه موجب آسایش مادی و معنوی اقوام تاریخ شد، امروز در گوشه و کنار آثار کوچکی که مظهر زحمت و رنج طاقت‌فرسا بوده است کشف می‌شود، از قبیل چند آجر نقاشی شده بقایای ظروف گلی بارنگهای سرخ فام، مجسمه‌های کوچک، قسمت‌هایی از مجسمه‌های عظیم و قطعاتی از حجاریهای دیواری که عظمت و شکوه سلطنت‌های بزرگ وقت را نشان میدهد.

مؤلف این کتاب هنگام عبور از کوره راههای کاروانی که موصل را به ابوکمال

1- Koldewey

— لوحة بلخاران - بل اوتسور (Bêl-kharran-bêl-utsur) که در تل آبنا (Tell-Abta) واقع در شانزده فرنگی جنوب غربی موصل کشف شده است.

و بالمير را به بغداد متصل میکند، بابل را از نزدیک مشاهده کرده و این شهر آسمانی را که «خالق کل در اختیار خدایان گذارده بود» از نزدیک دیده است. او صحرائی را که این شهر در آن بنادرگردیده بصورت دشتی سبز و خرم که کتبه های آشوری بهشت زمین نامیده اند در مغیله خود زنده کرده است... وی شهر بابل را مانند سراب عظیمی در مقابل خود مجسم دید، بابل معروف و افسانه ای با معبد مردوک و هشت برج مطبق، باغ های معلق، معابد عظیم و رصدخانه هائی که دانشمندان ستاره شناس در آن بقارئ نوشته های مرموز آسمان مشغول بودند، کاخ هائی مملو از بتهای مختلف و گاو های بالدار و رب النوع های آفتاب وربه النوع هائی از مرمرسیاه. وی شهر عظیم را بالستحکامات وسیع و پهن آن در مقابل خود مجسم یافت، استحکاماتی که در بالای آن چهار گردونه میتوانست بموازات هم حرکت کند. وی زمزمه مداوم موجی از مردمان را شنید که اسامی خدایان بی شمار را به هزار زبان بیان میکردند و رصد ها در آهنین شهر میگذشتند. بابل... تهدنی که برای ابد ناپدید و بدست امواج باد متفرق گردید! درین محل است که میتوان هم زبان با یکی از شعرای مگالولویس^۱ در آر کادی^۲ چنین زمزمه کرد: «از شهر عظیم، امروز جزویرانه ای وسیع باقی نیست.» کجا هستند معابد سه گانه ماه باستق های فلزی، حصارها، خدایان، سپاهیان و تاج و تخت این شهر عظیم؟ چه کسی مجسمه عظیم بخت النصر را که صد و پنجاه هزار کیلو طلا وزن داشت با خود برده است؟ مرد گان کجا هستند؟ دیگر کسی آهنگ مذهبی کشیشانی را که کلاه مخصوص بسرداشتند و تغذیه اژدهای مقدس ساتورن^۳، خورشید اسرار آمیز شب های تار از امتیازات خاص آنها بود نمی شنود. تاریخ بشر از پنج هزار سال قبل زیاد طولانی نیست، فراموشی بطور دائم و باصبر و حوصله حیوانی تارو پود خود را گرد زمینی که از اسرار مخوف مستور است می گشاید.

بابل...! مدت چهل و دو سال یکزن برآشور حکومت کرد. مدت چهل و دو سال سعیر امیس^۴ به تهیه سپاه پرداخت، در هند جنگید، سراسر عربستان و حبشه را تسخیر کرد، شصت و چهار کیلومتر استحکامات و دویست و پنجاه برج مسلح به آتش افکن گرد شهر بابل بنیان نهاد. باغ های معلق بین زمین و آسمان احداث کرد. این

1- Mégapolis

2- Arcadie

3- Saturne

4- Sémiramis

شاهکار که یکی از عجایب هفتگانه دنیای باستان است شگفت‌انگیز‌ترین و بدیع‌ترین اثر معماری تاریخ جهان است. بوسیله ستون‌هائی خالی و دستگاهی که ماهرانه بانیروی آب بکار می‌افتد، آب بطقات فوقانی این باغ میرسید. مغز این زن با اراده بایجاد جهانی تازه پرداخته بود: مسیر آب فرات را تغییر داد، پایتخت را با کاخ‌های عظیم و اسرارآمیز مزین کرد، در آسمان و هوا به غرس اشجار پرداخت، پادشاهان، همسایگان، اقوام و بردگان را بوحشت انداخت، یهودیان و پیشوایان آنها را که برای شهر بابل پیشگوئی معروف را کرده بودند قتل عام کرد، به پسر خود فرمان داد با او دربست‌تری از پوست پلنگ بخوابد و خود هم خوابه او گردید. سلطنت این زن سراسر عظمت و حیرت است. سمیر امیس افتخارات پادشاهان سلف خود را زنده کرد. وی گاو‌هائی با چهره انسانی و گاو‌های بالدار عظیم و نیرومند بساخت و سرگذشت شکارهای خود را ببروی دیوارهای کاخ‌های خود حک کرد. افخار برمی‌سیر امیس! ولی شیطان باد روح وی را قبضه کرد و بابل نیز با او در هم فرو ریخت.

اکنون نبونید بربابل حکومت می‌کرد و پیشگوئی معروف پیشوایان یهود در شرف وقوع بود. اینها نسبت به بابل و سمیر امیس چنین پیشگوئی کرده بودند: «ای دختر دیوانه بابلی، تو سقوط خواهی کرد و برخاک و خاکستر خواهی نشست. تو برخاک خواهی نشست، نه بر تخت سلطنت، ای دختر کلدانی، تو سنگهای آسیاب را بdest خواهی گرفت و به آرد کردن گندم خواهی پرداخت، تو چادر و پیراهن خود را کنار خواهی زد. تو ران‌های خود را بیرون خواهی انداخت و بر عریانی ران‌های تو شرم و ننگ را مشاهده خواهیم کرد.» سمیر امیس فرست آنرا نیافت که سنگهای آسیاب را بdest گیرد و به آرد کردن گندم پردازد. کسی قادر اورا برنداشت و دامن اورا کنار نزد واعضای عریان وی را ظاهر نکرد. پرسش که از ایفای نقش عاشق نسبت به مادر بتنگ آمده بود اورا بقتل رسانید. وی که قلب مادر را تسخیر کرده بود، سرانجام به تسخیر تاج و تخت او دست زد. از آن زمان بعده سایه او در صحاری ین‌النهرین در حرکت و روانش در جستجوی آثار شهر بابل سرگردان بود، در حالیکه ارولح کسانی که بستور او بزرگ و شکنجه کشته شدند و او از مشاهده مرگ تدریجی آنها لذت می‌برد اورا هم‌جا بدرقه می‌کردن، سایه فراری و منفور یک‌ملکه مشرق زمین

که از حیات خود چیزی جز افسانه‌ای شگفت انگیز و لوحه ساده‌ای که اسکندر کبیر کشف کرد باقی نگذارد : « طبیعت مرا باندام زن آفرید ، ولی اقدامات من مرا باشجاع ترین و دلیر ترین مردان برا برگرد . قبل از من هیچ آشوری دریارا ندیده بود ولی من چهار دریا دیدم که کسی بدان نزدیک نشده بود . من شطه‌هارا درجای روان کردم که خود اراده میکرم . من در کوه‌های غیرقابل عبور راههای آهنین ساختم . من گردونه‌های خود را از راههایی گذراندم که حتی حیوانات وحشی نتوانسته بودند از آن بگذرند . و با وجود این همه مشکلات ، من فرصت عیش و نوش و عشق بازی نیز داشتم . »

اکنون این شهر را آنطور که در زمان کوروش بود در نظر مجسم کنیم ... از اژیل، « خانه‌ای که آئینه ارباب انواع » و معبد مردوك بود واز دوهزار چهارصد سال قبل از میلاد مسبع نیز از آن نام برده شده با گنبد بلند خود میدرخشد . اساس این بنا در دوران‌های ماقبل تاریخ ریخته شده بود : « در آن زمان که هیچ گیاهی نروئید و درختی رشد نکرده و شهری ساخته نشده و اجتماع پشتری تأسیس نگردیده بود ، بنای از اژیل در میان اقیانوس ببروی سطحه‌ای که مردوك برسطح امواج یافت بنا گردید . » این بنای مقدسی است که کشور گشایان بزرگ و پادشاهان معروف برای تقدیس هر یک از افتخارات و فتوحات خود در آن تاجگذاری کردن . در آنجا در سایه اکوا سرآمد مقدسان ، به خداوند بابل نزدیک شده‌اند ، خداوندی که وجودش بی‌نظیر است ، جان میدهد و جان میستاند ، خداوندی که قدرتش تا پایان قرون تغییر نخواهد کرد ، خداوندی که لیلی آن نخستین بشر را ببروی زمین آفرید ، خداوندی که پنجاه اسم دارد و ستارگان را در آسمان مستقر کرده است . در داخل دیوارهای بلند دندانه‌دار این معبد شهر کوچکی ساخته شده بود . درین شهر خانه‌هایی برای کارکنان معبد ، محrrorان ، خدام ، مفسران الهامات خداوندی ، دربان‌ها ، نانواها ، سگهای شکاری خداوند مردوك و آرایشگران همسر او سارپانیتو^۳ دائز شده بود . کشیشان در اطاق‌های سر باز که در داخل دیوارهای ضخیم حصار احداث شده بود بعبادت مشغول بودند و هیچ‌کس نمیتوانست درین محل مزاحم آنان شود . بطوریکه از کتبیه یکی از استوانه-

های پایه این بنا که کولدوی^۱ هنگام حفاری های خود یافته استنباط میشود ، سارداناپال^۲ بنای از اژیل را ازنو بساخت . چنین است شرح کتبیه این استوانه : «در زمان سلطنت من ، مردوك به شهر بابل وارد شد و برای همیشه درخانه از اژیل که من ازنو بنا کردم قدم نهاد . من هدایای معمول از اژیل و خداوندان بابل را از تو برقرار کردم . من از اژیل را از طلا و نقره و جواهرات قیمتی اນباشم و «اکوا» را مانند ستار گان آسمان درخشان کردم .» بخت النصر که بروی هزاران آجر عنوان «طفل شیر خوار از اژیل» را بخود داده و حک کرده است بنوبه خود به تزین این محل مقدس پرداخت : «من برای مردوك در شهر بابل که بوی تعلق دارد طلا و نقره و جواهرات گرانبهای کمیاب ، برنز ، چوب سدر و سایر محصولات گرانبهائی که قابل تصور باشد و نیز محصولات کوهستانها و ثروت دریاها را انباشتم . من دیوارهای معبد و صحن آنرا بالواحی از طلای ناب و سنگ لاجور دی رنگ مستور کردم . کاهیلیزیر^۳ ، دروازه افتخار و دروازه ازیدا^۴ را مانند خورشید درخشان کردم . دوازآگ^۵ ، محل الهامات خداوندی یعنی او بسو او ک کنا^۶ اطاق سرنوشت که در نخستین روز سال پادشاه خدايان آسمان و زمین در آن مستقر میشود ، محل مقدسی که مردوک در آن مرا جاؤدانی کرد و سرنوشت مرا برانگیخت ، این اطاق ، اطاق عظمت ، اطاق مردوک را که یکی از پادشاهان سلف من از نقره پوشانیده بود من از طلای درخشان پوشانیدم ، من آنرا مانند ستار گان آسمان درخشان کردم . قلب من را به تزین از اژیل تشویق میکرد . زیباترین چوبهای سدری که از لبنان و جنگل های زیبای آن آوردم به ساختمان سقف «اکوا» ، اطاق مردوک اختصاص دادم و این چوبهای سدر را نیز از صفحاتی از طلا پوشاندم . برای تزین از اژیل هر روز صبح در مقابل پادشاه خدايان استفاده میکنم .» معبد ایشتار^۷ که سارداناپال^۸ تأسیس کرده بود نیز یکی از عجایب بابل بود . درب عظیم آن که با ششصد گاو و اژدهای رنگارنگ مزین شده بود در مقابل راه

1- Koldewey

2- Sardanapale

3- Kahilisir

4- Ezida

5- Duazag

6- Ub-su-uk-kenna

7- Ishtar

8- Sardanapale

معروف رژه مقدس مذهبی که خیابان اصلی شهر بود باز میشد^۱. این دروازه را بخت النصر بنادرد بود: «من این دروازه شهر را بنا کردم. من پایه های مستحکم آنرا بر روی آب افکندم. من آنرا با آجر های پخته مینائی آنی رنگ که نقش گاو های وحشی واژدها بر آن بود تزیین کردم. من سقفی از تیر های عظیم سدر بنا کردم و درهای دروازه را از مس سرخ رنگ پوشاندم. من این بنا را بحدی عظیم و با شکوه کردم که موجب تحسین واعجاب تمام ملل شد.» شیر، حیوان مخصوص ایشتاریکی از نقش های تزیینی در ادوار مختلف صنایع بابل بود. واما گاو و بخصوص اژدها مستلزم توضیح بیشتری است. گاو حیوان مقدس رامان^۲، خداوند تغییرات فصل است. مجسمه این خدا غالباً بر روی پایه ای از دو گاو بزرگ در حال حرکت دیده میشود و صاعقه که مظهر این خداوند است بر روی دوش یک گاو خوابیده مشاهده میشود. آثاری نظیر اینها نشان میدهد که اژدها حیوان مقدس مردوك و نبو بوده است.

در قرن کوروش در معبد خدایان بابل، مردوك مقام مهمی داشت. بنای ازاژيل و خیابان مذهبی و معبد ایشتار باو هدیه شده بود. حیوان مقدس او یعنی اژدها غالباً در حجاری های این زمان بر روی سنگهای کناره و مهر های رسمی دیده میشود. این حیوان افسانه ای مشهور جهان بود و بادستان های عامیانه کتاب هائی که به توراه نسبت داده اند درباره بعل و اژدها تطبیق میکرد. میتوان حدس زد که کشیشان ازاژيل برای مجسم کردن حضور خداوند نوعی ازمار، که امروز هم در آن نواحی یافت میشود در دست میگرفتند و آنرا در تاریکی نیمه روشن معبد بصورت یک اژدهای زنده جلوه میدادند. چگونگی مجسم کردن این اژدها در هنر و صنایع با چگونگی نشان دادن سایر حیوانات

۱- وسط این خیابان وسیع با سنگ های آهکی بزرگ و کناره های آن با سنگ های مرمر قرمز مفروش بود. عظمت و شکوه این خیابان مدویون چندین صفحه طویل از مجسمه شیر های رنگارنگ بود. این شیر ها طوری قرار گرفته بودند که بنظر می آمد یکی بدن بال دیگری بسوی ازاژيل می شتاقتد. بنا کننده این خیابان بزرگ بخت النصر بود: «من، بخت النصر، کوچه های بابل و خیابان مذهبی را از تو بنادرد. من استغاثه کننده عاقل خدایان کوچه ای درخشان از آجر پخته بنادرد و بر روی آن سنگ های درخشان قرار دادم. ای خداوندان نبو و مردوك، وقتی شما با شفف و شادی ازین کوچه ها میگذرید، چقدر مرا بالبان خود تبرک خواهید کرد. روز های طویل و سلامتی بمن اعطاء کنید، شاید من بلطف شما بدرجۀ جاودانی نائل شوم.»

افسانه‌ای که بمقدار زیاد در صنایع بابلی دیده میشود فرق دارد، با اینکه در ظاهر حیوانی عظیم است، جثه آن از گاو بالدار که سر انسانی دارد و مردان ریش داری که بالندام پرنده گان ودم افعی مجهرند کوچکتر است. یکی از خصوصیات آن لباس فلسفی شکلی است که سراسر دم افعی شکل آنرا فرا گرفته است. سر این حیوان عیناً نظیر یک افعی است. در پشت آن دوتاج پیچاپیچ مانند تاج اژدها ی چینی قرار دارد ودم آن بانیش خمیده کوچکی مجهر است. پاهای آن بلند و پنجه های عقب مانند پنجه پرنده گان شکاری از فلس پوشیده شده و باقلاب های نیرومند مجهر است. اندام آن از فلس و پشم پوشیده شده و این یکی از خصوصیات بارز خزندگان ماقبل تاریخ است. چقدر اسرارآمیز است که تصویر خزنده‌ای که هزاران سال قبل نابود شده بود، چهار قرن قبل از میلاد بر روی دیوارهای بابل باقی مانده است. این مسئله غامضی است که بین زودیها روشن نخواهد شد.

ایشتار، الهه بزرگ عشق و جنگ و مظہر کمال است: «درخورشیدی که طلوع میکند من بسوی کمال صعود میکنم؛ من ایشتار، الهه غرب؛ من ایشتار، الهه سپیده دم». ایشتار، مادر مادران و مظہر واحد کلیه ربة النوع های سومری و بابلی است. وی تسکین دهنده آلام پادشاهانی است که با متول میشوند و همانطور که مادری از فرزندان خود حمایت میکند، او نیز آنها را حمایت میکند، حتی آسور بانیپال که قلبی سخت و با قساوت داشت: «من ترا مانند مادری که فرزندان خود را محافظت میکند حمایت خواهم کرد. من ترا مانند نگین یک گردن بند در سینه خود مخفی خواهم ساخت، ای فرزند من، ترسی بر خود راه مده».

قدیم ترین تصویری که از ایشتار باقی مانده، مجسمه زنی است که با دستان خود پستان را می‌شارد تا شیر از آن بیرون جهد. یکی از مجسمه های او در مقبره های سنگی تلو' واقع در بین النهرين کشف شده است. و تقریباً همین تصویر است که در مصیر ماقبل تاریخ، سوریه و فینیقیه، آسیای صغیر و جزیره کرت^۳ در قشر های ماقبل تمدن یونان و حتی در قشرهای عمیق تر عهد حجر و در غارهای این عهد مشاهده شده است. و نیز بطوری که در آپو کالیپس^۴ مسطور است، وی زنی است که «خورشید لباس او است و ماه در زیر پایش قرار گرفته و تاجی ازدوازده ستاره بر سر دارد». ایشتار، الهه عشق و جنگ و مظہر عمومی شهوت.

انسانی و آثار بد و خوب آنست^۱. در جشن‌هایی که هرسال بافتخار او بر پا می‌شد، جمع کشیری خارجی به بابل می‌شافت تادرشادی‌ها و مستی‌ها و رژه‌هایی که برای پیروزی جاودانی، عشق‌تر تیپ داده می‌شد شرکت کنند. در ضمن این جشن، در تمام مدت روز و شب، شهر منظره‌ای از ازدحام پرفسق و فجور داشت وزن و مرد دست دردست‌هم مینهادند. مدت پنج‌روز بافتخار ایشtar، غلامان آزاد و جانشین ارباب می‌شدند؛ در هر خانه بابلی خدمتگذاری که لباس شاهانه در بر می‌کرد برای مدتی کوتاه فرمانروای مطلق بود. یکی از جنایتکاران محکوم به پادشاهی انتخاب می‌شد و میتوانست در آن مدت مانند پادشاه واقعی سلطنت کند، و حتی حق داشت با هم‌خواه‌های سلطنتی هم‌آغوش شود. ولی بعد از پایان جشن با تشریفات خاص زنده پوست از تن او می‌کشیدند. چنین بنظر میرسد که پس از این عمل، کلیه ساکنان شهر، صاحب منصبان عالی رتبه، سر بازان، دادرسان و افراد طبقات سوم، بی‌شرم و حیا و بی‌حد و حصر خود را تسليم اراده‌الله مجبوب و پر توقع خود می‌کردند و نوعی تصوف ناپاک آنها را در گرددبادی از عیاشی‌های مقدس غوطه‌ور می‌کرد. بابلی‌ها دسته دسته به معبد ایشtar می‌شافتند و ادعیه و قیح بر زبان جاری می‌ساختند تا از حمایت او برخوردار شوند. سمیر امیس ظاهراً در بحبوحه قدرت و شهوت تصور کرده بود که وی مظهر ایشtar است و این مطلب از کتیبه لوحه معروفی استنباط می‌شود که اسکندر کبیر کشف کرد: «با وجود تمام مشکلات و جنگها، من فرست آنرا داشتم که به لذائذ پردازم». این الله معروف

۱- یکی از دانشمندان باستان‌شناس، تورو دانزن (Thureau-Dangin) در سال ۱۹۲۵ اشاری در مجله آشورشناسی (Revue d'Assyriologie) بطبع رسانید که در حقیقت ترجمة یکی از سرودهای ایشtar است که متعلق بدورة نخستین سلسله بابلی است : ۱- برای الله، فرخنده‌ترین الله‌ها تصنیف بخوانید. ۲- الله شفعت بلباس عشق ملبس است، وی از سحر زیبائی و شهوت لبریز است. ایشtar، الله شفعت بلباس عشق ملبس است، وی از سحر و زیبائی و شهوت لبریز است. ۳- لبنان او مانند عسل شیرین و دهانش مظهر حیات است. زیبائی او شایسته و بر انگیز نده تحسین است. اندامش زیبا و چشم‌انش نافذ و بیدار است. ۴- سرنوشت همه چیز در دست الله است. نگاه او شفعت و نیرو و عظمت ایجاد می‌کند. ۵- او دوست داشتنی و بخشانیه است. دختری که او طلب کند، برایش بمنزله مادر است. او را در جمع صدا می‌کند و نامش را بر زبان می‌برد. ۶- چه کسی میتواند در عظمت با او رقابت کند؟ فرمانش قوى و باعظمت و عالي است. ۷- ایشtar ملکه خداوندان است. خداوندان ازا او اطاعت می‌کنند و همه در برابر او زانو بر زمین می‌زنند. آنها در خشنده‌گی خود را از او دارند و مرد وزن باو احترام می‌گذارند.

که بصورت مجسمه‌ای از طلای ناب مجسم شده بود، در تاریکی اسرار آمیز معبد خود بر تشریفات مذهبی دشوار و سختی که در پایان جشن بر گزار میشد نظارت میکرد، در مقابل او دوشیز گانی که خود را وقف وی کرده بودند آوازهای مقدس زمزمه میکردند؛ «ای پادشاه پادشاهان و ای الله‌الهان، ای بانوئی که امیال مرا تشید میکنی، ای ایشتار برانگیزند که حامی سپاهیان هستی، ای الله‌مردان وزنان، من تراثنا میگوییم و استغاثه میکنم.» این دوشیز گان زیبای کلدانی که در معبد میزبستاند و همانجا سکونت داشتند نیمه عریان بودند در مقابل زیبائی فتن آنان، مردان به آوازهای مذهبی متولی میشدند، آنها درین معبد در تحت حمایت «مادر مادران» قرار داشتند و در تشریفات شگفت انگیز معبدش رکت میجستند. آنها انتظار لحظه‌ای را میکشیدند که مردی عالیترین فداکاری را نسبت به الله تقبل کند و خود را وقف اونماید و حاضر شود مانند دوشیز گان بخدمت وی درآید. در این هنگام بود که در داخل معبد تشریفات شگفت انگیزی برای خواجه کردن کسانی که خود را تسليم ایشتار میکردن بدر گزار میشد. خدمتگذاران معبد ظرفی بزرگ از آتش سرخ برای قربانی‌ها آماده میکردند. هذیان و جنون مقدسی بر وجود مردانی که آماده فداکاری شده بودند مستولی میشدند در میان هیجانی که طنین آوازهای مذهبی ایجاد میکرد لباسهای خود را از هم میدریدند و جراحاتی عمیق بر خود وارد مینمودند و یکی پس از دیگری تحت تأثیر جاذبه‌ای خارق العاده در برابر نگاه آرام و بیحر کت الله عریان، با یک حر کت سریع و محکم بدست خویش خود را خواجه میکردند و در بر که‌ای از خون غوطه ور میشدند... در همان حال در خارج معبد، در شهر پر جمعیت بابل، صفحه‌ای متعدد و طولانی بسوی معبد میشناختند و جمعیتی که چنین بهیجان آمده بود قربانی‌های تازه‌ای از میان جوانان مطالبه میکرد و شب هنگام که نخستین ستاره در آسمان آشکار میشد تشریفات دیگری بافتخار الله بر گزار میگردید. یکی از دوشیز گان تارک دنیا که در معابد بابل در گوشه‌ای بتهائی میزبست با تشریفاتی باشکوه به مراره‌ی کشیشان بمعبد مردوك می‌آمد و از پلکان هفت طبقه آن تاقله برج صعود میکرد. این دوشیزه هفت زیور گرانها داشت، ولی در مقابل هر یک از درهای هفتگانه برج کشیشان یکی از زیورهای او را میربودند؛ در مقابل در اول تاج پادشاهی، در مقابل در دوم گوشواره‌ها، در مقابل در سوم گردن بند، در مقابل در چهارم پوشش پستان‌ها، در مقابل در پنجم حلقه‌های پا، در مقابل در ششم کمر بند و سر انجام در مقابل در هفتم کشیشان آخرین زیور یعنی «پرده عفت» او را میربودند. و این دوشیزه با کره در

نهایت درخشندگی و زیبائی عریان بداخل معبد مردوك قدم میگذاشت و تمام شب در انتظار بازووان و آغوش الهی انتظار میکشید . هنگامی که دوشیزه خوشبخت آرام و آهسته از پله های برج بالامیرفت، امواج جمعیتی که وی را نظاره میکردند دچار وحشتی الهی میشدند. بنظر میرسید که این دوشیزه جوان که هدیه زنده قومی به خدای خود روزجه اسرار آمیز شیی بی پایان بود در آسمان ها صعود میکرد ...

ویرانه های برج معروف بابل رادر دوازده کیلومتری بقایای این شهر باقته اند.

توده عظیم این بنای تاریخی که یهودیان زمان آنرا «اوج عظمت طلبی بشر» توصیف کرده اند در میان کاخ های باشکوه کشیشان و گنجینه های بزرگ و محل های پیشمار برای سکونت خارجیان بنا شده بود. این انبوه گل و خشت، این در های عظیم آهنین، این حصار های مستحکم با درهای بلند و هزاران برج واقعاً شگفت آور بود . این اثر معماری بزرگ مظہری از جسارت و ثروت بی نظیر است که در سایر نقاط جهان هر گز مانند آن مشاهده نشده است . بروز^۱ که در بایگانی شهر های بابلی اطلاعاتی بدست آورده وبکمک آن کتابی نوشته است عقیده دارد که طبقات هفتگانه برج بابل هر یک از پوششی مستور بوده که مظهر رنگ های هفتگانه آسمان بشمار میرفت . این طبقات رنگین از پائین بترتیب زیر قرار گرفته بودند : طبقه سیاه ، رنگ مخصوص زحل ؟ طبقه سفید ، رنگ مخصوص ونس و نوس ؟ طبقه ارغوانی ، رنگ مخصوص ژوپیتر ؟ طبقه آبی ، رنگ مخصوص مرکور ؟ طبقه شنگرفی ، رنگ مخصوص مارس ؟ طبقه نقره ای ، رنگ مخصوص ماه و بالاخره طبقه ای طلائی رنگ ، رنگ مخصوص آفتاب . ترتیب این رنگ ها از طبقه فوقانی به پائین با ترتیب روز های هفتگه که دیون کاسیوس^۲ منشاء آنرا توضیح داده تطبیق میکند .

هر دوت نقل میکند که حصار های هفتگانه قلعه اکباتان نیز بر نگهای سیاه سفید ، ارغوانی ، آبی ، شنگرفی ، نقره ای و طلائی بوده است . مطلبی که «بروز» درین باره نقل میکند با این کتبیه که از بخت النصر باقی است تطبیق میکند : «معبد هفت نور زمین ، برج بورسیپا رایکی از پادشاهان قدیم بنادرد بود . از روز طوفان نوح مردم آنرا ترک کرده بودند . باران و طوفان نقاشی های سرخ فام ورسی پوشش دیوارها را ازین برده بود . خاک رس آن با خاک زمین مخلوط شده و بصورت تلی

ازویرانه درآمده بود . خدای بزرک مردوك قلب مرا برانگیخت تا این معبد هفت رنگ را ازنو بنائنم . »

گاوهای عظیم و موحشی ازمس تیرهای سنگین چوب سدر را که از طلا پوشیده بود بردوش خود میکشیدند . زمردها و یاقوت اندام این گاوها را درخشنان میکرد . در داخل معبد ، مجسمه نبو پسر مردوك قرار گرفته بود . نبو ، « عقل کل » مظهر ستاره مرکور ، خداوند عقل و علم و نوشه ها و آواز های مذهبی و الهامات الهی وزراعت بود . در کتابخانه معروف این معبد هزاران لوحه از گل رس کشف شده که علوم بشری را دانشمندان زمان بروی آن حک کرده اند . این دانشمندان نخستین کسانی بودند که باملاحظه و دقت در آسمان ، قوانین طبیعی زمین را کشف کردند ، فصول سال را تعیین و تقسیم نمودند ، تحول پدیده های آسمانی را پیش بینی کردند و حیات‌ستار گان را که « تنظیم کنندگان بزرگ تحولات بشری و تغییرات کائنات » بوده اند مطالعه کردند . درین محل است که الواح سارگن قرار داشت ، الواحی که چهار هزار و هفتصد سال قبل ساخته شده بود . در « شهر کتابها » این معبد ، دانشمندانی که از چهار گوشه جهان آمده بودند این لوحه های کوچک روسی را مطالعه میکردند . این لوحه ها کلید اسرار آمیز فضای بی پایان کائنات و خواب های آینده بشری بود . این دانشمندان دسته دسته به بابل میشتابفتند تا علوم بابلی را که برای نخستین بار اسرار بزرگ کائنات را به بشر میآموخت فرا گیرند . بابل علوم ستاره شناسی را به نژاد ای باستانی آمریکا آموخت ؛ ولی علوم فیزیت و کسی نمیداند چگونه و از چه راه این علوم از آسیا به آمریکا رفته است . فقط میتوان حدس زد این علوم از راهی نشر یافته است که از طریق شهر تب^۱ ستون های هر کول بسوی اقصی نقاط باختر و « سر زمین خوشبختی » بابلی ها که همان آتسلا ندید^۲ یونانیان است میرود ! مرجووسکی مینویسد که « شاید این علوم سراسر خاطره فلسفه فراموش شده ایست که نخستین بشر برای آیندگان بمیراث گذاشت . » وارث تمدن های بین النهرين ، روح جهان و دروازه های خداوند ، اینست بابلی که نامش مورد احترام تمام پادشاهان بود و تا زمان سقوط ، زبانش زبان جهانی بود .

مدت دوازده قرن اعراب بادیه نشین سراسر بین النهرین را کنند و صدھا تن
 آجر که حروف اسرار آمیز میخی شکل بر آن نقش بسته بود جمع آوری کردند تا
 کاروانسراها و مقبره‌ها و دھکده‌های نیمه ویران خود را در کنار راههای کاروان رو
 با هزینه کم بنا کنند. درحالیکه میتوانستند در فاصله چند قدمی در سواحل فرات مواد
 لازم را از کوههای گچی استخراج کنند. مدت دوازده قرن معادن آجر ساخته و آماده‌ای
 که در ویرانه‌های فنا ناپذیر بابل و تیسفون و نینوا موجود بود مورد غارت بیابان.
 گردان قرار گرفت. از شهر سلوسی^۱ که جمعیت آن به شصصد هزار نفر میرسید
 چیزی باقی نیست. از شهر تیسفون نیز که پارت‌های اشکانی تأسیس کرده بودند
 و فرماندهان بزرگ رومی در مقابل حصارها و استحکامات آن مکرر با شکست مواجه
 شدند چیزی بجا نمانده است. از شهر نینوا نیز چیزی باقی نیست و همانطور که
 پیشوایان یهود پیشگوئی کرده بودند این شهر عظیم «گوشه‌ای خشک مانند صحراء» شده
 بود. این وقایع موحش بشرحی که پیشوایان یهود پیشگوئی کرده بودند صورت تحقیق یافت.
 بیست و هشت قرن قبل اقوام سیت و ماد شهر نینوارا تسخیر و سراسر ویران کردند، و این شهر
 از آن زمان بعد «گوشه‌ای خشک مانند صحراء» شد. ویرانی نینوا بدرجه‌ای بود که گزنهون
 هنگامی که رهبری سپاه یونانی را در بابل بعده داشت و ازین نواحی میگذشت چنین
 نوشت: «در اینجا شهر بزرگی وجود داشته است»! در حالیکه در زمان گزنهون هنوز
 بیش از دویست و پنجاه سال از ویرانی نینوا نمیگذشت و هنوز ویرانه‌های آن تشخیص
 داده میشد. ولی هنگامی که لوسین^۲ که در ساموسات^۳ متولد شده بود و این ناحیه
 را بخوبی میشناخت سراغ شهرهای معروف باستان یعنی نینوا و بابل را گرفت، جواب
 شنید که «نینوا مدت‌ها است ویران شده و اثری از آن باقی نیست. دیگر حتی نمیتوان
 حدس زد که این شهر در کدام محل بناسده بود..»

بدین ترتیت ازدو هزار سال قبل مورخان در جستجوی آثار این شهر باستانی
 بوده‌اند و امر وزار آنهمه افتخار، آنهمه استحکامات و قصور و معابد جز آنچه در موزه‌های
 اروپا دیده میشود اثری باقی نیست... جز قطعاتی از مجسمه‌های عظیم و کنده.
 کاریهائی با صحنۀ هائی از شکار و قتل و کشتار چیزی باقی نیست. بر روی این کنده
 کاریها صحنۀ هائی از نظامیان، لشکر کشی های بحری در تحت حمایت خداوندان
 ماهی شکل و منظرۀ قلعه‌های مستحکمی که زنان بدفاع از آن مشغولند مشاهده میشود...

گاو‌های بالدار عظیم باچهره انسانی که دوازده هزار کیلو وزن دارند، آجرهایی که بر روی آن آثار میناکاری و شعله آتش هویدا است، مجسمه‌های کوچک خداوندان و محرران که سی قرن قبل در تخته سنگهای عظیم حیجارتی شده است، علامت جغرافیائی که حدود این امپراطوری عظیم آسیائی را مشخص میکرد، الهه‌های موحش بالندام زن ودم عقرب، لوحه‌هایی که بر روی آنها پادشاهان مستبد مشاهده میشدند که از روی مردگان عبور کرده بخورشید دست میباشد، لوحه‌های عبادت، قراردادها و کتب ستاره‌شناسی کتابخانه آسوربانیپال، اینست آنجه ازین شهر عظیم باقیمانده است، ازین تمدن و شهرها و پادشاهان و اقوام و حمامه‌ها و مردگان آن اثری جز خالک سرخ- فام کلده باقی نیست. چه بیرحم و سنتگدل است تاریخ! تمدن مانند حیات نزاعی جاودان برضم مرگ است و همانطور که حیات با ازدست دادن شکل قدیم و اتخاذ شکل جدید وجودان بوجود خود ادامه میدهد، یک تمدن معین نیز میتواند با تغییر محل یاتجديد خون بحیات خود ادامه دهد، بدین ترتیب است که تمدن از شهر او^۱ به بابل و کشور یهود رفت واز بابل به تخت جمشید و سارد و ملط وازانجا به مصر و جزیره کرت و سرانجام به یونان ورم نقل مکان کرد.^۰

نبوغ مولد نژادهای باستانی در طی قرون جاودانی شده است. امپراطوری‌های آنها نابود و نژاد آنها خاموش شد، ولی امروز ما ازین ملل خاموش با حق‌شناسی یاد میکنیم، زیرآنها بر ثروت معلومات بشری افزودند و علم زبان و نخستین قوانین بزرگ نظیر قانون هامورابی را بیادگار گذارند. این قانون مجموعه جالبی از قوانینی است که ناظر بر کلیه معاملات، حقوق فردی، حقوق مالکیت و معاملات تجاری، حقوق خانوادگی و حقوق کارگران بوده است. این قانون بیش از هر بنای تاریخی چگونگی یک تمدن مترقی را معرفی میکند^۲. ادبیات بشری یکی از نخستین حمامه‌های خودرا

۱- Ur

۲- قانون هامورابی که در سال ۱۹۰۲ در شوش کشف شد، آکنون در موزه لوور پاریس محفوظ است. در یک روی این سند تاریخی پادشاه درحالیکه مجموعه قوانین را از شماش خداوند آفتاب میگیرد مشاهده میشود. متن این قانون که قسمتی از آن در زیر نقل میشود طوری تهیه شده که میتوان تصور کرد که مقننین بزرگ قرن پیستم برای بهبود شرایط زندگانی بشر به تحریر آن پرداخته‌اند: «... خداوند آسمان مرا، هامورابی، شاهزاده عالیقدر و پرستنده خداوندان مأمور کردند که عدالت را در کشور مستقر سازم؛

که ژیل گامش^۱ نام دارد مدیون تمدن بابلی است. بین دجله و فرات، در صحراء‌های آسیای باختری بوده است، بابل چنان تابناک درخشیده است که امروز بشر در مقابل کشت و تنوع علمی که به عالم بشریت تقديم کرده خجل و شرمنده است. بابل از هر لحاظ بدرجه‌ای از تمدن رسیده بود که هر گز بعد از آن در آسیا قومی نتوانست از آن جلوتر رود.

دوهزار سال قبل از میلاد مسیح بابل یکی از پرثروت‌ترین شهرهای بود که تاریخ بشر بخاطر داشت. هر دوست شرح بسیار جالبی درباره ثروت و تمول بابل نقل کرده که چنین است: «در آنجا بقدرتی سگ‌های هندی تریت میکردند که چهارده کدۀ بزرگ از ده کدۀ های دشت دربرابر بخشدگی مالیات تأمین غذای آنها را تقبل کرده بودند.^۲ از حیث تولید غله این کشور بقدری مستعد است که بطور عادی تخمی دویست و در نواحی حاصلخیز تخمی سیصد تخم محصول میدهد. درین کشور پهنهای برگهای گندم و جو بعمولاً به چهار انگشت میرسد. بوته‌ذرت بدرشتی درخت‌های کوچک رشد میکند. در دشت، باغ‌های خربزه‌دار ختنان باردار قرار دارند. از خرما غذاهای مقوی و شراب و عسل می‌سازند.» پس جای تعجب نیست که بابل، انبار گندم آسیا مورد طمع اقوام نواحی مشرق قرار گیرد، اقوامی که در فلات خشگ و پر باد خود از این همه ثروت و نعمت بی‌بهره بودند.

بنیه از صفحه قبل

مردمان موذی و باقساوت را نابود کنیم، مانع شوم که اشخاص قوی مزاحم ضعفاً شوند، کشور را منور و آسایش مردم را تأمین کنیم. این منم، هامورابی که ثروت و فراوانی را ایجاد کرده‌ام؛ که شهر اوروك (Uruk) را حیات داده‌ام و آب فراوان برای ساکنان آن تهیی کرده‌ام؛... که شهر بورسپیا را تزیین کرده‌ام؛... که دانه را برای اوراش (Urash) نیرومند فراهم آوردم؛... که دستور دادم حق بیوه زنان ویتیمان داده شود؛... که مردم بینوا را کمک کرده‌ام؛... که مالکیت را در بابل مستحق کرده‌ام. من خدمتگذار متی هستم که رفتارش برآئونیت (Anunit) پسندیده بوده است.» این مقدمه که شش هزار سال قبل هامورابی بر مجموعه قوانین سومری خود نوشته است، چه درس تابناکی از فلسفه سیاست و اخلاق است! باید توجه داشت موسی که قوانین خود را از خداوند فراگرفته، قسمت‌زیادی از قوانین هامورابی را در قوانین خود نقل کرده است.

1- Gilgamesh

- کتز پاس نقل میکند این سگ‌ها بقدرتی قوی بودند که میتوانستند با شیر بجنگند.

فصل نهم

پیروزی گور و ش

نبونید که در تیما^۱ اقامت داشت زمام امور بابل را به پسرش بلشار او تو سور^۲ یا باتازار سپرده بود، در سال ۵۳۹ قبل از میلاد، امور پایتخت دچار هرج و مرج شد. در ماه نیسان که آغاز سال جدید بود (مارس-آوریل) جشن‌ها و مراسم معمول اجرا نشد، درین سال «نبو» به بابل نیامد، بعل مردوک از معبد خارج نشد و جشن آکیتو^۳ نیمه تمام بر گزار شد. درین سال «نبو» به بابل نیامد، درحالی که اهالی بابل احترام و علاقه‌ای خاص باین رب‌النوع داشتند و غبیت^۴ او فدائیان بیشمار او را که خدای دیگری برای تسلی خاطر نداشتند مضطرب کرد. کوندامن^۵ اخیراً از متن مصاحبه آسوربانیپال و نبو ترجمه درخشنانی کرده است که نقل آن درین محل لازم است، زیرا این متن با «حماسه ژیل گامش» و سرود ایشتار که چهار هزار سال قبل تصنیف شده یکی از قدیم‌ترین اشعار ادبیات بابلی است. اینست متن این شعر:

«— ای نبو، من عظمت ترا در مجمع خدایان بزرگ تجلیل می‌کنم؛ امیدم چنین است که دشمنانم بر روح من دست نیابند! من در برابر تو زاری می‌کنم، ای خدائی که بین برادران خداوند شجاع و دلیری. و من، آسوربانیپال، در برابر پاهای نبو زانو می‌زنم. ای خداوند نبو، در اجتماع دشمنانم مرا بخود رها مکن. — ای آسور، بانیپال، من خداوند نبو، تا پایان روزگار با تو خواهم بود. پاهاست سست نخواهد شد و دستانست ضعف نخواهند یافت. سرت را بالا نگهدار و در امام‌سماش^۶ وارد شو. دهان تو که نیکو است و در برابر الله پور کیتو^۷ تضرع می‌کند وجودت که من آنرا آفریده‌ام برای ورود به امام‌سماش در مقابل من زاری می‌کند. سرنوشتی که من برای

1- Tayma

2- Bél-shar-outsour

3- Akitou

4- Condamin

5- E-masmash

6- Purkittou

تو آفریده ام برای ورود تو به معبد الهه مطلق جهان در برابر من تصرع میکند.
 — ای خداوند نبو، ای آفای من، من بزانو در برابر تو تصرع میکنم، مرا رها مکن!
 زندگانی من در برابر تو نوشته شده و روان من به آغوش نین لیل^۱ سپرده شده. من نام
 ترا بر زبان میآورم، ای نبی قادر و توانا، مرا در میان دشمنان بخود رها مکن!
 — آسور بانی پال! باک بخود راه مده؟ من حیاتی طولانی بتو عطا میکنم و روانت را
 بدست بادهای خوب میسپارم. دهان من که مبارک و نیکو است ترا در مجمع خدایان
 بزرگ تبرک خواهد کرد. آسور بانی پال! تو کوچک بودی و من ترا به ملکه نینوا
 سپردم. آسور بانی پال! تو هنگامی که در آغوش ملکه نینوا استراحت میکردی ضعیف
 و ناتوان بودی. آسور بانی پال! دشمنان تو در روی آب مانند..... و در روی
 زمین مانند..... خواهند بود و تو آنها را لگد کوب خواهی کرد. آسور-
 بانی پال! تو در برابر خدایان بزرگ برای مدح و ثنای نبو ایستاده خواهی ماند،
 ولی پسر حی که در سالنامه «نبونید کوروش»^۲ خوانده میشد، درین سال «نبو
 به بابل نیامد، بعل مردوك از معبد خارج نشد و جشن آکیتو نیمه تمام بر گزارشد.»
 از سال های بسیار قدیم عادت چنین جاری شده بود که انبوه عظیم اهالی شهر جشن
 زا گموک^۳ یعنی جشن سال نورا با تشریفات خاص بر گزار میکردند، درین جشن
 بزرگان مذهب با تشریفات باشکوه به بورسیبا میرفتند و خداوند نبو را از آنجا به بابل
 منتقل میکردند. آنگاه این خداوند را به مردم ایرانی پدرش مردوك با تشریفات خاص و
 در حالیکه مشایعتی باشکوه از آنها مینمودند در کوچه های شهر گردش میدادند. این
 جشن از اولین تادوازدهمین روز ماه نیسان ادامه داشت. دومین و سومین روز ماه،
 کشیش اعظم دو ساعت قبل از طلوع صبح از خواب بر می خاست و خود را با آب شط
 تطهیر میکرد. آنگاه تنها به معبد مردوك داخل میشد و در مقابل خداوند نماز
 میگذارد. روز چهارم، وی سه ساعت و نیم قبل از طلوع صبح بر می خاست و پس از
 تطهیر همان نماز را می خواند. هنگام شب در برابر مردوك سراسر حمامه خلت را
 بر زبان جاری میکرد. در پنجمین روز ماه نیسان، چهار ساعت قبل از طلوع صبح
 بر می خاست تا تشریفات بسیار جالب این روز را انجام دهد: تطهیر، تطهیر معبد

استماع اعترافات پادشاه ، اهدای قربانی بعد از غروب آفتاب .

غیبت خداوند نبو در بابل بخصوص ازین جهت مؤثر بود که معمولاً خداوند بورسیپا سرنوشت آینده سال جدید را تعیین میکرد . اهالی بابل که از لذت شناسائی آینده خود محروم شده بودند دچار ناراحتی خاص شدند و با وجود طلسهایی که آنها را از شر ارواح ناپاک حفظ میکرد ، چنین احساس کردند که خشم خداوند بزودی بر بابل فرود خواهد آمد . اشخاص بدین شایعات موحش انتشار میدادند . در مخالف رسمی هم باین پیشگوئی‌ها اهمیت و اعتبار داده میشد .

واقع خیلی سریع صورت گرفت ... در برابر خطر مهاجمة پارس ، نبونید به بابل مراجعت کرد و باشتاب تمام به تجهیز سپاه و ترتیب دفاع امپراطوری پرداخت . وضع نظامی او زیاد درخشنان نبود . نبونید که از شمال و مشرق محاصره شده بود راه فرار جز بجانب مغرب یعنی سوریه ومصر نداشت ، ولی ازین سو نیز جزا خبارشورش و وعده دوستی چیزی عاید نمیشد . درین هنگام ، این باستان‌شناس مقدس که از سلطه پارس‌ها و افزایش روزافرون قدرت آنها و خطری که متوجه امپراطوری او کرده بودند متوجه شده بود ، کوشش کرد شاید سران نظامی خود را متعدد کند و احساسات ملی را چنان برانگیزد که در برابر اشغالگران پارسی‌سدنی سدید تشکیل دهد . ولی رؤسای مذهب بیدار بودند و پادشاه را سرزنش کردند و وی را متهم کردند که نسبت بامور سیاسی بی‌علقه است ویشتر به کنگکاوی‌های باستان‌شناسی خود که اهانتی به اصول مذهبی میباشد علاقمند است . این رؤسای مذهبی که در انجام وظیفه مقدس خود دچار زحمت شده بودند ، احساسات کینه و انتقام خود را پنهان نساختند و از نبونید بنحو مؤثر پشتیبانی نکردند تا کلیه عناصر لازم برای تشکیل یک جبهه واحد گرد او جمع شود . بحران دولت بسیار ناگوار بود . در همان هنگام که عنصر خارجی در مرزهای امپراطوری تمکن کزسپاه داده بود و کسی نسبت بوقوع تعرض در آینده‌ای نزدیک تردید نداشت کسانی که قدرت مذهبی داشتند در صدد بودند که در صورت لزوم با پشتیبانی و تبانی بادشمن استمرار مزایای طبقاتی خود را تأمین کنند . بدون هیچ وسایس و ناراحتی و از روی قصد و عمد حاضر به خیانت به کشور خود شدند تا از پادشاهی که در امور آنها مداخله کرده بود انتقام گیرند .

عامل هرج و مرج دیگری که درین زمان در داخل بابل بروز کرده بود ، رفتار

سراسر خصمانه یهودیان این شهر بود . وقتی بخت النصر آنها را پس از سقوط بیت - المقدس به بابل انتقال داد ، آزادی مذهب را از آنان سلب نکرد . برعکس ، در مدت اسارت آداب و رسوم آنها محترم و اجرای امور مذهبی آزاد بود . این یهودیان از فرucht استفاده کردند و در مدتی کوتاه به تولید مثل پرداختند و بوغ کسب و نفع طلبي خود را بکار آنداختند . شعرای آنها حق داشتند چنین سخن سرائی کنند: «مادر سواحل شط بابل نشستیم و سیون^۱ را بخاطر آور دیم و گریستیم . ما چنگ های خود را به شاخه های درختان بید مجذون آویختیم و طولی نکشید که همانها که ما را با سارت آورده بودند ، ازما تقاضا کردند آواز بخوانیم و همانها که مارا غارت کرده بودند از ما خواستند که تبسم کنیم و بما گفتهند: «یکی از آوازهای سیون را برای ما بخوانید » ولی ما چگونه میتوانستیم سرو د جاودانی را بر روی خاک خارجی سرائیم . ای بیت - المقدس ! دست راست من فلخ شود اگر ترا ازیاد ببرم ؟ زبانم به سقف دهانم بچسبد اگر ترا فراموش کنم و بیت المقدس را عالی تر از هر لذتی درجهان ندانم .»

يهودیان حق داشتند با آواز چنگ و موسیقی از سرنوشت خود بنالند ، ولی در حقیقت وضع آنها در بابل دشوار نبود . پیشوایان آنها ، حزقيال^۲ و ارمیا پایان دوران اسارت و آغاز دوران سعادت تازه ای برای قوم خود پیش بینی کرده بودند و تحت تأثیر پیشگوئی آنها بود که یهودیان از صمیم قلب انتظار کسی را میکشیدند که قرار بود آنها را از اسارت نجات بخشد و به بیت المقدس مراجعت دهد . برای آنها کوروش مردی بشمار میرفت که مقدار بود آنان را رستگار سازد . کوروش از جانب خداوند مأمور بود قوم یهود را از چهار دیواری زندان طلائیش آزاد کند . حزقيال یکی از خانواده های مذهبی تعلق داشت که ضمن نخستین تبعید قوم یهود ، به بابل انتقال داده شده بود . وی منادی عالی امید و آرزوی قوم یهود بود . از طرف دیگر اشعیا^۳ نیز همه جا تبلیغ نمیکرد که کوروش عامل آزادی هم مذهبان او خواهد بود و در همه جا اظهار میداشت که کوروش شکست ناپذیر است . بدین ترتیب قوم یهود خواب و خیال جاودانی خود را ادامه میداد .

باید توجه داشت که اسارت قوم یهود در بابل زیاد دشوار نبود و هرگز سرچشمۀ الهامات پیشوایان آنها را خشگ نکرد . باین جهت است که حزقيال در یکی

از زیباترین قطعات توراه مظهر الوهیت جهانی را که بایستی فلسطینی‌های بابل را از اسارت نجات دهد چنین مجسم میکند: «چه کسی است که آبهای دریا را در گودال کف دست خود و کوهها را بالانگشتان اندازه گیری کرده است و سراسر خاک زمین را در یک قالب نهاده و کوهها را بقلاب می‌اویزد و تپه‌ها را در ترازو وزن میکند. بخاطر آورید که ملل مانند قطره‌ای از آبد که ارسطی آب جدا میشوند و در ترازو هم وزن کمی گرد و غبارند. بنگرید چگونه او جزایر را مانند کوچک‌ترین اشیاء در دست میگیرد. تمام ملل دربرابر او هیچ‌اند و باندازه پوچ بحساب نمی‌آیند و جزیزی بیهوده نمی‌باشند. موجود جاودانی را باچه کسی مقایسه میتوان کرد؟ او کسی است که بردار زمین می‌نشیند و ساکنان کره دربرابر او مانند ملغ جلوه میکند. او کسی است که آسمان‌ها را مانند پرده میگستراند و مانند چادری برای مسکن خود ترتیب میدهد. چشمان خود را ببالا افکنید و نگاه کنید: چه کسی این همه چیزرا آفریده است؟» بدین ترتیب حزقيال که گناهان بیت‌المقدس را بشدت انتقاد کرده بود، اکنون روحیه تبعیدشده‌گان را تقویت میکرد و بآنها مراجعت قریب الوقوع وطن را وعده میداد. و بدین ترتیب، پس از آنکه وحدت خداوند را درین شهر بابل که صاحب آنهمه خداوند بود میستود و سازمان کشورخیالی را که در آن رؤسای مذهب قدرت مطلق داشتند ترتیب میداد، احساسات تفوق جوئی قوم اسیر یهودرا تقویت میکرد، تا هم قومانش خصوصیات نژادی خود را در محیط خارجی سالم نگاهدارند و پیوسته از خطر تحلیل رفقن درتمدن بابلی بروذر باشند.

درنظر کوروش بابل درین موقع حساس زائده‌ای غیرعادی درقلب امپراتوری پارس بود. کوروش که ازین بعد در سالنامه نبونید بجای پادشاه آنزان عنوان پادشاه پارس بخود داده بود، در ژوئن سال ۵۳۹ قبل از میلاد باشغال امپراتوری بابل دست زد. درین لشگر کشی فرزند او کامبیز نیز شرکت داشت و درس فتح و پیروزی از پدر می‌آموخت. کوروش از راه معمولی مهاجمات ایلامی حرکت کرد و در مردمی کوتاه بسواحل رود دیاله که از شعب دجله بود رسید. هنگام عبور ازین رود یکی از هشت اسب مقدسی که برای کشیدن گردونه خورشید درین لشگر کشی حضور داشت دچار هراس گردید و غرق شد. هردوت این داستان را چنین نقل میکند: «این اسب وارد رود شد و کوشید از آن عبور کند. ولی رود آنرا در امواج خود غوطه‌ور کرد و با

خود برد. کوروش ازین گستاخی و جسارت رود دیاله خشمگین شد و رود را تهدید کرد که بقدری آنرا ضعیف خواهد کرد که در آینده زنان نیز براحتی از آن عبور کنند. پس ازیان این تهدید، کوروش از ادامه حرکت بسوی بابل منصرف شد و سپاه خود را بدو قسمت کرد. آنگاه در هر یک از دو ساحل رود طرح یکصد و هشتاد خندق در جهات مختلف ترتیب داد و دو قسمت سپاه خود را بصورت چندین صف مرتب کرد و همینکه سپاهیان بر جایگاه خود قرار گرفتند، دستور داد به حفر زمین پردازند. نظر بتعداد کثیر کار گران، این اقدام بزرگ با موفقیت اجرا گردید. ولی نتیجه آن شد که سپاهیان پارس تمام مدت فصل مساعد سال را به حفر این مجرما مشغول بودند. وقتی کوروش آبهای دیاله را به سیصد و شصت مجرما تقسیم کرد و بدین ترتیب از غرق شدن اسب مقدس خود انتقام گرفت، چون بهار سال بعد نزدیک میشد بسوی بابل حرکت کرد.^۱

کوروش در اپیس^۲ واقع بر ساحل دجله با سپاهی که نبونید فراهم کرده بود روبرو شد. سپاه بابل در هم شکست و کوروش شهر سپاررا تسخیر کرد. در سالنامه «نبونید کوروش» این واقعه چنین نقل شده است: «در ماه تیسری^۳، کوروش در اوپیس بر ساحل نیسالا^۴ با سپاهیان بابلی جنگید. سپاهیان بابلی طغيان کردند و بسیاری از سربازان تلف شدند. در روز چهاردهم (۱۲ اکتبر ۵۳۹) شهر سپار بدون خونریزی اشغال شد.^۵ در سالنامه نبونید این واقعه چنین نقل شده است: «در روز چهاردهم تموز^۶ شهر سپار بدون جنگ تسخیر شد و نبونید فرار کرد.^۷ دوروز بعد «بفاصله مدتی که یک کاروان از سپار به بابل می‌ورد» کوروش به دروازه‌های بابل رسید.

شاید وقتی کوروش شهر عظیم و باشکوه بابل را که عمارت بزرگ افسانه‌ای آن در زیر آسمان مانند نمونه‌های از قدرت و ابدیت میدرخشد در پر تور و شنائی خورشید مشاهده کرد دچار اضطراب شده بود. ولی واقعه اوپیس و نزدیک شدن سپاهیان پارس هر گز نبونید را متوجه نکرده بود، زی اوی امید داشت که سپاهیان کوروش در زیر دیوارهای حصار عظیم بابل از بی‌آبی و تستنگی از پا در آیند.

1- Opis

2- Tisri

3- Nissallat

4- Chronique Nabonide-Syrus

5- Tammuz

6- Chronique de Nabonide

حصار خارجی بابل با دروازه‌های آهنین و برج‌های مراقبت در سراسر جهان باستان بمنزلهٔ یکی از استحکامات تسخیر ناپذیر بود. قلعهٔ عظیمی که بخت النصر در قلب امپراتوری خود برای جلوگیری از حملهٔ احتمالی مادها بنا کرده بود هنوز صحیح و سالم بود. پس از مرگ او نیز دیوارهای متعدد و گودال‌ها و مجاري آب که شهر را از خارج مجزا میکرد چنان خوب نگاهداری و تعمیر شده بود که قدرت واژدقانی اولیهٔ خود را ازدست نداده بود. این استحکامات وسیع نمونهٔ استحکاماتی بود که معماران نظامی بصورت کامل‌ترین نمونهٔ صنعت دشوار استحکامات سازی ایجاد کرده بودند. این حصار نسبت به شهر بابل بسیار عظیم و بزرگ جلوه میکرد. دیودور^۱ که در قسمت بزرگی از آسیا بسیاحت پرداخت وسی‌سال از عمر خود را صرف تحریر مجموعهٔ «كتابخانهٔ تاریخی» خود کرد درین باره چنین مینویسد: «سمیر ایسیس حصار شهر بابل را بنا کرد. این دیوارها پنجاه آرنج (۲۳ متر) ارتفاع دارند و عرض آنها باندازه‌ایست که دو گردونه میتوانند بر احتی در مقابل هم از روی آن عبور کنند.» این حصار مستحکم هفت کیلومتر طول داشت و ششصد برج بر آن ساخته شده بود. هر دوست که بسیاحت بابل رفته این مطلب را تأیید کرده است و پس ازاو سایر سوراخان از قبیل فیلوسترات^۲، پلین^۳، تتزس^۴، سولین^۵ و مارسین کاپلا^۶ نیز گواهی وی را تأیید کرده‌اند.

بدین ترتیب نبونید میتوانست با خوش بینی کامل در انتظار پایان محاصره‌ای که برای مهاجم سخت و دشوار بود خود را در پناه حصار خلل ناپذیر شهر در امان تصویر کند. نبونید برای تأمین خواربار اتباع و سپاهیان خود نیز نگرانی نداشت زیرا موجودی عظیمی از آذوقه در داخل شهر انشسته بود و چون بین حصار خارجی و حصار دوم که موازی با حصار اول بنا شده بود اراضی وسیع و مزارع زیاد و حاصلخیز موجود بود، در صورت لزوم ممکن بود احتیاجات ضروری مردمان شهر را درین اراضی کشت کرد. نبونید میتوانست در صورت لزوم مدت ده سال در برابر سپاه پارس مقاومت کند. وی بحدی حضور کوروش و سپاهیان پارس را در برابر بابل کوچک میگرفت

1- Diodore

2- Philostrate

3- Pline

4- Tetzès

5- Solien

6- Martien-capella

که همان شب که محاصره آغاز شد، پرسش بل شار او تصور ضیافت عظیمی با هزار میهمان ترتیب داد که در تاریخ بنام او به « ضیافت بالتار ار » معروف است . و این ضیافت در حقیقت تنها واقعه مهم دوران حکومت فرزند نبونید است . ولی این ضیافت معروف که در نهایت شادی آغاز شد ، در محیط وحشت و اضطراب متوقف گردید . هنگامی که بالتازار و میهمانان او گرم عیش و عشرت بودند و پارس هارا تحقیر و تخطه مینمودند و چنین تصور میکردند که بزودی در زیر آفتاب سوزان صحراء نابود میشوند ، دستی اسرار آمیز آشکارشدو کلماتی بر دیوارهای کاخ شاهی نوشت : *Mané, thécel, pharés* دانیال شرح جالبی ازین صحنه تاریخی نقل میکند : « بالتازار ، پادشاه بابل ضیافی بزرگ ترتیب داد . وی هزار تن از دوستان خود را دعوت کرد و در برابر آنها شراب نوشید . وقتی بالتازار از شراب سرمست شد ، امر کرد ظرف های طلا و نقره ای را که بخت النصر از معبدیت المقدس روبوده بود حاضر کنند تا پادشاه و بزرگان دربار وزنان و هم خوابه های او در آنها شراب بتوشنند . پس ظرف های طلا را که از معبد خانه خدا در بیت المقدس روبوده بودند حاضر کردند و پادشاه و بزرگان و زنان و هم خوابه های او با آنها شراب نوشیدند . آنها شراب نوشیدند و خدوندانی را که از طلا و نقره و قلع و آهن و چوب و سنگ ساخته بودند ثنا گفتند . درین هنگام انگشتان دست مردی آشکار شد و بر دیوار سفید کاخ شاهی کلماتی نوشت . پادشاه این دست را در حال نوشتمن دید ، پس وی تغییر رنگ داد و افکارش مضطرب شد . مفاصل دستانش از هم گسیخت و زانو اش بلزه افتاد . بالتازار دستور داد بیدرنگ ستاره شناسان کلدانی و الهی را حاضر کنند ، آنگاه پادشاه لب سخن گشود و خطاب به بزرگان بابل چنین گفت : « هر کس این خطراب خواند و برای من تفسیر کند ، جامه ای ارغوانی بتن خواهد کرد ، گردن بندی از طلا بر گردن خواهد افکند و مقام سوم را در اداره امور مملکت خواهد داشت ». بزرگان و دانشمندان بابل وارد شدند ، ولی آنها نتوانستند این خط را بخوانند و برای پادشاه تفسیر کنند . پس ملکه به تالار ضیافت وارد شد و چنین آغاز سخن کرد : « پادشاه جاودان باشد ! افکار خود را مضطرب مکن و رنگ چهره را تغییر مده ؟ در کشور تو مردی است که روح خداوندی دارد و بخت النصر اورا بریاست جادو گران و ستاره شناسان کلدانی و الهی گماشته بود ، زیرا او میتوانست خوابه را تعییر و اسرار نهفته را فاش کند . این مرد دانیال نام دارد ، دانیال را احضار

کن تا این مطلب را توضیح دهد .» پس دانیال را بحضور بالتازار آوردند و پادشاه خطاب با وچنین گفت: «اگر تو بتوانی این خط را بر دیوار بخوانی جامه‌ای ارغوانی بن خواهی کرد، گردن بندی از طلابر گردن خواهی افکند و مقام سوم را در اداره امور مملکت خواهی داشت .» دانیال چنین به بالتازار پاسخ داد: «هذا یا خود رانگه‌دار و بخشش‌های خود را بدیگری واگذار ، من نوشته را برای تو بی هیچ جایزه واریغانی می‌خوانم و تفسیر می‌کنم ... ای پادشاه ، خداوند بزرگ به بخت النصر امپراتوری ، عظمت و افتخار و شکوه اعطای کرده بود . بعلت همین عظمت که خداوند با عنایت کرده بود ، کلیه اقوام و ملل از زبان‌های مختلف در ترس و اضطراب بسر می‌بردند و در برابر او بذرزه می‌افتادند . پادشاه‌ها که را که مایل بود می‌کشت و هر که را که اراده می‌کردند می‌گذاشت ، هر که را که می‌خواست سر بلند و هر که را که اراده می‌کرد حقیر و ذلیل می‌کرد . ولی وقتی روانش سخت و قلبش بدراجه نخوت و غرور نائل شد ، از تخت شاهی بر زمین افتاد و افتخار اتش بر بادرفت . او از محیط فرزندان بشر رانده شد ، قلبش مانند قلب حیوانات گردید و خود با خران و حشی هم منزل شد . با نیزمانند گاو اعلف دادند و آن داشن از شب نم آسمان نمنا کشد تا آنکه تصدیق کرد که خداوند قادر بر سلطنت پادشاهان سلطه دارد و آنرا به رکس که اراده کند تفویض می‌کند . و توای بالتازار ، با اینکه از همه این مطالب مطلع بودی قلب خود را کوچک نکرده‌ای و بمخالفت با خداوند آسمان‌ها بر خاسته‌ای . ظرف‌های خانه‌اورا در بر این تواضع کرده‌اند و توبایزر گان و زنان و هخوابه‌های در آن شراب نوشیده‌ای . تو خداوندان نقره و طلا و قلم و آهن و چوب و سنگ را که نه می‌توانند بینند و نه می‌شنوند و نه چیزی میدانند ثنا گفته‌ای ، ولی خدائی را که نفس ترا در دست دارد تجلیل نکرده‌ای . برای اینست که او این دست را برای نقش این نوشته فرستاده است . اینست معنای آنچه این دست بر دیوار کاخ تو نقش کرده است: «حساب شده ، وزن شده ، تقسیم شده »... «حساب شده » ، یعنی خداوند سلطنت ترا حساب کرده و بآن پایان داده است . «وزن شده » ، یعنی ترا در تراز وزن کرده سبک مغز یافته‌اند . «تقسیم شده » یعنی امپراتوری تو تقسیم شده و به پارس‌ها داده خواهد شد .»

بدیهی است این سخنان پادشاه بابل و میهمانان عالی مقام او را که گرم باده گساری بودند از وحشت منجذب کرد ، بخصوص که در همین لحظه سپاه هخامنشی در بر ابر حصار

شهر تمر کز میافت. حساب شده! وزن شده! تقسیم شده! واضح است بالتازار دانیال را که بنکو هش او پرداخته و ویرا دچار هراس کرده بود از خود راند. حساب شده! وزن شده! تقسیم شده!

فردای روزی که این ضیافت در دنگ بر گزار شد، هنگام شب کوروش قدم بداخل بابل گذاشت. حساب شده! وزن شده! تقسیم شده! ... چند ساعت بعد، گوبارو^۱ یکی از فرماندهان سابق که در سپاه نبوی نیز مقامی عالی داشت و مانند بسیاری از سران بابل به بهانه‌ای پوچ به پادشاه خود خیانت کرده و به کوروش پیوسته بود بالتازار پادشاه بابل را بقتل رسانید... حساب شده! وزن شده! تقسیم شده!

بابل که ممکن بود مدتی زیاد در برابر پارس‌ها مقاومت کند، در طول چند ساعت سقوط کرد. در زیر دیوارهای آن نه جنگ و خونریزی و نه برخورد سپاهیان رویداد. مدافعان بابل تصور میکردند که شهر آنها در پس حصار مستحکم خود و یکصد دروازه آنهنین میتوانست شدیدترین ضربات را متحمل گردد. کسانی را که مضطرب بودند با آرامش خاطر تخطه میکردند و مدعی بودند که هر اندازه حمله مهاجمان شدید و تعداد آنها کثیر باشد، شهر بابل سقوط نخواهد کرد. بابلی‌ها عظیم‌ترین استحکاماتی که بشر تا آن زمان ساخته بود بنا کرده بودند و جزا آتش آسمانی مردوک نمی‌هراسیدند و معتقد بودند وی تنها کسی است که میتواند شهرهارا در برابر مفاسدشان مجازات و ویران کند.

بطوری که نوشه‌های هر دوت و گز نفوون حاکی است، کوروش مانند تمام کشور گشایان بی‌حوصله که اراده میکنند به غیر ممکن صورت تحقق دهند و جنگ‌هائی را که استدلال ریاضی باخته نشان میدهد فتح کنند، دست باقدامی زد که هیچکس یارای آن را نداشت. نوع نظامی کوروش بقسمی بود که قواعد عادی جنگ را بیاد تمسخر میگرفت. در لحظه حساس ابتکار واستعداد خلاقه خود را جانشین طریقه‌های جاری جنگ میکرد. کوروش ابتدا قصد داشت بابل را از جهان خارج مجزا کند و با یک محاصره طولانی آنرا از پا درآورد. ولی وقتی دانست که نبوی نمیتواند مدت ده سال مقاومت کند، اطمینان یافت که ادامه محاصر غیر ممکن است و برای از پادرآوردن حریف یک راه بیش نبود: باید جریان فرات را تغییر داد و از بستر رود به قلب شهر بابل نزدیک شد. چه طرح پوچ وغیرقابل اجرائی! البته اگر کوروش به استدلال متوجه میشند محققاً توجه داشت که اقدامی باین عظمت مستلزم کمک انبوهی از موجودات

عظیم و خدایان است. ولی کوروش باستدلال نپرداخت و با بل سقوط کرد! وی تسلیم اراده خدایانی نشد که تاریخ را ایجاد و نابود میکنند. او بخوبی بیدانست که وقتی همه چیز بوسیله بهترین هنرمندان فن نظام پیش بینی و محاسبه و دقت شده باشد، یک واقعه غیرمتربقه و پیش بینی نشده ممکن است موقفيت نقشه هائی را که مدت‌ها مورد مطالعه قرار گرفته و با کلیه اصول منطقی تطبیق داده شده دچار خطر کند.

تاریخ با نقش مرموز تصادفات گاه و قایعی چنان غیرمنتظره ایجاد میکند که آینده ملل و قرون مت마다 را درهم مینوردد. بدین ترتیب در سال ۱۴۵۳ میلادی مدافعان قسطنطینیه نیز همه احتیاطات لازم را کرده بودند جز پیش بینی اینکه محمد نوہ بازی‌ید کشتی‌های خود را از میان کوهها خواهد گذراند و نیروی خود را در قسطنطینیه پیاده خواهد کرد. در سال ۱۸۱۴ بنапارت نبوغ خارق العاده و بصیرت فوق العاده‌ای از خودنشان داده بود، ولی چند قطره باران نقشۀ اورا بر هم زد و لحظه حمله را دو ساعت بتأخیر انداخت و بنناپارت که بسر منزل پیروزی نزدیک بود باشکست مواجه شد. این دو ساعت تأخیر تأثیری عظیم در تاریخ جهان داشت... بابلی‌ها نیز همه چیز را پیش بینی کرده بودند جزاً اینکه کوروش، این پهلوان افسانه‌ای برای از پادر آوردن با بل گستاخ دست باقدامی زند که شایسته غولان عظیم باشد. پادشاه هخامنشی با هیچ‌کس مشورت نکرد و چون از مردانی بشمار میرفت که برای پیروزی آماده فداکاری و جسارت میباشند با مشتی سر باز در یک ساعت با بل را تسخیر کرد. او قطعاً بخاطر داشت که زنی بنام سمیرامیس جریان فرات را تغییر داده بود تام‌خزنی عظیم از آب بسازد و دلانی زیرزمینی برای اتصال دو کاخ شاهی که در دو سوی فرات بود احداث کند. وقتی بابلی‌ها مشاهده کردند پارس‌ها بکاری مشغولند که آنها از علت آن بی‌خبر‌اند دشمنان خود را تمسخر کردن و مشقت طاقت‌فرسای آنان را مورد تخطیه قراردادند. آنها در بالای حصار شهر اجتماع میکردند و مثل اینکه در خارج شهر جشن بر گزار میشد از بالا بتماشا مشغول میگردیدند. آنها به حصار استحکامات خود دست میکشیدند و با اطمینان خاطر نسبت به سرنوشت جنگ با هم مذاکره میکردند. آنها قربانی‌های متعدد به ایشтар، و نوس سومری والهه و قیح و برانگیزندۀ فساد که در حماسه ژیل گامش «فاحشۀ خداوندان» نامیده شده اعطای میکردند. آنها حتی تصور این را هم بخاطر نمی‌آورند که یک روز صبح از خواب برخواهند خواست و در خارج شهر حتی سایه یک تن

پارسی را نخواهند یافت . اعتماد و اطمینان خاطر سراسر شهر را فراگرفته بود و همه جا حسن اثر فریبندی‌ای باقی گذارده بود . همه در عالم خیال میزیستند و اطمینان داشتند که بدون جنگ و خونریزی فاتح خواهند شد . حتی ناراضی‌ها و دسته کشیشان که با پادشاه مخالف بودند و گرد خدایان و گاوان بالدار خود اجتماع کرده بودند رفته . رفته به مردم در اعتماد خاطر هم عقیده می‌شندند . فقط چند یهودی از اعماق کلبه‌های مسکین خود با میل تمام انتظار ساعت آزادی را می‌کشیدند . وناگهان در یکی از شب‌ها که بابلی‌ها به عیش و نوش مشغول بودند و بالتازار هر استانک کلمات مرموز «حساب شده» وزن شده ، تقسیم شده » را در برابر خود دیده بود ، در همان حال که مردم در برابر بتهاي خود میرقصیدند و دانیال تحت تأثیر الهمات قوم اسرائیل نفرین و لعنت موحسن خداوندی را خطاب به پادشاهان بابل به بالتازار اعلام می‌کرد ، در همان حال که فقط چند محافظ بر قرار از حصار شهر در کنار آتشی افروخته بیاده ناب سرگرم بودند ، در همان حال که قلب‌ها لبریز از شادی بود و آینده را سعادتمند تصور می‌نمودند ، خبری دهشتناک مانند صاعقه در شهر منتشر شد . خبری باور نکردنی که ابتدا مانند خوابی ترسناک تلقی گردید ، خبری که ساکنان شهر را دچار بہت وحیرت کرد : بابل بدون نبرد بدست پارس‌ها افتاده بود ! هر اسی عظیم مردم را فراگرفت و کسانی که حامل پیام بودند و سراسیمه در شهر میدوینند بروحت و اضطراب عمومی افزودند . پارس‌ها به بابل وارد می‌شندن ! ...

خبر این واقعه غیرمنتظره مانند شعله‌های حریق در شهر منتشر شد . تعجم این واقعه را چنین می‌توان گرد که تصور کنیم یک سپاه مهاجم بستر رود سن را در یک شب تغییر دهد و شبانگاه وارد شهر پاریس شود ... کوروش بی‌آنکه یک فرد از سپاه خود را از دست دهد به بابل وارد شد و از میان جمعیت مردمی که مردو هر اسان وی را مینگریستند تا کاخ شاهی پیش رفت . گوبار و فرمانده بابلی که به پادشاه خود خیانت کرده و به پارس‌ها پیوسته بود با افراد خود بداخل قصر شاهی هجوم برد و مدافعان آنرا قتل عام کرد و بداخل تالار ضیافت راه یافت . بالتازار و میهمانانش چنان غافلگیر شده بودند که نمی‌توانستند وقوع این حادثه را باور کنند . افراد گوبار و به بالتازار نزدیک شدند و او را نیز بقتل رسانیدند . آنگاه کوروش به تالار وارد شد و در میان کشته‌هائی که بر زمین نقش بسته بودند پادشاه هخامنشی خدای خود را سپاس

گفت و خودرا پادشاه بابل اعلام کرد. هردوت و گزنفون هریک شرحی ازین واقعه تاریخی از خود باقی گذارداند. اینست چگونگی وقوع این حادثه بشرحی که هردوت نقل کرده است:

«پس از آنکه کوروش به مقابل حصار بابل رسید، ابتدا سپاهیان خود را گرد شهر مستقر کرد و آنگاه با تفاوت فرماندهان سپاه خویش سواره در گرداگر شهر حرکت کرد. پس از مشاهده حصار و دیوارهای شهر تصمیم گرفت سپاه خود را بعقب بر گرداند، ولی در همین هنگام یکی از فاریان شهر رسید و بوی اطلاع داد که بابلی‌ها قصد دارند هنگام عقب‌نشینی بوی حمله کنند «زیرا خطوط پارس‌ها در نظر کسانی که در بالای حصار قرار گرفته‌اند ضعیف جلوه کرده است.» این مطلب تعجب آور نبود، زیرا محاصره حصاری بآن طول و وسعت مستلزم آن بود که صفوف مهاجمان کم عمق و ضعیف شود. وقتی کوروش ازین خبر اطلاع یافت با محافظه‌دان خود در وسط سپاه قرار گرفت و دستور داد سربازان زرهدار صف خود را دور زند و از انتهای هریک از دو جناح بسوی قسمت غیر متحرک مرکزی حرکت کنند بقسمی که انتهای دو جناح به محلی برسد که خود در آن قرار گرفته بود با این حرکت نظامی، کوروش توانست آرامش خاطر سپاهیان خود را تأمین کند؛ زیرا اعمق صفوف لشگر یانی که حرکت نکرده بودند دوبرابر شد، و لشگر یانی که حرکت کرده بودند در ردیف آخر قرار گرفتند و صفوف دیگری در مقابل آنان بادشمن روبرو شد. بدین ترتیب وقتی انتهای دو جناح از دوسو حرکت کرد و بیکدیگر پیوست، برقدرت و نیروی صفوف بی‌حرکت وصفوف متحرک هردو افزوده شد؛ زیرا بهترین سربازانی که ابتدا در ردیف اول بودند، با این حرکت در ردیف اول و آخر قرار گرفتند و بدترین سربازان در میان این دور دیدیف متوقف شدند. این وضع که برای نبرد مناسب بود موجب شد که سربازان بد نتوانند از میدان بگریزند. از طرفی سواران و سربازان سبک‌اسلحه که در دو جناح بودند بحسبتی که طول صفت کوتاه می‌شد به فرمانده خود کوروش نزدیک می‌شدند.

وقتی پارس‌ها بدین طریق متصرف شدند، تاج‌آییکه توانستند از تیررس حصار شهر بعقب دور شدند. و وقتی کاملاً از تیررس حصار دور شدند چرخ زدند و ابتدا چند قدم جلو رفتند؛ آنگاه به چپ متصرف شدند و رو به حصار قرار گرفتند؛ و بحسبتی که از حصار دور می‌شدند، انحراف آنها کمتر می‌شد. هنگامیکه خود را در میان دانستند، بدون

توقف به حرکت ادامه دادند تا به چادرهای خود رسیدند . وقتی سربازان در اردو مستقر شدند، کوروش دستیاران خود را احضار کرد و بآنها چنین گفت: «ما برای مشاهده شهر در گرد آن بگردش پرداختیم . چگونه میتوان دیوارهای باین محکمی و بلندی را با حمله تسخیر کرد؟ من شخصاً به نتیجه چنین تعرضی خوشبین نمیباشم . ولی هرچه بیشتر در داخل شهر جمعیت باشد، اگر برای نبرد خارج نشوند بهتر میتوان آنها را با قحطی از پا درآورد . پس اگر شما پیشنهاد دیگری ندارید، من معتقدم که به محاصره شهر دست زنیم . یکی از افسران پرسید:— مگر این رود از میان شهر نمیگذرد؟ گویا رو پاسخ داد:— چنین است ، ولی عمق آن بحدی است که دو مرد ایستاده یکی بردوش دیگری در آن غرق میشوند و آب از سر آنها میگذرد، بقسمی که میتوان گفت این رود بهتر از حصار بابل از شهر دفاع میکند . کوروش چنین گفت:— آنچه را از قدرت ماخارج است کنار گذاریم؛ نقشه خندقی تهیه کنیم و همه باهم و بسرعت بحفر آن پردازیم و به راندازه ممکن باشد عمیق تر حفر کنیم .»

بدین ترتیب گرد حصار شهر خندقی حلقه وار حفر کردند و در نزدیکی رود محلی برای برپا کردن برج و بارو باقی گذارند و آنگاه از دو جانب شهر به حفر گودالی عمیق پرداختند . سپس در ساحل شط، در محلی مرتفع که نخلستان بود، بساختن برج ها دست گرفتند . با احداث این برج درین محل مرتفع، کوروش قصد داشت هم بدشمن چنین جلوه دهد که قصد دارد شهر را محاصره کند و هم هنگامی که آب بداخل حفره وارد میشود برج را با خود نبرد . بدین طریق برج های زیادی ساخته شد و مراقبان بسیاری بنظره پرداختند . در همان حال که مهاجمان باجرای این عملیات وسیع مشغول بودند، اهالی بابل از فراز حصار شهر باین نوع محاصره مضیحک لبخند تمسخر میزدند، زیرا آنها برای ده سال خود آذوقه ذخیره کرده بودند . وقتی کوروش از تمسخر مردم بابل مطلع شد عمدتاً سپاه خود را به دوازده قسمت کرد تا چنین تظاهر کند که هر قسمت باید مدت یک ماه از سال به مراقبت پردازد . بوصول این خبر اهالی بابل بر تمسخر و تخطه خویش افزودند . ولی کم کم گودال ها حفر شد و کار حفاری پیاپی رسید . چون کوروش شنیده بود که جشنی در بابل برگذار خواهد شد که تمام اهالی شهر سراسر شب در آن به باده گساری و عیش و نوش سرگرم خواهند بود، صبر کرد تا آن شب فرا رسید . پس در آن شب با جمعی از سربازان خود مجرای گودال هارا در کنار شط باز

کرد. وقتی بدین ترتیب مجاری باز و آب در حفره‌ها جاری گردید، دروازه‌های شهر از راه بستر رو دخانه باز شد. و هنگامیکه امور مربوط به سط انجام یافت، کوروش به سر بازان پیاده و سوار دستور داد هر یک با هزار سرباز در دو صفحه بجانب وی روند. آنگاه بآنها دستورداد وارد مجرای فرات شوند تا معلوم گردد عمق شط به چه حد رسیده است. و چون اطمینان یافت که عبور از شط امکان‌پذیر است، سران سپاه را گرد آورد و خطاب بآنان چنین گفت: «دوستان من، فرات راه بابل را بروی ما باز کرد. با اطمینان خاطر و بدون ترس به شهر وارد شویم. کسانی که با آنها خواهیم چنگید همانها هستند که فبلای یک‌بار مغلوب شده‌اند، با این تفاوت که در آن زمان متحدینی داشتند و بیدار و هشیار سراسر غرق سلاح و آماده نبرد بودند. اکنون ما هنگامی بر آنها حمله می‌کنیم که بسیاری از آنان در خواب نازند و بسیاری دیگر مست و پراکنده و متفرق می‌باشند. وقتی متوجه شوند که ما به حصار آنان راه یافته‌ایم بیشتر متوجه و مضطرب خواهند شد. ممکن است در میان شما کسانی باشند که تصور کنند هنگام ورود به شهر دشمن بربام‌ها می‌روند و از دو جانب کوچه‌ها باران تیر بر ما فرو خواهد ریخت. ولی ازین حیث اضطراب بخود راه ندهید و اطمینان داشته باشید. اگر هم عده‌ای از آنها بربام خانه‌های خود برآیند، بیاری خداوند هفستیوس^۱ آنها را منکوب خواهیم کرد، چه دهليز این خانه‌ها باسانی شعله‌ور می‌شود. درهای آن از برگ خرما و آغشته به قیر و قابل اشتعال است. و ما هم چوب شعله‌ور شونده بمقدار کافی برای آتش زدن داریم. مردم شهر ناچارند یا باشتاب از خانه‌های خود بگریزند و یاد آتش آن خاکستر شوند. پس بروید و اسلحه‌های خود را بدست گیرید؛ من بیاری خداوندان شما را رهبری خواهم کرد. گویا! تو که راه را بیشناستی مارا هدایت کن و وقتی بداخل شهر رسیدیم، یکسر مارا بسوی کاخ شاهی رهبری کن. گویا! پاسخ داد: — جای شگفت نیست اگر درهای آن بازیاشد زیرا تمام شهر امشب در شادی و سرور است. با این حال قطعاً نگهبانانی در مقابل کاخ خواهیم یافت. کوروش پاسخ داد: — حتی یک لحظه هم فرصت را از دست دادن روانیست، به پیش! بکوشیم تا هر چه بیشتر آنها را غافلگیر کنیم.»

وقتی سخن کوروش بیان رسید، پارس‌ها حرکت کردند. از اهالی شهر آنان

وقتی سخن کوروش پیاپیان رسید، پارس ها حرکت کردند. از اهالی شهر آنان که با پارس‌ها رو برو شدند، یا بقتل رسیدند و یا فریادزنان بداخل خانه‌های خود گریختند. افراد گوبارو باین فریادها بزبان بابلی بدانسان جواب میدادند که تصور میشد آنها نیز از شر کت کنند گان جشن هستند. پارس‌ها برسرعت خود افزودند و به کاخ شاهی رسیدند، ولی درهای آنرا بسته یافتند. گروهی که مأمور حمله محافظان بودند، در لحظه‌ای که محافظان در روشنائی آتش بیاده گساری مشغول بودند بآنها حمله کردند و همه را بقتل رساندند. هیاهوئی عظیم برخاست و فریادها باسمان رفت سرو صدا از داخل کاخ شنیده شد. پادشاه بابل دستور داد جمعی بروند و معلوم کنند چه حادثه‌ای رویداده. عده‌ای از افراد خانواده شاهی باشتاب در هارا گشودند تا بگریزند ولی در این هنگام پارس‌ها بکاخ داخل شدند و تا نزدیکی فرزند پادشاه بابل پیش‌رفتند. وی ایستاده و آماده دفاع بود، ولی افراد گوبارو فرصت ندادند و او را بقتل رساندند. همراهان او نیز بقتل رسیدند، یکی در حالیکه در پشت پناهگاهی از خود دفاع میکرد، برخی درحال فرار و دیگری در حالیکه با هر چه می‌یافتد بوسیله آن بدفاع از خود می‌پرداخت. کوروش دسته‌های سوار نظام خود را به کوچه‌های شهر فرستاد و دستور داد هر کسی از خانه خارج شود او را بقتل رسانند. آنگاه دستور داد بزبان آشوری جار زند که هر کسی در خانه است باید در همانجا بماند و اگر کسی خارج شود فوراً کشته خواهد شد. این دستور بموقع اجرآگذارده شد.

فردای آن روز پادگان قلعه نیز که از تسخیر شهر و قتل بالتازار مطلع شده بود تسليم گردید. کوروش بلا فاصله پادگانی بافسران پارسی برای تحويل قلعه‌ها فرستاد. آنگاه به اقوام کشتگان اجازه داد مرد گان خود را دفن کنند و فرمانی خطاب باهالی بابل صادر کرد که اسلحه خود را تحويل دهند و چنانچه در خانه‌ای اسلحه یافت شود کلیه ساکنان آن کشته خواهند شد. آنگاه کوروش مخ‌هارا بحضور طلبید و چون شهر با جنگ تسخیر شده بود، بآنها گفت غنائم جنگی خدایان و محل‌های مقدس لازم را انتخاب کنید. سپس خانه‌ها و عمارت‌های رسمی را بین کسانی که در لشکر کشی شرکت داشتند تقسیم کرد و بهترین آنها را به کسانی بخشید که بیشتر ابراز شهامت کرده بودند. کوروش به بابلی‌ها امر کرد زمین را زراعت کنند و مالیات خود را پردازند و از حکمی که بر آنها تعیین کرده بود اطاعت کنند.»

بدین ترتیب کوروش بدون خونریزی بابل را تسخیر کرد و این پیروزی بزرگ امپراطوری وسیعی را بتصرف او درآورد. پیشگوئی‌ها تحقق یافته بود و بابلی‌ها در زیر دست اربابان پارسی خود احساسات مضطرب ستاره شناسان خویش را بخطاطر آوردنده که چگونه از اوضاع ناراضی بودند و هر روز اعلام میکردند خدایان بابل، این خدایان بیرحم و سنگدل ملت را فرو گذاشته‌اند، ملتی که نبوغ پادشاهان بزرگش پایگاه بلندی برای آنان در اجتماع ملل تأمین کرده بود، ملتی که عناصر روزافرون خارجی چنان اورا مادی پرست و خوشگذران ساخته بود که دیگر شایسته انجام مأموریت تاریخی خود نبود. آری خدایان چنین ملتی را بخود رها کرده بودند. کاهنان بزرگ مکرر اعلام کرده بودند اهالی بابل که در تجملات غوطه‌ورونیست با یندمیهن خودبی علاقه‌اند از رحم خداوندی محروم شده‌اند. اعلام خطرهای آنها هرگز دروغ در نیامد؛ علائم بدوشوم روزبروز افزایش می‌یافت؛ زنان اطفالی میزادند که فاقد گوش بودند و این خودنشانه سوکواری و کوچک شدن کشور بشمار میرفت، یک سگ خارجی بر تخت پادشاه کشافت کرده بود؛ سگهای سیاه بداخل معبد مردوك رفته بودند؛ هنگام مشورت بالاحشاء درونی الاغی، در نهایت وحشت متوجه شده بودند که روده‌های حیوان در جهت چپ قرار گرفته وبهم پیچ خورده وسیاه است و این علامت شوم نیز چنین تعبیر شد که خداوندان بابل دیگر اجازه نخواهد داد مرزهای کشور توسعه یابد. بدینختی و فلاکت ناگهان بر سر این شهر مغروف که تادیروز قلب و محور جهان بود فرود آمد. ورود کوروش باین شهر نام آنرا برای ابد از خاطرها برد و مأموریت تاریخی بابل را بیان رسانید...

سقوط بابل انعکاسی عظیم در دنیای باستان کرد. شهری که از بیست قرن پیش ملکه شهرهای مشرق بشمار میرفت و همه ملل و اقوام عظمت و نبوغ آنرا تحسین کرده بودند در مدتی کوتاه سقوط کرد و دست نشانده دولتی شد که نبونید آنرا «خدمتگذار کوچک» آستیاژ لقب داده بود. در سواحل دجله و فرات و هالیس نام کوروش افتخارات باستان را تجدید کرد. در نظر یونانیان بابل از حیث وسعت و ثروت و عظمت بنها و استحکام حصار بهترین نمونه شهر بزرگ مشرق زمین بود. گزنهون درباره «حیرتی» که اهالی بابل را پس از اطلاع از سقوط شهر در مدتی کمتر از یک ساعت فراگرفت بسیار سخن گفته است. اهالی بابل در برابر نفوذ سریع پارس‌ها چنان مضطرب و پریشان

و حیران شده بودند که حتی نمیتوانستند اهمیت واقعه را درک کنند. شاید بسیاری از آنها تصور میکردند که کوروش ناگهان از آسمان فرود آمده و بكمک ارواح تبه کار و شاید بكمک شخص مردوك بر تخت شاهنشاهی بابل جلوس کرده است. اهالی بابل که از قرن ها قبل خوشبخت میزیستند و در پس استحکامات عظیم و دویست و چهل برج آن خود را برای هزاران سال در امان تصور میکردند، خاطره غم انگیز ویرانی و غارتی را که پادشاه آشور سن اخیر ب در سال ۶۸۹ قبل از میلاد ب آنها چشانید فراموش کرده بودند. آنها می پنداشتند که پس از فتوحات بخت النصر دیگر نباید از عنصر خارجی به راسند. فقط قوم یهود از پیروزی کوروش اظهار شف و شادی کرد، در حالیکه برخلاف تصور و امید آنها، فاتح پارسی شهر بابل را ویران نکرد و ازین حیث امید قوم یهود را به یأس مبدل ساخت. اسرای یهود چنین اظهار شف میکردند: «ای بابل، تو مدعی بودی که تابد دوام خواهی آورد و پیوسته مالک الرقاب جهان خواهی بود؛ ولی تو پایان کار خود را در نظر نیاورده و هر گز ب آن نیندیشیده بودی» سالنامه نبو نیید که ازین حیث تنها سند زمان است مینویسد: وقتی در ماه تیسرا سال ۵۳۸ پیش از میلاد پارس بفرماندهی گوبارو بدرون بابل وارد شدند، جمعی از سربازان محله مقدس از اژریل را از غارت مصون داشتند: «تا پایان ماه سپر های کشور گوتیوم درهای از اژریل و معبد مردوك را محاصره کرد. اسلحه کسی بدرون از اژریل و سایر معابد وارد نشد و هیچ پرچم نظامی ب آنها داخل نگردید.» کوروش در پیروزی خود هر گز دست بتعدي نبرد و ملتی را که مغلوب کرده بود محترم داشت. بجای اینکه مالیات جنگی گزافی تحمل کند و در امور مذهبی بداخله پردازد و سازمان اداری را در هم ریزد، بجای آنکه مانند کشور گشایان سامی نژاد شهرهای مفتوح را غارت و مردمان آنرا مانند بهائم اسیر سازد و بجای آنکه همچون فاتحی سختگیر و ناشی رفتار کند، خواهان جلب محبت ملل مغلوب بود و میل داشت پیروزی خود را با ایجاد محبت در دل آنها برحق جلوه دهد. کوروش با این رفتار سیاست جدیدی در مشرق پدید آورد و این سیاست بنیان و پایه امپراطوری هخامنشی را که جانشین امپراطوری بابل شده بود قوام بخشید. کوروش آریائی نسبت به همه فرمان عفو صادر کرد: «به مردم شهر امان داده شده؛ کوروش بمام اهالی شهر بابل امان داده است»^۲

۲- سالنامه نبو نیید.

رفتار عاقلانه و حسن نیت کوروش بزودی نتایج نیکی بیارآورد و سران مذهبی اطاعت وی را گردن نهادند . با این حال ، مشکل میتوان پذیرفت روحانیان بابل با فاتحی که به استقلال کشور آنها خاتمه داد و آخرین پادشاه آنها را بر کنار کرد چنین رفتار کرده باشد . قبول سریع بردگی و شتاب سیاسی اهالی بابل موجب شگفت و حیرت است . ولی نباید فراموش کرد که نبونید ، این پادشاه مقدس که برای اعتلای خداوند محبوب خود سلسله مراتب خدایان را تغییر داد ، نه تنها روحانیان بزرگ بابل را که رقیب امتیازات او بودند نگران ساخته بود ، بلکه با تحمیل خدایان خارجی چنان انقلابی در عالم مذهب ایجاد کرده بود که اخبار آن حتی بگوش کوروش هم رسیده بود . قبل باختلاف دولت و مذهب که در حقیقت اختلاف بین خدایان بابل و خدایان نبونید بشمار میرفت اشاره شد . وقتی کوروش اعلام کرد که قصد ندارد اختیارات رؤسای مذهب را تقلیل دهد و اصولاً در امور مذهبی بابل مداخله ای نخواهد کرد پیروان مردوك باشادی و شعف ازین تصمیم استقبال کردند . بدین ترتیب پیروزی پارس ها سران مذهب را از چنگ نبونید سبک مغز که پیوسته آنها را در خوف و هراس نگاه داشته بود نجات بخشید . بعلاوه کوروش رسماً اعلام کرد که وی بر گزیده مردوك است و مردوك عمدآ او را بر گزیده تاملت او یعنی ملت بابل را بر طبق نظر وی اداره کند . بسیار شگفت آور است فاتحی باین سادگی به حیات امپراتوری عظیم بابل که تاروز قبل از نیرومندترین دولت های جهان بشمار میرفت خاتمه دهد و آنگاه از روی میل واژ صمیم قلب به ملت مغلوب آزادی بخشد .

نخستین اقدام کوروش این بود که به جلب محبت مردم بابل پیردادزد و خود را دوست و آزاد کننده اقلیت های ستمدیده اعلام کند و خداوندانی را که نبونید از معابدشان راند بود به معابد آنها باز گرداند . کوروش با این عمل نبونید را به نی مذهبی و ناپاکی متهم میکرد . نبونید خداوندان سایر شهر ها را اسیر کرد و به بابل آورد و روابط هر یک از خدایان را با ملت خود قطع کرد و برای مجازات همین عمل زشت بود که خداوندان او را رها و نفرین کردند . ولی کوروش بر عکس «بر گزیده مردوك» است . هم او است که فرمانروای خدایان بابل ویر امامور انتقام و مجازات نبونید کرده است . مردوك سپاه اورا کمک کرده ، زیرا اورا بهترین پادشاه تشخیص داده است . هر بابلی

با سواد میتوانست بروی استوانه پادشاه جدید این متن را قرائت کند: « مردوك سراسر کشورهای جهان را در نظر آورد. او آنها را نگریست و پادشاهی عادل مانند خود جستجو کرد تا دست اورا بگیرد و به بابل برد. وی نام این پادشاه را بربازان آورد: کوروش پادشاه آنزان. و آنگاه نام او را برای سلطنت بر سراسر جهان بربازان راند ». بدین سان خداوندانی که بدست نبونید تبعید شده بودند بزودی به شهرهای خود باز گشتنند. در سالنامه « نبونید - کوروش » چنین نوشته شده است: « از ماه کیسلو^۱ تا ماه آدار^۲ خدایان آکاد که نبونید آنها را به بابل آورده بود به شهرهای خود باز گشتنند ». کوروش نه تنها این خدایان را به شهرهای خود فرستاد، بلکه دستور داد معابد مترونگ آنها را تعمیر کنند و چنانچه معابدشان ویران گردیده آنها را از نو بنا کنند تا خدایان بتوانند « در آرامگاه ابدی خود مسکن گزینند ». وقتی کوروش باین طریق امور مذهبی را فیصل داد، از خدایانی که به شهرهای خود فرستاده بود استدعا کرد که « در نزد خدای بزرگ مردوك برای او و فرزندش کامبیز وساطت و اقدام کنند ».

یکی از اسناد جالب توجه بابلی که متأسفانه بدان آسیب فراوان رسیده است اطلاعات مارا درباره رفتار کوروش تکمیل و تأیید میکند. این سند متنی است بصورت شعر در مدح و ثنای کوروش که پیروزی اورا بر نبونید و احترام اورا نسبت به خداوندان تجلیل کرده است. با وجود اینکه قسمت هایی از این سند از بین رفته، میتوان درین متن چنین خواند که کوروش پس از فتح بابل مدتی بامور مذهبی مشغول بود. وی بر قربانی های خداوندان افزود و در برابر آنها زانو بربزمیں زد. خدایان والهه ها را به معابد خود معاودت داد و آثار تغییرات شوم نبونید را از بین برداشت. این متن بادعائی خاتمه مییابد که قسمت کوچکی از آن باقی است. باید در اصطلاحات و عبارات این متنون که معرف شخصیت بارز کوروش کبیر است تعمق کرد. همه جا عین این مطلب تکرار میشود: « مردوك اقدامات مقدس مرا تأیید کرد و فضل خدارا برمی، کوروش پادشاه پرستنده او و کامبیز، فرزندی که من ایجاد کردم و سراسر سپاهیانم بگسترد و من بانهایت شفuo الوهیت او را تجلیل کردم. خداوندانی را که (در نواحی مفتوح) مسکن داشتنند، در مسکن اصلی آنها مستقر کردم و خانه ای جاودانی برای آنها ساختم ».

من مردمان آنها را گرد آوردم و در خانه‌های خود مستقر کردم. و خداوندان سومر و آکادرا که نبونید به بابل آورده بود بدستور خدای بزرگ مردوک به آرامگاه آنها بردم و درین محل آنان را دلشاد کردم. آرزو مندم تمام خدایانی را که من به شهرهای خود باز گرداندم از خداوند بعل و نبو درازی عمر مرا بطلبند و برای جلب تفضل او وساطت کنند و به خدای من مردوک چنین گویند: «کوروش، پادشاهی که بتواحترام میگذارد و پرسش کامبیز...» گوئی اندیشه دائمی کوروش این بود که مردم او را نماینده رسمی مردوک، خدای خدایان بابل بشناسند.

محققاً درین رفتار کوروش گوشه‌ای از صداقت و حقیقت نهفته است. زیرا با اینکه او میتوانست بعنوان فاتح هرچه اراده میکرد انجام دهد، نه تنها بهیچ چیز دست نزد بلکه مکرر و بعبارات صریح و رسماً اطاعت خود را نسبت به مردوک اعلام کردو بعبارت بهتر فرمانروائی خدایان بابل را برسمیت شناخت. او میتوانست رفتاری آمرانه و تحکم آمیز پیش گیرد و سیاست خود را بر ملت مغلوب تحمیل کند، ولی این مرد زیرک و خردمند ترجیح داد بعنوان خدمتگذار خدایان حکومت کند. چه درس بزرگ و اخلاقی برای کسانی که تصور میکنند قدرت زود گذر را باید در میدان‌های جنگ و درین مردگان و کشتگان بیابند! باستانشناسان اسناد زیادی دال براین رفتار کوروش یافته‌اند. او سراسر معابد کشور آکادرا آباد کرد. باصلاح و تعمیر معبد ایشتلار در شهر مقدس اورولک^۱ پرداخت.

بانی این اصلاحات امضای خود را بر آن باقی گذاشت، چه ژوردان^۲ که در سال-های اخیر حفریاتی در آن صفحات کرده است، تخته سنگ‌ها و ته ستون‌هایی یافته که این مهر بر آنها منقوش بوده است: «من کوروش، پادشاه پارس‌ها که از اژریل (معبد مردوک در بابل) و ازیلا (Ezila معبد نبو در بورسیپا) را دوست سیدارد، فرزند کامبیز، پادشاه مقندر.»

سر لئونار وولی^۳، رئیس حفریات شهر اور، درین شهر که تاریخ آن از طوفان نوح هم قدیم‌تر است و بعلت وجود قبور پادشاهان و بنای‌های شاهان لارسا و معابد عظیم

1- Uruk

2- Jordan

3- Sir Leonard wooley

(شهر اورولک بین راه بغداد وبصره واقع است)

شهرت فراوان دارد، آجرهایی با مهری بنام کوروش یافته است. این پادشاه حصار معبد نانار^۱ و انون ماخ^۲ معبد مشترک نانار و ننگال^۳ را تعمیر کرد. نوشتہ‌ای که بر روی آجرهای این‌بنا یافته شده چنین است: «کوروش، پادشاه جهان، پادشاه آنزان، خداوندان بزرگ تمام ملل را بدست من سپرده‌اند. من درین کشور آرامش برقرار کرده‌ام.» این نوشتہ کوروش متن کتاب اسراس^۴ را که ذکری از تعمیر یکی از معابد دارد تأیید می‌کند: «خداوند آسمان تمام کشورهای زمین را بمن ارزانی داشته و بمن فرمان داده است خانه‌ای در بیت المقدس که در کشور اسرائیل واقع است برای او بنا کنم.» این اقدام کوروش در نظر قوم یهود معجزآسا و در حقیقت قسمی از سیاستی بود که کوروش در سراسر امپراتوری خود اجرا کرد. برای او این مسئله که کدامیک از خدایان یهود یا بابل واقعی است اهمیت نداشت؛ هدف کوروش این بود که کلیه مذاهب را تقویت کند و با این عمل محبت ملل را جلب نماید. بدین ترتیب آزادی مذهبی که کوروش در سراسر امپراتوری خود برقرار کرد، حیات تازه‌ای به معابد شهر «اور» بخشید.

کوروش که بقول توراه از سال ۳۴۶۶ بعد از خلقت زمین تا سال ۳۴۷۵ سلطنت کرد، خود را «پادشاه هخامنشی، پادشاه پادشاهان، پادشاه بزرگ، پادشاه نیرومند، پادشاه بابل، پادشاه چهارقطعه زمین» نامید^۵. وی فرزند خود کامبیز را که مادرش یکی از شاهزاده خانم‌های هخامنشی بود دراداره امور شرکت داد و برطبق رسوم بابلی بوسیله خداوند مردوك تاج شاهی بخود اهدا کرد. کوروش مانند تیگلات-فالازار سوم^۶ و غالب پادشاهان خاندان سارگن دست خداوند مردوك را گرفت. او

1- Nannar

3- Nin-Gal

2- E-nun-Makh

4- Esderas

(ه) عنوان «کوروش، پادشاه بابل» در قراردادهای زیر دیده می‌شود:
 ۱- بخششی که شوهر به زنش می‌کرد: «ایدینابردوک بیست و چهارمین نفره متعلق به نوبتا(Nubta) زن ایتی مردوك بالاتو(Itti-Mardouk-Balatou) را که دختر... بود به نبو آهیدین(Nabou-she-Iddin) پرسو لا اژین(Sula-Egibeen) پدر... داده است مزرعه‌ای واقع در مجرای زابونو(Zabunu) و هازوزو(Hazuzu) را که تابن(Tabne) خریده بود برای نوبتا(Nubta) زن خود، برطبق استاد و مدارکی که داشت خریداری کرد بقیه در صفحه بعد

با این عمل مذهبی روحانیت سلطنت خودرا در بابل اعلام میکرد. کوروش پادشاهی خودرا از عالی ترین دستی که بشر آرزو داشت میگرفت، باساز گن و سایر پادشاهانی که نام آنها از بزرگترین اسمای تاریخ بوده و هست هم وزن و برابر میشد.

کوروش پادشاهی بود که همینکه بر تخت سلطنت کشوری جلوس میکرد برای تاجگذاری رسمی به معبد میشتافت و این تاجگذاری مذهبی بر حسب خدایانی که میپرستید فرق میکرد. در بابل بنزد بعل مردوك میشتافت و برای رعایت احترام این خدا دست او را در دست میگرفت. ازین لحظه بعد درین جهان جانشین سردوک تلقی میشد و ساعات متوازی بعبادت او میگذراند. بدین ترتیب مردم مستقیماً طالب میشدند که پادشاه مشاغل مذهبی خودرا انجام دهد. استوانه کوروش نشان میدهد که این سیاست و نقش مذهبی که کوروش برای خود ایجاد کرده بود تأثیری عمیق در پیشرفت کار او بخشدید، بقسمی که مردم و روحانیان بابل پیروزی و پادشاهی او را نتیجه بغض خدایان کلده نسبت به نبونید دانستند. روحانیان بابل سلطنت کوروش را با حق شناسی برسمیت شناختند و این مطلب جای تردید نیست، زیرا استوانه‌ای که در بابل یافت شده واکنون در موزه بریتانیائی محفوظ است کتیبه‌ای دارد که متن آن چنین است: «پس ازفتح بابل، مردوك کلیه کشورهارا در نظر آورد و آنگاه بوى (کوروش) نگریست و اورا پادشاهی عادل مطابق میل خود یافت که دستش را بگیرد. کوروش پادشاه آن زان که وي نامش را اعلام کرد، پادشاهی جهان منصوب شد. مردوك خداوند بزرگ و حامی قوم خود اقدامات مذهبی و قلب پاک او را بارضایت خاطر مشاهده کرد. او به

بقیه از صفحه قبل

بقیه پول در منزل پدری امانت خواهد ماند. بابل - ماه آرام سامانا (Arahsamna) بیست و دو مین روز سومین سال کوروش، پادشاه بابل، پادشاه کشورها.

- غلامی در دوره آزمایش: اینا گات - نابو - بولتو (Ina-gat-Nabou-bultu) غلام ابتدی مردوك بالاتو (Itti-Mardouk-balatu) که از ماه آب (Ab) ششمین سال کوروش پادشاه بابل، پادشاه کشورها نزد ریهتی (Rihetti) خدمتگار بازیا (Basia) برای تعلیم mu-u-tu مانده است. چون او هیچ با خود نبرده است نیم پیمانه دانه خواهد پرداخت. بابل - بیست و یکم ماه نیسان، هفتمین سال کوروش پادشاه بابل، پادشاه کشورها

Ch. F. Jean : La litterature des Babyloniens et des Assyriens, p. 284

کوروش فرمان داد بسوی شهر او بعنی بابل برود و در حالی که مانند دوست و رفیق راه در کنار او حرکت نمیکرد راه بابل را بوی ارائه داد . سپاهیان پیشمار کوروش را که تعداد آنها مانند آبهای شط نامعلوم بود حرکت داد . بدون جنگ و خونریزی آنها را به شهر خود (بابل) درآورد . او مردم بابل را از رنج و سختی رستگار کرد . نبونید پادشاهی را که خداوند مردوك را محترم نداشت بدست کوروش سپرد . تمام مردم ، تمام کشور سومر و آکاد و بزرگان دربرا بر او زانو بر زمین زدند و از سلطنت او اظهار شادی و شعف کردند . چهره های آنها بشاش بود . خداوندی را که ببر کت قدرت خود مرده را زنده و همه را از ویرانی و رنج معاف کرده بود با شعف پرستیدند و نام او را تجلیل کردند . منم کوروش ، پادشاه همه ، پادشاه بزرگ پادشاه مقتصد ، پادشاه بابل ، پادشاه کشور سومر و آکاد ، پادشاه چهار قطعه زمین ، پسر کامیز ، پادشاه بزرگ ، پادشاه شهر آنzan ، زاده تئیس پس^۱ ، پادشاه بزرگ ، پادشاه شهر آنzan ، نطفه ابدی سلطنت که خداوندان بعل و نبو خاندان اوراگرامی داشتند و از صمیم قلب خواهان شادی مردم کاخ پادشاهان و جایگاه سلطنت را تصرف کردم ، خداوند مردوك قلب کریم اهالی بابل را متوجه من کرد و من هر روز در تجلیل او مراقبت داشتم . سپاهیان پیشمار من بآرامش به بابل وارد شدند . در سراسر کشور سومر و آکاد هیچ دشمنی باقی نگذاردم . پادشاهان تمام نواحی ، از دریای اعلی تا دریای سفلی که در کاخ های سلطنتی میزیستند و پادشاهان مغرب که در چادر زندگی میکردند ، همه با جهاتی گزار آوردن و در بابل بر پا های من بوسه زدند . از تا شهر آشور و شوش ، آگاد^۲ ، اسنوناک^۳ ، زامبان^۴ ، در^۵ واقع در نزدیکی مرزهای کشور گوتی^۶ ، شهر های آنسوی فرات که از روزگار باستان بنا شده بود ، خدایان آنها را که در آنجا مسکن داشتند بازگردانید و در محلی جاودانی سکونت دادم . همه مردم را گردآوردم و درخانه هایشان از نومستقر کردم . و خداوندان سومر و آکاد را که نبونید علیرغم خشم و غصب خداوند بزرگ به بابل آورده بود ، بدستور خداوند مردوك ، خداوند بزرگ بدون اشکال دراما کن مقد سی که بدای خواه آنان بود وارد کردم . آرزو مندم تمام خدایانی که آنها را به شهر هایشان

1- Teispes

2- Agade

3- Esnunak

4- Zamban

5- Der

6- Guti

مراجعةت دادم هر روز طول عمر مرا به مردوك ونبو سفارش کنند و برای من نزد آنها بوساطت گرایند و به خداوند مردوك چنین گویند: «کوروش، پادشاهی که ترا محترم دارد و پرسش کامبیز...» (بقیه متن ازین رفتہ است)»

این متن سندياريختي بزرگی است، زيرا کوروش نه تنها در آن خود را فاتح جلوه نمیدهد، بلکه خود را اداره کننده صلح طلب و نجات دهنده بابل و برگزیده مردوك معرفی میکند. وی مکرر یادآوری میکند که شهر متجميل خرابی نشد و سپاهيانش با صلح و سلم بدان وارد شدند. کوروش باين بيان احساسات مذهبی قوم مغلوب را تسکين ميداد و خدای آنها تنها خدای موجود اعلام میکرد و نه تنها مذهب خانواده و فوم خود را تحمييل نمیکرد، بلکه مذهب مخهای قبيله مادرانیز تحمييل نمی نمود. بدین ترتیب وی اطاعت و فرمانبرداری بی قید و شرط طبقه روحاني را تأسیس میکرد و پارتفار صلح جویانه و اجتناب از قوه قاهره سياست اعتماد و اطمینان تازهای برقرار میکرد و تمام اهالی بابل، تمام مردم سومر و آكاد در مقابل او زانو زدند و پاهای او را بوسیدند و از جلوس او بسلطنت اظهار شعف کردن و قیافه های آنان بشاش شد.^۱

کوروش امپراتوري خود را براساس خشونت که دير يازود فاتح موقتی را مورد غضب ملت مغلوب قرار میدهد و از کشور میراند بنا نکرد و حقوق ساکنان بابل و ارزش تاریخي گذشته و مفهوم عالي تمدن آنرا تصدیق کرد. در بامداد پیروزی بزرگی که هر فاتح در برابر درخشندگی و جلال آن غره میشد، کوروش در نهايت فروتنی و رحم و شفقت رفتار کرد و اين رفتار سرشار از بزرگی و عظمت بود. کوروش برای افتخارات پريها و کشور گشایاني که آرزوی تسلط جهاني داشتند و سرانجام با زهر بهلاکت ميرسيدين ارزشي قائل نبود. او که يکي از بزرگترین فاتحان دنيايان باستان بشمار ميرود بطور قطع از محبوب ترین فاتحان جهان نيز محسوب ميشود. ملائمت و حسن سياست او دشمنانش را باحترام ناگزير میکرد، زيرا اينها که وسیله ای برای سر زنش و بدگوئی نداشتند نه تنها فکار را ناراضي کنند و احساسات ملی را برانگيزند. فقط قوم يهود بود که انتظاراتش بطور كامل اجابت نشد. قوم يهود انتظار داشت که کوروش بانتقام کشور اسرائیل بابل را زورو و کند. ولی چنین نشد و بابل ويران نگردید.

کوروش در روز سوم ماه مر هسوان^۱ (اکتبر-نوامبر) ۵۳۸ خود را پادشاه بابل و فرزند عزیز مردوك اعلام کرد . پادشاه هخامنشی که بدین ترتیب واسطه‌ای بین اتباع جدید خود و خدای آنان می‌شد، بدینوسیله نشان میداد که نه تنها مایل نیست ارباب خارجی اهالی بابل باشد ، بلکه خود را نماینده و برگزیده مردوك برای حکومت بر اقوام او اعلام می‌کرد . پس بر طبق رسوم بابلی قدرت و اختیارات خود را از خداوند مردوك گرفت و برای اینکه ثابت کند که مایل نیست اهالی بابل او را بعنوان یک فاتح تلقی کنند و او را مانند پادشاھی پیغمبر نمود که خود از روی میل بر گزیده‌اند تشریفات انتقال سلطنت را بوسیله روحانیان بزرگ از اژیل برگزار کرد . گزلفون داستان این صحنه تاریخی را درسیر و پدی نقل کرده است:

روز قبل از تاجگذاری کوروش لباس‌های فاخر مادر را به بهترین افسران خود توزیع کرد و از آن زمان بود که پارس‌ها لباس ماد برتن کردند . فرای آن روز قبل از طلوع آفتاب همه چیز آماده بود . از دوسوی راهی که پادشاه هخامنشی و همراهان او سیگذشتند، سر بازان بصف ایستاده بودند . در صفووف جمعیت تماشاجیان که در پشت صف سر بازان قرار داشتند پاسبانان شلاق زن باشلاق‌های خود نظم را برقرار می‌کردند . گزلفون چنین مینویسد : « ابتدا در مقابل درهای کاخ شاهی چهار هزار سر باز نیزه‌دار دیده می‌شد و در پس آنها دوهزار سر باز دیگر در هر یک از دو جانب درها ایستاده بودند . کلیه افراد سوار نظام حضور داشتند ولی از سب‌های خود پائین آمده و دست‌های خود را همچنانکه امروز هم در برابر پادشاه مرسوم است در زیر لباس‌های بلند پارسی خود قرارداده بودند^۲ . پارس‌ها در طرف راست راه شاهی جای گرفته بودند و متوجه آنها در جانب چپ . گردونه‌ها نیز بترتیب فوق قسمتی در یک طرف و قسمتی در جانب دیگر قرار گرفتند . همینکه غلامان درهای عظیم کاخ پادشاهان قدیم بابل را گشودند، مردم با کمال تعجب گاوهای درنهایت زیبائی مشاهده کردند . این گاوها

1- Marheswan

- پارس‌ها در حضور پادشاه دست‌های خود را در آستانهای طویل لباس خود مخفی می‌کردند و با این عمل نشان میدادند که در مقابل پادشاه آزادی بکار بردن آنها را از خود سلب می‌کنند . کوروش دوم هخامنشی معروف به کوروش کوچک دو تن از خویشان نزدیک خود را که در اجرای این سنت اجدادی کوتاهی کرده بودند بقتل رساند . نقل از سیر و پدی گزلفون .

چهار به چهار آشکار شدند؛ آنها را برای تقدیم به خداوند مزدوك و بعضی دیگر از خدایانی که روحانیان تعیین کردند بودند بر گزیده بودند. پس از گاوها که بطرز باشکوهی تزیین شده بودند اسب های مقدس که بافتخار خورشید قربانی میشدند در جر کت بودند. پس از اسب ها گردونه ای که اسب های سفید آنرا میکشید و مخصوصاً بعد مردوک بود دیده شد و پس از آن گردونه خورشید که جنبه ای حق نداشت بر آن قرار گیرد بالا اسب های سفید در حر کت بود. در پس این گردونه جمعی با مشعل حر کت میکردند. سرانجام کوروش بر گردونه ای باشکوه آشکار شد که تاجی از جواهر بر آن نصب بود. او قبائی ارغوانی بر تن داشت که حاشیه ای سفید در میان آن بود و تنها او میتوانست چین لباسی دربر کند. کوروش شلواری بر نگ قرمز سرخ فام دربر داشت و دستانش از آستین بیرون بود. در کنار او رانده گردونه که یکتن پارسی بالا بند بود قرار داشت، ولی اندامش از اندام پادشاه کوتاه تر بود. همینکه تماشاچیان کوروش را مشاهده کردند چنان دستگاه افتخار و زیبائی مردانه اش در آنان مؤثر واقع شد که بیدرنگ در بر ابر او سجده کردند. پس از آنکه گردونه کوروش از کاخ خارج شد، چهار هزار سر باز نیزه دار حر کت کردند و دو هزار تن در هر جانب گردونه مستقر شدند. در حدود سیصد غلام حامل عصای سلطنتی و مسلح به خنجر بدنبال گردونه در حر کت بودند. پس از آن دویست اسب که برای کوروش تربیت شده بودند بالافسوارهائی از طلا و روپوشی از تسمه های طویل با دست پیش برده میشدند. و آنگاه دو هزار سر باز مسلح به خنجر کوتاه^۱ از دسته بر گزیده ده هزار نفری در قسمت های صد نفری بفرماندهی کریزان تاس^۲ آشکار شدند. در پایان این صفت طویل متحدین، سوران ماد، دسته های کمکی مرکب از ارمنی ها، هیر کانی ها^۳، کادو کی ها^۴ و ساس ها پیش می آمدند و در بدنبال آنها گردونه های بیشمار بفرماندهی یکتن پارسی بنام آرتا با تاس^۵ در حر کت بود. هنگامی که کوروش با این تجمل و شکوه به شهر بابل وارد میشد، جمع کثیری اورا مشایعت کردند. از هرجاز محب عریضه بحضور او تقدیم میشد، ولی کوروش بوسیله پیکه هائی که پیوسته سه تن در هرسوی گردونه برای انتقال او امر ش آماده بودند

۱- این سر بازان که با خنجری کوتاه مسلح شده بودند قسمتی از سپاه ده هزار نفری بودند که معروف به سپاه جاویدان است.

2- Chrysanthas
4- Caducie

3- Hyrcanie
5- Artabatas

بصاحبان عریضه امر میکرد بافسرانی مراجعه کنند که از جانب او مأمور رسید گی بشکایات شده بودند. وقتی به مزارع مقدس تزدیگ شدند گاوها را برای مردوک و اسبها را برای خورشید قربانی کردند. پس از آنکه مراسم قربانی پیاپیان رسید، چون آن محل زیبا بود کوروش مسابقه اسب دوانی و گردونه رانی ترتیب داد و پس از آن هدایائی به فاتحان بخشید.»

گزنوون پس از این داستان مشروح چنین اضافه میکند: «امروز هم وقتی پادشاه هخامنشی از کاخ خود خارج میشود، این تشریفات که کوروش ترتیب داده بود رعایت میشود.»^۱

این داستان عظمت و شکوه، این تشریفات بزرگ و این روز تاریخی بابل را بخاطر میآورد و کوروش را در دستگاه خیره کننده قدرت و افتخار اتش ایستاده بر گردونه پیروزی با تفاوت بهترین عناصر سپاه و دربار درخششده و خویشان و روحانیان بزرگ و متعددین هنگام عبور از جاده شاهی در نظر مجسم میکند. از هر طرف برای او کف میزدند و همه متوجه پادشاه بزرگی بودند که مانند خدایان میدرخشدید و امپراطوری عظیمی تأسیس کرده بود. اونه تنها قادر مطلق جهان بلکه خدمتگذار مردوک و بر گزیده خداوندانی بشمار میرفت که باو دستور داده بودند به بابل وارد شود و نظم این شهر را که در اثر هوس های نبونید برباد رفته بود از نو مستقر کنند. گوش های او از فریاد شف و شادی ملت مغلوب لبریز بود، و هنگامیکه در چنین وضعی به کاخ شاهی باز گشت، بمنزله سایه مردوک و بر گزیده و حامی اوتلقی شد. و آنگاه اتباع و دسته نشاندگان خود را که با هدایای زیاد بحضور او آمده بودند و گوئی در مقابل قربانگاه معبد سجده میکردند بحضور پذیرفت.

بامطالعه تصاویر داستانی بنایای تاریخی این دوره که صحنه هائی از زندگی روزانه هخامنشیان را نمایش میدهد، میتوان تشریفات دربار شاهان بزرگ پارس را در نظر مجسم کرد: پادشاه در زیر چهار طاقی باشکوه که باشيرها تزیین شده و بر فراز آن تصویر اهورامزدا، خدای تخت جمشید بالهای خود را گستردۀ بر روی تخت شاهی

۱- تشریفات باشکوه این نقل و انتقال شاهی تازمان سقوط امپراطوری بزرگ هخامنشی رعایت میشده، زیرا کینت کورس (Quinte Curce) بالخلاف جزئی همین صحنه مشایعت را در موقعی که داریوش بملقات اسکندر کبیر میرفت نقل کرده است.

جلوس میکند. او دستاری صاف که قسمت فوقانی آن پهن‌تر از قسمت تحتانی است برسر دارد و تنها او است که میتواند چنین دستاری برسر گذارد. ریشش که در نهایت دقت مجعدشده و معمولاً از ریش اتباع وی بلندتر است تا روی سینه گسترده‌است. جامه باشکوه مادکه برنگ ارغوانی برتن دارد تاروی پاهایش کشیده میشود. در یک دست پادشاه شاخه‌ای گل و در دست دیگر عصای سلطنتی قرار گرفته. در پشت او خدمتگاری مگس‌پرانی بالای سر او تکان میدهد. کرسی پادشاهی بر روی زمین قرار نگرفته بلکه بر روی صحنه بلندی واقع شده و چهارده تصویر که محققًا مظہر ایالات امپراتوری است، آنرا حمل میکنند.

در یکی از کتیبه‌های هخامنشی چنین خوانده میشود: «بتصویر کسانی که تخت مرا حمل میکنند نظر کن تابданی عده کشورهائی که در تصرف من است چقدر زیاد است.» در عقب پادشاه غلامی که مگس‌پران بدلست دارد افسری دیده میشود که حامل سلاح جنگی پادشاه است. این شخص در دست راست خود انبوه اسلحه هارا گرفته و بر شانه چپ کمانی آویخته است. بآسانی میتوان چگونگی تشریفات دربارهای پادشاهی را در نظر مجسم کرد، زیرا کنده کاری‌ها که بر دیواری بطول شصت متر قدیم تطبیق میکند. بر روی یکی ازین کنده کاری‌ها که بر دیواری بطول شصت متر نقش گردیده صفحی عظیم از اتباع پادشاه که برای اظهار بندگی بحضور او آمده‌اند مشاهده میشود. در آغاز این صفحه تیراندازان معروف پارسی بهمان نحو که در «فریز» باشکوه کاخ شوش مشاهده میشود حرکت میکنند. اینها اجداد «ده‌هزارنفر» معروف‌اند که مانند قهرمانان سپاه گردونه جنگی پادشاه را مشایعت میکنند. اینها همسفران باوفای کشور گشایان هخامنشی هستند، پادشاهانی که افتخار اشان مدیون «تیرهای مردان پارسی» بود. این تیراندازان کمانی بر شانه چپ و تیردانی که سر پوش بلند آن باری سمان‌های مزین بسته شده بر دوش دارند و با دودست خود تیری حمل میکنند که چوب آن مزین به نیزه‌ای آهنه‌نی است و انتهای تحتانی آن با گلوله‌ای ختم میشود. لباس اصلی آنها قبای بلندی است که تانزدیکی پاشنه‌های پای آنها میرسد و آستین‌های پهن و آویزان آن دست‌های آنها را تا مچ در داخل خود پنهان میکند. بر روی این لباس جامه کوچک دیگری قرار گرفته که برای عبور آستین‌های قبا، زیر بازوی آنرا هلالی شکل کرده‌اند. این سربازان پوتین‌های بنددار از چرم زردنگ و نرم بر پا دارند. بر

مج دست آنها دست بندهای طلائی دیده میشود و بر گوشاهای آنها گوشواره هائی از طلا اویخته است. کلاه آنها ریسمان ساده ایست نظیر ریسمان پشم شتری که امروز هم باد یه نشینان آن سر زمین برس داردند. بدین ترتیب کنده کاری های کاخ شوش گواهی گزفون را ازین حیث تأیید میکند. این تیر اندازان که نمونه ای از نژاد خالص آرایه ای هستند نزدیک ترین سربازان شخص پادشاه بودند و امروز هم زادگانشان در نواحی جنوی ایران در میان قبایل کوهستانی مشاهده میشوند که بهیچ رو با قوام دیگر در نیامیخته و خلوص خون خود را حفظ کرده اند. این سربازان که ممارست و تمرین زیاد داشتند و در کار خود استاد و نسبت به پادشاه فدائی و آماده مرگ بودند مأمور حفظ جان شخص پادشاه بودند. در پشت آنها همراهان پادشاه مشاهده میشوند که از نژاد خالص پارسی نبودند و بنا بگفته کینت - کورس مأموریت داشتند در میدان جنگ با اندام خود حصاری گرد پادشاه ایجاد کنند. اینها صاحب منصبان دولتی و درباریان و افسران عالی رتبه و کلیه کسانی بودند که بعلت مأموریت و وظیفه درباری و یا بسبب احتالت خانوادگی اجازه داشتند دربرابر چهره مقدس پادشاه حضور یابند. اتحاد شکل لباس این اشخاص میرساند که اینها در شرایط مساوی بوده اند - در کنده کاری های دوره هخامنشی دو قیافه دیده میشود که پیوسته یک در میان هستند. یکی از آنها دستاری پهن برس دارد و لباسی بلند پوشیده است که تانزد یکی پاشنه پا میرسد و دارای آستین های بلند میباشد. تصویر مجاور آن کلاهی نمدين برس دارد که در بالای پیشانی کمی برجسته است و قبائی تنگ پوشیده است که از زانو تجاوز نمیکند و شلواری گشاد برتن دارد.

معاصران هخامنشی قصد مؤلف این آثار هنری را درک میکردن و درنظر اول میدانستند که اختلاف لباس این بزرگان در چیست. اینها نمایندگان دو قوم برادر بودند که مناصب عالی امپراطوری را بین خود تقسیم کرده بودند. آنانکه لباس های گشاد و موج بتن داشتند صاحب منصبان ماد و کسانیکه لباس تنگ و چرمین برد اشتند صاحب منصبان پارسی بودند که لباس آنها بقول یونانیان لباس ملی این قوم کوهستانی بود و امروز هم نواده های آنها همان لباس را هنوز بتن دارند. توضیح آنکه امروز هم ایرانیان هنگام زمستان قبائی از پوست گوسفتند بتن میکنند که پشم آن درجهت داخل

وچرم آن درجهت خارج قرار گرفته است.^۱ اشخاص برجسته و صاحب منصبان عالی- مقام که تصویر آنها براین کنده کاریهای سنگی حفظ شده باخنجری کوتاه که از جلو بر کمر آویخته اند مسلح اند، ولی بعضی از آنها مسلح به کمان نیز میباشند و کمان خود را درقوطی بسته حمل میکنند. بعضی دیگر گلی دردست دارند و این عادتی است که هنوز ایرانیان دارند و وقتی به گردش میروند گل سرخی یالله و یا سمن دردست دارند و همینکه در طول راه بادوستی رو برو میشووند باو تقدیم میکنند. تمام افراد این دسته برج دست ها و گوش های خود جواهراتی نظری هم دارند و همه گردن بند های سنگین بگردن آویخته اند و این نشانه مقامی است که در دولت دارند. همه صرفنظر از کلاهی که بسر دارند موهای سرو ریش خود را در نهایت دقت در چندین ردیف مجعد کرده اند. انبوه حلقه های زلف تاپس گردن میرسد و حلقه های موهای ریش بصورت مطبق و نوک تیز برو و یهم قرار گرفته و ریش پارسی را از حیث طول باریش بعضی از مجسمه های آشوری بر ابر میکنند. فقط اشخاص متمول و معتمدان بزرگ شهر و صاحب منصبان عالی رتبه دولتی میتوانستند مو و ریش خود را با این همه دقت موازنیت کنند و قسمتی از وقت خود را صرف مجعد کردن و معطر کردن و روغن مالی آن کنند. در قسمت فوقانی این کنده کاریهای سنگی در پشت تیر اندازان، گردونه ها و اسب هائی مشاهده میشود که آنرا با دست حر کت میدهند و این قسمت نیز با شرح تشریفات رسمی که در بابل بر گذار شد و مورخان قدیم نقل کرده اند تطبیق میکند. در جلو دسته های متعددی که درین صفحه شرکت دارند، اطاقداران و کارکنان دربار حر کت میکنند که عصائی در یک دست گرفته و با دست دیگر ملاقات کنند گانی را که بحضور پادشاه آورده اند نگهداشته اند. نقشی که این افسران عالی رتبه بعده دارند همانست که در کتیبه معروف ییستون نوشته شده: «پادشاه اعلام میکند: اینست ایالاتی که بفضل اهورامزدا بمن تعلق دارد. آنها بمن تعلق داشتند و با جگذار من بودند. فرمان های من شب و روز در آنجا مجری بود»

پس این ملاقات کنند گان که بوسیله کارکنان دربار بحضور شاه بار مییافتدند محققاً نمایند گان اقوام مختلفی بودند که برای اظهار بندگی و اطاعت قوم خود با هدایای با شکوه وبهادر، عاج و فرش های گرانها، لباسهایی از طلا و نقره، ظروف مملو از عطر

۱- منظور مؤلف پوستین است

جواهرات، پوست شیر، تبرهای دوسر و میوه‌های رنگارنگ بحضور پادشاه میرسیدند. تقدیم این هدایا کم کم در آداب و رسوم ایرانیان وارد شد و امروز هم در ایران در جشن نوروز که ابتدای بهار است و بافتخار خورشید بر گذار میشود جاری و معمول است. نکته جالب توجه اینست: اسلام که بر هر جاست سلط طافت توانست آداب و رسوم قوم مغلوب را محو کند، در طی چند قرن سلطه و نفوذ معنوی توانست این سنت را ازین ببرد یا تشریفات این جشن باستانی را که از زمان نخستین پادشاهان هخامنشی ایجاد شده بود تغییر دهد. درین جشن شادی بخش بهاری که مظهر تجدید حیات و احیای زمین و تابش انوار خورشید و روئیدن گیاه است و میتوان گفت کلیه اقوام با کم و بیش اختلاف از هزاران سال قبل آنرا معمول میدارند، اتباع و دست نشاندگان پادشاه به پایتخت میشناختند تا خراج خود را به خزانه شاهی بپردازنند. درین این هدایا اسب‌های باشکوه و تزیین شده که نمونه‌های زیبائی از اسب‌های دونده اصیل بشمار میرفتد و در ایالات شمالی امپراتوری تریتی یافته بودند دیده میشد. و در برابر این اسب‌های اصیل که آنها را سیت‌های ماوراء قفقاز میراندند گاو‌های کوهان دار هند و شترهای دو کوهانه باکتریان و گورخر و شیرهائی برای باغ شکار پادشاه دیده میشد.

بطوریکه گزلفون نقل میکند، کوروش مردی بلندبالا و قوی هیکل بود. قد بلند وزیبا، موهای انبوه و ریش زیاد او از مشخصات عنصر پارسی و زرمنی نواحی قفقاز است. غالب شخصیت‌هایی که در آثار هنری این دوره مشاهده میشوند واجدد این خصوصیات نژادی میباشند، زیرا همه موئی انبوه و ریشی طویل و مجدد اند. پارس‌ها موهای خود را در نهایت دقت نگاهداری میکردند و همانطور که بعضی اقوام زرمنی می‌خوب را از علائم بارز و مشخص نژاد شاهی میدانستند، پارسیان قدیم نیز می‌خوب را نوعی آرایش و نشانه تفوق و اعتلای خود میدانستند. گزلفون این ترتیب نگاهداری مورا در نزد پارس‌ها «موهای مطبق» نامیده و معتقد است که پارس‌ها این عادت را از مادها گرفته‌اند و از آنها به پارت‌های اشکانی منتقل شده است. هردوت پارس‌ها را مردمان «پرمو» مینامد و این عنوانی است که وقایع نگاران قرون وسطی آنرا در اروپا به نخستین پادشاهان فرانسه داده‌اند. در متن کتبیه سنگ قبر اشیل^۱ که آتشه^۲ نقل کرده است پارس‌ها «مردمان یالدار» نامیده شده‌اند.

سوئتون^۱ نقل، چکنده که وقتی ستاره شناسان ظهور یک ستاره دنباله دار را در آسمان رم علامتی شوم تلقی کردند، امپراتور و سپا زین^۲ پاسخ داده بود که این خبر برای پادشاه پارس که «موهای بلند دارد» جالب توجه است. ستار راست که تاجی بر آن قرار داشت در نزد پارس ها علامت نیرومندی واقتدار بود. پلوتارک^۳ معتقد است که فقط پادشاهان پارس میتوانستند چنین ستاری بر سر گذارند. سوئیداس^۴ این مطلب را تأیید و اضافه میکند که فرماندهان پارسی ستاری خمیده بر سر داشتند تا با دستار پادشاه تفاوت داشته باشد. آرین^۵ در ضمن گفتگو از ساتراپی بنام آترووبات^۶ که در یکی از ایالات طغیان کرده بود مینویسد: وی دستاری راست بر سر گذاشت و خود را پادشاه پارس و ماد نماید. هزیکیوس^۷ مینویسد که دستار پادشاهی از موادی صمغی و معطر ساخته شده و باصفحات درخشان از طلا و جواهرات تزیین یافته بود. کلاه معمولی پارس ها کلاهی مخروطی شکل نظیر دستار پادشاهی بود، با این تفاوت که دستار شاهی در قسمت فوقانی باریک میشود و نوك راست و ثابتی بر آن قرار داشت؛ در حالیکه نوك کلاه نمدین معمولی بجلو وعقب خم میشود. وقتی نوك آن به جلو خم میگردد این کلاه نظیر فینه فریزی بود و همین کلاه است که در کنده کاری معروف «قریانی برای میتراء» در موزه لوور دیده میشود. حیله جنگی که بعدها سیمون^۸ فرمانده نیروی دریائی آتن بکار برد این بود که سر بازان خود را با کلاهی فینه ای شکل ملبس کرد تا بجای پارسی گرفته شوند. فینه هائی که امروز بسیاری از کوهستانی های نژاد هند و ژرمنی بر سر دارند همانست که در بناهای خرساباد^۹ مشاهده میگردد. دایره هائی که گاه در قسمت تحتانی این کلاه دیده میشود ظاهراً علامت رتبه و مقامی عالی بوده است. دستار فرماندهان مانند دستار مخ ها تاروی گونه ها ولبهای میرسید.

بنا بگفته هر دوت و گرفون، وقتی پارس ها در جنگ شرکت میکردند، بعضی با کلاه و بعضی سر بر هنه و برخی با کلاه های قلعی و آهنین نظیر کلاه خود های یونانی بودند. لباس اصلی پارس ها قبائی بلند بود که دامن آن تاروی پا میرسید. این همان لباسی است که مورخان قدیم آنرا «لباس ماد» و «لباس پارسی» نامیده اند. کوروش این

1- Suétone

2- Vespasien

3- Plutarque

4- Suidas

5- Arrien

6- Atrobate

7- Hésychius

8- Simon

9- Khorsabade

لباس را از ماده‌ها تقلید کرد و نخستین بار رفقای سر باز خودرا با این لباس ملبس ساخت زیرا بشرحی که گزلفون مینویسد در نظر او این لباس عیوب اندام را بهتر پنهان میکرد و کسانی که آنرا بتن داشتند بلند بالا و زیبا جلوه گر میشدند. قبای بلند از کتان و پنبه دوخته شده بود. شنل پادشاهی بر نگار غوانی بود با حاشیه‌هایی از طلا مزین به جواهرات قیمتی که دایره‌وار در چهار گوشۀ کوچکی بدان نصب میشد. حاشیه‌دوزی طلائی بشکل قرص خورشید نشانه پرستش آتش و مذهب زردشت بشمار میرفت و مانند علامتی مقدمه بروی لباس پادشاه و حلقه‌های انگشت و حتی زین و افسار اسبش منقوش بود. وقتی پادشاه بزرگ مستور از زیورآلات درخشان میشد، احترامات او با خدا برابر میگردید. مردم برای احترام زانو بزمین میزدند و اورا پرستش میکردند. پرستش مذهبی بر کلیه کسانی که در حضور پادشاه بار میافتدند واجب بود. معمولاً برای نشان دادن احترام در حالی که دسته‌هارا در جلو روی هم میگذارند در برابر وی تعظیم میکردند و گاهی زانو بزمین میزدند. دسته‌های کسانی که برای عفو و بخشایش بحضور میزدند از عقب بسته بود. تنها پادشاه و پسر عموماً و افسران و غلامان او که بعضی مقامات عالی درباری داشتند و گاه مشاوران و دستیاران او حق داشتند قبای بلند در بر کنند. وقتی پادشاه اراده میکرد یکی از خدمتگذاران خود را مفتخر کند، قبای پادشاهی با او می‌بخشید و این نشانه رضایت خاطر زیاد پادشاه از فدایکاری آن مرد بود.

پارس‌ها بر روی قبای بلند کتانی، قبای کوتاه‌تری از پشم بر تن داشتند و بر روی آن نیز نوعی پیراهن کوتاه سفید در بر میکردند. شلوارهای تنگ و چسبنده یکی از لباس‌های مخصوص ماده‌ها و پارس‌ها بود. بطوری که سوئیداس نقل میکند اسکندر جرأت نکرد شلوار تنگ در بر کند زیرا «پوشیدن قبای بلند و شلوار تنگ در حکم آرایش بطریق پارسی بود». هر دوست نقل میکند که پارس‌ها با شلوار تنگی از پوست در جنگها شرکت میکردند و بعقیده گزلفون شلوار آنها حاشیه دار و گاه بر نگاهی زنده بود. کمر بند یکی از اجزاء لازم لباس پارسی بود. در یونان فقط زنان برای زیبا جلوه دادن اندام خود کمر بند بکار میبردند و شاید بهمین جهت است که یونانیان زندگی پارس‌ها را زنانه میدانستند و آنها را «پرستند گان کمر بند پارسی» لقب داده بودند. پادشاه کمر بندی از طلا بر کمر داشت و خنجری غلاف دار آراسته با سنگ‌های قیمتی با آن آویخته

بود . سربازان خنجرهایی بر کمر داشتند که بر روی ران پای راست قرار میگرفت . محکوم های بمر گ را با کمر بند میگرفتند و تحويل دزخیم میدادند . وقتی در کنده - کاریها و حجاری های بنایی قدیم خرساباد و تخت جمشید دقت کنیم ، منظمه مبتذل کفش ها که باسایر قسمت های لباس پارسی هم آهنه گ نیست جلب توجه میکند . حتی شخص پادشاه کفش های چوبی پاشنه دار پیادار . و یونانیان باین قسمت توجه داشته اند ، زیرا کفش پارس هارا « کفشهای حقیر و بدمنظر » دانسته اند .

فصل دهم

بازگشت به بیت المقدس

همچنانکه کوروش خودرا در بابل مجری اراده مردوك نشان داد، در کشور اسرائیل خویش را وسیله اجرای اراده خدای یهود اعلام کرد. قوم یهود در تمام مدت طولی که در «اسارت بابل» بسر بر احساسات استقلال طلبانه و پرستش وطن از دست رفته و ارزش معنوی مذهب خودرا از دست نداد. وقتی اسم بیت المقدس شنیده میشد، افسرده‌گی و اندوهی خاص سراسر وجود یهودیان را فرا رسید و آرزوی دیدار خالک وطن تجدید میشد. مصائبی که پیشوایان آنها پیشگوئی کرده بودند و سرزنش های آنها بمخالفت با ثروت زیاد شهر نشینان و قربانی‌های یهوده و جسارت مذاهب خارجی که به بیت المقدس راه یافته بود، مصائب شهر مقدس الهی که بمجازات ناپاکی‌های خود میرسید و ثروت و توانگری و نخوت و غرور این شهر هر گز ایمان و اعتقاد یهودیانی را که در اسارت بابل بودند نسبت بسیار نوشت و آینده در خشان قوم خود تغییر نداد. اینها که از اعمال گذشته خود نادم و افسرده بودند با عبادت وزاری خشم خداوند را تسکین میدادند. در بابل دیگر قربانی نمیکردند، ولی مرام مذهبی هفتگی و روزه را در نهایت وسواس و دقت انجام میدادند و اطفال خودرا بلا فاصله پس از تولد ختنه میکردند. بدین ترتیب یهودیان فراری ازین روز آزادی خودرا انتظار میکشیدند و اطمینان داشتند اسارتی که بخت النصر بر آنان تحمیل کرده بود برای مدتی محدود است. در یک محیط خارجی که هر گز نتوانست آنها را در خود تحلیل برد، حاضر نشدند در تمدن بابلی تحلیل روند؛ احصال نژادی خود را حفظ کردند و از ازدواج و سازش با فاتحان خود که بتحقیر آنها را «کلدانی» مینامیدند، امتناع ورزیدند و از اعماق کلبه‌های ویران خود آنان را تخطیه کردند. آنها در بوتۀ آزمایشی قرار گرفته بودند که میباستی از آن نیرومند خارج شوند، از گذشته رشت رهائی یابند و برای آینده‌ای آزاد که فتوحات کوروش نخستین علائم آن بود آماده شوند. پیشوایان یهود که میکوشیدند

شعله مقدس ملیت قوم خود را محفوظ بدارند، مردم را به نافرمانی از طریق منفی دعوت میکرند و ایمان و اعتماد آنها را به مأموریت خطیری که خداوند به قوم اسرائیل داده بود تقویت مینمودند. حزقيال^۱ که باشدت بیت المقدس را به بت پرستی متهم کرده و سیاست عیش و نوش آنرا معرفی و ارتباط آنرا با اقوام بت پرست سرزنش کرده بود اکنون میخواست قوم گمراه یهود را بهراه راست هدایت کند. اسارت بابل برای قوم یهود مفید واقع شده بود. خداوند نمیتوانست کشور اسرائیل را بحال خود رها کند زیرا این خدائی که واحد قادر مطلق و فرمانروای جهان است، در عین حال خداوندی مهربان و بخشنده است. بابل در حقیقت وسیله مجازات خداوند نسبت بقوم بر گزیده‌ای شد که به لامذه‌بی گراییده بود. ولی بابل خود بجرائم ویران کردن بیت المقدس و کاخ سلطان آسمان‌ها کیفر می‌یافت و خداوند قوم اسیر خود را به شهر درخشانی که ازنو بنا میشود هدایت میکرد.

اکنون این سرگذشت را از دهان حزقيال بشنویم : « خداوند جاودان چنین فرمان میدهد : کوهسارهای اسرائیل ! درختان خود را برویانید و میوه‌های خود را برای قوم اسرائیل آماده کنید؛ زیرا بزودی سطح شما زراعت و بذر افشاری خواهد شد؛ عده کثیری مردمان بر شما قرار خواهم داد. بر روی ویرانه‌ها یت شهرها بنا خواهد شد و مردمان در آن سکونت خواهند گزید و من بیش از پیش شمارا از نیکی و خوبی سرشار خواهم کرد و شما خواهید دانست که من خدای جاودانم. اهانت ملل را دیگر بگوش تو نمیرسانم و تو دیگر مانند لکه ننگ ملل نخواهی بود. و وقتی شما در برابر چشمان ملل مرا تقدیس کنید، آنها خواهند دانست که من خدای جاودانم. من شما را از میان تمام ملل و از تمام کشورهایی که در آنها سرگردان هستید گرد می‌آورم و به کشور خود باز می‌گردم. من آبی صاف بر شما جاری می‌کنم تاشما پاک و منزه شوید. من شمارا از تمام آلودگی‌ها و بت‌هایتان منزه می‌کنم. من قلبی تازه بشما ارزانی میدارم و روحی تازه بشما می‌بخشم، بلکه روح خود را در شما میدم و چنان می‌کنم که از دستور های من پیروی کنید و قوانین مرا اجرا سازید. شما در کشوری که آنرا به پدرانتان داده‌ام سکونت خواهید کرد. شما قوم من خواهید بود و من خدای شما ». آنگاه حزقيال بالهای از احساسات لطیف و حرارت شدید و عشق به قوم ستمدیده‌ای

که خود شریک آرزوها و مصائب آن بود چنین فریاد میزند: «خداؤند دستش را بر من گذاشت و روان را بمیان درهای مملو از استخوان منتقل کرد. او را از کنار آنها و گردانها گذراند. اینها که بتعداد زیاد درین دره میزیستند، در آن موقع کاملاً خشک بودند. خداوند بمن چنین گفت: ای فرزند آدم، آیا این استخوان هاممکن است دوباره زنده شوند؟ من جواب دادم: ای خدای جاویدان، تو بهتر میدانی. پس خداوند بمن گفت: برای این استخوان‌ها پیشگوئی کن و آنها بگو: استخوان‌های خشک! بسخنان خداوند گوش فرا دهید. خداوند باشما چنین سخن میراند: آکنون من روان در شما میدمدم و شما حیات خواهید یافت. من بشما اعصاب میدهم و در تن شما گوشت ایجاد میکنم و شمارا از پوست میپوشانم و روحی در شما میدمدم و شما زنده خواهید شد و آنگاه خواهید دانست که من خدای جاویدانم. پس من بدستور خداوند پیشگوئی کردم، در آن وقت صدائی شنیده شد و حرکتی رویداد و استخوان‌ها بهم نزدیک شدند. من نگاه کردم، اعصاب آنها پیوست، گوشت بر آنها روئید و پوست آنها را پوشانید ولی هنوز در آنها روحی نبود. پس خداوند بمن گفت: پیشگوئی کن و باروح سخن گوی! ای فرزند آدم، پیشگوئی کن و بروح چنین بگو: ای روح، از چهار جانب بیا و بین مردگان مانند باد و زیدن گیر تازنده شوند! پس من بدستور خداوند پیشگوئی کردم، وروح در آنها دمیده شد و آنها حیات یافتند و بروی پا ایستادند: این سپاهی عظیم بود. آنگاه خداوند بمن چنین گفت: ای فرزند آدم، این استخوان‌ها تمام قوم اسرائیل است. آنها میگویند: استخوان‌های ما خشک شده، امیدما بر باد رفته و ما خود محکوم به زوالیم! پیش گوئی کن و آنها بگو: خدای جاویدان چنین سخن میگوید: من قبرهای شما را باز خواهم کرد و شمارا از قبر بیرون خواهم آورد، ای قوم من، من شمارا به کشور اسرائیل مراجعت خواهم داد. من فرزندان اسرائیل را به رجا که رفته‌انداز میان ملت‌ها از هر نقطه گردخواهم آورد و به کشور خود باز خواهم گردانید من از آنها ملتی واحد در کشور خود و در کوههای اسرائیل ایجاد خواهم کرد. آنها [] قوم من خواهند بود و من خدای آنها. آنها دستورهای من را اطاعت و قوانین را رعایت و اجرا خواهند کرد. آنها در کشوری اقامت خواهند گزید که من به خدمت‌گذارم یعقوب داده‌ام و پدران شما در آن زندگی کرده‌اند. آنها، خود و فرزندانشان و فرزندان فرزندانشان تا ابد در آن زندگی خواهند کرد. من با آنها قرارداد صلحی منعقد خواهم

کرد که قراردادی جاودانی خواهد بود. من آنها را از نو استقرار می بخشم، من آنها را متعدد میکنم و آرامگاه خودرا برای ابد درمیان آنان قرارمیدهم.»

چه خواب شایسته تحسین و چه پیام هیجان انگیزی خطاب بمرد گان برای تجدید حیات وطن! وعده اتحاد بین خداوند قادر و قوم بر گزیده اش که پس از مجازات و تحمل دشواری ها بار دیگر بر گزیده و حمایت شده خداوند گردیده و مانند گنجینه ای برای آینده در خشان ذخیره شده است! یهود که تنها خدای بزرگ است قبل از پیروزی های بزرگی تحصیل کرده بود و یهودیان اسیر با بل موفقیت های در خشان دبرا^۱ و زدئون^۲ و بیت المقدس، شهر مقدس صلح را فراموش نکرده بودند. حزقيال در جامعه اسیر یهود اعتماد و اطمینان ایجاد میکرد. خدای یهود نمیتوانست در بر اثر دعا های سوزان و دسته جمعی و هم آهنگ قوم خود و فریاد هائی که در زیر آسمان کلده با سمان میرفت بی اعتنا بماند. مگر قوم او بقدر کافی متتحمل رنج و سختی نشده بود؟ نه، قوم یهود با وجود مصائب زیاد و هفتاد سال اسارت در خاک اجنبی نه تنها راه وطن و معبد ویران پادشاه آسمان هارا فراموش نکرده بود، بلکه خصوصیات نژادی و قومی خود را نیز از دست نداده بود. یهود نیست که پیشوای الهام یافته آنان را با اتحاد و همدردی و اتفاق میخواند. حزقيال همه جا نقل میکرد که در خواب دیده است معبد جدیدی در روشنائی تابناک بیت المقدس ایجاد شده و خدای یهود حضور خود را در آن ابراز خواهد کرد و عشق و علاقه خود را به قومی که برای ابد بُوی پیوسته است نشان خواهد داد. و این معبد برای او وسیله سرور و مدح و افتخار خواهد بود. بهمین جهت بود که قوم یهود کوروش را با شف و شادی در بابل استقبال کرد. پایان درد های آنان نزدیک و قومیت ایشان در شرف تجدید بود، زیرا هفتاد سال از زمانی که بخت النصر آنان را با سارت برده بود میگذشت.

این نکته را ارمیا چنین پیشگوئی کرده بود: «پس از هفتاد سال من پادشاه با بل و ملت آن را ب مجرم شقاوت و بیرحمی کیفر خواهم داد. من کشور کلدانی هارا مجازات و آنرا ب ویرانه ای ابدی مبدل خواهم کرد.»^۳ کوروش وسیله انتقام خداوندی بود. ارمیا چنین ادامه میدهد: «قوم اسرائیل نجات خواهد یافت، زیرا خداوند چنین گفته است: ای قوم من، من فرزندان ترا از کشوری که در آن اسیراند نجات خواهم داد،

من اقوامی را که تودرمیان آنها پراکنده شده‌ای نابود خواهم کرد و تو از نوبت کشور خود مستقر میشوی؛ ای قوم اسرائیل! تو باز طبل‌ها خواهی داشت و در رقص‌های شعف‌آور شرکت خواهی کرد. تو باز بزرگوهسارهای سامرہ درخت موخواهی کاشت. آن روز فرا خواهد رسید که محافظatan فریاد زند: برخیزید! بسوی «سیون» وحدای جاودانی خود حرکت کنیم. و در بیت المقدس جدید جانشین شایسته داود یافت خواهد شد که بر تخت خاندان اسرائیل جلوس کند. آنگاه ارمیا عقوبی را که در انتظار ویران-کنندگان بیت المقدس بود پیشگوئی میکند و بی پروا و بی بالک اینگونه سخنان و حشتیاک بر زبان میراند: «به مردم بگوئید که بابل اشغال شد! به مردم بگوئید که بعل شرمنده گردید! به مردم بگوئید که سربازان او خرد شدند! زیرا قومی از نواحی شمال بمخالفت با او قیام خواهد کرد و این کشور را بصحرا مبدل خواهد ساخت و آنگاه فرزندان اسرائیل و یهودا با هم مراجعت خواهند کرد. از بابل بگریزید و از کشور کلدانیان خارج شوید، زیرا خدای جاودان، بزودی عده زیادی از ملل بزرگ جهان را بمخالفت ببابل برخواهد انگیخت. آری، شاد و خوشحال باشید، زیرا بزودی بابل به صحرا و زمینی خشگ و بایر و ویرانه‌ای غیرقابل زیست مبدل خواهد شد. شما تیراندازان! اطراف بابل آماده نبرد شوید و باین شهر حمله برید و تیرهای خطاناپذیر بر پیکر آن افکنید. از هر جانب فریاد جنگ بمخالفت با آن بآسمان رسانید! بابل دست-های خود را میگسترد، پایگاه‌های آن در هم فرو میریزد و حصارش ویران میشود. به بابل هجوم برید و آنرا نابود کنید! بابل درمیان ملل نابود خواهد شد. وای بحال کلدانیها، زیرا وقت آن رسیده است که حساب گذشته را پس دهند!»

چه لحن شدید و خصم‌هایی! ارمیا با این خشم مقدس با روش سازش بعضی عناصر یهود که بطعم مال با وضع موجود ساخته و مقامات عالی بدست آورده بودند مبارزه میکرد. این عناصر ناپاک بدرجه‌ای فاسد شده بودند که نه تنها در برابر بت‌های خارجی سجد نمیکردند، بلکه رفته رفته موجب ضعف روحیه قوم اسرائیل میشدند. زیرا درست است که خداوند گفتة بود: «من، خداوند، بالسرائی که از بیت المقدس به بابل آورده‌ام چنین سخن میگویم: خانه بسازید و در آن مسکن کنید؛ درخت بکارید و میوه‌های آنرا بخورید؛ زن بگیرید و پسر و دختر ایجاد کنید؛ برای پسرانتان زن بگیرید و دختران خود را شوهر دهید تا دختر و پسر ایجاد کنند؛ در هرجا هستید بر

عده خود بیفزا اید و کمتر نشوید؛ خوبی های شهری که شمارا در آن باسارت برده ام جستجو کنید.» ولی بلا فاصله چنین ادامه میدهد: « خداوند را عبادت کنید ، زیرا سعادت شما بدان بسته است. »^۱

بدیهی است ارمیا قصد داشت احساسات قوم یهود را برانگیزد و به قوم خود بفهماند باید خود را برای وظایف بزرگی که هنگام مراجعت به بیت المقدس بعده خواهد داشت آماده کند، زیرا بعقیده جمعی، گذشت زمان بتدریج از شدت مشقت تبعید واسارت میکاست . در دوره حکومت ضعیف آخرین پادشاه بابل که بیشتر به استقرار خدایان ماه در شهر بابل مشغول بود ، قوم یهود یک اقلیت سیاسی واقعی بود که با وجود اقامت اجباری در سرزمین بابل، آداب و رسوم و تشریفات مذهبی خود را رعایت میکرد . جمعیت آن رو با فزایش میرفت ، زیرا با وضع روحی خاصی که داشت از آرامش و سکون ویژه ای که با فزایش افراد آن مساعدت میکرد بهره مند بود . در بابل یهودیان میتوانستند با آرامش خاطر به کسب مشغول شوند و آینده خود را تأمین کنند و در نهایت توانگری در انتظار روز آزادی و تحقق پیشگوئی پیشوايان خود باشند . عنوان تحریر آمیزی بآنان داده نشده بود و مقررات سخت و زشت برخلاف آنان وجود نداشت . خطری را که این وضع دربر داشت ارمیا خوب درک کرده بود . تاریخ بیاد دارد که همیشه عناصری پست و فرمایه آماده آن بوده اند که برای مشتی طلا بویرانی میهن خود کمک کنند و با وجود این خیانت و دنائت حتی مورد تقدیر اربابان خود نیز قرار نگرفته اند . اینگونه عناصر همه جا در موقع حساس که مصیبیتی عظیم بر ملتی روی آورده آماده تملق گوئی های پست و شرم آور بوده اند . اینها هستند که میتوانند بهتر از ارباب فاتح رفقای مغلوب خود را بقید اسارت و بر دگری درآورند . اینها که در عین قدرت مورد تحریر دیگران هستند ، مقدس ترین وزیباترین و جاویدان ترین آثار وجود این بشری را از دست میدهند . این اثر جاویدان وجود بشری ، محبت فرزندی نسبت بوطن است که شعله های عشق آن با وجود مصائب زود گذر هر گز خاموش نمیشود . بهمین جهت ارمیا بالتهاب تمام به هموطنان خود یادآوری میکند این کلانی ها که بعضی از عناصر یهود حاضر به همکاری با آنها شده اند همانها هستند که کاخ معبد بیت المقدس را ویران کرده اند . بین جهت است که او در کوچه های تنگ محله یهود

در بابل حرکت میکند و همه‌جا انتقام خدای یهود را یادآور میشود. او در انجام این وظیفه تنها نبود. اشعیا^۱ نیز پیروزی پادشاه هخامنشی را وسیله آزادی قوم اسرائیل میدانست و چنین فریاد میزد: «ای دختر بابلی! فرود آی و برخاکستر بنشین، دیگر تخت سلطنت نداری! برمیمن بنشین ای دختر کلدانی! هر گز دیگر ترا زیبا و شهوت انگیز نخواهند نامید.»

اشعیا با اینکی این بعدها مسیح در انجیل تکرار کرد وظیفه خود را به قوم خویش اعلام کرد. اکنون مسئله این نبود که قوم یهود را برای خطاهای گذشته مورد سرزنش قرار دهنده و بوی یادآوری کنند او بدرجه‌ای از تنزل رسیده بود که شایسته «شهر مقدس جاوداتی» نبود. بر عکس، موقع آن بود که به قوم یهود اعلام کنند لحظه آزادی فرا رسیده است. اشعیا چنین ادامه میدهد: «روان خدای بزرگ بر من نازل گردیده، زیرا او مرا مأمور کرده است خبری به قوم ستمدیده وی برسانم. او مرنا مأمور کرده است که قلب‌های شکسته را تقویت بخشم و بهمه اعلام کنم که اسرائیل آزاد خواهد گردید و درهای زندان بروی زندانیان گشوده خواهد شد.» نه، یهود خدای جنگ و انتقام نیست؛ او پدری مهربان و نگران‌آینده فرزندان خود میباشد. اشعیا این عشق و علاقه خداوندی را به قوم یهود بدرجه‌ای از وسعت و عظمت رسانید که هیچ مذهبی در سراسر خاورمیانه تاکنون بدان نرسیده بود. در همان هنگام که بودا در هند پایان حکومت تمایلات و شهوت را اعلام میکرد و کنفوسیوس در چین قوانین مربوط به معنویات چینی را پایه میگذاشت، اشعیا با نثری درخشان و تابناک تخصیص الهامات صریح و توصیه الهی را به یهودیان اسیر اعلام میکرد و خداوند دیگری را که بمراتب از یهود مهربان‌تر و رحیم‌تر بود برای پرستش بقوم خود معرفی میکرد. این کشف تازه اشعار باشکوهی به اشعیا الهام کرد، و با این پیان هیجان‌انگیز خداوند جدیدی را که بیاری قوم یهود شتافته بود توصیف میکرد: «بانگ کسی که در صحراء فریاد میزند اعلام میکند: راه ابدیت را آماده کنید و در کنج عزلت کوره راهی بسوی ما بگشانید. سراسر دره بر جسته خواهد شد و کوهها و سراسر سواحل کوتاه خواهد گردید. و راههای پر پیچ و خم ساخته خواهد شد و محل‌های ناهموار

مسطح خواهد شد^۱. بیدار باشید! خداوند بزرگ با دستی نیرومند خواهد رسید و بازوی اوبنام او حکومت خواهد کرد^۲. او گله مردمان خود را مانند شبان غذا خواهد داد و بردهای خود را در آغوش خواهد گرفت. او بآرامی حیواناتی را که با جوانان همراهند دور خواهد کرد. « و کوروش وسیله آزادی قوم یهود خواهد بود : « خداوند چنین میگوید : من از کوروش گفتگو میکنم : او چو پان منست و مجری اراده من خواهد بود. خداوند با برگزیده خود کوروش چنین سخن میگوید و دست اورا برای بزمین کوییدن ملل میگیرد. »

کمی پس از ورود به بابل، نخستین اقدام کوروش این بود که به قوم یهود اجازه داد به فلسطین باز گردد و معبد خدای خود را بنا کند. فرمانی که باین مناسبت صادر شد در تاریخ باستان معروف است. اینست متن این فرمان بقسمی که اسدرا سن^۳ نقل میکند: « نخستین سال کوروش، پادشاه بابل، خداوند جاویدان روان کوروش را، کوروش پادشاه پارس را که این فرمان را ببانگ بلند و بانوشه در سراسر امپراتوری خود اعلام نمود برای اجرای گفته ارمیا بیدار کرد : « کوروش ، پادشاه پارس ها چنین میگوید : خداوند جاویدان ، خداوند آسمان ها ، تمام کشورهای جهان را بمن بخشیده و بمن امر کرده است خانه ای برای او در بیت المقدس سر زمین یهود بنا کنم. از میان شما چه کسانی از قوم او هستید؟ خدای شما باشما باشد ، به بیت المقدس واقع در کشور اسرائیل بستایید و خانه خداوند جاویدان، خداوند اسرائیل را بنا کنید! در هر محل که بقایای قوم جاویدان زندگی میکند، اهالی محل طلا و نقره و لباس و حیوانات با هدایائی برای خدا در بیت المقدس بانها بدھند. ». رؤسای خانواده های یهودا و بیتامین و تمام کسانی که خداوند روان آنها را بیدار کرد برخاستند تابرای ساختن خانه جاویدان به بیت المقدس بستایند... کوروش پادشاه پارس ، ظروف مطبخ خانه خداوند را که بخت النصر از بیت المقدس آورده و در خانه خدای خود قرار داده بود به بیت المقدس مراجعت داد. کوروش، پادشاه پارس این ظروف را بوسیله میتریدات^۴ خارج ساخت و به شیشباتسار^۵ شاهزاده ژودا تسليم کرد. »

۱- تصویر میرود منتظر راه بابل به بیت المقدس باشد.

۲- اشاره به کوروش است.

3- Esderas

4- Mithridate

5- Scheschbatsar

بدین ترتیب از سال دوم سلطنت کوروش در بابل، هر روز کاروان‌های بسوی بیت المقدس برای افتاد و فرزندان قوم یهود را باین شهر رسانید. کوروش به خزانه‌دار خود می‌تریدات دستور داد اشیاء مذهبی و ظروف طلا و نقره که بتعداد پنج‌هزار و چهارصد قطعه از بیت المقدس ربوه بودند با آنها واگذار کند. و نیز با هالی نقاطی که افراد یهود در آنجا میزبینستند دستور داد وسایل لازم برای مراجعت به یهودیان دهند. جوانان یهود چندان مایل نبودند مشتریان خود را در بابل رها کنند و کسب و کار تازه‌ای در بیت المقدس برای اندازند. بسیاری از آنها تغییر قویت داده و میلیت بابلی را پذیرفته بودند. اینها که در سواحل فرات صاحب زمین‌های حاصلخیز شده و مغازه‌های بزرگ دائر کرده بودند نمی‌خواستند مزارع حاصلخیز و کسمب پرسود خود را رها کنند و بد ویرانه‌های شهریت المقدس بازگردند. البته، کشیشان و محرران برای زشتی‌ها و مصائب قوم اسرائیل زیاد گریسته و بالتهاب تأثراً اوری بازگشت به وطن منزه خود را از خداوند آرزو کرده بودند. از روزی که بخت النصر آنان را با خشونت از کنج معابد بیرون کشید و ساعات طویل عبادت آنانرا بر هم زد، نمیدانستند چگونه خود را سرگرم کنند و روان خود را بچه کاری مشغول سازند. ساعاتی را که در گذشته به عبادات مذهبی تخصیص داده بودند اکنون می‌باید در اسارت به زاری و ندبه بگذرانند و بایمانی فصیح بر مصائب ملت خود تضرع کنند و خود و دیگران را متهم سازند و از خود بپرسند که چگونه خدای یهود قوم برگزیده خود را رها کرد و برای جبران گناهان گذشته محکوم به تحمل چنین تبعیدی طولانی نمود. ولی با این حال و با وجود این زاری‌ها و ندبه‌ها زندگانی عادی بمجرای خود بازگشت و یهودیان بابل توانستند با فعالیت سر سخت و دائمی و با وجود مشکلاتی که در محل داشتند ثروتمند شوند. آنها که بدین ترتیب ثروتی بدست آورده بودند، دیگر از سرنوشت خود شکایتی نداشتند. زیرا از یک جهت اقلیت مذهبی آنان مورد احترام و از طرف دیگر جامعه آنان از خود مختاری داخلی بهره‌مند بود وشرط پرداخت مالیات واجرای بیگاری‌های معمولی میتوانست امور مادی و معنوی خود را نیز هر طور که مایل بود اداره کند. بدین ترتیب، در همان حال که پیشوایان یهود برای قوم خود ندبه می‌کردند، عده‌ای از یهودیان در جستجوی زندگی و کسب وزراعت و آسایش حیات بفعالیت مشغول بودند تا بقول ژرمی «نسل گرانبهای یهود ازین نرود».

نخستین دسته تبعیدشدگان بابل دو سال پس از صدور فرمان کوروش بسوی بیت المقدس حرکت کرد و سه ماه بعد به سرزمینی رسید که هفتاد سال قبل پدران آنها ترک کرده بودند. بطوری که در کتب مقدس مذکور است، با کاروان اول در حدود ۴۲۳۰ تن مرد وزن که ۳۰۰۰۰ تن آن مرد و ۷۳۳۷ تن آن برد بود به بیت المقدس حرکت کردند. این کاروان را یکی از شاهزادگان پارسی بنام زورو بابل^۱ رهبری کرد و همین شخص بود که بعدها بحکومت سرزمین یهود منصوب شد. شگفت‌آور آنکه وقتی این کاروان به بیت المقدس رسید، چندان مورد استقبال قرار نگرفت، زیرا کسانی که در محل مانده بودند واکنون میباشیستی جای خودرا بانها دهند، پس از روبروی‌های او لیه بفکر آن بودند که چگونه میتوانند با تازه‌واردهای بابل بسازند.

در همان هنگام که بخت‌النصر یهودیان بیت‌القدس را به اسارت به بابل برده همینکه آخرین آثار گرد و غبار سپاهیانش در آسمان سفید کشور یهود ناپدید شد، طوایف سامی دیگری ویرانه‌های بیت‌القدس را اشغال کردند و با کوشش خستگی ناپذیر خود جراحات شهر ویران را التیام دادند. اینها بطوری درین شهر مستقر شده بودند که گوئی از هزار سال قبل در آن میزیستند و هر گز تصور نمیکردند روزی هم نژادان بابلی آنها مراجعت کنند. باین جهت بازگشت تبعیدشدگان بابل را بالحساستی که از واقع‌بینی الهام میگرفت نظاره میکردند و از وضع تازه راضی نبودند، بقسمی که بدون کمک و پشتیبانی امپراتوری نیرومند پارس، تبعیدشدگان بابل هر گز نمیتوانستند بار دیگر در فلسطین مستقر شوند. «زورو بابل» ناچار شد اجازه صریح ساختمان معبد را ازداریوش اول اخذ کند، و با اینکه مهاجران متعدد نبودند و وسائل کافی نداشتند ساختمان معبد آغاز شد. ولی درنتیجه تحریک غاصبان مخالف، ساختمان آن بکنده پیش رفت و بنای آن بیست و دو سال پس از مهاجرت پایان یافت. بدین ترتیب بیت المقدس از نو یک شهر یهود شد واردۀ خداوند یهود صورت عمل گرفت: «من میگویم که کوروش چوپان منست. او آمال مرا بموقع اجرا خواهد گذاشت! من به بیت-

القدس میگویم که او از نو بنا شود و معبد آن از نو ساخته شود!»

درباره علت رفتار کوروش نسبت به تبعیدشدگان فلسطین گفتگو بسیار شده است. بعقیدۀ ما علت واقعی رفتار جوانمردانه او را باید در سیاست او جستجو کرد. چه

کوروش پس از فتح بابل بفکر تسخیر مصر بود. فتح مصر بعد از زمان پسرش کامبیز تحقق یافت، ولی کوروش قبل از مقدمات آنرا فراهم کرد و در نزدیکی دره نیل متحدین با وفا و حق شناسی برای خود ایجاد کرد. سپاه پارس ناچار بود برای حمله به کشور فراعنه از فلسطین عبور کند، و بنابراین لازم بود در بیت المقدس که محل توقف و پایگاه حمله سپاه بود، پشتیبانی محکم و یا لااقل بیطرف وجود داشته باشد. شاید علت واقعی رفتار کوروش همین بوده است که با استقرار کانون ملی یهود در میان راه بابل و تپ^۱ خدمتی به خاندان خود کرده باشد. این سیاست عاقلانه که ثمره آن در آینده‌ای نسبت دور محسوس بود باروچیه آزادمنش و جوانمرد کوروش نیز هم‌آهنگی داشت. کوروش پرستنده خدائی بود که نقول داریوش در کتبیه نقش رسمی «آسمان و زمین و انسان را آفریده و بشر را روان عطا کرده»؛ ولی بعید نیست که این پرستنده اهورامزدا خصوصیات خدائی خود را در خدای قوم یهود نیز یافته باشد. برخلاف اصول تعدد خدایان که در بابل تفوق داشت، مذهب پارس‌ها خیلی بیشتر با مذهب یهودیان تطبیق سیکرد. حتی بعضی از اهالی بابل نیز تحت تأثیر یکتاپرستی تبعید شد گان قرار گرفتند و یهود خدائی یهود را در برابر خدائی خود مردوك پرستش کردند. در هر حال این «خدای آسمان‌ها» بوده است که گاه بنام اهورامزدا و گاه بنام مردوك یا یهوه از هزاران سال قبل در پایتخت سالخورده جهان سامی پرستش میشده. همانطور که خاندان هخامنشی بفضل اهورامزدا سلطنت میکرد و همچنانکه کوروش بفضل خداوند مردوك به سلطنت بابل میرسید، بفضل خداوند یهود بود که سلطنت جهان را تحصیل میکرد! هر گز در تاریخ آسیای غربی اصول اختلاط مذهبی باین درجه از تکامل نرسیده بود. یهودیان این وضع را مغتنم شمردند و دوران جدیدی در تاریخ کشور خود گشودند. و نام کوروش محبوب و مفترخر از نسلی به نسلی منتقل شد.

فصل بیازدهم

شهرهای شاهی

درنظر یونانیان پایتحت واقعی پارس قدیم شهر شوش بوده است. در این شهر است که اشیل^۱ صحنه های تراژدی معروف خود را که تحت عنوان «پارس ها» نوشته قرار داده و در همین محل است که سفرای یونان و تبعید شدگان یونانی بحضور شاهزادگان هخامنشی میرسیدند. از سترابون مورخ باستان شرح مختصری در باره وسعت این شهر شاهی و منظرة عمومی آن باقی است که شاید از بن حیث تنها سند دنیای باستان باشد: «معروف است که شوش را تیتون^۲ پدر ممنون^۳ تأسیس کرده و آنرا با دیواری با یکصیدو بیست ستاد^۴ مستطیل شکل احداث کرده است و امروز هم این شهر بهمین شکل باقی است. بنابر وایت بعضی از نویسندهای گان، دیوارها و معابد و کاخ شاهی شهر شوش نظیر شهر بابل از آجر پخته تأسیس شده بود. پولی کلت^۵ بر عکس معتقد است شوش فاقد حصار بوده و دو بیست ستاد برج داشته است. پارس ها علاقه داشتند شوش را از سایر شهرهایی که گاه محل اقامت پادشاه بود زیباتر کنند، ولی با این حال برای تخت جمشید و پازار گاد نیز همانقدر ارزش قائل بودند.»

پس از فتح بابل، کوروش تصمیم گرفت محل اقامت شاهی را به شهر شوش منتقل کند، زیرا در موقعی که پادشاه آن زان بود درین شهر اقامت داشت و بخوبی آنرا میشناخت. ثروت سرشاری که شاهزادگان مغلوب تقدیم کرده بودند برای ایجاد دربار و هزینه آن و احتیاجات ادارات وسیع پارس کافی بود. این شهر حتی در زمان هخامنشی تاریخی بسیار کهن داشت و بطورقطع هیچکس نخواهد توانست بگوید چه وقت و بوسیله چه کسی تأسیس شده است. مردم شوش که در خوزستان یا سوزیان^۶

1- Eschyle

2- Tithon

3- Memnon

4- جمعاً در حدود ۱۲ کیلومتر

5- Polyclète

6- Susiane

میز یستند، قبل از اینکه استقلال خود را از دست دهنده مدتی طویل آزاد زیستند و تمدنی در خشان از خود بیاد گار گذار ندند، بدی که امروز این مسئله مطرح است که آیا تمدن آنها قدیم تر بوده است یا تمدن کلد.

فلات وسیع عربستان در همسایگی بین النهرین قرار گرفته و درجهت مشرق این سرزمین تا جبال پشتکوه و لرستان پیش میرود و در همین فلات وسیع است که شهر شوش مانند رابط واقعی بین فلات و کوهستان بنا شده بود. هنگامی که شوش پایتخت ایلام بود، شهرهای متعددی که در شمال غربی و جنوب شرقی فلات آن در طول کومهای زاگروس قرار گرفته بودند تحت تأثیر تمدن آن واقع شدند. شوش که از نظر سیاسی خارج از بین النهرین بود، از نظر جغرافیائی بآن تعلق داشت و تمدن آن پیوسته مخلوطی از تمدن دشت که مانند قلعه‌ای مستحکم بر آن مسلط بود و تمدن فلاتی که بآن تکیه داشت بوده است. شهر شوش که امروز در حدود دویست و پنجاه کیلومتر از خلیج فارس فاصله دارد، در گذشته فاصله‌ای بسیار کمتر داشت، زیرا در قرن هفتم قبل از میلاد در دوره آسوربانی‌پال، خلیج فارس در نزدیکی شهر فعلی اهواز بوده است. درین دوره کهن هنوز شطهای بزرگ بین النهرین و خوزستان بصورت انشعابات شط‌العرب در نیامده بودند و هر یک مصبی جداگانه داشتند. ولی آب‌های گل‌آولد و جریان سریع این رودها بازودی قسمت شمالی خلیج را پرساخت و دشت وسیع حاصلخیزی ایجاد کرد که امروز شط‌العرب از آن میگذرد. «بصره»، بندر بزرگ خلفای اسلام که نام آن بارها در افسانه‌های هزارویک شب تکرار شده در قرن ششم و هفتم بعد از میلاد ایجاد شد. بهمین جهت غالب ویرانه‌هائی که در جنوب بر که‌های جاموس^۱ یافت میشود متعلق بدورانی جدیدتر است، وقدیم‌ترین آنها از دوره ساسانی باقی است، در حالیکه در شمال این خط قدیم‌ترین بقایای تمدن کهن که قدیمت آن به عهد حجر و دوران سنگ تراشیده میرسد قرار دارد.^۲ این دشت وسیع خوزستان که آب‌های زیاد کارون و کرخه و آبدیز در آن جاری است، در گذشته بافلات بین النهرین انبار غله آسیا بوده است. رسوبهای نرم و رسی آن از حیث حاصلخیزی بارسوبهای دره نیل برابر است. بدختانه زمستان

1 - Djamous

2- J. de Morgan : Mission scientifique en perse . T.III . Etudes géologiques

این نواحی بسیار کوتاه است و گرمای شدید تابستان بی آنکه بهاری فاصله باشد به باران های سیل آسای زمستان مبدل میشود. در تابستان، زمین های رسی خشک میشود و شکاف میخورد و غلات که رطوبت کافی برای رشد ندارند از بین میروند. در گذشته مجاری متعدد برای آبیاری احداث شده بود. آبهای شط های بزرگ را در محل های متعدد سد بندی کرده بودند و آب آنها فلات را حاصلخیز میکرد. در آن هنگام منظرة فلات خوزستان به دره نیل شباهت داشت و آهنگ رفت و آمد کشته ها و آواز ملاحان از هرسو بگوش میرسید. ولی اعراب هنگام تعرض به خاک پارس سدهارا در چندین محل شکستند و آسیاب آبی بجای آن ساختند. کم کم در اثر عدم توجه و سهل انگاری قسمتی از بنادر و سدها ویران شد و رودها بستر خود را در قشر های سست رسی عمیق تر کردند و بعمرق سه تا چهار متر از سطح فلاتی که در گذشته سبز و خرم بود پائین رفتند. بدین ترتیب خوزستان حاصلخیز و آباد بصورت صحرائی خشک و سوزان درآمد که امروز حتی قبایل بیابانگرد بسختی میتوانند احتیاجات ناچیز خود را از آن رفع کنند. چند درخت بید و چند گیاه صحرائی هنوز برسو احل آن دیده میشود. پیه^۱ که در سال ۱۹۱۳ در شوس بحفریات پرداخت درین باره چنین مینویسد: «وقتی ازین صحرای غم انگیز عبور میکنیم، حتی هر دو روز یک بار درختی مشاهده نمیکنیم».

درین نواحی که امروز تقریباً مترونگ مانده و در گذشته تمدن باستان شوش بآن عظمت و بزرگی در آن در خشید، قبایل بیابانگرد عرب و ایرانی با گله های خود در فصوص متعین سر گردانند و در این بهشت گذشته که آسمان آن مانند خستین روز های خلقت جهان در خشان و صاف است، روزی محتر و ناچیز خود را بسختی بدست می آورند. شعرای آنها در زیر چادر های مسکین و حقیر افسانه قهرمانان گذشته را تجلیل میکنند و گذشته ای پر افتخار اکه تخیلات این بیابانگردان و فادار به آب و خاک اجدادی حفظ کرده است بخاطر می آورند. زندگانی آنها ساده و محقر است. ولی این زمین هایی که امروز فراموش شده و در جهنم جهان بصورت واحه ای سوزان جلوه میکند، آیا در حقیقت مساعدترین نقاط جهان برای حیات بشر نمی باشد؟ آیا در قرن ییstem نیز یکی از نواحی خوشبخت جهان محسوب نمیشود که از نفوذ تمدن مادی اروپا بر کنار مانده است. آیا تمدن ما در حقیقت تمدنی محاکوم نیست که میلیونها جوانان خود را در کارگاه های عظیم قربانی نبوغ خطأ کار خود میکند و در طوفان های فولاد و آتش آن هارا بسرعت تیر های مسلسل

بر باد میدهد تا برو ویرانه‌های این بلیه بزرگ بشری که جنگ نامیده میشود دنیائی جدید ایجاد. از این جمله معتبرضه باید عذر بخواهیم زیرا این مطلب هنگامی بخاطر رسید که خاطره گذشتۀ خوزستان فراموش شده را زنده میکردم، خاطره این بهشت مفقود آسیا که امروز شهرهای شوستر و دزفول آخرین میراث شهرهای شاهی آن هستند.

امروز دوراه اصلی بسوی شوش منتهی میگردد، یکی راهی که از کوههای لرستان واقع در شمال شرقی سرازیر میشود و از دزفول میگذرد و دیگری راه جنوب یا «راه صحرا» که از خلیج فارس می‌آید و پس از عبور از اهواز در طول کرخه و کارون ادامه می‌باید. در راه دزفول آثار ویرانه‌های شوش از فاصله نزدیکی که ازده کیلومتر تجاوز نمیکند دیده میشود، در حالیکه در جاده جنوب همین ویرانه‌ها بشکل لکه‌ای سرخ رنگ طلائی در فاصله یک روز راه درفلات هویداست. در افق دوردست کوههای مرتفع خوزستان با قلل پر برخ خود نمایان است. وقتی باین فلات نزدیک میشویم منظره تپه‌هایی که سیلان پهلوهای آنها را بصورت شکاف‌های عمیق سائیده است در نظر مامجسم میشود. اینها تپه‌هایی هستند که فقط مدت چند هفته از سال از گیاهان کوتاه گلدار مستور میشوند. وقتی از راه صحرا حرکت کنیم ابتدا از کنار کارون میگذریم و سپس در طول قسمت جنوبی شهرشاهی حرکت میکنیم. در طرف راست ما دیوارهای نوک تیز که باران آنها را ویران کرده مشاهده میشود. اینها بقایای حصار شهر باستانند که از خشت خام و گل ساخته شده است. در افق دور، سطحه بلندی را که شهر بر آن قرار گرفته بود بچشم می‌یینیم. حفریاتی که هیئت‌های خارجی کرده‌اند از دور منظره خندق و استحکامات نظامی باین شهر میدهد. ولی درین محل که در جستجوی ویرانه‌های بنایی باستان بوده‌اند، جز انبوی از بقایای پراکنده چیزی یافت نشد، بقسمی که حتی برای یافتن بقایای آن ناچار به جستجو در توده انبو تپه‌ها شدند. پس از عبور از گودالی که قسمت مرتفع شهر را از شهرشاهی معجزا میکند، وارد بازاری میشویم که در شمال به تل کاخ شاهی ختم میشود.

مجموعه ویرانه‌های شوش از چهار تل یا تپه تشکیل شده است. کوئاترین این تپه‌ها یه «شهر صنعتگران» معروف است و در مشرق سه تپه دیگر قرار دارد. سه

تل دیگر که در کنار هم قرار گرفته اند اهمیت بیشتری دارند و محققان در گردآورانها حصاری وجود داشته است. ولی حدود آن از چهار هزار و دویست متر تجاوز نمیکند و بدین ترتیب مساحت آن از مساحتی که سترابون داده بود بمراتب کمتر است، چه سترابون مدعی است که «محیط شهر شوش یکصد و بیست ستاد...» یعنی در حدود دوازده کیلومتر بوده است. هنگام حفاری در سطحه مرتفع ارگ شهر بقایای آلات و ابزار و ساختمان هائی متعلق با دور از دور مختلف یافت شده، از ابزار متعلق به دوره سنگ تراشیده تا ظروف گلین متعلق به اعراب که آخرین اشغال کنندگان این شهر باستانی بوده اند. در همین بلندی بود که معابد ایلامی بنا شده بود در همین بلندی بود که خزانه معروف پادشاهان هخامنشی که سپاهیان اسکندر پس از فرار داریوش سوم غارت کردن آن باشته شده بود. در همین محل است که هیئت های مأمور حفاری در ایران بیش از هر نقطه دیگر تفحص کردن و رنج و زحمت طاقت فرسای خود را با یافتن مجموعه معروف قوانین هامورابی (۲۱۰۰ سال قبل از میلاد) وستون عظیم نارامسن^۱ (۲۷۰۰ سال قبل از میلاد) و مجموعه ذی قیمت ظروف نقاشی شده دوره ایلامی جبران کردن و سطحه مرتفع این تپه بلند که ارگ شهر بوده است بر تل «آپادانا» معروف به تل «کاخ» که در شمال قرار گرفته مشرف است و بازار معروفی که به سطحه وسیع «شهر شاهی» ختم می شود در زیر آن قرار دارد. این بازار که به «میدان اسلحه» نیز معروف است با سه مخرج یادروازه به دشت های مجاور متصل می شد. درین محل بوده است که مردم برای کسب اخبار و مذاکره در باره وقایع اجتماع می کرده اند؛ بر روی تپه شمالی، کاخ معروف آپادانا بنا شده بود که ارتشیر دوم هخامنشی آنرا تعمیر و از نوبنا کرد. در همین تپه است که مجموعه زیبای تابلوی مینائی تیراندازان و شیران و سرستون بزرگی که دیولا فوآ^۲ با خود به پاریس برد و فعلای در موزه لوور موجود است یافت شده. در مغرب این دو تپه که به تپه ارگ و کاخ معروف اند، رود کوچکی که از سی کیلومتری شمال شوش سرچشمه میگیرد با جریان سریع و پر پیچ و خم جاری است. این آخرین بقایای کانال ایلامی است که پس از عبور از شوش و کارون، پائی پول^۳ را بدریا متصل می کرد.

شوش در زمان پادشاهان باستان که اغلب در برابر هجوم فاتحان بابلی و آشوری ناچار به دفاع می‌شدند از حصاری متین محصور بود. این حصار بر روی طرح آشوری شوش که قسمتی از کتابخانه معروف آسوربانیپال است مشاهده می‌شود. این طرح عبارت از سنگ‌هایی است که واقعیت مربوط به جنگ‌های آشوری‌ها در ایلام بر آنها حک شده بود. ظاهراً پس از سقوط نینوا شهر شوش مدت دویست و پنجاه سال در آرامش نسبی بسر برده و در همین دوره است که حصار شهر بعلت عدم مراقبت ویران شد و دیگر اهالی شهر احتیاجی به تجدید ساختمان آن احساس نکردند. بهمین جهت است که سترابون و پولیکلت^۱ دو مرور بزرگ که بفاصله صد و پنجاه سال شهر شوش را دیدن کرده‌اند مساحت شهر و محیطی را که مردم شهر برای اقامت در گرد تپه‌های کاخ شاهی انتخاب کرده بودند با اختلاف ذکر کرده‌اند. در نور سرخ فام شفق، کاخ‌های عظیم با گاو-های بالدار محافظت؛ پله‌های وسیع با نقاشی‌های مینائی، درهای عظیم، ستون‌های رنگ، ازدحام مردم در بازار و باغات، برج‌های مرتفع حصار مستحکم و عظمت دورنمای با شکوه شهر در نظر بیابان‌گران و چادرنشینان مانند معبدی عظیم جلوه می‌کرد که برای تجلیل خدایان آسیا و افتخارات آنها در سایه معابد بر پا گردیده بود. شهرهای شاهی مظهری از کوشش و فعالیت پادشاهانی بود که هر یک هنر معماری مورد پسند خود را بساختن کاخی جدید جاودان می‌کرد و ابتکار خود را که در سیاست میدرخشید در بنای کاخ‌های عظیم نیز ظاهر نمینمود و علاوه بر خاطره عظمت فتوحات خود، خاطره‌ای از نوع سازنده خود نیز برای نسل جوان باقی‌سیگذاشت.

قلعه شوش شهرت زیاد داشت و شاید کهن‌ترین قلعه‌های جهان باستان بود زیرا سترابون ساختمان آنرا به ممنون^۲ پسر اورور^۳ نسبت میدهد. این قلعه قبل از پادشاهان ایلام وجود داشته و نقشه آن در یکی از کنده‌کاری‌های دوره آسوربانیپال دیده می‌شود. دیولا فوا که طرح کاخ آپادانا را در شوش بنحوی که در قدیم وجود داشته تهیه کرده است، چگونگی قلعه شهر را بشرح زیر تصویر و مجسم می‌کند: «استحکامات شهر عبارت بود از گودالی پهن و عمیق و مملو از آب که بارود شور و حصار شهر مرتبط بود. حصار شهر از دو قسمت تشکیل می‌شد. حصار اول دیواری بود

توپر بعرض یست و سه و بارتفاع یست و دوست. درجهت داخلی این دیوار انبوهی از خالک بضم خامت یست و هفت متر و بارتفاع هیجده متر قرارداشت. بر روی سطحه این خالک دو دسته ساختمان بنا شده بود که مخصوص سر بازخانه و دهليز مدور حصار بود و مدافعان میتوانستند حتی در مرور دشمن میافتد آزادن گردان رفت و آمد کنند. بر روی دو حصار پرچهای برای دفاع ساخته شده بود. ترتیبی که مهندسان شوشی برای ساختن این حصار بکاربرده بودند بسیار مشکل و پیچیده بود. این حصار پاتوده انبوه و عظیم خود و ارتفاع زیاد و موقع سر بازخانه ها و پرچهای، حصار مستحکم با پل را بخاطر میآورد.» قدیم ترین نمونه این نوع استحکامات که تا کنون شناخته شده از زمان نخستین پادشاهان اکباتان است و تردیدی نیست که بنای شوشی ازین حیث از اصول معماری دره فرات سرمشق گرفته است. شباهت این حصار با حصار سه دیواری بابل بسیار جالب توجه است. در شوش نیز مانند این شهر بزرگ بین النهرین بضم خامت دیوارها فوق العاده و انبوه خاکی که پشت آن انشا شده بی حساب است و دیوارها از خشت خام و گاه خشت مینائی شده مزینند.

در حقیقت از زمان کوروش کبیر است که هنر و معماری پارسی حقیقت جنبه ملی یافته و نمونه های معماري خاصی که مخصوص این دوره است در کاخ های هخامنشی تخت جمشید و پازار گاد ایجاد شده است. قبل ازین دوره، معماری ایلامی تحت تأثیر شدید معماری آشوری بوده و این تأثیر در مجسمه های یافت شده در خوزستان نیز مشهود است. بدیهی است این مطلب موجب شکفت نیست، زیرا مادها ارتباطی با مصر و یونان نداشته و بر عکس مدت ها دست نشانده و با جگذار آشور بوده اند. بخلاف مادها قبل از اینکه با سقوط نینوا مالک الرقاب آشور شوند، بهترین مشتریان شهر های صنعتی بین النهرین بوده اند. از حیث هنر، مادها شاگردان با وفای حجاران و نقاشان نینوا و بابل بوده اند. خصوصیات شکل ها و نوع هنر و علامات آنها از اسلحه و آسیاب و اشیاء ساخته شده ای که از حوزه فرات میگردند و قسمت شمالی آنرا در تصرف داشتند الهام میگرفت. اگر در خواجه های اکباتان اثری از چیزی های قدیم تر از سلطنت کوروش یافت شود بلحتمال بسیار زیاد نمونه ای از کنده کاری ها و حجاری های آشوری است که کم و بیش با مهارت تقلید و اجرا شده است.

هسته مرکزی و محور اصلی هنر و معماری در زمان هخامنشی وجود شخص پادشاه بود. همه چیز به شخص پادشاه منتهی میشد. لازم بود دست نشاندگان و اتباع پادشاه هر لحظه عظمت و اقتدار او را در بر ابر مجسم کنند و روح و فکر شان از آن انباشته و لبریز باشند. برای نشان دادن این فکر است که هترمندان بداخل شهر های پر جمعیت امپراطوری جوان دعوت شدند. پادشاه مافوق بشر قرار گرفته و موجودی مقدس است. وی در عین حال بر گزیده و حامی خداوند جاویدانی است که جهان را اداره میکند و سرنوشت آن را در دست دارد و به شخص پادشاه کمک های معنوی میکند. پس پادشاهی که بدین ترتیب مظهر حیات است، باید مورد تجلیل محرران و حجاران قرار گیرد. شرح فتوحاتش باید بر کنده کاری های کاخش بطور خوانا نقش بندد. سفرای خارجی که بحضور او میرسند باید قبل از عبور از دروازه های کاخ شاهی از مشاهده کنده کاری های عظیم کاخ در شگفت شوند. افتخارات پادشاه باید همه جا حاضر باشد و بر تخته سنگ های کوهستان و سنگ های بنا و کاشی های رنگارنگ دیوار های کاخ و معابد نقش بندد.

شهر شوش که وقتی مرکز تجلی کامل هنر و معماری هخامنشی بود، مدتی در از ناشناس مانده بود و فقط در افسانه های سورخان باستان نامی از آن بود. در سال ۱۸۵۱ میلادی سر کنت لوفتوس^۱ که ریاست هیئت حفاری انگلیسی را در بین النهرین بعده داشت، در کلده باستان بحفریات پرداخت. لوفتوس هنگام اعلام نتایج حفریات خود ثابت کرد او نخستین کسی است که ویرانه های شهر باستان شوش را یافته و این خبر در جهان هیجانی عظیم ایجاد کرد. آنگاه لوفتوس بکمک سر هنگو بیلیامز^۲ نقشه عمومی ویرانه ها را تهیه و محل دقیق مجاری قدیم را تعیین کرد و مجرای قدیم اولوس^۳ را یافت و در تپه های محل حفریاتی کرد. پایه های ستون های عظیمی که در محل تالار سلطنتی شاهنشاهان هخامنشی کشف شد بیش از هر چیز توجه اورا جلب کرد. بدین ترتیب افتخار کشف ویرانه های شوش که از قرنها قبل در زیر آب و شن مخفی شده بود به لوفتوس و همراهانش تعلق دارد. دیولا فوآ با حفریات معروف خود صنعت کاشی- کاری هخامنشی را کشف کرد و نمونه های زیادی از آن در خاک این شهر یافت. بی فایده نیست در باره این هنر که در زمان کوروش و جانشینان او بدرخشندگی خاص رسید

مختصری در اینجا اشاره شود.

نقاشی‌های ظروفی که در شوش یافت شده از رنگها و عنایین تزیینی خاصی است که گاه با قلم و گاه با قلم مو نقاشی شده و عیناً نظیر قطعاتی است که در ویرانه‌های کاخ‌های آشوری و قدیم‌ترین قبور مصر قدیم و در عمق ترین قشرهای پایه‌های معابد بیت المقدس ولیدی و کاری یافت شده است، قبل از آنکه ذوق و طرز تهیه کاشی از مصر و فینیقیه و کلده به ایران سراست کند، درین کشور نیز ظروف گلین نظیر آنچه در قرون متمادی در سراسر آسیای نزدیک معمول بود ساخته میشد و این ظروف گلی نظیر ظروفی است که در دوره معروف به میسن^۱ در یونان قدیم نیز یافت میشد. نوع یونانی ازین کاشی کاری بدیعی ظروف نقاشی شده زیبائی بیاد گذاشت. هنرمند یونانی در عین حال که رنگ طبیعی خالک رسم را از دست نمیداد، از ظرف گلین اثر هنری بزرگی ایجاد میکرد که بعلت اصلاح عوامل و تصویرهای آن یکی از آثار هنری درجه اول محسوب میشد. ولی نوع مشرق‌زمین که هر گز از نوع یونانی تجاوز نکرد درجهت دیگری توسعه یافت. هنرمند شرقی زیبائی را بنوع دیگر مجسم کرد و آنرا در ترکیب رنگ‌ها و تنوع عنایینی که قدرت تجسم خلاقه اش ایجاد میکرد جستجو مینمود. در حقیقت صنعت مینا کاری در پارس پیشرفت زیاد کرده بود و جای آن دارد مختصری درباره آن گفتگو شود. مینا کاری هائی که قصور سلطنتی را تزیین کرده بود از یک سو نمونه قدیم‌ترین هنر شرق باستان و از سوی دیگر سرمشق و اساس کار هنرمندان و کاشی کاران ایران در قرون وسطی بوده است. این گل‌های مینائی شده که صنعتگران شوش و کلده بر دیواره‌اوبر جستگی های کاخ های شاهی نصب کردند از زمان نخستین پادشاهان هخامنشی جلب توجه کرد. خیلی زود متوجه شدند که هم آهنگی و آمیختگی این رنگ‌های تند و ملایم که باصفای گرم آسمان آبی مشرق‌زمین وافق خاسته رنگ و روشنائی شدید فلات مرتفع ایران سازگار است جلای خاص دارد. هنرمندان با ذوق قصور پادشاهان را که جشن‌های باشکوه سلطنتی در آن برگزار میشد تزیین کردند و اعتلای هنر خود را بجایی رساندند که فقط بكمک مینا مناظری یکنواخت و زیبا از طبیعت تهیه کردند. بدین ترتیب جمعی کثیر از هنرمندان با موقتن شیوه این صنعت

زیبا که با آب و هوای محیط آنان سازگار بود پرداختند. هنرمندان که وسایل لازم برای کار داشتند با مهارت و استادی شگفت‌آوری رنگ‌های گرم و لرزان را برجواهرات و دیوارها و سقف‌های بناهای عظیم بکار بردن.

در قرون وسطی این هنر توسعه‌ای خاص یافت وزیباترین مظاہر و نمونه‌های آن در پوشش مسجد‌های ایران جلوه گردید. در همین زمان این هنر از راه‌های کاروانی چندین هزار ساله به ترکستان و چین و افغانستان و هند رفت. بدیهی است کاشی ایرانی قرون وسطی با کاشی که در شوش یافت شده مختلف است، زیرا در قرون وسطی فن کاشی کاری در ایران به عالی ترین درجه تکامل رسید و میتوان گفت که هر گز ازین حد تجاوز نخواهد کرد. از جیت اسلوب و ترکیب تزیینات نیزین این دو هنر اختلاف است. در حقیقت صنعت کاشی کاری ترقی کرده و به متنهای تحول و تکامل رسیده است. با این حال، در همین هنر تکمیل شده، سرچشم و منشاء دوران هخامنشی آشکار است و میتوان تحول مدام آنرا در طی قرون از دوره ایلام تا درخششان ترین دوران قرون وسطی تشخیص داد.

در زمستان سال‌های ۱۸۸۴ و ۱۸۸۶ دیولا فوآ با همراهان خود در شوش چادر زد و هنگام حفاری‌های خود «فریز» معروف «شیران» و فریز «نیزه‌داران» و سرستون زیبای معروف را که از دوسر گاو تشکیل شده بود یافت. پس از مراجعت هیئت دیولا فوآ، شوش بار دیگر متrouch شد تا وقتی که دومر گان^۱ پس از مسافرت تحقیقی مفصلی که در ایران نمود «هیئت‌حفاری‌های علمی» را در ایران تأسیس کرد. از آن زمان بعده، در زمستان هرسال اقدامات اکتشافی تجدید شد و دومر گان بتدریج اسناد و مدارک تازه‌ای بما عرضه داشت که قطعه و باصره و حوصله تصویر ویران و مدفون تمدنی هیجان‌انگیز و کهن را بما عرضه داشت. این تمدن کهن برای بهبود و تعالی خود کوشش و مبارزه کرد و سرانجام نابود و ویران شد و اهله روز از ماوراء قرون متمدی و ازوراء اسرار زمان، تمدنی عظیم تروزی با از تمدن فعلی، بما عرضه میکند. باید از این کنجکاوی و حفاران سرسری ساخت سپاسگزاری کرد که باز حمام طاقت فرسا و مشقات مدام خود بما اجازه داده‌اند راه طویل تمدن‌های بشری را که همه باهم در یک جریان سیر میکنند و نبوغها و اراده‌های نظری

هم در آن تلاقی مینمایند درجهت مخالف زمان سیر کنیم. زحمات این کنجکاوان تاریخ بشر است که بما اجازه میدهد دوران های درخشان هنر و فتوحات بشری را تشخیص دهیم و بدانیم که این دو عامل توأم محرک های جاودانی نسل بشر بوده اند و نیل به آن در هر مرحله و هر چهارراه مهم تاریخ بشر دیده میشود.

از این همه تحولات ملل، از اقوام فاتح و نابود شده، از عظمت عبث و بیهوده حماسه فتوحات، از رشتہ طویل و قایعی که از آغاز تاریخ بشر جهان را تکان داده است، ازین فتوحات زود گذر، این تکان ها و این عفریت عظیم مرگ که بر سراسر کره ارض بال و پر گشوده چه چیز برای ما باقی مانده است جز آنکه ویرانه های کشف شده گذشته ای که ن را بر ما مکشوف ساخته است و مایه ای آن و باعجاز اراده و حوصله بتدریج تاریخ بشر را در مقابل خود مجسم کرده ایم. و این تاریخ که از هر افسانه ای زیباتر است، روشن تر و هیجان انگیز تر شده است. شهر های عظیم از دل صحراء بیرون می جهند و در میان هیا هی و زیاد مردمی که از نوزنده گردیده اند توسعه می بینند و بزرگ می شوند. ازین ویرانه ها که نمونه های رقت باری از تصورات تفوق جوئی اقوام گذشته است فریاد مللی که در جنگ بوده اند با سماں میرسد. پیروزی همیشه قطعی تصویر میشود و سپاهیان با تعصب تمام در تحت حمایت خداوندان خود پا در عرصه کارزار مینهند. قرون مت마다 میگذرد و همه چیز مانند منظره آتش بازی بی ثبات میگذرد و شب تار، شب تار قرون، این افتخارات درخشان را محظوظ میکند و آخرین انعکاس فتوحات مشعشع را نابود میسازد، فتوحاتی که در امپراطوری وسیع و گمنام و جاودان مرگ با مملو و پادشاهان هم آغوش میشوند. فقط چند کتیبه ای که بزحمت قرائت شده است، اثری چند از کاخ های قدیم و معابد و قبور، پیام مردمان فراموش شده را که از هزاران سال پیش با خاک وطن هم آغوش شده اند بما میرساند.

هنری جدید و مخصوص در پارس ایجاد شد که قدم خود را از نفوذ آشوری رهانید و با پیشرفت خاندان سلطنتی وقت توسعه یافت. هنری که میکوشید خود را از نفوذ آشوری که بطور ثابت و مکرر در کنده کاری های معروف مشاهده میشود برهاند و با وسائل شخصی بسوی تصویر یاکتر بگراید، تصویری که هم آهنگ با مذهب پارس و برخلاف اجتماعات خونخوار و وقیع آشوری و بابلی، نمونه ای از اصالت نژادی

پاک و جوانمرد بود . بدین ترتیب در میان بحران تمدن و طرز تفکر جهانی کهن که زوال قطعی آن در شعله های حریق نینوا و سقوط بابل منعکس گردید، هنری جدید و حقیقته ملی آشکار میشد.

در پارس نیز مانند آشور هنرمندان و معماران خانه پادشاه را بقسمی بنا میکردند که نشانه و مظہری از قدرت و اختیارات مطلق پادشاه باشد، پادشاهی که قوم او به او ح مأموریت تاریخی خود صعود کرده است . کاخ پادشاه باید بر دشت های اطراف مسلط باشد و بر پایه های عظیمی از سنگ قرار گرفته و مانند هدیه عالی مردم به خداوند بسوی آسمان کشیده شده باشد . این قصرها باید طوری بنا شوند که اقوام بیانگر دازراه بسیار دور آنها را مشاهده کنند . آنها باید درافق کامل مشخص باشند و از شهرهائی که در گرد آنها است مرتفع تر قرار گیرند و سلطنت الهی هخامنشی را با وسعت و عظمت خارق العاده خود وزیبائی و شکوه مناظر اطراف تجلیل کنند . باین جهت معماران پارسی در انتخاب محل قصر پادشاهان عوامل مختلف را در نظر میگرفتند ، زیرا بمیزانی که سلطه هخامنشی بر اقوام جدید گسترش میشد ، تشریفات زندگانی پادشاه نیز بیش از پیش توسعه میافتد و بنائی موافق با فتخارات و عظمت او مورد حاجت بود . ملحقات کاخ باید متعدد باشد تا کارمندان بیشمار دربار ، همراهان پادشاه ، وزرا و نمایندگانی که از اعماق ایالات دور آمده بودند ، خدمتگذاران و محافظان و بانوان حرم و کلیه کسانی که از طبقات مختلف شریک زندگانی و افتخارات و لذاید پادشاه بودند بتوانند در شرایطی که مستلزم تجمل غیرقابل تصور در بارهای شرقی بود زندگی کنند . در حقیقت در دست داشتن قدرت و مالک الرقاب بودن پارس هارا تاحدی سرمست کرده بود . خزانه شاهی فنانا پذیر بود زیرا ملل مغلوب بشرطی میتوانستند حکومت خود را در دست داشته باشند و آزادیشان مورد احترام قرار گیرد که خراج سالیانه خود را مرتبآ پردازند . هر گز امور مالی یک دولت بآن درجه از رونق و سعادت نرسیده بود و همین طلای فراوان که از هزاران سمت بسوی خزانه مركزی جاری بود ، بتدریج سرهای مالکین آنرا بدوار انداخت و صفات پارس هارا که در گذشته مردمانی سخت و خشن بودند تغییر داد . وقتی با این فلز جادو گر و بابل افسونگر آشنا شدند ، بتدریج طوری تغییر یافتند که کوشش آنها سراسر صرف کسب آسایش و رفاه و تأمین

زندگی میشد.

بدین ترتیب کسانی که در گذشته به مختصر چیزی قناعت داشتند، ناگهان هوس کردن آهنگ آواز آب را در حوضهای مرمری بشنوند و به تملق گوئی و چاپلوسی شعرائی که گرد پادشاه حلقه میزدند گوش فرا دهند. پادشاه صله‌های بزرگ مانند سیلی از باران بر سر آنها جاری میکرد وفاداری و ذوق آنها را چنین می‌ستود. درباری درخشنان در مدتی کوتاه برای پادشاهان هخامنشی تشکیل شد. جمعی کثیر از افسران حربی و صاحب منصبان عالی رتبه دولتی در مراجعت پادشاه از جنگ‌ها گرد او حلقه میزدند. و جمعیت نقاطی که محل اقامات پادشاه بود بسرعت افزایش می‌یافت. هنرمندان، تجار و صنعتگران و مردمان طبقات دیگر از هر سو متوجه این شهرهای نوبنیاد شدند. شهرت شدید معماری پارس‌هارا فراگرفت، بدی که مصمم شدند با برپا کردن کاخ‌های عظیم معروف ترین بنایهای بزرگ مشرق را تحت الشاعر قرار دهند و برای نسل‌های آینده خاطره تمدنی جدید باقی گذاردند و بوغ نژادی را که به نیروی کوشش و فعالیت خود توانست شهرهای شاهی نظیر شوش، اکباتان و تخت جمشید بنیان نهاد بدنیای آینده ثابت کنند. تغییر دائمی محل اقامات پادشاه و اطرا فیان موجب توسعه شهرها شد و در هر شهر که پادشاه اقامات میکرد بسرعت قصرهایی یکی پر خرج تر از دیگری برپا میشد. سترا بون و آتنه در باره مسافرت‌های تفریحی پادشاه زیاد گفتگو کرده‌اند. ظاهر آ در نخستین روزهای بهار پادشاه برای چند هفته به سواحل خلیج فارس میرفت و آنگاه هنگام آغاز گرما به اکباتان می‌شتابفت و درین شهر در کاخ‌های محصور از باع که آب‌های صاف و گوارا در آن جریان داشت واژه‌های عمیق دماوند برابر بود سراسر تابستان را می‌گذراند.

پولیکلت چنین مینویسد: «در شوش هر پادشاه در عمارتی جدا گانه مسکن میکرد و در همین بنا بود که خزاین و انبار شاهی قرار داشت و خراج سالیانه در تمام مدت سلطنت او در آن محل پرداخت میشد. و این محل بنای اداری او محسوب میگردید.» هر پادشاه بالتخاذ این رویه سلطنت شخصی خود را مشخص میکرد و میکوشید از سلف خود بنائی بهتر و عظیم‌تر بسازد. برای اینکه از اسراف و تبذیر درآمد سرشاری که در خزانه پادشاهان هخامنشی گردآمده بود تصویری داشته باشیم، کافی است مجسم کنیم

که در فرانسه خاندان بوربون بتعداد پادشاهانی که ازین خاندان سلطنت کردند
کاخ هائی نظیر کاخ ورسای بنیان می‌نھادند!

نباید تصور کرد این عمارت شاهی دورنمایی خشن از حصار مستحکم و انبوه
عظیم آجرهای سرخ فام که در افق وسیع میدرخشد نشان میداد. باغ های وسیع و با
شکوه که مخصوص گردش و تفریح و شکار پادشاه بود در نهايت دقت ترتیب داده
شده و بادرخت های نادر و گیاهانی که از ماوراء فرات تهیه میشدند مزایای این دو عامل
محور اصلی تخیلات شهرسازان پارسی بود. معماران میکوشیدند مزایای این دو عامل
بزرگ را باهم ترکیب کنند و از منابع هم‌آهنگی های آن الهام گیرند. و این شهر هائی
که هر روز بر جمعیت آنها افزوده میشد و ثروت های عظیم را از آسیای صغیر گرفته تا
هند، از هزاران راه به قلب امپراطوری هخامنشی میکشید بسرعت توسعه میافتد و بر
جمعیت خود میافزود. این شهر های عظیم بابل های جدیدی بود که نام آنها مدت سه
قرن بر سر زبانها بود؛ تا وقتی که هجوم مقدونی آنها را طعمه شعله های حریق کرد و
معابد و کاخ های آنرا در هم فرو ریخت.

کوروش پس از سقوط امپراطوری بابل کوشش خود را صرف تزیین شهر
پازگاد کرد. این شهر در دره پولوار^۱ در کنار کوه هائی قرار گرفته بود که مقبره
پادشاهان هخامنشی در کمر آن بنا شده، در همین شهر است که برای نخستین بار
فتوات هخامنشی ثروت سرشاری بسوی آن روانه گرد. بطوریکه سترابون و آرین
مینویسند، فاتح جوان که تصمیم داشت سند زنده ای از افتخارات تازه خود بملت پارس
عرضه کند، دستور داد پازار گاد پایتحث امپراطوری پارس شود و خود با علاقه خاص
به تعمیر و تزیین آن پرداخت. کوروش قصد داشت پایتحث شایسته درخشندگی و جلال
سلطنت خود بنیان نهد و بابناهای عظیمی که درین شهر تأسیس میکند و سقوط بابل که
تا آن زمان ملکه شهر های مشرق بود به جهانیان اعلام کند فصل جدیدی در تاریخ
گشوده شده و درجهانی که پس از سقوط امپراطوری منحط بابل تأسیس گردیده است،
شهر عظیم و جدیدی که تقلیدی از گذشته در آن یافت نخواهد شد بنا شده است.

کوروش بخوبی دریافته بود که در برابر اتحاد خطرناک کشورهای یونانی
و مستعمرات آنها، سلطنت او وسیله جمع آوری و رهبری ملل پراکنده آسیا خواهد بود،
چه دیر یا زود بحکم منطق زمان رقابت سیاسی و اصطکاک نهائی منافع دو امپراطوری

تحقیق میافتد. برای تأمین استحکام امپراتوری خود بود که کوروش تصمیم گرفت شهرهائی عظیم تأسیس کند تا خود و جانشینانش بتوانند عناصر و افراد و هزینه لازم که برای جنگ ضروری بود در آنها تمرکز دهند. پارس‌ها برای ادامه حیات و ایفای نقش سیاسی خود چاره‌ای جز ایجاد این شهرهای بزرگ نداشتند. بدین ترتیب، در موقعی که دریونان هنر هنوز در مراحل نخستین بود و میکوشید از چهار دیواری اصول پرسیده کهن خارج شود، در پارس پادشاهان هخامنشی الهام‌دهند، و بر انگیزندۀ نهضت معماری بزرگی شدند. امروز پس از گذشت قرون طویل، شهرهای آتن و بابل و ممفیس و بیت‌المقدس و تخت جمشید مظہر و نشانه‌هائی ثابت از تمدن‌های درخشنان بشر و کوشش فنان‌پذیر آن محسوب می‌شوند. از هزاران سال قبل داستان مبارزۀ ملل بر سرگهای شکسته بنای‌های قدیم ویران آن نقش بسته است. این شهرهای خلاصه‌ای از تاریخ مللی است که در بامداد هرجنگ بزرگ به ساختن و پرداختن آن دستزده اند. اینها یادگار تأثیرآوری است از گذشته‌ای روشن و سعادتمند. وقتی امروز ما پس از هزاران سال برویانهای این شهرهای عظیم می‌کنیم، چه منظره خارق العاده و شگفت‌آوری دربرابر خود مجسم می‌کنیم... اینها پاره شکسته‌های کشتی‌های تمدنی هستند که در قرون طویل و در اعماق زمان از نظر ناپدید می‌شوند...

* * *

مورخان یونان باستان اطلاع زیادی از شهر شاهی تخت جمشید نداشته‌اند. «دیودور» در چند کلمه‌چینی از آن یاد می‌کند: «قلعه تخت جمشید از سه حصار محصور بود؛ نخستین حصار که با هزینه زیاد بنا شده دارای شش آرنج ارتفاع بود و بر فراز آن دندانه‌هائی قرار داشت. ارتفاع دیوار دوم دوبرابر ارتفاع دیوار اول و سومین حصار که بشكل مربع بود شصت آرنج ارتفاع داشت. این دیوار طوری از سنگ خارای محکم ساخته شده بود که تا ابد پایدار بماند. بر هر یک از چهار گوشۀ آن درهای فلزی تعییه شده بود و در کنار این درها پنجره‌هائی از همان فلز قرار داشت. درها امنیت حصار را تأمین می‌کرد، در حالیکه پنجره‌های آهنین بیشتر برای موثر واقع شدن درینندۀ بود، درین شهر کاخ هائی قرار داشت که از حیث شکوه و عظمت معروف‌فرزمان بود.» سترابون از مورخ قبلی مبهم تر گفته‌گویی می‌کند: «بعد از شوش، تخت جمشید زیباترین

وبزرگترین شهرهای امپراطوری پارس بود . درین شهر کاخ هائی ساخته شده بود که شکوه و درخشندگی خارجی آن دربرابر ثروت عظمی که درون آن نهفته بود جلب توجه نمیکرد . «پلوتاویک در کتاب خود تحت عنوان «زندگی اسکندر» ازین شهر که بدلست قهرمان داستان او برای خوش آیند زنی بد کار بنام تائیس^۱ طعمه آتش قرار گرفت و سراسر ویران گردید که وختی اسم آنرا برد است . کنیت - کورس^۲ مینویسد که در زمان او محل شهر تخت جمشید درست معلوم نبود . خوشبختانه در طی پنجاه سال اخیر باستان شناسان با زحمات طاقت فرسا فقر اطلاعات ما را ازین حیث جبران و اطلاعات ناقص را که مورخان قدیم درای ما باقی گذارده بودند تکمیل کردند .

این شهر در دشت وسیع تخت جمشید که در زیبائی و حاصلخیزی نظیر داشت شیراز است قرار گرفته . مهم ترین ویرانه های کاخ های خامنشی و مقبره های پادشاهان پارس در کناره شته جبالی کشف شده که در شمال این فلات قرار دارد . این کاخ ها در مشرق و مغرب مخرج مسیل تنگ رود پولوار در محلی بسیار محدود و کوچک متصرک شده اند ، قدیم ترین مقبره های پارسی که در تخته سنگ عظیم کوه درارتفاعی نسبه زیاد حجاری شده و به نقش رستم معروف است ، در فاصله دو کیلومتر و نیمی از ساحل راست رود قرار گرفته . در ساحل چپ ، در همان فاصله ستونهای عظیم تخت جمشید جلب توجه میکند . در میان مقبره پادشاه و کاخ های آنها ، در محلی که مخرج رود بشکل دره ای گسترده میشود ، بقایای ویرانه های چندین بنای بزرگ محل شهر شاهی را نشان میدهد .

شهر واقعی که مردم آن از کار گران و پیشهوران تشکیل میشد و میباشد احتیاجات پادشاه را از حیث افسوس رسان باز غلام رفع کننده رکنار کاخ های سلطنتی بر روی سطحهای که به کوهستان تکیه داشت بنا شده بود ، برای رسیدن به سطحهای که کاخ های سلطنتی بر روی آن بنا شده بود ، پلکانی عظیم و با شکوه ساخته بودند . این پلکان که در قسمتی از دیوار در نزدیکی زاویه شمال غربی ساخته شده بود ، ایوانی چند پله ای داشت که در آغاز پلکان از نمای خارجی بنا بطور برجسته بیرون آمد . این پلکان در تمام طول خود یک صد و یازده پله داشت . مورخان قدیم عرب نقل میکنند ارتفاع پله های این پلکان بحدی بود که میتوانستند با اسب بسانی از آن بالا و پائین روند

و پنهانی آن چنان بود که ده مرد بصف میتوانستند با هم از آن بالا روند . پایگاه سطحه های تخت جمشید قسمتی از بر جستگی کوه بود که معماران پارسی برای رضایت خاطر پادشاه آنرا حیجاری کرده بودند . برای انجام این اقدام بزرگ ، هنرمندان پارسی ناچار شدند تپه های عظیم را از میان بردارند و مسیل های عمیق را پر کنند . عمارت معروف شاهی ، درهای بزرگ ، تالار صد ستون و کاخ های کوروش در چهار سطحه مطبق قرار گرفته اند . شهر شاهی تخت جمشید طوری طرح ریزی شده بود که مظهری از شخصیت الهی پادشاه باشد و اورا در تشعیع معماری درخشنان وقت مافوق افراد بشر معرفی کند . لازم بود واهمه پادشاهی مستبد که بر گزیده و حامی اهورامزدا و مظهر غیر قابل تردید او بود در خاطره مللی که سرنوشت مشترکی با امپراتوری جدید پارس داشتند برای ابد نقش بندد .

از فراز سطحه های مطبق و کاخ های عظیمی که مورد اعجات و تحسین صدها مسافرو سیاح قرار گرفته ، شهر تخت جمشید منظره ای بدیع و حقیقته زیبا داشت . در طول قرون متعددی که ما با لذتی آمیخته با اضطراب از آن یاد می کنیم ، تقاطی درجهان باقی مانده است که نام آنها کافی است تا زیباترین دوران تاریخ بشر در عین خلوص اولیه خود و با ارزش واقعی در نظر مجسم شود . این اسمی سحر آسا قدرتی شفقت انگیز دارند . تخت جمشید بدون تردید یکی ازین نقاط است . پادشاه که همه این شاهکارهای هنری برای او تهیه و پرداخته شده بود ، از فراز آخرین سطحه میتوانست بناهای شهر عظیم و حومه آنرا که بفاصله ای بسیار دور در افق توسعه میافت در زیر پای خود در میان باغ های سرسبز نظاره کند . از فراز سطحه مرتفع و شهری که ثروت های جهان بداخل آن سر ازیر می شدو هرسال بازارها و محله های آن توسعه می بافت ، شاهنشاه هخامنشی میتوانست در بر ابر این شهر عظیم که زاده اراده او بود بخود غره شود و آینده را باد تم سخر گیرد . و در شب های آرام ، شب های آرام مشرق زمین که افسانه آن افکار ما را مشغول کرده است ، درین شب هائی که در جهان نظیر و شبیه ندارند ، شاهنشاه هخامنشی در زیر آسمان صاف و شفاف لحظه ای مشکلات سیاسی خود را فراموش می کرد و در بر ابر آفتابی که هنگام غروب قلل مرتفع کوه های فارس را درخشنان می کرد ، اعتماد خود را با حیای جاودانی جهان تجدید می کرد . همانطور که حصان نیز و مند با برج های محافظه کاخ های شاهی را حمایت می کرد ، خورشید عالم تاب نیز خاندان شاهنشاهان هخامنشی

را درزیر حمایت خود گرفته بود.

وقتی از پلکان عظیم به سطحه تخت جمشید بالا میرویم، ابتدا به درهای ورودی بزرگ وزیبا برخورد میکنیم، گاو های بالداری با تفاسع شش متر با قیافه ای سوخته که اسرار مخفوف خدایان را درسکون جاودانی خود مخفی کرده اند محافظان این بناءستند. مشاهده این گاو های عظیم نخستین برخورد با کاخ پادشاهان هخامنشی است. این مجسمه های بیحر کت عظمت این کاخ را در نظر مجسم میکنند و بی اختیار بیننده را دربرابر سلطنت الهی به تکریم و امیدارند وجود اورا مانند آنها ای ازشن که در صحرائی بیکران پراکنده است جلوه میدهند. در آستانه بنای تاریخی هیچ بشری مالک جان خود نبود و در دست ارباب خویش بمنزله گرد و غبار ناچیز و ذره بسیار کوچکی از روح بزرگ و ساطع خداوندی محسوب میشد. و این مطلب را تصویر گاو های بالدار بخطاطر میآورد. سقف تالار که از چوب سدر لبنان ساخته شده بود برسنون های زیبا و حاشیه دار که سرستون هائی آراسته آنها را تزیین کرده بود تکیه داشت. این ستنون ها با تزیینات زیبای سرستون هایش نقش عمده ای در معماری هخامنشی بازی کرده است. سرستون های هخامنشی قسمت قدامی اندام دو گاو عظیم را مجسم میکند که از پشت مقابل هم قرار گرفته اند و تاحدی شبیه سرستون های پادشاهان خاندان سار گن که امپراتوری آشور را باوج اعتلای خود رسانید میباشند. کمی پس از این تالار به کنار سطحه دوم میرسیم که در حدود صدمتر طول دارد و برای صعود بآن از چهار پلکان زیبا که با فریز های مینائی معروف تزیین شده بود باید گذشت. براین مینا کاری های زیبا نقش سر بازان معروف نیزه دار مشاهده میشد. این سر بازان که محافظان شخص پادشاه بشمار میرفتد و همه جا با او همراه بودند و از غذای او میخوردند ازین ده هزار تن پارسی برگزیده میشندند که به سر بازان «جاویدان» معروف و برگزیده سپاه پارس بودند. این نیزه داران تالار مخصوصی در کاخ پادشاه داشتند. آنها چنین مینویسد: «پادشاه از تالار مخصوص نیزه داران پیاده از روی فرش هائی میگذشت که از سار آورده و در آنجا گسترده بودند و هیچ کس جز او حق عبور از روی آنها را نداشت». این نیزه داران که فریز معروف تخت جمشید آنها را جاودان ساخته، مظهری از قدرت پادشاه بشمار میرفتد و به تماشاچی خارجی نشان میدادند که محافظان وفاداری از گوشت و سنگ افتخارات

امپراتوری جدید را مراقبت مینمودند. آنها در دو جانب پلکان طوری قرار گرفته بودند که بنظر می‌آمد با خارجی همراه‌اند. و پله‌های پلکان را نشان میدهند و یا بسوی در کاخ حرکت می‌کنند تا در آن محل بایدیاری و هشیاری مراقبت خود را آغاز کنند.

در مقابل ایوان مرکزی دو دسته سربازان بر گزیده که هر دسته از پنج تن مرکب بود بسوی یکدیگر در حرکت بودند و چنین بنظر می‌آمد که بر مسند پادشاه نظاره می‌کنند. مسند پادشاه که معلوم نیست چرا خالی است محلی است که پادشاه فرمان‌های خود را امضا می‌کرد و نظر خود را در باره مسائل روز بازمی‌گفت. در اینجا منظره بدو قسمت متمایز تقسیم می‌شود : در طرف چپ کارکنان پادشاه و خدمتگذاران گردنه‌ها و اسب‌ها وزنان حرم را همراه می‌برند. در طرف راست، اشخاص مختلفی که به لباس‌های ملی خود ملبس‌اند و هر یک‌نما یnde یکی از ملت‌های تابع هستند برای تجسم اطاعت و اقیاد خود بیوه‌ها و غلات نایاب و حیوانات بدیع کشور خود را همراه می‌آورند. مسافر خارجی که از پله‌های یکی ازین چهار پلکان بزرگ بسوی سطحه دوم حرکت می‌کند، وارد تالار ستون‌دار، معروف‌ترین و زیباترین بناهای سطحه و شاهکار معماری پارس می‌شود. نظم و هم‌آهنگی کامل این بنا و تزیینات فراوان پلکان آن ونیز وسعت سطحی که زیر آن قرار داشت وارتفاع فوق العاده و چگونگی استقرار هفتاد و دو ستون داخلی نشان میداد که این بنا یک شاهکار واقعی بود. سقف آن از چوب سدر و پوشیده از تیغه‌های طلا و نقره بود. دیوارها از پوششی رنگارنگ باارتفاع ده متر که از قطعات متعدد تشکیل می‌شد و با نقش شیرهای غران و حیوانات مقدس پارس‌ها تزیین شده بود با رنگ‌های مختلف میدرخشد و به رنگ خاکستری فام‌سنگ‌های آهکی تحت جمشید جلائی خاص میداد. خطوط صاف معماری این کاخ وستون‌های ظریف و شیاردار آن و سرستون‌های زیبائی که در تخته سنگ‌های عظیم کوه تراشیده شده و در ارتفاع بیست متری استقرار یافته عظمتی خاص باین کاخ بخشیده بود. وقتی آنرا باین وضع نظاره می‌کردند، منظره‌ای واقعاً زیبا و افسانه‌ای در مقابل داشتند. تالار اصلی که به تالار تخت معروف است در بعضی روزها اختصاص به بار عام یا بار خاص پادشاه داشت. در این گونه موقع پادشاه، پادشاه مستبدی که تنها یک نگاهش با مرگ یا حیات و تبعید یاسعادت برابر بود، پادشاهی که حتی مورخان باستان با ترس ولز از قدرت او یاد می‌کردند، شاهنشاهی که مظهر استبداد آسیائی بود و سفر ائم را که مفتخر می‌کرد و

بحضور می‌پذیرفت در کنار تخت خود بزرگ میانداخت، این پادشاه، آرام و بی‌حرکت بر روی تخت بلند خود می‌نشست و با شریفات و شکوهی خاص دست نشاندگان خود و خارجیان را بحضور می‌پذیرفت. با این تشریفات، پادشاه قصد داشت در مخیله کسی که مفتخر کرده و بحضور پذیرفته خاطره‌ای جاودانی و فراموش ناشدنی باقی گزارد.

همین تشریفات که پارس‌ها از کشورهای دور دست تقلید کرده و بر وسعت و دامنه آن افزوده بودند، گردخاندان هخامنشی محیطی از قدرت الهی ایجاد کرده بود. وسعت و عظمت این کاخ از دیگر بناهای تخت جمشید بیشتر بود و شاید یکی از بزرگ‌ترین و وسیع‌ترین بناهایی است که قبل از معمول شدن استعمال آهن در بنا از پسر باقی مانده است. هفتاد و دو ستونی که سقف این کاخ را نگهداشته‌اند از حیث ارتفاع دست کمی از ارتفاع دوازده ستون عظیمی ندارند که قسمت مرکزی تالار ستون‌دار را در کارناک^۱ تشکیل می‌دهند. اگر سطحی را که در زیر بنا قرار گرفته در نظر آوریم، این بنا بمراتب از بناهایی که فرعون نوزده میان سلسله مصر پیاکردن وسیع‌تر است. البته قسمت مرکزی دوهزار و پانصد متر مربع بیش مساحت ندارد، در حالی که قسمت ستون‌کاری بنای مصری از پنج هزار متر مربع تجاوز نمی‌کند. ولی اگر علاوه بر بنای مرکزی، سه جناح فرعی آن و دالان‌هایی که به تالار تخت منتهی می‌شود بحساب آوریم، جمع مساحتی که در زیر بنا قرار دارد به هفت هزار و سیصد متر مربع میرسد. باستانی کلیساي میلان، هیچ کلیساي گوتیک چنین سطح وسیعی زیر بنا ندارد.

اکنون منظرة این کاخ را در یکی از روزهای جشن در نظر مجسم کنیم. مردم دسته دسته از پلکان متنش بسوی سطحهای که تالار تخت بر آن واقع است در حرکت می‌باشند. آنها در باغ‌های زیبای اطراف تالار قرار گرفته‌اند و می‌کوشند تا پادشاه خود را همراه محافظان مشاهده کنند. تخت پادشاه و سلاح همراهان در تاریکی نیمه‌روشن تالار عظیم میدرخشد. رنگ‌های درخشان فرش‌ها و طلا و نقره پوشش سقف‌های تالار وزیبائی عجیب و بدیع این بنای بزرگ چشم‌ها را خیره می‌کند. درهای زیبای جانبی با ذوق و سلیقه‌ای خاص رونمای بنای عظیم تالار مرکزی را زینت میدهد. سادگی پایه‌های بنا با تزیینات زیاد ستون‌های بلند و ظریفی که با شیارهای طوبیل مزینند و

انبوه درخشان فلزات و میناکاری‌های زیبا مباینت دارد. این جمعیت کثیر در انتظار ورود موکب پادشاه ایستاده است. سر انجام پادشاه بادستگاه عظیم افتخارات خود آشکار میشود. این لحظه‌ای است فراموش ناشدنی. تخت جمشید بصورت قلب جهان و کانون تمدنی درخشان ونظم سیاسی جدیدی درآمده که پادشاه هخامنشی با دستار بلند خودونیزه‌داران معروف مظهر آن محسوب میشوند. این نیزه‌داران همان برگزیدگانی هستند که امپراطوری‌های وسیع ماد و ساردو بابل را تسخیر کردن و پادشاهان هخامنشی را تادروازه‌های آتن و مرزهای هندوستان رساندند.

افتخار بر کوروش که درمدتی کوتاه قوم خود را در نخستین صفو اقوام جهان قرارداد و شهرهای بزرگی که نشانه مقدسی از عظمت تمدن پارس بود بسطح خاک بنای کرد! افتخار بر کوروش، فرزند محبوب اهورامزدا که نبوغ خواب رفته آسیا را بیدار کرد و ائتلاف شگفت‌انگیز قبایل را برانگیخت و بزرگترین سپاهی که دنیا را باستان بخود دیده بود ترتیب داد. افتخار بر کوروش که وطن پرستی روشن ضمیر او و حکومت عاقلانه‌اش جانشین استبداد حکومت ضعیف و بی‌مایه کاخ‌های عظیم بابل شد، حکومت منحطی که بدون توجه به انحطاط قوم خود بچیزی جز عیش و نوش نمی‌اندیشید. افتخار بر کوروش، افتخار بر کوروش، افتخار بر کوروش که پیروزی جاودان خود را با این کلمات ساده بر دیوارهای تخت جمشید ثنا گفت: «من، کوروش هخامنشی»!

مسافری که از تالار تخت میگذرد، پس از عبور از پلکان دیگر به سطحه سوم وارد میشود که تالار صد ستون با گاو‌های بالدار عظیم در آن بنا شده است. در اینجا تالار مربع شکل عظیمی بود که صدستون دوازده متري در دردیف سقف آنرا نگه میداشت. این تالار، هشت در عظیم داشت که از فلز پوشیده شده بود. سنگفرش کف آن بر نگ‌های مختلف و شبیه سنگفرشی بود که در کتاب استر^۱ از آن یاد شده است: «... سنگ‌فرشی از مرمر و سنگ سرخ و سیاه». سقف این تالار که به خانه‌های کوچک تقسیم و نقاشی شده بود، نمونه‌ای از زیباترین مظاهر رنگ‌های تیره‌سدر و گرد و سرمه و رنگ‌های روشن تر انواع مختلف عاج بود. بر سر اسر سطح تحتانی دیوارها فرش‌های قیمتی آویخته بود و در بالای آن سه ردیف فربیز از قطعات مریع شکل مینائی صحنه‌هایی را که بر روی

سنگ‌های پلکان‌های عظیم سطحه‌های شهر شاهی حجاری شده بود از نونمایش میداد. هنگامی که یکی از پرده‌های درهای ورودی را بکنار میزدند، این تالار عظیم با صد ستون بلندخودمنظره‌ای حیرت‌انگیز و فراموش ناشدنی داشت. باستانی‌کارنالک، در هیچ نقطه‌ای دیگر جهان بنائی باین عظمت که شکوه تزیینات آن با وسعت و حجم شگفت آورش تطبیق کند دیده نمیشد. نگاه انسانی متغير و حیران به سقف عظیم وردیف ستون های سفید و باریک که باطنازی بسوی سقف میرفت متوجه میشد. و بیننده حیرت‌زده بیهوده بیکوشیدستون‌ها را شماره کند. این ستون‌ها که مانند جنگلی آرام از هر طرف سر باسمان کشیده بود زائیده قدرت فکری نیرومندی بود که خواب و خیال را با حقیقت هم آغوش و صنعت معماری تازه‌ای به جهان عرضه میکرد که اثری از گذشته در آن دیده نمیشد و سراسر به مردمانی تعلق داشت که آینده را در پیش نظاره میکردند. این بنا کنندگان کاخ‌های عظیم دست کمی از بنا کنندگان کلیسا‌های بزرگ اروپا نداشته‌اندو در حقیقت هنری حرفة‌ای ایجاد کرده‌اند، زیرا غیر از چند عنوان تزیینی مختصر، هیچ چیز از آشور و یونان و مصر اخذ نکرده‌اند، و حال آنکه این سه کشور کانون تمدنی بوده‌اند که انوار باشکوه آن در نیمه دوم نخستین هزاره قبل از میلاد ساطع و متقاطع بود. استادان پارسی بناهای خود را برای مردمی کوه‌پیکر و پیروز و خاندان سلطنتی که مدت سه قرن تاریخ جهان را درخشنان ساخت بنا کرده بودند. این مدت در تاریخ باستان زیاد جلوه نمیکند، ولی درین کاخ‌های باشکوه که مظهر نبوغ ملی است اراده دوام و بقاء و طول زمان مشهود است! افتخارات پادشاهان هخامنشی از دورنمای تخت‌جمشید و شوش و اکباتان، عروسان مرده مشرف زمین جذاشدنی نیست...

ازین کاخ‌های تخت‌جمشید امروز اثری باقی نیست. «دیودور» داستان تأثراً اور انهدام این شهرهای بزرگ را هنگام هجوم اسکندر چنین نقل میکند: «اسکندر برای تجلیل فتوحات خود جشنی بزرگ ترتیب داد. زنان بد کار درین جشن شرکت کردند. باده گساری بطول انجامید و بزودی مستی شدیدی بر میهمانان مستولی شد. درین هنگام یکی از زنان بد کار موسوم به تائیس که درین ضیافت حضور داشت و در آتیک^۱ متولد شده بود مکرر اظهار داشت بهترین عملی که اسکندر میتواند در آسیا انجام دهد اینست که با او و همراهانش بر اه افتقد و کاخ‌های پادشاهان هخامنشی را آتش زند و

در یک چشم بهم زدن بدست زنان این بناهای معروف پارسی را نابود کند. این دعوت به جوانانی خطاب میشد که شراب عقل آنان را زایل کرده بود . یکی ازین جوانان فریاد زد که او نخستین نفر کاروان خواهد بود و باید مشعل ها برافروخت وازاها نتی که پارس ها در گذشته به معابد یونان کرده اند انتقام کشید . حضار همه این فکر را تحسین کردند و فریاد زدند فقط اسکندر است که شایسته انجام این اقدام بزرگ میباشد . اسکندر مقدونی تسلیم شد و تمام میهمانان فریاد زنان بخارج تالار رفتند و به باکوس^۱ خداوند شراب و عده دادند رقص پیروزمندانه ای بافتخارش ترتیب دهند . بلافاصله عده ای مشعل فروزان آماده کردند و پادشاه در رأس این دسته که رقص کنان بدنبال تائیس حرکت میکرد براه افتاد . حرکت با آهنگ نی و آواز دسته جمعی زنان مست و بد کار آغاز شد . ابتدا پادشاه و پس از او تائیس نخستین مشعل هارا در کاخ افکندند . دیگران از آنها پیروی کردند و بزوی سراسر عمارت شاهی تخت جمشید طعمه حریق شد .»

آثار این حریق را اخیراً در محل کشف کرده اند . کف تالار صدستون از خاکستر پوشیده شده و سنگ های کاخ خشا یار شاه گوئی در حرارت بسیار شدید ذوب شده است . قسمت هائی هم که از شعله سوزان مشعل تائیس نجات یافت ، زیاد دوام نیاورد و در اثر سقوط سقف ها و ستون ها کمی پس از این واقعه ازین رفت . درین شب فراموش ناشدنی که کاخ های شاهی تخت جمشید طعمه حریق شد ، ساکنان و حشت زده شهر بارویی افسرده ازین کابوس دهشتناک دیوانه وار از شهر گریختند . و تخت جمشید که بدین ترتیب از سکنه خالی گردید به سرنوشت معمولی شهر هائی دچار شد که غرامت جنگی خود را با شعله آتش پرداختند . سقف ها در هم فرو ریخت و آب ها طاق نماهای چوبی را پوشاند . خانه های خشتشی در هم فرو ریخت و چوب بست ها از هم گسیخت . هر روز ویرانه ای بروی راه ها افزوده شد . پنجاه سال شهر مترونگ ماند و همین مدت کافی بود تا بوضعی افتاد که امروز ما شاهد آن هستیم .

* * *

اکباتان اقامتگاه تابستانی پادشاهان هخامنشی و پایتخت قدیم ماد در سراسر مشرق زمین معروف بود . هر دوست بنای این شهر را به دیوکس که بگفته او نخستین

پادشاه ماد است نسبت بیدهد. این مورخ چینین مینویسد: «وقتی دیوکس به سلطنت انتخاب شد مادها را مجبور کرد شهری بسازند وساير نقاط اقامت خودرا رها کنند و در آن شهر متمر کر شوند. مردم ازاو اطاعت کردن و قلعه عظیم چند حصاری را که امروز اکباتان مینامند بنادرند. در پشت هر حصار حصار دیگر بود. حصارهای مطبق بکمک شیب زمین در محل ساخته شده بود، زیرا یک دیوار از دیوار دیگر فقط بمیزان دندانه‌های آن مرتفع بود. دیوکس باين هم قناعت نکرد و چون جمعاً هفت حصار موجود بود، کاخ و خزاین خودرا در داخل آخرین حصار بنادرد. وسیع ترین این حصارها بوسعت حصار شهر آتن بود. دندانه‌های نخستین حصار از سنگ سفید و دندانه‌های چهار حصار دیگر بترتیب از سنگ سیاه وارگوانی و آبی و سرخ بود. بدین ترتیب در هر دایره دندانه‌های برقنگ‌های مختلف دیده میشود. ولی دندانه‌های دو حصار آخر از صفحات نقره و طلا پوشیده شده بود. دیوکس این دیوارها را برای آرامش خاطر خود واستحکام کاخ هایش بنادرد و آنگاه به مردم دستور داد در پای حصار زندگی کنند.» یکی از دانشمندان بنام کروزر^۱ در ترتیبی که هر دوت از رنگ دندانه‌های حصار شهر اکباتان نقل کرده علائمی خاص تشخیص داده است. بعقیده او اکباتان با کاخی که در میان آن قرار داشت و هفت حصاری که دندانه‌های آن بر رنگ‌های مختلف بود، نموداری از طبقات هفتگانه آسمان بود که بعقیده مادها کاخ خروشید در میان آن قرار داشت.

* * *

این بود مختصری درباره شهرهای قدیم پارس که آثار درخشندگی و عظمت آنها تا امروز باقی است. این شهرهای باستانی گنجینه‌ای از اسرار پیروزی‌های ملتی است که بوسیله کوروش ناگهان در حمامه تاریخ وارد شد و مانند پدیده‌های آسمانی درخشید. امروز باستان‌شناسان و تحسین‌کنندگان آثار باستان بقایای معروف آنرا با اشتیاق فراوان حفظ میکنند. در جریان شدید قرون و در دریای عظیم زمان که آثار معنوی یکی پس از دیگری نابود میشوند، این شهرهای عظیم ویران پیام کسانی را بما منتقل میکنند که مدت‌ها پیش ازما به پیشرفت تمدن بشر کمک کرده‌اند. کوشش این اقوام زیاد ورنج وزحمت آنها طاقت‌فرسا بوده است. شهرهایی که بپا کردن مظهری از روح نسل‌های

است که یکی پس از دیگری از تاریخ درس عترت گرفتند و در تحت رهبری بر گزیدگان خود هنر و صنعتی موافق با تصورات عالی و جاودان خود ایجاد کردند. البته در تاریخ بشر زیاد خون جاری شده است و آثار آنرا میتوان در بقایای شهرهای سوخته جستجو کرد . تأییسن ، نیمه عربیان و هذیان گویان ، رقص کنان شعله های آتشی را بر قص آورد که کاخ های تخت جمشید را منهدم کرد . ولی او نتوانست در شبی که این بدستی و کشتار و ویرانی رویداد خاطره جاودانی این شهر را از حافظه بشر بخواهد ، زیرا ویرانه های آن نیز تصویری از حیات و عظمت و شکوه این شهر در دوران آبادی و رونق آنست . کافی است بین ویرانه ها نظر افکنیم و کتبیه های آنرا بخوانیم تا جوهر مرموزی در روان ما نفوذ کند که هر وقت اراده کنیم ما را در هر زمان از تاریخ بشر قرار دهد که بتوانیم افتخارات و رنج های آنرا در نظر مجسم کند .

فصل دوازدهم

هجوم پسی هشترق

پس از شکست پادشاه لیدی وفتح ایالات یونانی آسیای صغیر وفلات پرثروت بین النهرین، کوروش متوجه مشرق شد و تصمیم گرفت مرزهای خود را به آن سوی گاهواره تمدن ماد تا یخچال های پامیر^۱ و قندهار و مناطقی که سرچشمۀ رود سنند بود توسعه دهد. با از پادر آوردن سارد، کوروش ائتلاف کلده ولیدی ومصر رادرهم- شکست و مسلح ترین و غنی ترین عنصر این ائتلاف را از میان برداشت. کوروش حدس میزد که بین پارس ها و یونانیان در آینده ای نزدیک رقابت آغاز خواهد شد. از طرفی مداخله سیاسی سپارت بنفع لیدی هنوز از خاطرش محو نشده بود. بهمین جهت مصمم شد در مناطق دور افتاده و ناشناس مشرق که گنجینه ای از ذخایر افراد بشری بود وسیله ای برای تأمین سپاه خود و جانشینانش تهیه کند، تارویزی که اصطکاک نهائی بین پارس و یونان روی دهد، جانشینانش از حیث افراد سپاه در مرضیقه نباشد. در آن هنگام وضع کشورهایی که در مشرق ماد تا استپ های کنونی ترکستان وسعت داشت چندان روشن نبود. در گذشته، کشور ماد و ایلام در نظر پادشاهان آشور منطقه ای خارجی محسوب میشد و پادشاهان آشور ترجیح میدادند از این مناطق دور دست چشم پوشند و آنرا در دست اقوام صحر اگر داریائی که هر گز مطیع نمی شدند رها کنند. این اقوام که با آشوری ها گاه دوست و گاه دشمن بودند میهن ثابتی نداشتند و غالباً متحرک و بعلت اختلافات داخلی با هم درنزاع و کشمکش بودند. نقل و انتقالات این اقوام گاه تامرزهای شرقی آشور میرسید و مزاحمت هایی ایجاد میکرد. ولی از موقعی که ماد و پارس هسته مرکزی امپراتوری جدید شد، منطقه خطرناک و ناامن تا فلات شرقی ایران بین دریای آرال و پنجاب عقب رفت. این صحنه عظیم استپ ها منطقه نفوذ عده کثیری بیانگرد ایرانی شد که بامدادها و پارس ها و آریائی های هند قرابت نزدی داشتند. جوش و خروش این قبایل متحرک با تعصبات مذهبی توأم بود،

چه در همین زمان و در همین مناطق است که زردشت پیغمبر ظهور کرد و مذهب خود را ارائه داد. یک سلسله جنگ‌های مذهبی قبایل مختلف ایران خاوری را بجان هم انداخت و چیزی نمانده بود که مادها و پارس‌ها و آریائی‌های هنдра نیز درآتش خود بسوزاند. شاید تحت تأثیر همین واقعیت بود که کوروش ناگهان عزم خودرا بتسخیر این نواحی جزم کرد.

درباره این لشگر کشی که مدت شش سال از ۳۹۵ تا ۴۶ هادمه داشت اطلاعات و مدارک زیادی در دست نیست، در حالیکه این جنگ یکی از مهم‌ترین جنگ‌های آن زمان محسوب می‌شود؛ زیرا برای نخستین بار اقوامی که تا آن زمان در حیات سیاسی آسیای غربی مداخله نداشتند راه این سرزمین را پادگرفتند. بطوري که گز نفون نقل می‌کند، کوروش قبل از اقدام باین لشگر کشی که آخرین اقدام نظامی او بود سپاه خود را در بابل گرد آورد. گز نفون چنین ادامه میدهد: «بطوري که می‌گویند وی یکصد و بیست هزار سوار و دوهزار گردونه و شصصد هزار پیاده گرد آورد.»

بطوري که هر دوست نقل می‌کند، کوروش پس از سقوط بابل تصمیم گرفت اقوام ماساژت را^۱ مطیع کند. این مورخ در باره قوم مزبور چنین مینویسد: «ماساژت‌ها قومی کثیر و باشهمات بودند که در جهت طلیعه صبح و طلوع آفتاب در آن سوی رود آراکس^۲ و در بر ابر ایسودون^۳ که در مشرق کوه‌های اورال واقع است مسکن داشتند. بعضی معتقدند که این قوم از نژاد سیت بوده است. عادات ماساژت‌ها شگفت‌انگیز و بدیع است. آنها هرنوع ریشه‌گیاهی را که بدست آورند بهمان صورت می‌خورند و میوه‌هایی را که از درختان می‌کنند، در عین رسیدگی ذخیره مینمایند و هنگام زمستان از آنها تغذیه می‌کنند. بطوري که نقل می‌کنند آنها درختان دیگری کشف کرده بودند که میوه‌های آنها خاصیتی عجیب داشت: آنها دسته دسته در محلی جمع می‌شدند و پس از روشن کردن آتش حلقه‌وار گرد آن می‌نشستند واز این میوه در آتش می‌افکندند. آنگاه بتدریج که میوه‌ها می‌سوخت بوی آنرا استشمام می‌کردند و همانطور که شراب یونانیان را سرمست می‌کرد، آنها نیز از استشمام این رایحه سرمست می‌شدند. هر قدر بیشتر میوه در آتش می‌افکندند، بیشتر سرمست می‌شدند و سر انجام برای آواز خواندن بر می‌خاستند. اینست نمونه‌زندگی ماساژت‌ها بر حسب روایاتی که نقل کرده‌اند.»

عواملی که کوروش را به جنگ با این قوم برانگیخت متعدد بود: اولاً^۱ بعلت احالت نژاد و اعتقاد باینکه وی متفوق بشر عادی است و ثانیاً موقیت درخشنایی که در تمام جنگ‌های بود آورده بود. در آن هنگام زنی بعد از فوت شوهر خود برماساژت‌ها سلطنت می‌کرد. وی تومیریس^۱ نام داشت. کوروش ازاو تقاضای ازدواج کرد و با او اطمینان داد که اگر به همسری او در آید خوشبخت و سعادتمند خواهد شد. ولی تومیریس میدانست که آنچه کوروش می‌جوید شخص او نیست، بلکه کشور برماساژت‌ها است که وی خواهان آنست. پس کوروش را از آمدن بسوی خود منع کرد. کوروش بیدرنگ با سپاهی بسوی آراکس حرکت کرد و با ماساژت‌ها بجنگ پرداخت. برای عبور سپاهیان خود پلی از کشتی بنا کرد و بر روی این کشتی‌ها استحکاماتی بساخت تادفای پل آسان شود. وقتی تومیریس ازین واقعه مطلع شد نماینده‌ای بنزد او فرستاد و چنین پیغام داد: «ای پادشاه مادها، از ادامه این اقدام جنایت آمیز خودداری کن زیرا معلوم نیست سرانجام آن بحال تو مساعد باشد. به سلطنت بر اتابع خود قناعت کن و بگذار ما بر کسان خود حکومت کنیم. بدیهی است تو از اندرزهای من پیروی نخواهی کرد، زیرا از هر چیز بیش از صلح و آرامش لذت می‌بری. اگر زیاد مایلی با قوم من زورآزمائی کنی، زحمت افکندن پلهای مستحکم بر خود هموار مکن و پس از آنکه ما بفضلله سه روز راه از رود دور شدیم به کشور ما وارد شو. و اگر ترجیح میدهی با سربازان ما در کشور پارس زورآزمائی کنی، آنچه پیشنهاد کردم تو خود انجام ده.»

وقتی کوروش ازین پیام پر جسارت مطلع شد، برای مشورت در باره اقدام مناسب بزرگان دربار خود را فرا خواند. سران قوم جملگی به کوروش توصیه کردند با تومیریس و سربازانش در خالک پارس بجنگد. ولی کرزوس پادشاه سابق لیدی که در آن مجلس حاضر بود این عقیده را مردود داشت و نظری مخالف آن ابراز داشت. وی چنین گفت: «ای پادشاه، چون در روزی که پیروزمندانه به ساردن وارد شدی، خداوند مرا بتوبخشید، همانطور که مکرر گفته‌ام، برای ختنی کردن مخاطراتی که متوجه خاندان تو است از هیچ اقدام فروگذار نخواهم کرد؛ مصائب من اگر چه مطبوع نبود، ولی برای من درس عبرتی بود. اگر تصور می‌کنی که

وجودت جاویدان است و بر سپاهیانی حکومت میکنی که بسهم خود جاویدانند، ابراز عقايد پنهان من بیهوده است. ولی اگر قبول داری که تو نیز یک فرد بشر هستی و برادر اددیگری از همین بشر حکومت میکنی، باید ابتدا بخاطر آوری که مسائل بشری برفلکی استوار است که میچرخد و همیشه افراد خاصی را خوشبخت نگاه نمیدارد. درینصورت اجازه میخواهم بگویم که درباره این امر عقیده من باعقیده اشخاص حاضر مخالف است. اگر راضی شوی بادشمن درخاک خود بجنگی، افتخارات خود را بخطر خواهی انداخت و در صورت شکست سراسر امپراتوری خودرا از دست خواهی داد. زیرا بدیهی است که چنانچه ماساژت‌ها پیروز شوند، عقب نشینی نخواهند کرد و بسوی ایالات پارس روان خواهند شد. ای فاتح، تو فقط در صورتی به کمال پیروزی خواهی رسید که بخاک دشمن روی و دشمن را تاقلب امپراتوریش تعاقب کنی. خجلت آور و غیرقابل قبول است که کوروش فرزند کامبیز در برابر یک زن عقب گرد کند و میدان را برای او خالی گذارد. اکنون عقیده من برآنست که از رود بگذریم و ماساژت‌ها را به راندازه کد عقب میروند تعاقب کنیم و آنگاه برای پیروزی بر آنها هر طور که لازم شود عمل کنیم. بطوری که شنیده‌ام ماساژت‌ها ازلذای پارس تجربه‌ای ندارند و شادی‌های بزرگ بچشم نمیدهاند. پس باید برای آنها حیوانات زیادی ذبح کنیم و غذاهای لذیذی آماده سازیم و ضیافتی در اردوی خود ترتیب دهیم و انواع خوراکی‌ها و آشامیدنی‌ها حاضر آوریم. پس از آن بدترین عناصر سپاهرا در عقب قرار دهیم و بقیه را بسوی رود ببریم. اگر اشتباه نکنم، ماساژت‌ها از دیدن آن همه‌چیز‌های خوب متوجه خواهند شد و خود را برآن خواهند افکند و در آن هنگام ما فرصت خواهیم داشت با قدم بزرگی دست زنیم. «

کوروش پس از مدتی تردید و تأمل نظر کرزوس را پسندید و به تومیر پس پیغام داد که عقب نشینی کند تا او برای کارزار از رود بگذرد. تومیر پس همانطور که وعده داده بود بفاضله سه روز راه عقب نشینی کرد. کوروش قبل از قدم باین جنگ کرزوس را بدست پسرش کامبیز سپرد و کامبیز را بجانشینی خود بر گزید. وی به کامبیز توصیه کرد کرزوس را محترم بدارد و حتی اگر او در جنگ با ماساژت‌ها توفیق نیابد با اوی خوش‌فتاری کند. کوروش پس از این سفارش‌ها کامبیز و کرزوس را به پارس فرستاد و خود با سپاه پارس از رود گذشت.

در آنسوی آرآکس، هنگامی که شب فرا رسید و کوروش در خاک ماساژت‌ها بخواب رفت، فرزند ارشد هیستاسپ^۱ را بخواب دید که دو بال بر شانه داشت، یکی را برآسیا افکنده بود و دیگری را بر اروپا. هیستاسپ فرزند آرسامس^۲ یکی از شاهزادگان هخامنشی بشمار میرفت. فرزند ارشد او داریوش بود که در آن زمان در حدود بیست سال داشت. داریوش در پارس مانده بود، زیرا هنوز بسن سربازی نرسیده بود چه پارس‌ها از سن بیست و پنج سالگی برای جنگ تجهیز می‌شدند. وقتی کوروش از خواب بیدار شد درباره این رؤیای شگفت در اندیشه شد. و چون این خواب را حمل بروقوع و قایعی مهم کرد، هیستاسپ را که از همراهان بود طلب کرد و گفت: «هیستاسپ، پسر تو قصد توطئه‌ای دارد که بمخالفت من و دولت من برخیزد. من ازین امر آگاهم و اکنون فاش می‌کنم که چگونه از آن باخبرم. خداوندان مراقب من هستند و هر آنچه مرا تهدید کند از پیش مر از آن مطلع می‌کنند. شب گذشته در خواب دیدم که پسر ارشد تو دو بال بر شانه دارد که یکی برآسیا سایه افکنده و دیگری بر اروپا. غیر ممکن است وی برخلاف من توطئه‌ای نچیند^۳. پس بسوی پارس حرکت کن و پس از فتح بر ماساژت‌ها و مراجعت من به پارس پسرت را بحضور آور تا درباره نقشه‌های او ازاو توضیح بخواهم.» هیستاسپ چنین پاسخ داد: «ای پادشاه، هیچ پارسی زنده نباشد که قصد توطئه بمخالفت با تو داشته باشد. و اگر چنین شخصی وجود دارد بمرگ بد بمیرد. زیرا تو پارس‌ها را از بردگی آزاد کردی. پارس‌ها دیگر فرمانبردار کسی نیستند و بر همه فرمانروائی دارند. اگر در خواب دیده‌ای که پسر من توطئه‌ای به مخالفت با تو طرح کرده است، من اورا بتو تسلیم می‌کنم تا هر طور که صلاح دانی با او رفتار کنی.» آنگاه هیستاسپ از آرآکس عبور کرد و به پارس رفت تا فرزند خود

1- Hystaspe

2- Arsamès

۳ - هیستاسپ پسر آرسامس (Ariaramès) پسر آریارامس (Ariaramès) پسر تیسیس- پس (Teispes) بود و بدین ترتیب با کوروش جد مشترک داشت. توضیح آنکه نسب کوروش نیز پس از کامبیز و کوروش اول به تیسیس پس میرسد. هنگامی که سلطنت بدست کوروش افتاد، خانواده هیستاسپ در پارس حکومت می‌کرد و بنابراین پعید نیست داریوش که فرزند ارشد او بود به تاج و تخت پادشاهی نظر داشته و برای برکنار کردن کوروش توطئه‌ای چیه باشد. و محتمل است که کوروش را ازین امر مطلع کرده باشند.

داریوش را بگیرد و در اختیار کوروش گذارد.

«کوروش بفاصله یک روز راه از روادارا کس پیش راند و آنچه کرزوس سفارش کرده بود انجام داد. ماساژت ها ناگهان رسیدند و پیش قراولان سپاه کوروش را قتل عام کردند. وقتی در میدان جنگ پس از این فتح آسان و نمایان خواربار زیادی یافتند، به شادی و عیش و نوش پرداختند. کسانی که عادت به آشامیدن شیر داشتند شکم ها را تا گلو از شراب و غذا انباشتند. درین هنگام پارس ها ناگهان رسیدند و جمع کثیری از آنها را کشتند و عده بیشتری را اسیر کردند. پسر ملکه تو میریس نیز که فرماندهی سپاه ماساژت را بعهده داشت اسیر شد.

«وقتی تو میریس از آنچه بر سپاه و فرزند او گذشته بود مطلع شد، کسی بنزد کوروش فرستاد و چنین پیغام داد: «ای کوروش خونخوار، از آنچه رویداده مغروف مشو. اگر بکمک میوه مو که وقتی زیاد میآشامید بدرجه ای در جسم شما فرو میرود و شمارا مست میکند که کلمات زشت برزبان جاری میکنید، اگر بکمک چنین سمی با خدعا و نیرنگ در میدان جنگ بر فرزند من غالب آمدی بر خود غره مشو. من اکنون اندرز خوبی بتو میدهم: فرزند مرا مسترد کن و کشور مرا با وجود خساراتی که به یک سوم سپاه ماساژت وارد کرده ای بی مجازات ترک کن. اگر چنین نکنی من به خورشید، به خدای ماساژت ها سوگند یاد میکنم که هر آن دازه خونخوار باشی، ترا از خون سیر اب کنم.»

«چون کوروش با این پیام توجهی نکرد، تو میریس کلیه سپاهیان خود را گرد آورد و شخصا برای حمله به پارس ها حرکت کرد. جنگ سخت و شدیدی رویداد دو طرف یکدیگر را با حرص و ولع میکشند. برای پارس ها که عادت کرده بودند در جنگ ها بدون تحمل خسارت زیاد پیروز شوند، این جنگ مسلمان شدیدترین و پر خسارت ترین جنگ ها بود. هر گز جنگ بشری با این شدت نبوده است. برای من نقل کرده اند که وقتی تیرهای سربازان پیایان رسید بجان یکدیگر افتادند و مدتی مددی با نیزه و قداره به جنگهای تن بتن خوبین ادامه دادند. هیچیک از دو طرف حاضر نبود این قتلگاه بزرگ را قبل از غلبه بر حرف ترک گوید. سرانجام ماساژت ها پیروز شدند و قسمت اعظم سپاه پارس در محل نابود شد.»

این بود شرح مفصل آخرین جنگ کوروش بشرحی که هردوت نقل میکند بر حسب روایت کتزیاس ابتدا کوروش به کشور باختریان حمله برد. اهالی این کشور که غالب آنها از عناصر سیت بودند از شجاع ترین مردمان مشرق زمین و بهترین عناصر نظامی محسوب میشدند. پس از تصرف باختریان، کوروش بتصرف ناحیه مرو^۱ که انگور و شراب خوبی داشت پرداخت و آنگاه کشور سغدیان^۲ را که پایتحت آن سمرقند بود و سپس خوارزم را که قسمتی از ترکستان غربی و در جنوب دریای آرال واقع بود تسخیر کرد. کوروش در هر یک از این ایالات قلعه هائی بنیان نهاد که معروف ترین آن قلعه سیر و پولیس^۳ است. صحرای وسیع سیربری پیشرفت کوروش را بسوی شمال متوقف کرد. ولی درجهت مشرق و کوه های ترکستان چین تا سرچشمہ های رود او کسوس^۴ پیش رفت. درین محل قبایل ساس^۵ که از شمال فقاز مهاجرت کرده بودند و به شجاعت و ثروت معروف زمان بودند مسکن داشتند. با وجود جنگ های زیاد و مقاومت شدیدی که ساس ها در برابر کوروش نمودند و مدتی زیاد اورا متوقف کردندسر انجام مغلوب و خراجکذار پارس هاشدند. این قوم شجاع و مغرور ازین زمان بعد خط اول استحکامات پارس هارا در برابر انبوه اقوام ییابانگرد مشرق تشکیل داد. ولی جاه طلبی های کوروش بهمینجا خاتمه نیافت. آرین در کتاب خود تحت عنوان «تاریخ هند»^۶ نقل میکند که کوروش به قندهار و کابل و افغانستان لشگر کشید تا قبایل آریائی زارالانیکا^۷ و تاتا گوس^۸ و هاردوواتیس^۹ را مطیع کند. این لشگر کشی های طویل بسیار پر خرج و پرزحمت بود. پارس ها ناچار شدند از صحاری متعدد عبور کنند و مقاومت مردم مخانف و فراری را که جز گله های بز و چادر های محقر چیزی نداشتند از بین برند. نثارک^{۱۰} نقل میکند که کوروش قسمتی از سپاه خود را در صحاری بی آب گم کرد. همین حادثه بعد ها برای پرسش

1- Margiane

2- Sogdiane

3- Syropolis - حدیث زده میشود سیر و پولیس در محل کنونی اوراتپه بوده است.

4- Oxus

5- Saces

6- Historica Indica

7- Zarainka

8- Thatagous

9 Hardouvatis

10- Néarque

کامبیز و نیز برای اسکندر رویداد.

این جنگ‌های خاوری که مدت شش سال بطول انجامید و جزئیات آن هرگز بر ما معلوم نخواهد شد، مرزهای امپراطوری پارس را درجهت خاور از دریاچه آرال تارود سند توسعه داد و از جهت فلات مرتفع آسیا نیز که خزانه‌ای از اقوام پراکنده آریائی بشمار میرفت و امپراطوری پارس را پیوسته در معرض خطر قرار میداد تا اندازه‌ای آسایش خیال ایجاد کرد. ازین زمان این ایالات نیز مورد استفاده نژاد آریائی که کوروش بهترین و بالاراده‌ترین نماینده آن بود قرار میگرفت. این اقوام صحراء گرد که قدرت پراکنده آنها بتدریج متصرف کز و منظم میشد و در تحت رهبری جامعه بزرگ آریائی قرار میگرفت ناچار به همکاری بافاتح خود شدند و بزودی نقش بسیار مهمی در امپراطوری هخامنشی بعده گرفتند. ازین بعد امپراطوری هخامنشی میتوانست درین خزانه پایان ناپذیر افراد بشری، هنگام احتیاج، سواران جنگ‌آزم تهیه کند. ممکن است تعجب کنیم از اینکه کوروش وقت خود را به تسخیر صحاری بی‌حاصلی از نوع صحراجی سعدیان میگذراند. در حالیکه در جهت دیگر امپراطوری وسیع خود در چهار هزار کیلو متری سمرقند، در سارد و ایالات پرثروت یونانی آسیای- صغیر ثروتی عظیم بچنگ آورده بود که برای احتیاجات خود و خاندانش کافی بود. ولی این فتوحات که در نظر اول ناچیز جلوه میکند و خط سیر آنرا بزمت در روی نقشه تشخیص میدهیم، این حرکت فاتحانه که از دریای آرال تا صفحات سر زمین مرموز هند توسعه یافت، این فتوحاتی که امروز اطلاعی از آن در دست نیست، در حقیقت تأثیری عظیم در تاریخ دو سه قرن آینده جهان داشت. این فاتح صلحجو که برای کسب افتخارات خود مرتکب شقاوتی نشد و برای مرعوب کردن نسل‌های آینده قتل عامی روا نداشت، این پارسی بزرگ که باشیاق تمام در جستجوی دوستی و محبت اقوام بود و خود را بجای فرمانروا، خدمتگذار آنها جلوه میداد، این پادشاهی که با تردستی قوم خود را جانشین تمدن بابل نمود و شرق سامی را از نو زنده کرد، این پادشاه بزرگ موفق شد آریائی‌های مختلف را تاسرحدات پامیر گرد خود متعدد کند. کوروش باین اقوام با ج مختصری برای اداره امور امپراطوری تحمیل کرد، ولی در میهن جدیدی که برای آنها ایجاد نمود، مقام تازه‌ای پنان ارزانی داشت وایشان را عنصر خارجی یا تحت‌الحمایه تلقی نکرد، بلکه آنها را عناصری زنده تلقی نمود که در گذشته دست

تصادف آنها را پراکنده کرده بود و امروز عناصر حیاتی امپراتوری وسیع اورا تشکیل میدادند. ازین بعد آریائی‌ها گرد خاندان هخامنشی حلقه زدند و متفقاً نقش تاریخی جدید خود یعنی دفاع دربرابر هجوم تهدیدآمیز یونان را انجام دادند. این آریائی‌ها که تازه قدم به صحنۀ سیاست جهان میگذاردند با ایده‌آلیسم شدید خود به مفهوم کهنۀ مذاهب آشوری و کلدانی روحی تازه میدمیدند. بدیهی است این امپراتوری که بی‌سرف-صدۀ توسعه مییافت و این تجدید حیات مشرق زمین اختلاف شدیدی بین یونان و پارسی ایجاد میکرد؛ یونانی که خواهان حفظ مزايا و مستملکات مشرق مدیترانه بود و پارسی که نه تنها عقیده داشت آسیای غربی تیول غیرقابل تردید آن محسوب میشود، بلکه با سرعت و شتاب تمدن درخشنan هخامنشی را که کاخ‌های شوش و اکباتان و تخت جمشید مظاهری از عظمت آن بود ایجاد میکرد.

فصل سیزدهم

سازمان امپراطوری

شکست آستیاژ در سال ۵۵۵، فتح لیدی در ۴۶ و تسخیر بابل در ۳۹۵ و ده سال سلطنت کوروش بر این شهر پادشاه کوچک آن زان را بزرگترین پادشاه قرن شش قبل از میلاد کرد و امپراطوری او را در سراسر آسیای غربی توسعه داد. امپراطوری پارس که با صبر تماس یافته بود کاری را که مکر رآشور یها و بابلی ها بدان دست زدند انجام داد و مصر را نیز ضمیمه خاک وسیع خود کرد. از طرف دیگر تماس این امپراطوری با شهرهای یونان رقابت شدیدی با یونان ایجاد کرد. و بدین ترتیب سازمان سیاسی امپراطوری هخامنشی در حدود دو قرن دوام آورد.

اینست متن کتیبه‌ای که کوروش دستور داد در یکی از معابد بابل حک کنند:

«مردوك تمام کشورهای جهان را از نظر گذراند و پادشاهی عادل مطابق دلخواه خود جستجو کرد. او کوروش پادشاه آن زان را طلب کرد و او را برای سلطنت بر جهان برگزید. او تمام مردم شمال را در برابر کوروش بزانود راورد. تمام مردمان موسیاهرا که دستان او را گرفته بودند از عدل و داد این پادشاه بهره مند کرد. مردوك، خدای بزرگ و حامی مردمان خود به کوروش دستور داد به بابل رود، این شهر را باو نشان داد و در کنار او برای افتاد. سپاهیان بیشمار او مانند آب های سیل آسا سلاح پدست پیش-رفتند. خداوند او را بدون جنگ بداخل شهر خود بابل وارد کرد. بابل از ویرانی معاف شد. نبونید پادشاه ناپاک بدست او سپرده شد. تمام مردم بابل، سراسر کشور سومر و آکاد، بزرگان و حکام سر فرود آوردن و در برابر او بzano درآمدند و سلطنت او را با شفعت تهییت گفتند. خداوند که مردگان را زنده میکند از ویرانی جلوگیری کرد و زیاد شد. من کوروش پادشاه جهانم، پادشاه بزرگ، پادشاه مقتدر، پادشاه بابل، پادشاه سومر و آکاد، پادشاه پنج قطعه زمین؛ پسر کامبیز، پادشاه بزرگ، پادشاه آن زان؛ نواحه کوروش، پادشاه بزرگ، پادشاه آن زان؛ نبیره تئیس پس، پادشاه بزرگ

پادشاه آنزان؛ نسل جاودان سلطنت که بعل و نبو سلطنت اورا در قلب خو، نگهیدارند . وقتی من باصلاح و سلم به بابل وارد شدم، زمانی که در میان شادی و شعف عمومی مقر حکومت خود را در کاخ شاهان مستقر کردم، مردوك، خدای بزرگ خیرخواهی خود را به فرزندان بابل نشان داد. من از در هم ریختن کشور سومروآ کاد خودداری کردم. من خانه های ویران را از نو بنیان نهادم و مردوك، خداوند بزرگ از اقدامات من شاد شد و به من کوروش، پادشاه خدمتگذار خود، به کامبیز، فرزند دلبتمن، و به تمام سپاه من فضل خود را آشکار کرد... تمام پادشاهان در کاخ های خود از دریای بالا تادریای پائین... پادشاهان سوریه که در زیر چادر سکونت دارند همه باج های سنگین خود را به بابل آوردند و پاهای مرا بوسیدند. از... تآشور و شوش، آگاده^۱ و سایر شهرها تا کشور گوتی^۲ در آن سوی دجله، خداوندان را در خانه های آنها وارد کردم. من همه خدمتگذاران آنها را از نو مستقر و در کار خود برقرار کردم. خداوندان سومروآ کادرا که نبونید علیرغم خشم پادشاه خدایان به بابل آورده بود بدستور مردوك، خداوند بزرگ، به معابد آنها و خانه هائی که دوست داشتند مراجعت دادم، آرزومندم خداوندانی را که من مراجعت دادم هر روز از بعل و نبو بخواهند عمر من دراز شود! سخنان خوب بر زبان رانند و به مردوك، ارباب خود پنین تکرار کنند: «برای کوروش، پادشاهی که ترامحترم میدارد، برای کامبیز، پسرش»^{۳۰۰۰} وقتی به آثار پیشوایان قوم یهود که تجدید حیات بیت المقدس را در سقوط بابل جستجو میکردن تو جه میکنیم نوای شعف و شادی هیجان انگیز میشنویم که امیدها و آرزوهای زمان اشاعیا و حزقیال^۳ و سنا خریب در آن مشهود است. کوروش را خداوند یهود «یهوه» برای آزادی قوم اسرائیل فرستاده است: «من کوروش را چوپان خود و کسی کرده ام که مجری اراده من خواهد بود و به بیت المقدس خواهد گفت: از نو بنا شو! و به معبد خواهد گفت: از نو تأسیس شو! یهوه به بر گزیده خود کوروش، به کوروش که دست او را گرفت تا در برابر او میل را بر زمین کوبد چنین میگوید: «من در پیشاپیش تو حرکت میکنم، من کوه هارا هموار خواهم ساخت، من در های فلزی را خرد خواهم کرد، من قفل های مفرغی را در هم خواهم شکست، من خزاین

مدفون را که در محل های مخفی پنهان است بتو خواهم داد تا بدانی که من «یانه»^۱ خدای اسرائیل که ترا بنامت طلب میکنم، بخاطر خدمتگذارم یعقوب و بر گزیده ام اسرائیل است که ترا بنامت آواز وبا اینکه مرا نمی شناختی لقب عزیز خود را بتو دادم.» امید و آرزوی یهودیان هر گز برباد نرفت، چه کوروش از سال ۵۳۸ که نخستین سال سلطنت او در بابل بود، به یهودیانی که مایل براجعت به فلسطین بودند اجازه داد بهمین خود بازگردند و جواهرات معبد را بوسیله خزانه دار خود میتریدات به آنها مسترد کرد.

کوروش خاطره یک پادشاه بزرگ و عادل از خود باقی گذاشت. اتباعش و حتی اقوامی که آنها را ضمیمه امپراتوری خود کرد، او را بدرجۀ پرستش دوست میداشتند. بنقاطی که گاه بدون خونریزی تسخیر میکرد بعنوان عامل آزادی بخش وارد شد. افتخارات او که امروز پس از دوهزار سال میتوان آزادانه در باره آن قضاوت کرد با هیچ قساوتی لکه دار نگردید. اعتبار و نفوذ او با ایجاد ترس و وحشت در مردم تأمین نشد و بطور کلی سلطنت او از آنچه معمولاً موجب شهرت کشور گشایان میشود میری بود. کوروش بزرگترین شخصیت بشری در عهد باستان بشمار میرفت. وی تمام وقت خود را صرف آسایش اتباع خود کرد و بهمین جهت مردم زمان «پدر ملت» باو لقب داده اند. کوروش هر گز بامثل مغلوب مانند پادشاهان آشور رفتار نکرد که در کمال سهولت و مکرر مردمان مغلوب را تبعید کردند و بزرگان آنها را شکنجه های شرم آور دادند. عادات و رسوم ملل مغلوب، چنانچه بانظم عمومی مباینت نمیداشت، در نظر کوروش محترم بود. قرن او که بحق میتوان آنرا قرن کوروش نامید مظہری از احترام ارزش بشری و پیشرفت اجتماعی و دستگاه اداری صحیح و روشن بود.

هنر و صنایع از مکتب قدیم بابل مجزا شد و برخلاف بابل که هر آنچه در آن برای خدایان ساخته نمیشد بی ارزش بود، در پارس هنر و صنایع شخصیت خاص و مجزائی از مذهب یافت. هنر و صنایع مظہری از دنیای جدید و طرز رفتاری بشمار میرفت که هیچ چیز آن مدیون همسایگان نبود، همسایگانی که آخرین شعله حیاتشان در اعماق صحاری و سیع خاموش میشد. این هنر و صنایع که به هنر هخامنشی معروف است

خصوصیات مخصوص بخود و موجودیتی جدا از هنرها هم زمان خود دارد. همانطور که نمیتوان یکی از قصرهای این دوره را با یکی از کاخ‌های هانری سوم یا مکتب هنری زمان لوئی شانزدهم مقایسه کرد، مقایسه این قصر با یکی از معابد نینوا این‌غیر. ممکن بود. حیات اقتصادی کشور پارس هرگز باین درجه از رونق و اعتبار نرسید. جریان شدید معاملات سراسر پارس را فرا گرفت؛ تجارت با دورترین نقاط جهان موجب توزیع ثروت در سراسر امپراتوری گردید، بقسمی که کوچک‌ترین افراد پیشه‌ور و کاسب نیز درآسایش میزیستند. بازارها از جناس مرغوب و خواربار مملو شد. فراوانی بی‌سابقه موجب ثبات و محبویت دولت وقت گردید. شاید این تنها دولتی بود که برای اداره سازمان امپراتوری خود و کمک به تعمیر معابد احتیاجی باخذ مالیات نیافت. پارس‌ها درین زمان مالیاتی نمی‌برداختند و این مطلب شایسته آنست که در تاریخ ملل باخط جلی نقش شود. زیرا در تاریخ بشر چنین واقعه‌ای نادر است. البته کوروش خزاین افسانه‌ای غنی‌ترین و بزرگ‌ترین شهرهای باستان را از قبیل اکباتان و سارد و بابل بچنگ آورد و این خزاین بحدی موفور بود که خزانه شاهی خاندان هخامنشی با وجود اصلاحات شهری و بنای‌های متعددی که برای خاندان سلطنتی و مردم تأسیس میشد نمیتوانست حتی قسمتی ازین ثروت سرشار را خرج کند. باید تصدیق کرد که این ثروت ناگهانی و درآمد سرشاری که همه‌ساله از کشورهای مغلوب بسوی پارس جاری بود هرگز پارس‌ها را غره نکرد. زیرا اصولاً پارس‌ها در شرایطی سخت و پرزمخت تریت میشدند. از آغاز جوانی دولت آنها را در اختیار بیگرفت و از عنفوان شباب بآنها می‌اموت که باید مردمانی عادل و درست و نیکوکار باشند و از حق ناشناسی پر هیزنند. این طرز تعلیم و تربیت بسیار شایسته و نیکوکار، زیرا حق ناشناسی یکی از بدترین صفات بشمار میرفت که موجب فراموش کردن خدایان و اقوام و وطن سیگردید.

گزنوون درین باره چنین مینویسد: «هنوز هم به جوانان پارسی درس اعتدال میدهند و چیزی که این خصلت را در نهاد آنان رسوند میدهد اینست که هر روز می‌بینند بزرگتران از اصول این فضیلت پیروی می‌کنند. و نیز بآنها اطاعت مطلق به رؤسا و تحمل گرسنگی و تشنگی واستعمال کمان و شمشیر می‌آموزند. پارس‌ها تا سن شانزده

سالگی چنین تربیت میشوند و از آن پس به طبقه نظامی ملحق میگردند و مدت دمسال به حفاظت شهر و معاونت قضات و مشایعت پادشاه در شکار میپردازند.» جوانان در دوره خدمت نظام در شرایط سخت و دشوار تربیت میشوند و وقتی به کمال بلوغ میرسنند هنوز برای مدت بیست و پنج سال دیگر خود را متعلق به وطن میدانند و همچنان در خدمت دولت باقی میمانند. در صورت وقوع جنگ، کسانی که باین ترتیب تربیت شده بودند نه کمان داشتند و نه شمشیر. بر عکس، اسلحه آنها مخصوص جنگ تن بن تن بود. بطوریکه نقاشی های زمان نشان میدهد این اسلحه عبارت از زرهی بود که سینه را محفوظ میداشت و سپری از نی که آنرا در دست چپ داشتند. قضات و کارمندان دولتی از میان این جوانان انتخاب میشدند. وقتی مدت بیست و پنج سال خدمت به دولت بپایان میرسید، جوانان به طبقه قدما ملحق میشدند. قدما در زمان جنگ بخارج کشور و شهر خود نمیرفتند و در شهر میمانند و با اختلافات اشخاص رسیدگی میگردند. صدور حکم اعدام و انتخاب قضات در صلاحیت انحصاری این طبقه بود. چنانچه یکی از جوانان سر باز یارمدادان بالغ خطائی برخلاف قانون مرتكب میشد، تمام رؤسای قبایل یا هر کس که زودتر مطلع میشد، وی را متهم میکرد. آنگاه قدما بدعوی رسیدگی و متهم را از طبقه خود اخراج میگردند. و مردی که بدین ترتیب محکوم میشد، بقیه مدت عمر از حقوق مدنی محروم بود.

گزنفون چنین نقل میکند: «معروف است که پارس‌ها در حدود یکصد و بیست هزار تن هستند و هیچیک از آنها مشمول قانون افتخار و شرف نگردیده و از طبقه خود اخراج نشده‌اند.» پادشاه در رأس سلسله مراتب مقامات اجتماعی قرار گرفته بود. این سلسله مراتب بروی یک فکر اساسی یعنی اطاعت و وفاداری مطلق اتباع نسبت به خاندان سلطنتی استوار بود. مظهر این خاندان یعنی پادشاه وقت با خداوند برابر و در تمام تشریفات رسمی باشکوه و جلال خاص همراه بود. غیر از او، تمام اتباع و ساکنان کشور بدون استثناء، حتی عالی‌ترین صاحب منصبان دولتی و وزرا و فرماندهان بندگان و غلامان شاه محسوب میشدند. این طرز تفکر تا اصلاحات قرن نوزدهم در امپراتوری عثمانی پابرجا و باقی‌مانده بود.

اقدامات اداری کوروش عظیم و شایسته تقدیر است. یک دستگاه اداری سبک،

وسایل ارتباط سریع، رسیدگی مستقیم باموربوسیله ادارات مرکزی، دستگاه بازرگانی و خبر چینی بسیار منظم و مداخله نظامی سریع در صورت وقوع شورش، پایه های محکم و نیز و مند امپراطوری پارس بود. حکومت هر ایالت اساسنامه قانونی آن ایالت را تنظیم می کرد. معمولاً^۱ ایالات مهم به بهترین فرماندهان نظامی سپرده می شد: در ساردن، تابال^۲؛ در بابل، گوبارو؛ در عربستان، مگایز^۳؛ در کاپادوکیه، آرتا باتاس^۴؛ در فریزی، آرتا کاماس^۵؛ در یونی، کریزانناس^۶ و در کاری، آدوسیوس^۷. این امر ابتکار مفیدی در دستگاه اداری پارس بود، زیرا مادها در رأس ایالات امپراطوری خود پادشاهان دست نشانده ای منصوب کرده بودند و این پادشاهان به راندازه که قدرت مرکزی را بضعف بود، بیشتر بفکر استقلال وجودشدن از دستگاه مرکزی بودند. گاه اتفاق میافتد که دست نشاندگان ایالات دور که در سرحدات امپراطوری قرار گرفته بودند با امر حکومت مرکزی و قعی نمیگذارند. ولی در حکومت کوروش، پادشاه دست نشانده ای که با خیال راحت در تیول خود حکومت کند باقی نماند و بجای آنها فرماندارانی منصوب شدند که انتخاب آنها از روی دقت زیاد انجام میگرفت و اطاعت و فرمانبرداری آنان غیر قابل تردید بود. اختیارات و قدرت این کارمندان عالی رتبه منحصر آتا ب شخص پادشاه بود و پادشاه بنسبت سعی و جدیت و درستی و پاکدامنی آنها ترقیع میداد. بدیهی است تمرکز اداری هنوز ب درجه زمان داریوش نرسیده بود، ولی قدم نخستین که دشوار بود برداشته شد و راه آینده هموار گردید. این فرمانداران که بعد از به ساراپ معروف شدند هرسال گزارش امور اداری خود را برای پادشاه میفرستادند. کوروش میل نداشت قدرت حکومتی برای مدتی مدید در دست یکی دو تن تمرکز باشد. هرسال نماینده مخصوص پادشاه که «چشم پادشاه» لقب داشت به بازرگانی در ایالات امپراطوری میپرداخت تا طرز اداره امور امپراطوری را در محل مشاهده کند و به پادشاه گزارش دهد. بطور یکه گذشت، استحکام و ثبات دستگاه سیاسی دولت کوروش تاحدی مدیون سازمان دقیق بازرگانی و خبر چینی در سراسر کشور بود. کوروش علاقه داشت هر چه زودتر از عقیده مردم و طرز قضاؤت آنها نسبت بامور حتی در دور افتاده ترین نواحی

1- Tabale

2- Mégabyze

3- Artabatas

4- Artacamas

5- Chrysantas

6- Ádousios

کشور مطلع شود. برای اجرای این نظر دستگاه چاپار دقیق و سریعی در سراسر کشور ایجاد کرد. برای این عمل، کوروش دستور داد فاصله‌ای را که یک اسپ بساوار خود میتواند در روز طی کند اندازه گیرند و بهمین فاصله در طول راه استبل های مجهز بنا کنند. درین استبل ها که بفاصله یک روز راه بنا میشد، اسبان یدک آماده کردند و کسانی مأمور حفاظت آنها در محل شدند. و نیز ایلچیان متعدد همیشه حاضر برای انتقال پیام پادشاه بودند. این دستگاه پستی کهن بقدری خوب اداره میشد که موجب تحسین جهان باستان گردید. گرفون که از جریان اوضاع ایران اطلاع داشت، چنین مینویسد: «نقل و انتقال نامه‌ها حتی هنگام شب متوقف نمیشود. یک سواره‌نگام شب میدود و سوار دیگر هنگام روز جانشین او نمیشود. شایع است که باین ترتیب از پرندگان نیز سریع‌تر میتوان حرکت کرد. اگر هم این ادعا مبالغه‌آمیز باشد، این نکته مسلم است که بین کلیه وسائل سفر که برای مسافرت در خشگی موجود است، این شیوه سریع‌ترین وسیله است. البته بسیار مفید است که هر چه زودتر از اخبار امپراتوری مطلع شد تا بتوان تصمیمات لازم را در سریع‌ترین وقت اتخاذ کرد.»

در نظر پارس‌ها کوروش بقدری عظمت داشت و سیاست او که بر اساس عمران و عدالت استوار و رعایت منافع سایر ملل در آن ملاحظه بود بقدری شهرت داشت که این پادشاه بزرگ نمونه یک پادشاه نیکوکار و محبوب ملت خود بشمار میرفت. مردم نسبت با قدامات نیکوی او قدر شناس بودند و این پادشاه را که در تمام مدت سلطنتش نسبت با قوام مغلوب آزادمنش بود و هر گز در صدد تحریر و مرعوب کردن آنها بر نیامد از جان و دل دوست داشتند. در برابر این چهره اصیل، هرمورخی سر تعظیم فرود می‌ورد، زیرا این نوع پادشاهان حتی در تاریخ تمام اقوام جهان بعده انگشتان دستند. این پادشاهان نیکوسریت را که بدون تظاهر برای سعادت و خوشبختی مردم معاصر خود کوشیده‌اند در آسمان تاریخ مانند ستاره‌های تابناک میتوان شماره کرد. این پادشاهان هر گز به حیله‌های جنگی احتیاج نداشتند و با آنها توصل نمی‌جستند و هر گز در عالم توهمند افتخارات خود غرق نمیشدند. اینها زمامداران عاقلی بودند که جز منافع ملت خود بچیزی نمی‌اندیشیدند. کوروش باین دسته از قهرمانان پاک تعلق داشت که شایسته محبت و علاقه ملت خود بود. بهمین جهت است که مدتها پس از مرگ این پادشاه

بزرگ، پارس‌ها داریوش را یک تاجر و کامبیزرا یک مرد مستبد و کوروش را یک پدر لقب داده بودند. گرنفون چنین مینویسد: «بطوریکه ما اطلاع داریم، مردمانی که در دورترین نقاط امپراتوری بودند و بعضی بمسافت چندین روز راه و برخی بفاصله چندین ماه از مرکز سکونت داشتند، همه از فرمان‌های کوروش فرمانبری میکردند. حتی اقوامی که هر گز اورا ندیده بودند واطینان داشتند که هر گز هم اورا نخواهند دید بدون اکراه از فرمان‌های او اطاعت میکردند. ازین‌حیث کوروش با بسیاری از پادشاهان دیگر، چه آنها که سلطنت‌را از پدربارث برده بودند و چه آنها که بدست خود به سلطنت رسیدند، قابل قیاس نبود.»

پاتام علاقه واحترامی که کوروش به اهورامزدا داشت، هر گزاری مختلف امپراتوری خود که اصول مذهبی آنها با اصول مذهب پارس‌ها اختلاف داشت تقاضا نکرد مذهب پارس‌هارا بگردن نهند. بر عکس، مذاهب آسیای صغیر و خدایان متعدد بابل را محترم داشت. زوس^۱، خداوند یونانیان آسیای صغیر، و مردوک خداوند مردمان بابل ناراحت نشدند و پرستند گان آنها توanstند در نهایت آرامش خاطر در معبد آنها بعبادت ادامه دهند. گروهی که بیش از هر ملت دیگر از سیاست آزاد کوروش منتفع شد، قوم یهود بود. جای تعجب نیست که یهودیان کوروش را بمعنای واقعی و حقیقی کلام «آزاد کننده» خود بنامند، زیرا یهودیان تبعیدی بابل بکمک او به بیت المقدس بازگشتند و معبد خدای خود را از نو بنا کردند.

سازمان سپاه امپراتوری نیز منظم شد و نظم و انضباط دقیق در تمام مراحل برقرار گردید. سرباز ساده طوری تربیت شد که از هیچ خطر نهارسد و بدون قید و شرط آماده فداکاری برای میهن باشد. تعلیماتی که از آغاز کودکی بسر بازداده میشند باین منظور بود که هر گز وظایف خود را فراموش نکند. سرباز پارسی میدانست او سرباز محافظی است که از بهترین عناصر پارس انتخاب شده و میدانست که او از برگزیدگان ملت است. فرماندهان پارسی وقتی شایسته فرماندهی میشندند که اخلاق و رفتار آنها غیر قابل سرزنش و ایراد بود. سربازان بسته‌های صدفیری در زیر چادرهای بزرگ اردو میزدند و این زندگانی مشترک به سربازان فرست میداد که بهتر یکدیگر را بشناسند و استعدادهای هر یک را تشخیص دهند و در میدان جنگ همراهان جداناً شدنی باشند که

ائتلاف آنها مظهر اراده پیروزی و احساسات شرافت و افتخار باشد . تمرين های زیاد وورزش های مختلف صحبت و سلامتی سربازان را تأمین و قدرت مقاومت و تحمل آنان را تقویت میکرد . درجنگ ها کوروش همیشه درمیان سپاهیان خود بود واو است که باforall اشتمن چادر خود رو بست مشرق ، این رسم را ایجاد کرد .

گزندون چنین نقل میکند : « کوروش فاصله ای که معمولاً باید بین چادر های تیر اندازان و چادر شاهی باشد تعیین کرد . آنگاه محل نانواها را در طرف راست و محل طباخان را در طرف چپ خود قرار داد و بقیه سپاه نیز بنوعی منظم شد که هر یک از افراد میدانستند در کدام محل و چه مقدار مساحت قرار گیرند . وقتی فرمان حرکت صادر میشد ، هر یک بار و بنه شخص خود را حرکت میداد . بسیاری بار و بنه خود را بردوش حیوانات بار ببر حمل میکردند بقسمی که حاملان بار و بنه با تفاوت به محل آنها میرفتد و آنها را بر دام های خود قرار میدادند . بدین ترتیب مقدار و قتی که برای جمع کردن یک چادر لازم بود ، برای جمع کردن همه چادرها کفایت میکرد ، و همین ترتیب برای بر پا کردن آنها نیز رعایت میشد . کوروش عقیده داشت که نظم و ترتیب عادت پسندیده ایست و فرصت هائی که در جنگ بدست میآید باید در نهایت سرعت مورد استفاده قرار گیرد ؛ زیرا یک لحظه تأخیر ممکن است موجب شکستی جبران ناپذیر گردد . بزرگترین موفقیت ها همیشه ثمرة سرعت استفاده از لحظه و فرصت مناسب بوده است . کوروش شخصاً درمیان اردو قرار میگرفت و افراد خانواده خود را گرد خود قرار میداد . بلا فاصله بعد از آنها سواران و رانندگان گردونه ها مستقر میشدند . کوروش عقیده داشت که این سواران و رانندگان گردونه ها باید در محلی مطمئن مستقر شوند ، زیرا وقتی در اردو بودند هیچیکی از اسلحه های جنگی خود را در دسترس نداشتند و برای دفاع لازم بود وقت زیاد داشته باشند تا کاملاً مسلح شوند . در طرف چپ و راست پادشاه و سواران ، محل پیاده نظام بود . افراد پیاده مانند حصاری گردیدگران قرار میگرفتند تا در صورتی که سواران احتیاج به مسلح شدن داشتند ، در پناه سربازان کار آزموده که در صرف اول بودند بتوانند بالاطمینان خاطر مسلح شوند . رؤسای قسمت هر یک عالمتی بروی چادر داشتند و همچنان که در پیک شهر غلامان زیر گره خانه غالب اهالی را میشناختند ، افسران اردوی کوروش نیز از حایگاه چادر های فرماندهان و علامت هر یک آگاه بودند . کوروش در چادر باشکوه و سیعی قرار میگرفت تا بتواند هر

مقدار مهمان که مایل بود بهشام دعوت کند، گاه یک هنگ تمام را دعوت میکرد و بدین طریق کسانی را که درجنگ ابراز شهامت کرده بودند مفتخر و تشویق میکرد. حتی با پیشخدمت‌های سپاه همیشه رفتاری نظربر دیگران داشت و معتقد بود که این خدمتگذاران حقیر اهمیتی کمتر ازایلچیان و سفرا ندارند.

هر دوست و گز نفوون شرح مختلفی از چگونگی درگذشت کوروش نقل کرده‌اند. مورخ اول چنین مینویسد: «کوروش بروی هم بیست و نه سال سلطنت کرد و درجنگ بامسازیت‌ها کشته شد. تومیریس ملکه ماساژت‌ها مشکی از خون انسانی لبریز کرد و دستورداد جسد کوروش را درین کشتگان پارس جستجو کنند. وقتی جسد کوروش را یافت، سر اورا درمشگ خون افکند و درحالی که به جسد اهانت میکرد چنین بآن خطاب کرد: «ای پادشاه، با اینکه من زنده‌ام و بیزور اسلحه ترا مغلوب کرده‌ام، چون باحیله بر فرزند من دست یافتنی و مرما مصیبت‌زده کردم، من نیز بنوبه خود همچنانکه تهدیدت کرده بودم ترا از خون سیراب میکنم.»

گز نفوون شرح دیگری از درگذشت کوروش نقل میکند: «کوروش که بیرون سالخورده بود برای هفتمنی بار از موقعی که امپراتوری خود را تأسیس کرده بود به پارس رفت وی قربانی‌های معمولی را اهدا و هدایاتی برسم عادت تقسیم کرد. آنگاه در کاخ خود بخواب رفت و در عالم رؤیا دید موجودی فوق بشر باو نزدیک میشود و بوی چنین میگوید: «کوروش، آماده باش، زیرا بزودی بنزد خدايان خواهی رفت.» و کوروش دانست که پایان عمر او نزدیک است. پس بیدرنگ قربانی‌هائی انتخاب کرد و برطبق معمول پارس‌ها در قلل جبال برای خورشید و سایر خدایان قربانی کرد. همینکه مراسم قربانی بپایان رسید، کوروش فرزندان خود و بزرگترین افسران و قضات پارسی را بحضور طلبید و خطاب بآنان چنین گفت: «فرزندان من، و شما دوستان من که در اینجا حاضرید، اکنون پایان عمر من نزدیک است و من آنرا از روی علائی دقيق تشخیص داده ام. وقتی من دیگر بین شما نخواهم بود، مرا مردی سعادتمند بدانید و این احساس درکردار و گفتار شما منعکس شود. من دوستانم را بالحسان خوشبخت و دشمنانم را به نیروی بازو مطیع کردم. وطن من یکی از ایالات حقیر آسیا است که اکنون آنرا در میان سایر ایالات مفتخر و سر بلند کرده‌ام. تمام کشورهایی را که گشودم هیچیک از آنها را از دست ندادم. ولی با اینکه درگذشته

شاهد تحقیق سراسر آمال و آرزوهای خود بودم، همیشه از دیدن و شنیدن و تحمل هر واقعه ناگوار بینناک بوده‌ام و این ترس مانع آن شد که تحت تأثیر غرور یاسرو رزیاد قرار گیرم. اما اکنون که خواهم مرد، شما فرزندانم را که خداوندان بمن داده‌اند و نیز وطن و دوستانم را سعادتمندتر کمیکنم. باید صریحاً اعلام کنم که سلطنت را به کدامیک از شما و اگذار میکنم تا پس از من این امر موجب بروز اختلاف نشود. من شما هر دو فرزندانم را یک‌اندازه دوست دارم، ولی حضور در شوری و اداره امور کشور به بزرگترین شما تعلق دارد. وطنی که به من و شما تعلق دارد بمن آموخته است که همیشه تقدم در حرکت و نشستن و سخن‌گفتن نه تنها به برادران بزرگترم، بلکه به اتباع مسن‌ترم تعلق دارد. و شمارا نیز فرزندان من، از کودکی آموخته‌ام که سالخوردگان را محترم دارید و کسانی را که از شما جوان‌ترند بر عایت احترام خود دعوت کنید. کامبیز! من سلطنت را بتو و اگذار میکنم. و بتو، تانا او گزارس^۱ حکومت‌سادوار منستان را میدهم. کامبیز، تو میدانی تنها عصای سلطنت نیست که تحت سلطنت را حفظ می‌کند؛ دوستان و فادار بهترین و مطمئن‌ترین عصای دست پادشاه‌اند، ولی تصور مکن که مردم طبیعته^۲ و فادارند. تانا او گزارس، تو باید قبل از هر کس از برادرات اطاعت کنی و پیش‌تر از هر کس بیاری او بشتابی، زیرا هیچکس بیش از تو به سعادت او یاخطراتی که متوجه او است نمی‌اندیشد. فرزندان من، شمارا بخداوندان اجدادم سوگند میدهم اگر ما لیل خاطره من جلیل بماند، در مراتعات یکدیگر بکوشید؛ زیرا بدون شک شما نباید تصور کنید که پس از پایان این حیات بشری چیزی از من باقی نخواهد ماند. هر گز فراموش نکنید که کشته شدگان دست از قاتلان خود نخواهند کشید و خداوندان منتقم همیشه بکمک آنها می‌شتابند. آیا تصور میکنید که اگر ارواح مردگان قدرتی نداشتند، احترام مردگان دوام می‌یافتد؟ بتسیید از خداوندانی که جاودانند، که همه چیزرا می‌بینند، بهمه چیز قادرند و این تظم فسادناپذیر و از بین نرفتی و خطاناپذیر را که زیبائی و عظمت آن توصیف ناپذیر است در جهان برقرار کرده‌اند. و اما درباره جسد من، فرزندان من، وقتی من در گذشتم آنرا در طلا و نقره

قرار ندهید و هرچه زودتر به زمین تحویل دهید. فرزندان من، وقتی من پرده بر چهره کشیدم، دیگر هیچکس حتی شما حق ندارید اندام مرا ببینید. تمام پارس‌ها و متحدین را به آرامگاه من بخوانید تا از اینکه دیگر من در امام نواز هیچ ناراحتی رنج نخواهم برد مرا تهنیت گویند.» کوروش پس ازیان این کلام دست بجانب کسانی که گرد او بودند دراز کرد و آنگاه پرده پرسر کشید و در گذشت.«

کوروش از همسر خود کاساندانه^۱ که دختر فارناسپ^۲ و از نژاد هخامنشی بود سه دختر و دو پسر داشت که یکی کامبیز و دیگری سامر دیس^۳ نامیده میشد، پس از او کامبیز بسلطنت رسید و فصل جدیدی در تاریخ پارس گشوده شد.

پایان

منابع

- ABBOT (Jacob).- Life of Cyrus: New-York, 1900.
- ADCOK (F. E.).— The Persian Empire and the West, tome IV; Cambridge, 1926.
- AMIAUD (A.).- Cyrus, roi de Perse, «Mélanges Renier»; Paris, 1886,
- BABELON (E.).- Catalogue des monnaies grecques de la Bibliothèque Nationale: les Perse achéménides; Paris 1893.
- BACHMAKOFF (A.).- Cinquante siècles d'évolution ethnique autour de la Mer Noire; Paris, 1937.
- BENVENISTE (E.).- Les Mages dans l'ancien Iran (Publications de la Société des Etudes iraniennes), n° 15.
- BEZOLD (von).. Die Achamenideninschriften; Leipzig, 1892.
- BEZOLD (von) et FRANK (C.).- Ninive und Babylon. Volume 18 des Monographien zur Weltgeschichte; Leipzig 1926.
- BURCHNER.- Lydia, dans Real-Encyclopädie, de Pauly-Wissowa.
- CAVAIGNAC (E.).—Le Monde méditerranéen jusqu'au IV^e siècle avant Jésus-Christ (Histoire du Monde, tome II); Paris, 1929.
- CLAY (A. T.),—Gobryas, Governor of Babylonia (Journal of the American Oriental Society, tome XLI, fascicule 5), 1942.
- CLEMEN.— Herodot alz Zeuge für den Mazdaïsmus (Archiv für Religionswissenschaft, tome XVI); Berlin, 1913.
- CONSTENAU (G.).— Contrats néo-babyloniens: Achéménides et Séleucides Paris, 1929,—L'Archéologie de la Perse, des origines à l'époque d'Alexandre; Paris, 1931.
- CTESIAS.— Persica.
- CURTIUS (E.) Sardes; Berlin, 1872.
- DARMESTETER (J.).— Coup d'œil sur l'histoire de la Perse: Paris, 1885.— 1885.— Études sur la grammaire historique de la langue persane (Etudes iraniennes, tome I).
- DELAMETTRE (A.).— Le Peuple et l'Empire des Mèdes jusqu'à la fin du règne de Cyaxare; Bruxelles, 1883.
- DELAPORTE. (L.).— L'Art de l'Asie antérieure, dans la Nouvelle Histoire de l'Art, publiées sous la direction de M. Aubert, tome I, Paris, 1932.— Les Peuples de l'Orient méditerranéen, Collection «Clio», tome I, Paris

1938. — La Mésopotamie, Les civilisations babylonienne et assyrienne, tome VIII de l'Evolution de l'Humanité; Paris, 1923.
- D'HORME (E.).—Les Aryens avant Cyrus, «Conférences de Saint-Etienne»; 1910-1911.—La littérature babylonienne et assyrienne! Paris, 1937.—Les Pays bibliques et l'Assyrie (Revue biblique, tomes VI, VII et VIII); Paris, 1909-1911, —La Religion assyro-babylonienne; Paris, 1910. La Religion des Achéménides (Revue biblique, tome X); Paris, 1913.—Cyrus le Grand (Revue biblique, tome IX); Paris, 1912.—Nabonide (Revue biblique); Paris, 1908.
- DIEULAFOY (M.).—L'Acropole de Suse! Paris, 1890.—L'art antique de la Perse: Achéménides, Perses, Sassanides; Paris, 1884-1889.
- DIEULOFOY (J.).—La Perse, la Chaldéa et la Susiane; Paris (s. d.)
- DOUGHERTY (R. P.).—Records from Erech, time of Nabonidus (Yale Oriental Series. Baaylonian Texts, volume VI); New Haven, 1920.—Nabonidus and Belshazzar; New Haven, 1923.
- FLANDIN (E.) et COSTE (P.).—Voyage en Perse pendant les années 1840 et 1841; Paris, 1843-1854.
- FLUEGEI (G.).—Cyrus and Herodotus; Leipzig, 1831.
- GELZER.—Das Zeitalter des Gyges (Rheinisches Museum, tomes XXX et XXXV).
- GOBINEAU (Comte de).—Histoire de Perse. — Trois ans en Asie, de 1855 à 1858, Paris, 1859.—Les Religions et les Philosophies de l'Asie centrale Paris, 1866.
- GODARD (A.).—L'Art de la Perse ancienne (Nouvelle Histoire de l'Art, tome I); Paris, 1932.
- GRAY (B.).—Foundation and extension of Persian empire (Cambridge ancient history); Londres, 1926.
- GREGOROVIUS.—Sardes (Kleine Schriften sur Geschichte und Culture; tome I); Leipzig, 1837.
- GROUSSSET (P) et Divers,—L'Ame de l'Iran, Paris, A. Michel
- HALEVY (J.).—Cyrus et le retour de l'exil (Revue des Etudes juives); Paris 1880.
- HARLEZ (C. de).—La religion persane sous les Achéménides (Revue de l'Instruction publique en Belgique, tome XXXVII); Bruxelles.
- HAUVETTE (A.).—Hérodote, historien des guerres médiques Paris, 1894.
- HERODOTE.—Histoires.
- HERZFELD (E.).—Pasargadae, Untersuchungen zur persischen Archaeologie; Berlin, 1908.

- HOGARTH:**—*Lydia and Ionia* (Cambridge ancient history, tome III); 1915.
- HOUSSAY** (Fr.).—*Les races humaines de la Perse*, Paris, 1337.
- HOVELACQUE** (A.). — *L'Avesta, Zoroastre et le Mazdéisme*; Paris, 1880.
Paris, 1880.
- HUART** (Cl) et **DELAPORTE** (L.).— *L'Iran antique. Elam et Perse et la Civilisation iranienne*; tome XXIV de *l'Evolution de l'Humanité*; Paris, 1943.
- JEAN** (C.F.).— *Le milieu biblique avant Jésus-Christ*. Tome I: *Histoire et Civilisation*; tome II; *La Littérature*; Paris, 1822-1923.
- JUSTI** (C.).— *Geschichte der alten Persiens*; Berlin, 1879
- UERN** (J. H. C.). — *Specimen historicum continens scriptores Grecos de Rebus Persicis Achaemenidarum mouumentis coltatos*; Lugduni-Batavorum, 1883.
- KIAN** (Gh. R.).—*Introducion à l'histoire de la monnaie et Histoire monétaire de la Perse, des origines à la fin de la période Parthe*; Paris, 1934.
- KOLDEWEY**.—*Das wiedererstehende Babylon*; 1925.
- KOSSOVICZ** (C.).— *Inscriptiones paloeopersicoe Achaemenidarum, edidit et explicuit*; Saint-Pétersbourg 1872.
- LAGRANGE**.— *La Religion des Perses* (Revue biblique); Paris, 1904.
- LANGDON**.— *Die neubabylonischen Königsinschriften* (Textes «nabonides», n°s I, 8 et 9).
- LOFTUS** (K. W.).— *Travels and researchs in Chaldaea and Sueiana, with an account of excavations at Warka and Shush, in 1849-1852*; Londres, 1857.
- MASPERO** (G.).— *Histoire ancienne des peuples de l'Orient classique*; Paris 1900.. *Les Empires*; Paris, 1899.
- MEISSNER** (B.).= *Babylonien und Assyrien*; Heidelberg, 1925,
- MENANT** (J.).— *Les Achéménides et les inscriptions de la Perse*; Paris, 1872.— *Les langues perdues de la Perse et de l'Assyrie* (Bibliothèque orientale elzévirienne); Paris, 1885.
- MINORSKI** (V.).— *Les Etudes historiques et géographiques sur la Perse depuis 1900* (*Acta Orientalia*, tome X)
- MORGAN** (J.de).— *Mission scientifique en Perse*; Paris, 1896.— *Histoire de l'Elam* (Revue Archéologique, tome XL); Paris, 1902.— *Les premières Civilisations. Etude sur la préhistoire et l'histoire jusqu'à la fin de l'Empire macédonien*; Paris, 1909.— *Mémoires de la Délégation en Perse*; Paris, 1905.— *Découverte d'un sépulture achéménide à Suse*; Paris, 1905.
- MULLER** (Ch.).— *Fragmenta historicum graecorum*.
- NASTER** (P.).— *L'Asie mineure et l'Assyrie aux VIIe et VIe siècles avant Jésus-Christ, d'après les Annales des rois assyriens* (Bibliothèque du Mu-

- séon); Louvain, 1938.
- NÖLDEKE (M.).—Encyclopedia Britanica, tome XVIII, article Persia.
- OPPERT.— Le Peuple et la langue des Mèdes; Paris, 1880.— Pasargade (Journal asiatique, tome XIX); Paris, 1871.
- PERROT (G.) et CHIPIEZ (C.).—Histoire de l'Art dans l'Antiquité, tome V; Paris, 1882-1911
- PORTER (K.).— Travels in Georgia, Persia, Armenia, ancient Babylonia.... during the years 1817, 1818, 1819 and 1820, with numerous engravings of portraits, costumes, antiquities; Londres, 1821-1822.
- PILLET (E.).— L'Art achéménide (L'Art vivant, tome VIII); Paris, 1932.
- PRASEK (J. V.).— Kyros der Grosse; Leipzig, 1912.—Medien und das Haus des Kyaxares (Berliner Studien, tome XI); Berlin, 1890. Geschichte der Meder und Perser; Berlin, 1906-1909.
- RADET (G.).— La Lydie et le monde grec au temps des Mermnades 687-546 (Bibliothèque des Ecoles françaises d'Athènes et de Rome, fascicule 63); Paris, 1893.— Recherches sur la Géographie ancienne de l'Asie - Minieure, III. L'Artémision de Sardes; Bordeaux (s.d.).
- RAWLINSON (H.).— Proclamation de Syrus aux Babyloniens (Journal of the Royal Asiatic Society, tome XII).— The five great monarchies; Londres.
- RICH.— Narrative of a journey to Persepolis; Londres, 1829
- SCHEIL (P.).— Goubarrou (Revue d'Assyriologie- tome XI); Paris, 1914.
- SCHRADER (E.).—Die Nabonid-Cyrus-Chronik (Keilinschriftliche Bibliothek, tome III); Berlin, 1890.
- SCHUBERT (E.).— Herodots Darstellung der Kyrossage; Breslau, 1790.- Grschichte der Konige von Lydien; Breslau, 1884.
- SMITH (S.).— A Persian Verse account of Nabonides Chronicle; Londres, 1924.
- SPIEGEL. (Fr.) — Eranische Altertumskunde; Leipzig, 1871-1878.
- SOUTZO (M. C.).— Systèmes monétaire primitifs de l'Asie Minieure et de la Grèce (Revue roumaine d'Archéologie, d'Histoire et de Philologie), tome II; 1883.
- SYKES (P. M.).— A History of Persia; Londres, 1915
- TEXIER. — Description de l'Arménie, de la Perse et de la Mésopotamie; Paris, 1842-1852.
- TOUZARD (J.).— L'Ame juive au temps des Perses (Revue biblique), années 1615-1919, 1920-1923, 1927.
- TREMAYNE (A.).— Records from Erech, time of Cyrus and Cambyses (Yale Oriental Series, tome VII); New Haven, 1925.

VAUX (R. de).— Les décrets de Cyrus et de Darius sur la reconstruction du Temple (Revue biblique), tome XLVI; Paris, 1936.

WEISSBACH (F.).— Die Keilinschriften der Achämeniden (Vorder-asiatische Bibliotheek, tome III); Leipzig, 1911.—Kyros (Real Encyclopädie), 1924.

XENOPHON.— Cyropédie.

فهرست اسامی اشخاص و اماکن

حرف الف

آداده - ۸۷	۱۵۰، ۱۴۵ - آ
آدراست - ۵۸	۱۱۲ - آذر
آدرامیتیوم - ۱۱۳	۱۳۴ - آبراهام
آدوسیوس - ۲۵۵	۱۰۵ - ابراهیم
آدومو - ۱۰۱	۲۱۷ - آبدیز
آدویس - ۵۸	۱۵۶ - ابو کمال
آرادات - ۵۶، ۲۳	۲۲۰، ۴ - آپادانا
آراختو - ۱۳۸	۱۵۰ - آپسو
آراکس - ۲۴۶، ۲۴۵، ۲۴۳، ۲۴۲	۱۶۲ - آپکالیپس
آرال - ۲۴۸، ۲۴۷، ۲۴۱، ۱۰	۱۲۴، ۱۲۱، ۱۱۰، ۱۰۱، ۹۲۵ - آپولون
آرالو - ۱۴۳	۲۸ - آپولودور
آرام - ۵۷	۱۲۴ - آپیس
آرتاپاتاس - ۲۵۵، ۱۹۶	۵۸ - آثار
آرتاگاماس - ۲۵۵	۱۰۹ - آثارنوس
آربل - ۷۷	۵۸ - آتس
آردیس - ۶۱۰۵۹	۲۰۲ - آترووبات
آرتیبارس - ۲۰	۱۷ - آترووداتس
آرتیس - ۱۲۴، ۱۲۱، ۱۱۰، ۱۰۵، ۷۸، ۵۷	۱۱۷، ۱۱۵، ۱۱۱، ۱۱۰، ۱۰۴، ۴۰، ۸ - آتن
	۲۳۹، ۲۳۶، ۱۲۱، ۱۱۹، ۱۱۸
آرڈیس - ۸۶	۲۲۳، ۲۰۱، ۱۲۰، ۸۴ - آته
آرسامس - ۲۴۵	۱۵۶ - آتیا
آرکسترات - ۸۴	۸۶، ۸۴، ۵۸، ۵۷ - آتیس
آرگوس - ۹۱، ۶۸، ۶۷	۲۳۷ - آتیک
آرسا - ۳۱	۱۶۶ - آتلانیتید
آرکادی - ۱۵۷	۱۵۱، ۱۵۰ - آداد

آشتورت - ۱۲۴	آرادامس - ۲۴۵
آشور - ۱۱	آریارامن - ۳۱، ۲۲
۳۰، ۲۵، ۲۴، ۱۵، ۱۴، ۱۳، ۱۲، ۱۱	آریستودیکوس - ۱۰۸
۵۸، ۵۷، ۵۶، ۵۵، ۵۰، ۴۹، ۴۰، ۳۶	آریستوژیتون - ۱۲۱
۱۲۹، ۱۰۵، ۱۰۲، ۷۹، ۷۶، ۶۱، ۶۰	آریستومان - ۸۳
۲۲۲، ۱۹۳، ۱۸۷، ۱۵۷، ۱۴۹، ۱۴۲	آریسته - ۹
۲۵۲، ۲۵۱، ۲۴۱	آریماسپ - ۱۰
آفودیت - ۱۱۰، ۳۷	آربن - ۲۴۷، ۲۰۲
۵۸ - آفکا	آزمکاد - ۵۷
آکاد - ۱۲، ۱۳، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۳، ۱۹۴	آسارادون - ۱۰۵
۲۵۱، ۲۵۰	آستارته - ۱۳۵، ۳۷
آکروبول - ۱۱۸	آستیاز - ۴۴، ۴۳، ۴۲، ۳۹، ۲۳، ۲۱، ۱۷، ۱۶
آکرون - ۱۱۱	۶۲، ۰۹، ۰۱، ۰۰، ۴۸، ۴۷، ۴۶، ۴۵
آکیتو - ۱۷۱	۱۸۶، ۱۴۹، ۱۴۸، ۱۰۱، ۷۷، ۷۱
آکے - ۵۶	۲۵۰
آگارگوف - ۱۰۵-۱۵۴	آسور - ۶۰
آگاده - ۲۰۱	آسوس - ۱۱۳
آگاممنون - ۵۴	آسوربانیپال - ۰۹، ۰۲، ۰۰، ۱۷، ۱۳، ۱۱
آگرادات - ۱۶	۱۶۲، ۱۴۴، ۱۳۹، ۱۳۵، ۷۹، ۶۱، ۶۰
آگورا - ۸۱، ۸	۲۲۱، ۲۱۷، ۱۷۱، ۱۷۰، ۱۶۸
آلارود (قوم) - ۵۴	آسیا - ۴۰، ۳۹، ۳۶، ۳۰، ۲۹، ۲۸، ۲۶، ۱۷
آلامکو - ۱۴۴	۱۰۴، ۹۵، ۸۲، ۶۴، ۰۹، ۰۶، ۵۵
آلپ - ۲۹	۱۶۶، ۱۲۶، ۱۱۹، ۱۱۸، ۱۱۷، ۱۱۶
آلس - ۱۳۹	۲۳۷، ۲۲۱، ۲۱۹، ۲۱۷، ۱۷۶، ۱۶۹
آلکمنون - ۱۱۷، ۶۴	۲۴۸، ۲۰۰
آلیات - ۹۷، ۸۲، ۷۳، ۶۲، ۵۸	آسیای صفری - ۵۴، ۳۸، ۳۶، ۳۱، ۲۹، ۲۵، ۹
آماموس - ۷۹	۶۶، ۶۵، ۶۱، ۶۰، ۰۹، ۰۷، ۰۶، ۵۵
آمازیس - ۱۳۶، ۷۲	۸۶، ۸۱، ۷۸، ۷۷، ۷۶، ۷۰، ۶۹، ۶۸
آمریکا - ۱۶۶	۱۰۹، ۱۰۷، ۱۰۴، ۱۰۳، ۱۰۲، ۸۷
آمنیاراوس - ۷۲	۱۱۸، ۱۱۷، ۱۱۶، ۱۱۵، ۱۱۴، ۱۱۰
آمودریا - ۳۲	۲۴۲، ۱۶۲، ۱۴۵، ۱۲۷، ۱۲۵، ۱۱۹
آموریت (قوم) - ۵۴	۲۵۷، ۲۴۸
آمون - ۱۳۱، ۷۳، ۱۴	

اروبا -	۱۱۸، ۱۱۷، ۱۱۵، ۷۷، ۲۹، ۲۶، ۱۱	آمی تیس -	۴۷
ارپوس -	۶۴	آمیدا -	۷۷
ارومیه -	۳۲، ۳۰	آناتولی -	۱۱۶، ۱۰۴، ۷۸، ۶۵
ازنت (رود) -	۳۱	آناستاز -	۱۰۵
ازاژیل -	۱۸۷، ۱۶۱، ۱۶۰، ۱۵۹، ۱۴۹، ۱۳۹	آناکریون -	۱۱۲، ۱۱۱، ۱۱۰، ۱۰۱
	۱۹۰، ۱۹۰	آناسار کوس -	۱۱۲
ازمیر -	۱۱۸، ۸۴، ۷۸، ۵۷	آناهیتیس -	۱۲۴، ۳۷
ازیدا -	۱۶۰، ۱۳۹	آشی گون -	۶۸
ازبریس -	۱۲۴	آنتی مفیداس -	۱۳۹
ازوب -	۶۴	آتنان -	۱۲۱
ازبلا -	۱۹۰	آن زان -	۵۲، ۵۱، ۴۸، ۴۷، ۴۳، ۳۹، ۳۰، ۲۲
ازه -	۱۱۸، ۱۱۷، ۱۱۶، ۱۱۵، ۶۵، ۶۱	۱۹۳، ۱۹۲، ۱۹۱، ۱۷۴، ۱۴۹، ۷۲	
ازبیار -	۱۴۴	۲۵۱، ۲۵۰، ۲۱۶	
ازین -	۶۹، ۶۸، ۶۷	آنسیر -	۷۷
استر -	۲۳۶	آنگروماینیوس -	۳۵، ۳۳
اسدراس -	۲۱۲-۱۹۱	آنکی -	۱۵۰
اسرائیل -	۲۰۵، ۱۹۴، ۱۹۱، ۱۳۷، ۱۵، ۱۱	آنو -	۱۵۰
	۲۵۲، ۲۵۱، ۲۱۱، ۲۰۹، ۲۰۷	آول مردوک -	۱۴۷، ۱۴۳
اسکندر -	۱۰۹، ۱۰۵، ۱۲۲، ۱۲۱، ۰۳، ۴۱	ابارا -	۱۴۸، ۱۴۷
	۱۶۳	اتمنانکی -	۱۵۵
اسکندریه -	۱۹۷، ۱۳۷، ۱۱۴، ۱۱۰، ۱۳	ادسا -	۵۶
	۲۴۸، ۲۳۸، ۲۳۷؛ ۲۲۰، ۲۰۳	ادم -	۱۳۳
اسنوناک -	۱۹۳	ادومیت (قوم) -	۵۴
اشعبا -	۲۵۱، ۲۱۱، ۱۷	ادینیک -	۱۰
اشیل -	۲۱۶، ۲۰۱، ۸۲، ۲۶	ارتہ -	۱۲۵، ۱۲۲
اصفهان -	۵۰	ارخولخول -	۱۴۸
افراسیاب -	۵	اردشیر دوم -	۲۳۰
افریقا -	۱۰	اردشیر منون -	۳۷
افز -	۸۴، ۷۸، ۷۷، ۶۵، ۶۴، ۶۱، ۵۷	ارسطو -	۶۷
افغانستان -	۲۴۷، ۲۲۵، ۲۷، ۲۳	ارمنستان -	۲۶۰، ۱۲۱، ۳۸، ۲۳، ۱۵، ۹
افور -	۶۸، ۶۷	ارمیا -	۲۰۹، ۱۷۳، ۱۳۲، ۱۳۰، ۱۵، ۱۴
افیر -	۱۳۳		۲۱۰

اوستا - ۳۶، ۳۳	اقیانوس اطلس - ۱۰۹
اوکوس - ۲۴۷	اقیانوس کبیر - ۳۱
اولوس - ۲۲۳	اقیانوس هند - ۳۱، ۲۶، ۲۳
اومن - ۱۲	اکباتان - ۴۴، ۴۳، ۳۰، ۲۷، ۲۲، ۲۰، ۱۸، ۱۴
اومن ماندا - ۴۷، ۱۲	۱۲۱، ۱۲۰، ۱۰۶، ۱۰۵، ۵۲، ۴۷، ۴۴
اویل مردوک - ۱۴۳	۲۳۹، ۲۳۸، ۲۳۷، ۲۲۲، ۱۶۵، ۱۳۷
اهواز - ۲۱۷	۲۵۳، ۲۴۹
اهورامزدا - ۱۳۴، ۳۷، ۳۶، ۳۵، ۳۴، ۳۳، ۳۲	اگبر - ۱۲۸
۲۵۷، ۲۳۲، ۲۱۵، ۲۰۰	اکو - ۱۶۰، ۱۵۹
اهوالهول - ۴۸	اکوست - ۱۳۶
ایتالیا - ۲۹	البرز - ۲۳
ایتوابل	المپ - ۱۰۰
ایدا - ۱۱۳	الوهیم - ۱۳۰
ایران - ۲۷، ۲۶، ۲۵، ۲۴، ۲۳، ۶، ۵، ۴، ۳، ۱	الین - ۶۷
۴۰، ۳۸، ۳۷، ۳۴، ۳۳، ۳۲، ۳۱، ۲۹	اماسماش - ۱۷۰
۱۲۴، ۱۱۹، ۱۱۳، ۱۰۵، ۵۲، ۴۱	امقال - ۵۸، ۵۷
۲۴۱، ۲۲۵، ۲۲۴، ۲۲۰، ۱۲۶، ۱۲۵	انگلیس - ۱۳، ۴
۲۵۶، ۲۴۲	انگورانتیل - ۱۳۸
ایزوکرات - ۶۸	انتون ماخ - ۱۹۱
ایزیس - ۱۲۴	انهیل - ۱۵۰
ایسدون - ۲۴۲، ۱۰	اوپیس - ۱۷۵
ایشتار - ۱۶۲، ۱۶۱، ۱۶۰، ۱۳۲، ۶۱، ۶۰، ۱۳	اوبارس - ۶۲
۱۹۰، ۱۸۰، ۱۶۴، ۱۶۳	اوپساوک کنا - ۱۶۰
ایلام - ۷۶، ۵۷، ۵۲، ۵۰، ۴۹، ۳۵، ۳۰، ۱۲	اور - ۱۳۴، ۱۹۰، ۱۶۸، ۱۵۰، ۱۴۴، ۱۹۱
۲۴۱، ۲۲۵، ۲۲۱، ۲۱۷، ۱۴۷	اوراتپه - ۲۴۷
ابلیاد - ۱۱۴	اورارتون - ۱۰۴، ۷۶، ۵۶
ایسکوربل - ۱۴۲	اورارتی - ۱۵
اولی (قوم) - ۱۱۶، ۱۰۳، ۱۰۲، ۶۵-۶۴	اوراش - ۱۶۹
۱۲۵	اورال - ۲۴۲
	اورور - ۲۲۱
	اوروک - ۱۶۹

حروف ب

بابل -	٢٧
بابل -	٢٧
براشنيد -	٧٣
بروجرد -	٢٧
بريتانيا -	٦٦، ١٠
بريزا (وادي) -	١٣٨
بسفر -	١١٨، ٩
بصره -	١٥١، ٢١٧
بغداد -	١٩٠، ١١٧، ١٦١، ١٥١، ١٤٤، ٥٨، ١٤
بغازخوي -	٧٦
بغداد -	٢٣
بلتيس -	١٤٢
بلشار اوتسور -	١٧٠
بنپارت -	١٨٠
بندر عباس -	٢٧
بودا -	٢١١
بوربون -	٢٢٩
بورسپا -	١٧١، ١٦٥، ١٥٦، ١٤٢، ١٣٩
بورسپا -	١٩٠، ١٧٢
بيانس دو پرین -	١٠٣، ٧٨، ٦٤
بيبلس -	٥٨، ١٠
بيت المقدس -	١٣٢، ١٣١، ١٣٠، ٩٤، ١٥٦، ١٤
بوتن -	٢٠٦، ٢٠٥، ١٩١، ١٧٧، ١٧٣، ١٣٥
بغداد -	٢١٤، ٢١٣: ٢١٢: ٢١٠، ٢٠٩، ٢٠٨
بغداد -	٢٣٠- ٢٢٤، ٢١٥
بني تمى (قوم) -	٦٥، ٦٤، ٥٧، ٥٤
بيروت -	١٣٨
بيزانس -	٩، ٨
بغداد -	٢٢٠، ٢٢٠، ١٩٠، ١٥٠، ١٤٠، ١٣٠، ١٢٨، ٨، ٦
بغداد -	٥٠، ٤٧، ٤٦، ٤٥، ٤٤، ٤٣، ٣٩، ٣٧، ٣٦
بغداد -	٧٢، ٦٩، ٦٢، ٥٨، ٥٦، ٥٥، ٥٤، ٥١
بغداد -	١٠٤، ١٠٢، ٩٨، ٩٥، ٩٤، ٨٤، ٨٣، ٧٧
بغداد -	١٢٧، ١٢٣، ١٢٠، ١١٨، ١١٧، ١٠٥
بغداد -	١٣٣، ١٣٢، ١٣١، ١٣٠، ١٢٩، ١٢٨
بغداد -	١٣٩، ١٣٨، ١٣٧، ١٣٦، ١٣٥، ١٣٤
بغداد -	١٤٦، ١٤٥، ١٤٤، ١٤٣، ١٤٢، ١٤٠
بغداد -	١٥٢، ١٥١، ١٥٠، ١٤٩، ١٤٨، ١٤٧
بغداد -	١٥٨، ١٥٧، ١٥٦، ١٥٥، ١٥٤، ١٥٣
بغداد -	١٦٥، ١٦٤، ١٦٣، ١٦١، ١٦٠، ١٥٩
بغداد -	١٧١، ١٧٠، ١٦٩، ١٦٨، ١٦٧، ١٦٦
بغداد -	١٧٨، ١٧٧، ١٧٦، ١٧٥، ١٧٣، ١٧٢
بغداد -	١٨٤، ١٨٣، ١٨٢، ١٨١، ١٨٠، ١٧٩
بغداد -	١٩٠، ١٨٩، ١٨٨، ١٨٧، ١٨٦، ١٨٥
بغداد -	١٩٧، ١٩٥، ١٩٤، ١٩٣، ١٩٢، ١٩١
بغداد -	٢١٠، ٢٠٩، ٢٠٨، ٢٠٦، ٢٠٥، ٢٠٠
بغداد -	٢١٦، ٢١٥، ٢١٤، ٢١٣، ٢١٢، ٢١١
بغداد -	٢٣٠، ٢٢٩، ٢٢٧، ٢٢٢
باختريان -	٢٠١، ١٣٧، ١٠٥
بارن -	١٠٦
باتازار -	١٧٨، ١٧٧: ١٧٠، ١٥٢، ٧٧، ١٩
باكتاف -	١٨٥، ١٨١، ١٧٩
باكتاف -	٢٣٨
باينزيد -	١٨٠
بخخارا -	٣٠، ١٤
بخخت النصر -	١١٩، ١٧٠، ٦٢، ٥٨، ٢٢٠، ١٤
باكتاف -	١٣٤، ١٣٣، ١٣٢، ١٣٠، ١٢٩، ١٢٨
باكتاف -	١٤٠، ١٣٩، ١٣٨، ١٣٧، ١٣٦، ١٣٥
باكتاف -	١٤٧، ١٤٦، ١٤٥، ١٤٣، ١٤٢، ١٤١

پیشامین - ۲۱۲	بین النہرین - ۴۲۵:۲۴
بئوسی - ۷۲	۳۸، ۳۶۰۳۱، ۲۹۰۲۸۰۲۵
بیستون - ۲۷۰۴۱	۱۲۵، ۱۱۲۲۰۱۱۷۰۷۸۰۵۶۰۵۴۰۵۲۰۴۷
۲۰۰، ۱۲۶، ۱۲۵۰۳۱۰۲۷۰۴۱	۲۲۳، ۲۲۲، ۲۱۷، ۱۳۷، ۱۲۹، ۱۲۶
	۱۶۷، ۱۶۶، ۱۶۲، ۱۵۸، ۱۵۴، ۱۴۰
	۲۲۳۰۲۲۲۰۲۱۷

حروف پ

پانثالون - ۶۵	پارت - ۳۱
پاندارس - ۱۱۴	پارتوس - ۳۱
پانیونون - ۱۱۳، ۱۱۲۰، ۱۰۵۰، ۱۰۳	پارس - ۳۰، ۲۹۰۲۸۰۲۸۰۲۶۰۲۵۰۲۳۰۲۲۰۱
پانٹی کاپه - ۹	۴۵، ۴۴، ۴۳۰۳۹۰۳۷۰۳۴۰۳۳۰۳۲۰۳۱
پانڑه - ۱۱۲	۷۲۰۷۱۰۵۹۰۵۸۰۵۲۰۵۱۰۴۹۰۴۷۰۴۶
پائی بول - ۲۰۲	۹۱۰۹۰۰۸۹۰۸۸۰۸۰۰۷۹۰۷۷۰۷۵۰۷۴
پتراء - ۱۵۲	۱۰۰۰۱۰۳۰۱۰۲۰۱۰۱۰۹۸۰۹۴۰۹۳
پتریا - ۸۳، ۸۱۰۸۰۰۷۸۰۷۶	۱۱۹۰۱۱۸۰۱۱۷۰۱۱۵۰۱۱۴۰۱۱۳
پتولمہ - ۹۶	۱۲۶۰۱۲۵۰۱۲۴۰۱۲۳۰۱۲۲۰۱۲۱
پدازی(قوم) - ۱۱۳	۲۴۴۰۲۴۱۰۲۷۴۰۱۴۶۰۱۴۵۰۱۲۷
پرگام - ۱۱۳-۷۸	۲۰۵۰۲۰۳۰۲۰۰۰۲۴۹۰۲۴۸۰۲۴۵۰
پرگراپ - ۳۱	پارسوآ - ۳۰-۲۲
پرومته - ۹۶	پارسا - ۴۹-۲۳
پروتاگوراس - ۱۱۲	پارساماش - ۳۱
پریام - ۵۴	پارسوما - ۳۱
پسامتیک - ۶۰	پاریس - ۲۲۰۰۱۸۱۰۱۶۵-۴
پشتکوہ - ۲۱۷	پازار گاد(شهر) - ۱۶-۲۲-۲۲۰۰۴۶، ۴۰۰۳۰۰
پلاتہ - ۱۲۱	۴۹۰۲۲۹۰۲۲۰۰۵۰۲۰۰
پلپونز - ۱۱۶	پازار گاد(قبیله) - ۳۹
پلوتارک - ۲۳۱، ۲۰۰۲۰۳۷۰۱۶	پافلا گونی - ۶۵، ۶۴
پلوز - ۱۳۷، ۱۳۵، ۱۳۱	پاکنول - ۹۷، ۶۳
پلین - ۱۲۱۰۲۶	پاکنیاس - ۱۰۹۰۱۰۸۰۱۰۷۰۱۰۶
پنجاب - ۲۴۱	پالمیر - ۱۵۷۰۸۴۰۳۸
پور کیتو - ۱۷۰	پامیر - ۲۴۸۰۱۴۱
پولوار - ۲۳۱۰۲۷	پامفیلی(قوم) - ۶۵۰۵۴
پولوس - ۶۷	پاتنال - ۲۲
	پانشنون - ۹۶

پنسیلوانی - ۱۳۴	بولولد - ۲۲۹
پیتاگوس دومیتیلن - ۶۴	بولیب - ۲۶
بی تیوس - ۱۲۰	بولیکرات - ۱۱۵، ۱۱۱، ۸۴
بیرین (بیاس دو) - ۱۱۳، ۱۰۳، ۷۸، ۶۴	بولیکلت - ۲۲۸، ۲۲۱، ۲۱۶
بیز استرات - ۱۱۵، ۸	بولین - ۹۲، ۸۰
پیشدادیان - ۳	بندار - ۱۰۶

ح ر ف ت

تروآ - ۱۱۶، ۱۱۴، ۵۶، ۵۵، ۵۳	تابال - ۲۰۰، ۱۰۵، ۷۷
تروفونیوس - ۷۲	تاناتا - ۶۲
ترموییل - ۱۱۸	تاتاگوس - ۲۴۷
تسالی - ۸۴	تارس - ۷۸، ۷۶
تفلیس - ۲۳	تارسیس - ۱۱
تگلات فالازار - ۱۹۱، ۱۵۲	تاسیت - ۱۰۵
تلفانس - ۱۲۱	تالس ملطی - ۷۶، ۶۴، ۶۲
تلو - ۱۶۲	تانا او گزارس - ۲۶۰
تلمس - ۹۳	تایس - ۲۴۰، ۲۳۸، ۲۳۷، ۲۳۱
تمیستوکل - ۱۲۰	تب (شهر) - ۲۱۵، ۱۶۶، ۱۱۴، ۳۵، ۱۲
تمبرار - ۸۷	تبریز - ۲۳
تمولوس - ۹۳، ۸۶، ۷۸، ۶۹، ۶۳	تقریس - ۱۷۶
تمنوس - ۵۹	تخت چمشید - ۱۱۸، ۵۸، ۴۷، ۴۰، ۲۷، ۲۲۰، ۲۴
تورودانزن - ۱۶۳	۱۹۷، ۱۶۸، ۱۲۶، ۱۲۵، ۱۲۲، ۱۲۰
تومیریس - ۲۵۹، ۲۴۶، ۲۴۴، ۲۴۳	۲۳۱، ۲۳۰، ۲۲۸، ۲۲۲، ۲۱۶، ۲۰۴
تهران - ۲۷	۲۳۷، ۲۳۶، ۲۳۵، ۲۳۴، ۲۳۳، ۲۳۲
تیان - ۷۶	۲۴۹، ۲۴۰، ۲۳۸
تیاما - ۱۵۱	تخت سلیمان - ۵۰
تیتون - ۲۱۶	تراس - ۱۱۲، ۸۲، ۷۷، ۷۲، ۵۷، ۵۶
تیما - ۱۷۰، ۱۵۴، ۱۵۱	ترکستان - ۲۴۷، ۲۴۱، ۲۲۵
تیرنه - ۱۰۹	تروس - ۱۱۴، ۷۷، ۷۶، ۶۵
تیسفون - ۱۶۷	ترکیه - ۲۳

جزقیال - ۱۷۳ ، ۱۳۳ ، ۱۳۱ ، ۱۵ ، ۱۴ ، ۱۳۵
۲۰۶ ، ۲۰۸ ، ۲۰۶ ، ۱۷۴

حرف خ

خاری(قوم) - ۳۸
خرسآباد - ۲۰۴ ، ۲۰۲
خرمآباد - ۲۲
خزر(دریا) - ۳۹ ، ۳۲ ، ۲۹ ، ۲۷ ، ۲۶ ، ۲۵ ، ۱۰
خشاپارشاه - ۳۲۸ ، ۱۲۱ ، ۱۰۳
خلیج فارس - ۵۲ ، ۴۶ ، ۳۲ ، ۳۰ ، ۲۳ ، ۱۴
خوارزم - ۲۴۷
خوزستان - ۲۱۸ ، ۲۱۷ ، ۲۱۶ ، ۳۲ ، ۲۷ ، ۲۶ ، ۳
خیبر - ۲۷

تیمور لنگ - ۱۲۸
تئودور دوساموس - ۱۲۰
تئوس - ۱۱۲ ، ۱۱۱ ، ۱۱۰ ، ۱۰۱
تئیس پس - ۲۵۰ ، ۲۴۵ ، ۱۹۳ ، ۳۹

حرف ح

جاموس - ۲۱۷

حرف چ

چرچیل - ۴
چیسپس - ۳۱
چین - ۲۲۵ ، ۲۱۱ ، ۵۵ ، ۲۹

حرف ح

جنه - ۱۵۷
حجاز - ۲۳۳

حرف د

دانن - ۲۲
داهنا - ۱۳۴
دبرا - ۲۰۸
دجله - ۱۲۲ ، ۴۰ ، ۳۲ ، ۳۰ ، ۲۹ ، ۲۷ ، ۲۵ ، ۳۳
دبلو، ۱۸۶ ، ۱۷۵ ، ۱۷۴ ، ۱۶۹
ددان - ۱۳۳
در - ۱۹۳
درآکن - ۱۲۳
دروپیک - ۲۲
دری(قوم) - ۱۲۵ ، ۱۱۶ ، ۶۵ ، ۶۴ ، ۳۹ ، ۲۹
دریای احمر - ۱۵۱
دزفول - ۲۱۸ ، ۲۷
دزونگاری - ۱۰
دشت مرغاب - ۵۰ ، ۴۹

اتیس - ۱۲۴
داردانل - ۱۱۸ ، ۱۱۵ ، ۱۰۳ ، ۸۶
دار مستتر - ۳۲
داریاوش - ۳۱
داریوش - ۱۰۴ ، ۱۰۳ ، ۵۰ ، ۳۶ ، ۳۱ ، ۲۶
دریزیس اسکی توبراشیون - ۵۳
دانوب - ۵۶
دانیال - ۱۸۱ ، ۱۷۹ ، ۱۷۸ ، ۱۷۷ ، ۱۳۹ ، ۱۴
دانیل - ۵۱
داود - ۲۰۹

دوموزی-تامور - ۱۵۰	۷۶، ۷۴، ۷۳، ۷۲، ۶۸، ۶۴، ۵۴، ۲۲	دلف -
دومرگان - ۲۲۵، ۴	۱۱۰، ۱۰۱، ۱۰۰، ۹۵، ۹۴	
دیار بکر - ۴۵	۱۲۴، ۱۱۵	دلوس -
دیاله - ۱۷۵، ۱۷۴، ۲۷	۲۲۶	دماؤند -
دیدامیس - ۶۱	۱۲۰	دمارات -
دیدیم - ۱۱۷، ۶۴	دمشق - ۱۱	
دینون - ۱۷	۱۱۲	دموکریت -
دیودوردو سیسیل - ۲۳۰، ۱۷۶، ۹۶، ۷۷، ۴۹	۱۲۰	دموسدس -
دیوژن هرآکله - ۸۵، ۸۳	۵۹	دندیم -
دیوکس - ۲۳۹، ۲۳۸	۱۳۷	دورا -
دیولافو - ۲۲۵، ۲۲۲، ۲۲۱، ۲۲۰، ۴	۹۸	دوران - ۹۸
دیون کاسیوس - ۱۶۵	۷۲، ۶۴	دودون -
دیونیزوس - ۱۱۲، ۱۱۰	۱۴۵	دورکارازو -
	۱۶۰	دوآزآگ -
	۱۰۵	دوریکالزو -

حرف ر

رواندیز - ۷۷	رادت - ۷۶
رودس - ۱۰	رامان - ۱۶۱، ۱۴۸
روسیه - ۶۰، ۲۸، ۲۳	رامسس - ۱۲۸، ۵۴
رولینسن - ۴	راپاچ - ۴۱
روم - ۲۰۲، ۱۶۸، ۱۲۳، ۴۰	راهما - ۱۳۳
ری - ۲۷	رسام(استوانه) - ۴۸
ریگودا - ۳۷، ۳۲	رسم - ۵

حرف ز

زامبان - ۱۹۳	زارا اینکا - ۲۴۷
زردشت - ۲۴۲، ۲۰۳، ۳۸، ۳۷، ۳۶، ۳۳، ۳۲	زارپانیت - ۱۳۹
زند - ۱۲۶	زاگروس - ۱۲۹، ۳۰، ۲۸، ۲۷، ۲۴، ۲۳، ۲۲
زنوبیوس - ۱۸۴	۲۱۷
зорوبابل - ۲۱۴	زاگموگ - ۱۷۱
زوس - ۲۵۷، ۱۲۴، ۱۰۰، ۷۸	زانکوس - ۱۲۳

حروف ژ

ژوپیتر - ۱۶۵،۸۴	ژان - ۸۵
ژوردن - ۱۹۰،۵۸	ژدیون - ۲۰۸
ژوستن - ۱۰۶،۸۰	ژرمی - ۲۱۳،۱۴
ژیوس - ۱۱۶،۶۹،۶۳،۶۱،۶۰،۰۵۹	ژرمان - ۲۲
ژیلگامش - ۲۸۰،۱۷۰،۱۶۹	ژنز - ۵۷
ژیلکمش - ۱۳	ژودا - ۲۱۲

حروف س

ساموسات - ۱۶۷	ساتورن - ۱۵۷
ساموس - ۱۱۵،۱۱۱،۱۱۰	сад - ۱۳۷
سامی (قوم) - ۵۷،۵۴،۲۹	садیات - ۵۸
سانگاریوس - ۵۶	ساربانیتو - ۱۵۹
ساپیکس (سرپرسی) - ۸۷،۰۵	سارد - ۷۰،۶۸،۶۶،۶۳،۶۱،۵۸،۵۳،۳۰
سبا (ملکه) - ۱۵۲،۱۴۵،۱۳۴،۱۳۳،۱۴	۸۴،۸۳،۸۲،۸۱،۸۰،۷۸،۷۷،۷۶،۷۳
سپارت - ۱۱۶،۱۰۵،۱۰۳،۹۱،۷۵،۷۲،۶۴	۹۵،۹۴،۹۳،۹۲،۹۱،۸۸،۸۷،۸۶،۸۵
سترابون - ۲۲۰،۲۱۶،۱۰۵،۸۲،۶۷،۱۷	۱۰۹،۱۰۸،۱۰۵،۱۰۲،۱۰۱،۹۹،۹۷
ستراپت - ۲۳۰،۲۲۹،۲۲۸،۲۲۱	۱۲۵،۱۱۸،۱۱۷،۱۱۶،۱۱۵،۱۱۴
سدسیاس - ۱۳۱	۲۳۶،۲۳۳،۱۶۸،۱۴۶،۱۴۲،۱۴۰
سرائوناردوولی - ۱۹۰	۲۵۰،۲۵۳،۲۴۸،۲۴۳،۲۴۱
سرجان ملکم - ۶۰	سارداناپال - ۱۶۰
سفیدرود - ۳۲	ساردنی - ۱۱۳
سقراط - ۱۲۱	سارگن - ۱۳۵،۱۰۷،۷۷،۷۶،۵۰،۳۲،۰۱
سغدیان - ۲۴۸،۲۴۷	۱۹۲،۱۹۱،۱۴۸
سلت (قوم) - ۲۹	سأگارت - ۲۲
سلووسی - ۱۶۷	ساس (القوم) - ۲۴۷-۱۹۶
سلیمان - ۱۴	سالمازار - ۱۳۵،۷۷،۳۲،۳۰-۱۱
سلیمان (کوه) - ۲۲	سام - ۵۷
سمردیس - ۱۱۱	سامردیس - ۲۶۱
سمرقند - ۲۴۸،۲۴۷،۰۵۲،۰۳۰،۱۴	ساموآدانگا - ۱۴۴

سیاگزار - ۳۰۰۲۲۰۱۵	سینیرامیس - ۱۸۰، ۱۷۶، ۱۶۳، ۱۵۸، ۱۵۷
سینیری - ۲۴۷۰۲۹	سن (ربة النوع) - ۱۴۷، ۱۴۴، ۴۸، ۴۹
سینپار - ۱۷۵، ۱۴۹، ۱۴۸، ۱۴۷، ۴۷	۱۵۲، ۱۵۱، ۱۵۰، ۱۴۹، ۱۴۸
سینت (قوم) - ۱۰۵، ۵۶، ۵۲، ۴۸، ۴۷، ۱۵۰۹	سن (رود) - ۱۸۱، ۱۳
۲۴۷۰۲۴۲	سناخریب - ۲۰۲، ۱۸۷، ۱۴۹، ۱۳۵، ۱۱
سینی بل - ۸۶۰۸۵۰۸۴۰۶۸۰۵۷	سنار - ۱۵۲
سینی پیت - ۵۹	سناروس - ۸۱
سینن - ۹	سنند - ۲۴۸، ۲۴۱-۲۷-۲۳
سینروپیدی - ۱۹۵، ۹۵، ۴۵	سن هور - ۱۳۶
سینروپولیس - ۲۴۷	سویلولیوما - ۳۸
سینروس - ۱۶	سوریه - ۱۲۴، ۱۱۸، ۰۵۸، ۰۵۲، ۴۶، ۳۸، ۱۱
سینستان - ۲۶	۲۵۱، ۱۷۲، ۱۶۲، ۱۳۷
سینسی - ۱۲۲	سوزیان - ۲۱۶، ۳۲
سینلیسی - ۱۳۷، ۱۱۶، ۶۵	سوسیکرات - ۹۱
سینمیری (قوم) - ۶۱، ۶۰، ۵۴، ۵۲، ۲۹، ۰۹	سوفو کل - ۸۲، ۶۸
سینمون - ۲۰۲	سویلن - ۱۷۶
سینمونید - ۸۲	سولون - ۱۲۳، ۹۷، ۹۶، ۹۶، ۶
سینمونید - ۸۲	سومر - ۲۵۰، ۱۹۴، ۱۹۲، ۱۹۰، ۰۵۰، ۲۹
سین نزیس - ۶۲	۲۰۱
سینوب - ۷۸	سومر گان - ۱۵۰
سینون - ۲۰۹، ۱۷۳	سووتون - ۲۰۲
	سوئیداس - ۲۰۳، ۲۰۲

حرف ش

شطاطر - ۸۷	شاپور دوم - ۳۳
شوش - ۵۲، ۵۱، ۴۰، ۳۹، ۳۷، ۳۲، ۳۱، ۳۰، ۴	شاپو - ۴۱
۱۹۳، ۱۴۷، ۱۳۷، ۱۲۲، ۱۲۱، ۱۱۸، ۷۷	شاماشا - ۱۵۱، ۱۴۸، ۱۴۷، ۱۳
۲۲۰، ۲۱۹، ۲۱۸، ۲۱۷، ۱۹۹، ۱۹۸	شامپولیون - ۴، ۳
۲۳۰، ۲۲۸، ۲۲۵، ۲۲۴، ۲۲۳، ۲۲۰، ۲۲۱	شاندرو (آلبر) - ۶
۲۵۲، ۲۳۹، ۲۳۷	شیباتسار - ۲۱۲

فيدون - ٦٩،٦٧
فيليستي - ١٣١
فليوسترات - ١٧٦
فيليسطن(قوم) - ٥٤
فيزيقيه - ١٠، ١٤، ١٤، ١٣٧، ١٣٥، ١٣١، ٥٠، ٣٧، ١٤، ١٣٧، ٢٢٤، ١٦٢

حرف ق

قاهره - ١٥٥
قربس(جزيره) - ٧٧،٥٨
قسطنطينيه - ١٨٠
قفغاز - ٢٤٧، ٢٠١، ٥٦، ٥٢
قدھار - ٢٤٧

حرف ك

کابل - ٢٤٧، ٢٧
کاپادوکیه - ١١٥، ٨١، ٧٧، ٧٦، ٥٤، ٣٧، ١٥
کاتاكومون - ٨١
کادوكیزوك - ١٣٩
کادوكی - ١٩٦
کارتاز - ١٣٥، ٧١، ١١، ١٠
کارکمیش - ١١
کارناک - ٢٣٧، ٢٣٥
کارون - ٢٢٠، ٢١٩
کاري(قوم) - ١١٣، ٨٣، ٦٥، ٦٠، ٥٦، ٥٤، ٥٢
کاسانداه - ٢٦١

کاستن نیبور - ٤
کاسیت(قوم) - ١٢٩، ١٢٨
کالاتابی - ٨١
کالسدون - ٥٢
کالیستان - ١١٤

شوشر - ٢٣١، ٢١٩، ٣٠
شيراز - ٥٠، ٢٧
شیلهک اینشوشنیاک - ٥١

حرف ص

صلاح الدين - ٩٤
صور - ١٥١، ١٣٥، ١٣٣، ١١، ١٠
صیدون - ١٠

حرف ع

عنمانی - ٢٥٣
عدن - ١١
عربستان - ١٥١، ١٣٥، ١٣٣، ١١٨، ٥٢، ١٤
٢٥٥، ٢١٧، ١٥٧، ١٥٢

حرف غ

غاز - ١٣٥

حرف ف

فارس - ٣٢، ٣٠
فارناسپ - ٢٦١
فتح - ١٢٤
فرات - ١٤٥، ١٣٨، ١٣٣، ٤٠، ٢٩، ٢٥، ٢٣، ٣
١٨٦، ١٨٤، ١٨٠، ١٦٩، ١٦٧، ١٥٨
٢٢٢، ٢١٣، ١٩٣
فرانسه - ٢٢٩، ٢٠١، ١٠٩
فردوسی - ٣
فریزی(قوم) - ٨٤، ٨٣، ٧٨، ٦٥، ٦٤، ٥٧، ٥٦
٢٥٥، ٢٠٢، ١٣٧، ١٢٦، ١٤٥، ١١٥، ٨٦
فلسطین - ٢١٤، ٢١٢، ١٣١، ٥٢٥٠، ١٤
١١٢، ١١١، ١١٠، ١٠٩، ٧٨، ٩
فیشاگورث - ١٢٠

کنفیسوس - ۲۱۱	کامبادن - ۲۷
کوراس - ۱۶	کامپیز - ۲۲
کوراسو - ۱۶	۱۹۰، ۱۸۹، ۱۷۴، ۱۰۵، ۴۳، ۳۹، ۲۲
کورس - ۲۲، ۱۶	۲۴۰، ۲۴۴، ۲۱۵، ۱۹۴، ۱۹۳، ۱۹۱
کورسو - ۱۶	۲۶۱، ۲۶۰، ۲۵۷، ۲۵۱، ۲۵۰، ۲۴۸
کورتیوس - ۱۱۰	کامرون - ۴۹
کورنت - ۷۴	کافه - ۱۳۳
کوروس - ۱۶	کاهلیزیر - ۱۶۰
کوروش - ۲۱۰، ۲۰۰، ۱۹۰، ۱۸۰، ۱۷۰، ۱۶۰، ۱۴۰، ۷	کایستر - ۷۸، ۵۹، ۵۳
۴۲، ۴۱، ۴۰، ۳۹، ۳۵، ۳۱، ۲۸، ۲۵، ۲۲	کتزیاس - ۱۶۹، ۱۲۰، ۹۲، ۴۷، ۴۶، ۱۶، ۲
۵۲، ۵۰، ۴۹، ۴۸، ۴۷، ۴۶، ۴۵، ۴۴، ۴۳	۲۴۷
۷۹، ۷۸، ۷۷، ۷۶، ۷۴، ۷۲، ۷۱، ۵۹، ۵۸	کدار - ۱۳۳
۹۲، ۸۱، ۹۰، ۸۹، ۸۸، ۸۷، ۸۵، ۸۱، ۸۰	کرامن - ۸۱
۱۰۰، ۹۹، ۹۸، ۹۷، ۹۶، ۹۵، ۹۴، ۹۳	کرت - ۱۶۸، ۱۶۲، ۱۰۴
۱۰۷، ۱۰۵، ۱۰۴، ۱۰۳، ۱۰۲، ۱۰۱	کرخه - ۲۱۹، ۲۱۷، ۳۹، ۲۷
۱۱۷، ۱۱۵، ۱۱۴، ۱۱۰، ۱۰۸، ۱۰۷	کردستان - ۳۰
۱۲۶، ۱۲۱، ۱۲۰، ۱۱۹، ۱۱۸، ۱۱۷	کرزوس - ۶۵
۱۴۵، ۱۴۲، ۱۴۰، ۱۳۹، ۱۲۹، ۱۲۷	۶۴، ۶۳، ۶۲، ۵۷، ۵۸، ۵۳، ۶
۱۰۹، ۱۰۱، ۱۴۹، ۱۴۸، ۱۴۷، ۱۴۶	۷۵، ۷۴، ۷۳، ۷۲، ۷۱، ۷۰، ۶۹، ۶۸، ۶۶
۱۷۵، ۱۷۴، ۱۷۳، ۱۷۱، ۱۷۰، ۱۶۹	۹۰، ۸۷، ۸۶، ۸۳، ۸۲، ۸۱، ۸۰، ۷۹، ۷۶
۱۸۳، ۱۸۲، ۱۸۱، ۱۸۰، ۱۷۹، ۱۷۸	۱۰۰، ۹۹، ۹۸، ۹۷، ۹۶، ۹۵، ۹۴، ۹۲، ۹۱
۱۸۹، ۱۸۸، ۱۸۷، ۱۸۶، ۱۸۵، ۱۸۴	۱۰۷، ۱۰۶، ۱۰۵، ۱۰۳، ۱۰۲، ۱۰۱
۱۹۵، ۱۹۴، ۱۹۳، ۱۹۲، ۱۹۱، ۱۹۰	۲۴۴، ۲۴۳، ۱۱۹، ۱۱۷، ۱۱۶، ۱۱۵
۲۰۸، ۲۰۵، ۲۰۲، ۲۰۱، ۱۹۷، ۱۹۶	۲۴۶
۲۲۲، ۲۱۶، ۲۱۵، ۲۱۴، ۲۱۳، ۲۱۲	کرس - ۱۰۹
۲۲۹، ۲۲۶، ۲۲۲، ۲۲۰، ۲۲۹، ۲۲۳	کرسونز - ۹
۲۴۶، ۲۴۰، ۲۴۴، ۲۴۳، ۲۴۲، ۲۴۱	کروزر - ۲۳۹
۲۵۳، ۲۵۲، ۲۵۱، ۲۵۰، ۲۴۸، ۲۴۷	کریزانتاس - ۲۵۰، ۱۹۶
۲۶۱، ۲۵۹، ۲۵۷، ۲۵۶، ۲۵۰، ۲۵۴	کریمه - ۹
کوروش کوچک - ۱۹۵	کلدنه - ۱۳۴، ۱۲۴، ۱۲۲، ۸۳، ۵۶، ۲۴۶
کوری - ۲۹	۲۲۳، ۲۱۷، ۲۰۸، ۱۹۲، ۱۶۸، ۱۴۹
کولدوی - ۱۶۰، ۱۵۶	۲۴۱، ۲۲۴
کولشید - ۱۰۴	کلشارک - ۸۴
	کلشوپاتر - ۹۴
	کنی (قوم) - ۱۱۳

گوتیوم - ۱۸۷
 گودآ - ۱۳۸
 گوکاموس - ۸۱
 گولا - ۱۳۶

حروف ل

لابازی مردوک - ۱۴۴
 لارسا - ۱۹۰-۱۴۹
 لاکدمونی - ۷۵
 لامپتر - ۱۰۹
 لبنان - ۱۶۰-۱۳۸
 لتون - ۱۱۴
 لته - ۱۱۱
 لرستان - ۲۱۹، ۲۱۷، ۳۰
 لسپوس - ۱۳۹، ۱۱۳
 لفتوس - ۲۲۳، ۴
 لود - ۵۷
 لوسین - ۱۶۷
 لوکو (قوم) - ۱۱۳
 لوگزا گزیزی - ۱۳۸
 لوئی شانزدهم - ۲۵۳
 لوی - ۴۱
 لوور (موژه) - ۲۲۰، ۲۰۲، ۱۶۸، ۴

لیبی - ۷۳، ۷۲، ۹
 لیدی - ۵۹، ۵۸، ۵۷، ۵۶، ۵۴، ۵۳، ۳۰، ۱۹، ۶
 ۶۸، ۶۷، ۶۶، ۶۵، ۶۴، ۶۳، ۶۲، ۶۱، ۶۰
 ۷۸، ۷۷، ۷۶، ۷۵، ۷۳، ۷۲، ۷۱، ۷۰، ۶۹
 ۸۷، ۸۶، ۸۵، ۸۴، ۸۳، ۸۲، ۸۱، ۸۰، ۷۹
 ۱۰۰، ۹۸، ۹۷، ۹۶، ۹۴، ۹۲، ۹۱، ۹۰، ۸۹
 ۱۱۶، ۱۱۵، ۱۰۷، ۱۰۶، ۱۰۵، ۱۰۲
 ۱۲۸، ۱۲۵، ۱۲۳، ۱۲۱، ۱۲۰، ۱۱۸
 ۲۶۱، ۲۲۴، ۱۴۷، ۱۴۶، ۱۴۲، ۱۳۷

کولوفون (گز نفان) - ۱۲۰
 کومانا - ۷۷
 کومرون - ۲۷
 کوندامن - ۱۷۰
 کیانیان - ۳
 کیدیسوس - ۸۱
 کیلیسکی (قوم) - ۴
 کیمه - ۱۰۹-۱۰۸
 کینت - کورس - ۲۲۱، ۱۹۹، ۱۹۷
 کیوس - ۱۰۹

حروف گ

گا بره - ۴۹
 گادس - ۳۱، ۱۱، ۱۰
 گالیله - ۱۳۱
 گانزو - ۱۳۷
 گرا - ۱۵۲
 گروتفند - ۴
 گریمنوتیرا - ۸۱
 گزانات - ۱۱۴
 گزانوس - ۱۱۴، ۱۱۳، ۹۶، ۵۴، ۵۳، ۱۷
 ۱۱۵
 گز نفان - ۱۲۰، ۶۸، ۶۷
 گز نفون - ۹۵، ۹۴، ۸۸، ۸۷، ۴۵، ۳۶، ۱۲، ۲
 ۱۸۶، ۱۸۲، ۱۷۹، ۱۶۷، ۲۴۲، ۱۲۱
 ۲۰۳، ۲۰۲، ۲۰۱، ۱۹۹، ۱۹۷، ۱۹۵
 ۲۰۹، ۲۰۸، ۲۰۷، ۲۰۶، ۲۰۴، ۲۰۳
 ۵۹
 گلزر - ۵۹
 گوبارو - ۱۸۵، ۱۸۴، ۱۸۳، ۱۸۱، ۱۷۹
 ۲۰۵، ۱۸۷
 گوبی - ۱۳۳
 گوتی - ۲۰۱، ۱۹۳

مانس - ۵۷	لیسی (قوم) - ۲۰۰، ۲۴۳
مکروپولیس - ۸۴	لیکانسی (قوم) - ۱۲۶
محمد (سلطان عثمانی) - ۱۸۰	لیکورگ - ۱۲۳
مدى - ۲۵	لیلی آ - ۱۵۹
مدیترانه - ۱۰۴، ۷۸، ۷۰، ۶۷، ۶۲، ۱۰، ۹۶، ۸	لئوتونوسفال - ۸۱
۲۴۹، ۱۳۷، ۱۲۴، ۱۱۸، ۱۱۷، ۱۰۹	
مرجووسکی - ۱۶۶	حروف
مردوک - ۱۲۸، ۴۹، ۴۸، ۴۷، ۲۰، ۲۴، ۱۲، ۷	ما آندر - ۸۱، ۷۸، ۵۳
۱۴۶، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۰، ۱۳۸، ۱۳۰	ماتیوزا - ۳۸
۱۰۷، ۱۰۶، ۱۰۵، ۱۰۰، ۱۴۹، ۱۴۸	ماد - ۲۳، ۲۲، ۲۱، ۱۷، ۱۶، ۱۵، ۱۴، ۹، ۱
۱۶۶، ۱۶۵، ۱۶۴، ۱۶۱، ۱۶۰، ۱۰۹	۳۴، ۳۲، ۳۱، ۳۰، ۲۹، ۲۸، ۲۷، ۲۶، ۲۵
۱۸۹، ۱۸۸، ۱۸۷، ۱۸۶، ۱۷۱، ۱۷۰	۴۷، ۴۶، ۴۵، ۴۴، ۴۳، ۴۲، ۳۹، ۳۷، ۳۶
۱۹۰، ۱۹۴، ۱۹۳، ۱۹۲، ۱۹۱، ۱۹۰	۷۱، ۶۲، ۵۹، ۵۸، ۵۲، ۵۱، ۱۰۰، ۴۹، ۴۸
۲۰۷، ۲۰۱، ۲۰۰، ۲۱۵، ۱۹۷، ۱۹۶	۱۲۷، ۱۲۶، ۱۰۱، ۹۴، ۷۹، ۷۶، ۷۴
۲۰۹	۲۴۱، ۲۳۹، ۲۳۸، ۲۳۶، ۱۴۹، ۱۴۰
مرمناد - ۱۰۰، ۹۷، ۸۵، ۸۲، ۷	۲۰۹
۱۰۷، ۱۰۶	مادای (قوم) - ۳۹
مرود - ۲۴۷	مارافی - ۳۹، ۲۲
مزدوك - ۲۰۲	ماراتون - ۱۱۸
مژیست - ۱۱۱	ماریاندی (قوم) - ۶۵
مسوژی - ۴۹	مارسین کاپلا - ۱۷۶
مسیب - ۱۳۴	مارد - ۲۲، ۱۷
نصر - ۵۲، ۵۰، ۴۶، ۳۴، ۱۵، ۱۴، ۱۱، ۷، ۳، ۱	مارسی - ۱۰۹-۹
۷۲، ۷۰، ۶۹، ۶۶، ۶۱، ۶۰، ۵۷، ۵۶، ۵۴	مازندران - ۲۶
۱۳۱، ۱۲۴، ۱۱۴، ۱۰۶، ۸۷، ۸۲، ۷۶	ماسازت (قوم) - ۲۴۵، ۲۴۴، ۲۴۳، ۲۴۲، ۹
۱۶۸، ۱۶۲، ۱۵۲، ۱۳۷، ۱۳۶، ۱۳۵	۲۵۹، ۲۴۶
۲۳۷، ۲۳۵، ۲۲۴، ۲۲۲، ۲۱۰، ۱۷۲	ماسپرو - ۵
۲۰۰، ۲۴۱	ماسپ (قوم) - ۳۹-۲۲
مقدونیه - ۳۳	مانا - ۱۵
مکه - ۱۳۴	ماندا - ۱۲
مگایز - ۲۰۵	ماندان - ۲۳، ۲۲، ۱۷
مگاری (قوم) - ۹، ۸	

ناکزوس - ۱۲۰، ۱۱۵	مکالا روپولیس - ۱۵۷
نارامسن - ۲۲۰، ۱۴۸	ملس - ۹۳
ناهید - ۳۷	ملکم (سرجان) - ۶
نانار - ۱۹۱	ملط - ۱۱۴، ۸۶، ۲۸، ۷۳، ۶۵، ۶۲، ۶۱، ۹
نبو - ۱۶۶، ۱۶۱، ۱۵۶، ۱۴۵، ۱۳۹، ۱۳۸	۱۶۸، ۱۲۲، ۱۲۱، ۱۱۸
نبوپالاسار - ۲۵۱، ۱۹۴، ۱۹۳، ۱۹۰، ۱۷۲	ملیتن - ۱۰۴-۷۷
نبونید - ۴۵	مفیس - ۲۳۰، ۱۳۶، ۱۳۱، ۸
نبونید - ۱۱۹، ۱۹۵، ۹۸، ۷۲، ۴۸، ۴۷، ۶۲، ۴۶	منون (اردشیر) - ۳۷
نبونید - ۱۴۲، ۱۴۰، ۱۳۸، ۱۳۰، ۱۲۹، ۱۲۸	منون - ۲۲۱، ۲۱۶
نبونید - ۱۵۰، ۱۴۹، ۱۴۸، ۱۴۷، ۱۴۵، ۱۴۴	من - ۵۷
نبونید - ۱۷۰، ۱۵۸، ۱۵۴، ۱۵۳، ۱۵۲، ۱۵۱	موآب - ۱۳۱، ۱۴
نبونید - ۱۷۷، ۱۷۶، ۱۷۵، ۱۷۴، ۱۷۲، ۱۷۱	موصل - ۱۵۶
نبونید - ۱۹۲، ۱۸۹، ۱۸۸، ۱۸۷، ۱۸۶، ۱۷۹	میتانی - ۱۰۴، ۳۹، ۳۸، ۳۱
نبونید - ۲۵۳، ۲۵۲، ۱۹۷، ۱۹۳	میتر - ۲۰۲، ۳۷
نجد - ۱۳۳	میتراداتس - ۱۸
نرگال - ۱۴۷، ۱۴۲	میتریدات - ۲۵۲: ۲۱۳، ۲۱۲
نرگال سارادسور - ۱۴۲	می تی لن - ۱۰۹، ۱۰۸
ننگال - ۱۹۱، ۱۴۸	میرون - ۱۲۱
ننگریزو - ۱۵۰	میزیز - ۱۳۶
نقش رسم - ۲۳۱، ۲۱۵	میزی (قوم) - ۶۵، ۶۴، ۵۸، ۵۷، ۵۴
زن زیزید - ۱۵۰	میسن - ۲۲۴، ۱۰۴
نوستاتموس - ۱۰۹	میکال - ۱۲۱، ۱۰۳
نوکراتیس - ۱۱۰	میلان - ۲۳۵
نوح - ۲۵۶، ۱۶۵	میلتبیا - ۱۲۴، ۳۷
نهرالكلب - ۱۳۸	میلتبیاد - ۱۱۷، ۶۴
نیبور (کاستن) - ۴	مینگ هوانگ - ۱۲۸
نیبور - ۱۳	مینی (قوم) - ۹
نیسلا - ۱۷۵	میله - ۹
نیکولا دوداماں - ۱۰۵، ۵۳، ۴۶	مسئونی - ۸۱، ۵۳
نیمیتی انتیل - ۱۳۸	حرف ن
نیکانتوس - ۱۱۲	نادر - ۲۷
نیت - ۱۲۴	ناپلئون - ۱۲۸

هالیکارناس - ۱۱۳	۱۸۶	نیل - ۲۱۵، ۱۳۶، ۱۳۱، ۱۱۰، ۵۶، ۵۲، ۳۴
هامورابی - ۱۳	۴۶۸، ۴۵۱، ۱۴۷، ۱۲۸، ۵۰، ۲۰	۲۱۸، ۲۱۷
هامه - ۱۱	۲۲۰، ۱۶۹	نین لیل - ۱۷۱
هامون(بعل) - ۱۲۴	۱۳۱، ۱۱۷، ۷۸، ۶۲، ۶۱، ۵۶، ۵۱، ۴۷	نینوا - ۴۰، ۳۰، ۲۸، ۲۵، ۱۴، ۱۳، ۱۲، ۱۱
هخامنش - ۴۹۴۳۱	۲۲۲، ۲۲۱، ۱۷۱، ۱۶۷، ۱۴۵، ۱۳۵	نیوس - ۵۸
هخامنشی(قبیله) - ۱۲۳، ۴۳، ۲۸	۱۳۳	نثارک - ۲۴۷
هرموس - ۹۴، ۸۷، ۸۱، ۷۴، ۶۳، ۵۹، ۵۳	۱۲۱، ۹۶	حُرْف و
هر اکلس ساندون - ۱۲۱، ۹۶	۱۰۱	واسکودو گاما - ۱۰
هر اکلید - ۱۰۱	۱۲۰	والین - ۱۵۲
هر اکلیت - ۱۲۰	۱۲۴	وان(دریاچه) - ۳۰
هر اکلیت - ۱۲۰	۱۶۶، ۵۷	وداس - ۳۱
هر دوت - ۲۳، ۲۲، ۲۱، ۲۰، ۱۹، ۱۸، ۱۷، ۹، ۲	۲۳۰، ۶۳، ۵۸، ۵۴، ۵۳، ۴۷، ۴۶، ۴، ۲، ۳۰	ورسای - ۲۲۹
هر دوت - ۲۳، ۲۲، ۲۱، ۲۰، ۱۹، ۱۸، ۱۷، ۹، ۲	۸۰، ۷۸، ۷۶، ۷۵، ۷۳، ۷۲، ۷۰، ۶۸، ۶۷	وسپازین - ۲۰۲
هر دوت - ۲۳، ۲۲، ۲۱، ۲۰، ۱۹، ۱۸، ۱۷، ۹، ۲	۱۱۳، ۱۱۰، ۱۰۲، ۹۶، ۹۳، ۸۶، ۸۳، ۸۲	ونوس - ۱۸۰، ۱۶۵
هر دوت - ۲۳، ۲۲، ۲۱، ۲۰، ۱۹، ۱۸، ۱۷، ۹، ۲	۱۸۲، ۱۷۹، ۱۷۴، ۱۶۹، ۱۶۵، ۱۲۵	وولی - ۹۷
هر دوت - ۲۳، ۲۲، ۲۱، ۲۰، ۱۹، ۱۸، ۱۷، ۹، ۲	۲۴۲، ۲۳۹، ۲۳۸، ۲۰۳، ۲۰۲، ۲۰۱	وبزباخ - ۱۶
هر دوت - ۲۳، ۲۲، ۲۱، ۲۰، ۱۹، ۱۸، ۱۷، ۹، ۲	۲۵۹، ۲۴۷	ویستاسپ - ۳۱
هزیکیوس - ۲۰۲، ۱۶	۱۸۴، ۹۶	ویلیامز(سرهنگ) - ۲۲۳
هزیکیوس - ۲۰۲، ۱۶	۱۱۳	حُرْف ه
هفستیوس - ۱۱۳	۱۲۰	هاتوزیل(جنگ) - ۵۴
هکاتونز - ۱۱۳	۱۳۵	هاخلامنش - ۳۱
هکاته - ۱۲۰	۱۲۳	هاران - ۱۴۹، ۱۴۷، ۱۴۴، ۱۳۳، ۴۸، ۴۷، ۴۵
هولشر - ۱۳۵	۱۱۱	هارباگوس - ۴۷، ۴۶، ۴۳، ۴۲، ۲۱، ۱۸، ۱۷
همند - ۱۲۳	۸۴	۱۱۱، ۱۱۰، ۱۰۹، ۱۰۵، ۸۷، ۷۷، ۵۱
همدان - ۲۳	۲۳	۱۱۳، ۱۱۲
همدان - ۲۳	۱۱۹	هارمودیوس - ۱۲۱
همدان - ۲۳	۱۳۳، ۴۸، ۳۲، ۳۱، ۲۹، ۲۷، ۱۴، ۱۱	هاردوواتیس - ۲۴۷
همدان - ۲۳	۲۲۹، ۲۲۵، ۲۱۱، ۱۴۷، ۱۳۷، ۱۳۵	هالیس - ۱۱۷، ۱۰۴، ۷۶، ۷۱، ۶۵، ۶۲

یاکسارت - ۱۳۷	
یانه - ۲۵۳	
یعقوب - ۲۵۳، ۲۰۷	
یمن - ۱۳۴	
یون (دو کیو) - ۸۵، ۸۳	
یونی - ۸۶، ۷۸، ۶۸، ۶۷، ۶۵، ۶۴، ۶۱، ۶۰	
۱۱۲، ۱۱۰، ۱۰۵، ۱۰۳، ۱۰۲، ۱۰۱	
۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۰، ۱۱۶، ۱۱۴، ۱۱۳	
۲۰۰، ۲۳۹	
یونان - ۱، ۳۹، ۰۳۸، ۰۳۷، ۰۳۶، ۰۲۶، ۰۲۵، ۰۲۴، ۰۲۳	
۶۹، ۰۶۴، ۰۵۷، ۰۵۶، ۰۵۵، ۰۵۴، ۰۵۳، ۰۵۰، ۰۴۱	
۱۰۳، ۰۲، ۸۰۵، ۷۸، ۷۶، ۷۵، ۷۴، ۷۰	
۱۱۶، ۱۱۴، ۱۱۳، ۱۰۶، ۱۰۵، ۱۰۴	
۱۲۴، ۱۲۲، ۱۲۱، ۱۲۰، ۱۱۹، ۱۱۸	
۲۲۰، ۰۲۲۴، ۰۲۲۲، ۰۱۶۸، ۰۱۶۲، ۰۱۲۵	
۲۵۰، ۰۲۴۹، ۰۲۴۱، ۰۲۳۸، ۰۲۳۷	
یہودا - ۲۱۲، ۰۲۰۹	
۲۵۲	

۲۴۸، ۰۲۴۷، ۰۲۴۶، ۰۲۴۱، ۰۲۳۶	
ہندوکش - ۲۴	
هو آر - ۸۷	
۱۱۴، ۱۱۱، ۰۵۳	
ہیپارک - ۱۱۱	
ھیر بور - ۱۰	
ھیپودیوس - ۸۱	
ھیپوناکس - ۱۲۰، ۰۸۲	
ھیت - ۱۰۴، ۰۷۸، ۰۶۶، ۰۵۰، ۰۳۹، ۰۳۸، ۰۵۱، ۰۲۹	
ھیرام - ۱۰۱	
ھیر کانی (قوم) - ۱۹۶	
ھیرو گلیف - ۳، ۱	
ھیرو یادس - ۹۴، ۹۳	
ھیستاسپ - ۲۴۵	
ھیس تیہ - ۱۲۰	
ھیله - ۱۴۹	

حروف

یاردونس - ۵۸

انتشارات دانشگاه تهران

- تألیف دکتر عزت‌الله خیری
 » » محمود حسابی
 ترجمه » بروزو سپهابی
 تألیف » نعمت‌الله کیهانی
 بتصحیح سعید نقیسی
 تألیف دکتر محمود سیاسی
 » » سرهنگ شمس
 » » ذبیح‌الله صفا
 » » محمد معین
 » مهندس حسن شمسی
 » حسین گل‌گلاب
 بتصحیح مدرس رضوی
 تألیف دکتر حسن ستوده تهرانی
 » » علی‌اکبر پریمن
 فراهم‌آورده دکتر مهدی بیانی
 تألیف دکتر قاسم زاده
 » زین‌العابدین ذوال‌المجدین
 —
 —
 » مهندس حبیب‌الله نابتی
 —
- تألیف دکتر هشتروodi
 » مهدی برکشلی
 ترجمه بزرگ علوی
 تألیف دکتر عزت‌الله خیری
 » علینقی وحدتی
 تألیف دکتر بکانه حابیری
 » »
 » »

- ۱ - وراثت (۱)
 A Strain Theory of Matter ۲
 ۳ - آراء فلسفه درباره عادت
 ۴ - کالبدشناسی هنری
 ۵ - تاریخ بیهقی جلد دوم
 ۶ - بیماریهای دندان
 ۷ - بهداشت و بازرسی خوراکیها
 ۸ - حمامه سرانی در ایران
 ۹ - هزدیگران و تأثیر آن در ادبیات پارسی
 ۱۰ - نقشه برداری جلد دوم
 ۱۱ - گیاه‌شناسی
 ۱۲ - اساس الاقتباس خواجه نصیر طوسی
 ۱۳ - تاریخ دیپلماسی عمومی جلد اول
 ۱۴ - روش تجزیه
 ۱۵ - تاریخ افضل - بدایع‌الازمان فی وفایع کرمان
 ۱۶ - حقوق اساسی
 ۱۷ - فقه و تجارت
 ۱۸ - راهنمای دانشگاه
 ۱۹ - هقررات دانشگاه
 ۲۰ - درختان جنگلی ایران
 ۲۱ - راهنمای دانشگاه بانگلایسی
 ۲۲ - راهنمای دانشگاه بفرانسه
 Les Espaces Normaux ۲۳
 ۲۴ - موسیقی دوره ساسانی
 ۲۵ - حمامه ملی ایران
 ۲۶ - زیست‌شناسی (۳) بحث در نظریه لامارک
 ۲۷ - هندسه تحلیلی
 ۲۸ - اصول گذار و استخراج فلزات جلد اول
 ۲۹ - اصول گذار و استخراج فلزات » دوم
 ۳۰ - اصول گذار و استخراج فلزات » سوم

- نگارش دکتر هورفر

 - » مرحوم مهندس کریم ساعی
 - » دکتر محمد باقر هوشیار
 - » اسمعیل زاهدی

نگارش دکتر محمد علی مجتبی

 - » غلامحسین صدقی
 - » برویز ناتال خانلری
 - » مهدی بهرامی
 - » صادق کیا
 - » عیسی بہتان
 - » دکتر فیاض
 - » فاطمی
 - » هشت روای
 - » دکتر امیر اعلم - دکتر حکیم

نگارش دکتر مهدی جلالی

 - » آ. وارتانی
 - » زین‌المابدین ذوال‌معجدین
 - » دکتر ضیاء الدین اسمعیل بیکر
 - » ناصر انصاری
 - » افضلی بور
 - » احمد بیرشک
 - » دکتر محمدی
 - » آزم
 - » نجم آبادی
 - » صفوی گلباپگانی
 - » آهی
 - » زاهدی

ترجمه مرحوم غلامحسین زیر کزاده

 - » تألیف دکتر محمود کیهان
 - » مهندس گوهریان
 - » مهندس میردامادی
 - » دکتر آرمین

ریاضیات در شیمی

 - ۳۱ جنگل شناسی جلد اول
 - ۳۲ اصول آموزش و پژوهش
 - ۳۴ فیزیولوژی گیاهی جلد اول
 - ۳۵ جبر و آنالیز
 - ۳۶ گزارش سفر هند

تحقیق انتقادی در عروض فارسی

 - ۳۷ تاریخ صنایع ایران - ظروف سفالین
 - ۳۹ واژه نامه طبری
 - ۴۰ تاریخ صنایع اروپا در قرون وسطی
 - ۴۱ تاریخ اسلام
 - ۴۲ جانورشناسی عمومی

Les Connexions Normales

کالبد شناسی توصیفی (۱) - استخوان شناسی

دکتر کیهانی - دکتر نجم آبادی - دکتر نیک نفس - دکتر نایینی

دکتر کیهانی - دکتر نجم آبادی - دکتر نیک نفس - دکتر نایینی

روان‌شناسی کودک

 - ۴۵ اصول شیمی پزشکی
 - ۴۶ ترجمه و شرح تبصرة علامه جلد اول
 - ۴۷ آکوستیک < صوت > (۱) ارتعاشات - سرعت
 - ۴۸ التکل شناسی
 - ۴۹ نظریه توابع متغیر مختلف
 - ۵۰ هندسه ترسیمی و هندسه رقومی
 - ۵۱ درس اللغة والادب (۱)
 - ۵۲ جانور‌شناسی سیستماتیک
 - ۵۳ پزشکی عملی
 - ۵۴ روش تهیه مواد آلبی
 - ۵۵ مامائی
 - ۵۶ فیزیولوژی گیاهی جلد دوم
 - ۵۷ فلسفه آموزش و پژوهش
 - ۵۸ شیمی تجزیه
 - ۵۹ شیمی عمومی
 - ۶۰ امیل
 - ۶۱ اصول علم اقتصاد
 - ۶۲ مقاومت مصالح
 - ۶۳ کشت گیاه حشره کش پیتر
 - ۶۴ آسیب شناسی

- تألیف دکتر کمال جناب
 » » امیراعلم-دکتر حکیم-
 دکتر کیهانی - دکتر نجم آبادی- دکتر نیک نفس
 تألیف دکتر عطایی
 » » «
 » مهندس حبیب الله ثابتی
 » دکتر گاگیک
 » علی اصغر پورهمایون
 بتصحیح مدرس رضوی
 —
 تألیف دکتر شیدفر
 » » حسن ستوده تهرانی
 » علینقی وزیری
 » دکتر روشن
 » » چنیدی
 » » میمندی نژاد
 » مرحوم مهندس ساعی
 » دکتر مجید شیبانی
 —
 » محمود شهابی
 » دکتر غفاری
 » محمد سنگلنجی
 » دکتر سپهبدی
 » علی اکبر سیاسی
 » حسن افشار
 تألیف دکتر سهراب- دکتر میردامادی،
 » » حسین گلزاری
 » » «
 » نعمت الله کیهانی
 » زین العابدین ذوالjudین
 » دکتر امیراعلم- دکتر حکیم
 دکتر کیهانی- دکتر نجم آبادی- دکتر نیک نفس
 » » «
 تألیف دکتر جشیداعلم
 » کامکار پارسی
 » » «
 » یانی
- ۶۶- مکانیک فیزیک
 ۶۷- کالبدشناسی توصیفی (۳) - مفصل شناسی
 ۶۸- درمانشناسی جلد اول
 ۶۹- درمانشناسی » دوم
 ۷۰- سیاه شناسی - تشریع عمومی نباتات
 ۷۱- شیمی آنالیتیک
 ۷۲- اقتصاد جلد اول
 ۷۳- دیوان سیدحسن غزنوی
 ۷۴- راهنمای دانشگاه
 ۷۵- اقتصاد اجتماعی
 ۷۶- تاریخ دیپلوماسی عمومی جلد دوم
 ۷۷- زیبا شناسی
 ۷۸- تئوری سنتیک گازها
 ۷۹- کارآموزی داروسازی
 ۸۰- قوانین دامپزشکی
 ۸۱- جنگل شناسی جلد دوم
 ۸۲- استقلال آمریکا
 ۸۳- کنجدکاویهای علمی و ادبی
 ۸۴- ادوار فقه
 ۸۵- دینامیک گازها
 ۸۶- آئین دادرسی در اسلام
 ۸۷- ادبیات فرانسه
 ۸۸- از سربن تا یونسکو - دو ماه در پاریس
 ۸۹- حقوق تطبیقی
 ۹۰- میکروب شناسی جلد اول
 ۹۱- میزراحت جلد اول
 ۹۲- » » دوم
 ۹۳- کالبد شکافی (تشریع علی دست و پا)
 ۹۴- ترجمه و شرح تبصره علامه جلد دوم
 ۹۵- کالبد شناسی توصیفی (۳) - عضله شناسی
 ۹۶- » » » (۴) - رگ شناسی
 ۹۷- بیماریهای گوش و حلق و یینی جلد اول
 ۹۸- هندسه تحلیلی
 ۹۹- جبر و آنالیز
 ۱۰۰- تفوق و برتری اسپانیا (۱۶۶۰-۱۵۵۹)

- تألیف دکتر میر بابانی
- » » محسن عزیزی
 - نگارش » محمد جواد جنیدی
 - » نصرالله فلسفی
 - » بدیع الزمان فروزانفر
 - » دکتر محسن عزیزی
 - » مهندس عبدالله ریاضی
 - » دکتر اسماعیل زاهدی
 - » سید محمد باقر سبزواری
 - » محمود شهابی
 - » دکتر عابدی
 - » » شیخ نگارش مهدی قمشه
 - » دکتر علیم مرستی
 - » منوچهر وصال
 - » احمد عقیلی
 - » امیر کیا
 - » مهندس شیبانی
 - » مهدی آشتیانی
 - » دکتر فرهاد
 - » اسماعیل یکمی
 - » مرعشی
 - علینقی متزوی تهرانی
 - » دکتر ضرایی
 - » بازرگان
 - » خبیری
 - » سپهری
 - زین العابدین ذوال المجدهین
 - » دکتر تقی بهرامی
 - » حکیم و دکتر کنج بخش
 - » رستگار
 - » محمدی
 - » صادق کیا
 - » عزیز رویی
 - » قاسم زاده
 - » کیهانی
 - » فاضل زندی
- ۱۰۱- کالبدشناسی توصیفی - استخوان‌شناسی اسب
- ۱۰۲- تاریخ عقاید سیاسی
- ۱۰۳- آزمایش و تصفیه آبها
- ۱۰۴- هشت مقاله تاریخی و ادبی
- ۱۰۵- فیه مافیه
- ۱۰۶- جغرافیای اقتصادی جلد اول
- ۱۰۷- الکتریسیته و موارد استعمال آن
- ۱۰۸- مبادلات انرژی در گیاه
- ۱۰۹- تلخیص البیان عن مجازات القرآن
- ۱۱۰- دو رساله - وضع الماظ و قاعده لاضر
- ۱۱۱- شیمی آلی جلد اول تئوری و اصول کلی
- ۱۱۲- شیمی آلی «ارتمایک» جلد اول
- ۱۱۳- حکمت الهی عام و مختص
- ۱۱۴- امراض حلق و یعنی و حنجره
- ۱۱۵- آنالیز ریاضی
- ۱۱۶- هندسه تحلیلی
- ۱۱۷- شکسته بندهی جلد دوم
- ۱۱۸- باغبانی (۱) باغبانی عمومی
- ۱۱۹- اساس التوحید
- ۱۲۰- فیزیک پزشکی
- ۱۲۱- اکوستیک «صوت» (۲) مختصات صوت - لوله - تار
- ۱۲۲- جراحی فوری اطفال
- ۱۲۳- فهرست کتب اهدائی آقای مشکوک (۱)
- ۱۲۴- چشم پزشکی جلد اول
- ۱۲۵- شیمی فیزیک
- ۱۲۶- بیماریهای گیاه
- ۱۲۷- بحث در مسائل پرورش اخلاقی
- ۱۲۸- اصول عقاید و گرایم اخلاق
- ۱۲۹- تاریخ کشاورزی
- ۱۳۰- کالبدشناسی انسانی (۱) سر و گردن
- ۱۳۱- امراض واگیردام
- ۱۳۲- درس اللغة والادب (۳)
- ۱۳۳- واژه نامه گرسانی
- ۱۳۴- ڈک یاختہ شناسی
- ۱۳۵- حقوق اساسی چاپ پنجم (اصلاح شده)
- ۱۳۶- عضله وزیبائی پلاستیک
- ۱۳۷- طیف جذبی واشهه ایکس

- نگارش دکتر مینوی و یعنی مهدوی
 » علی اکبر سیاسی
 » مهندس بازرگان
 نگارش دکتر زوین
 » یدالله سعایی
 » مجتبی ریاضی
 » کاتوزیان
 » نصرالله نیک نفس
 » سید تقی‌بی‌سی
 » دکتر امیر اعلم‌دکتر حکیم
 دکتر کیهانی-دکتر نجم آبادی-دکتر نیک نفس
 > > >
 > > >
 تألیف دکتر اسدالله آل بویه
 » پارسا
 نگارش دکتر ضرایی
 > اعتمادیان
 > پازارگادی
 > دکتر شیخ
 > آرمین
 > ذیح اللہ صفا
 بتصحیح علی اصغر حکمت
 تألیف جلال افشار
 » دکتر محمدحسین میمندی نژاد
 > صادق صبا
 > حسین رحمتیان
 > مهدوی اردبیلی
 > محمد مظفری زنگنه
 > محمدعلی هدایتی
 > علی اصغر پورهایون
 > روشن
 > علیتقی منزوی
 > فهرست کتب اهدائی آقای مشکوک (جلد دوم)
 > > > (جلد سوم-قسمت اول) > محمدتقی دانشپژوه
 > محمود شهابی
 > نصرالله فلسفی
 بتصحیح سید تقی‌بی‌سی
 > >
- ۱۳۸- مصنفات افضل الدین کاشانی
 ۱۳۹- روان‌شناسی (از لحاظ تربیت)
 ۱۴۰- ترمودینامیک (۱)
 ۱۴۱- بهداشت روستائی
 ۱۴۲- زمین‌شناسی
 ۱۴۳- مکانیک عمومی
 ۱۴۴- فیزیولوژی جلد اول
 ۱۴۵- کالبدشناسی و فیزیولوژی
 ۱۴۶- تاریخ تمدن ساسانی جلد اول
 ۱۴۷- کالبدشناسی توصیفی (۵) قسمت اول
 سلسله اعصاب معیطی
 ۱۴۸- کالبدشناسی توصیفی (۵) قسمت دوم
 سلسله اعصاب مرکزی
 ۱۴۹- کالبدشناسی توصیفی (۶) اعضای حواس پنجگانه
 ۱۵۰- هندسه عالی (گروه و هندسه)
 ۱۵۱- اندام‌شناسی گیاهان
 ۱۵۲- چشم پزشکی (۲)
 ۱۵۳- بهداشت شهری
 ۱۵۴- انشاء انگلیسی
 ۱۵۵- شیمی آلبی (ارکاتیک) (۲)
 ۱۵۶- اسیب‌شناسی (کانگلیون استر)
 ۱۵۷- تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی
 ۱۵۸- تفسیر خواجه عبدالله انصاری
 ۱۵۹- حشره‌شناسی
 ۱۶۰- نشانه‌شناسی (علم العلامات) جلد اول
 ۱۶۱- نشانه‌شناسی بیماریهای اعصاب
 ۱۶۲- آسیب‌شناسی عملی
 ۱۶۳- احتمالات و آمار
 ۱۶۴- الکتریسته صنعتی
 ۱۶۵- آئین دادرسی کیفری
 ۱۶۶- اقتصاد سال اول (چاپ دوم اصلاح شده)
 ۱۶۷- فیزیک (تابش)
 ۱۶۸- فهرست کتب اهدائی آقای مشکوک (جلد دوم)
 ۱۶۹- > > > (جلد سوم-قسمت اول) > محمدتقی دانشپژوه
 ۱۷۰- رساله بودونهاد
 ۱۷۱- زندگانی شاه عباس اول
 ۱۷۲- تاریخ یهودی (جلد سوم)
 ۱۷۳- فهرست نشریات ابوعلی سینا بزبان فرانسه

- ۱۷۴- تاریخ مصر (جلد اول)
 ۱۷۵- آسیب‌شناسی آزر دگی سیستم ریکولو آندوتیال > دکتر آرمن
 ۱۷۶- نهضت ادبیات فرانسه در دوره رومانیک > مرحوم زیرکزاده
 ۱۷۷- فیزیولوژی (طب عمومی) > نگارش دکتر مصباح
 ۱۷۸- خطوط لبه‌های چوبی (اشمایکس) > زندی
 ۱۷۹- تاریخ مصر (جلد دوم) > احمد بهمنش
 ۱۸۰- سیر فرهنگ در ایران و مغرب زمین > دکتر صدیق اعلم
 ۱۸۱- فهرست کتب اهدائی آقای مشکوک (جلد سوم- قسط دوم) > محمد تقی دانش‌بزوه
 ۱۸۲- اصول فن کتابداری > دکتر محسن صبا
 ۱۸۳- رادیو الکتریستیته > رحیمی
 ۱۸۴- پیوره > محمود سیاسی
 ۱۸۵- چها رساله > محمد سنگلنجی
 ۱۸۶- آسیب‌شناسی (جلد دوم) > دکتر آرمن
 ۱۸۷- یادداشت‌های مر حوم قزوینی > فراهم آورده آقای ایرج افشار
 ۱۸۸- استخوان شناسی مقایسه‌ای (جلد دوم) > تأییف دکتر میربابامی
 ۱۸۹- جفرافیای عمومی (جلد اول) > مستوفی
 ۱۹۰- بیماریهای واگیر (جلد اول) > > غلامعلی یعنی ور
 ۱۹۱- بتن فولادی (جلد اول) > مهندس خلبانی
 ۱۹۲- حساب جامع و فاضل > نگارش دکتر مجتبه‌ی
 ۱۹۳- ترجمه مبدء و معاد > ترجمه آقای محمود شهابی
 ۱۹۴- تاریخ ادبیات روسی > تأییف > سعید نقیسی
 ۱۹۵- تاریخ تمدن ایران ساسانی (جلد دوم) > >
 ۱۹۶- درمان تراخم با الکتروکو آگولا سیون > دکتر پرسور شس
 ۱۹۷- شیمی و فیزیک (جلد اول) > توسلی
 ۱۹۸- فیزیولوژی عمومی > شیبانی
 ۱۹۹- داروسازی جالینوسی > مقدم
 ۲۰۰- علم العلامات نشانه‌شناسی (جلد دوم) > مینندی نژاد
 ۲۰۱- استخوان شناسی (جلد اول) > نعمت‌الله کیهانی
 ۲۰۲- پیوره (جلد دوم) > محمود سیاسی
 ۲۰۳- علم النفس ابن سينا و تطبیق آن با روانشناسی جدید > علی‌اکبر سیاسی
 ۲۰۴- قواعد فقه > آقای محمود شهابی
 ۲۰۵- تاریخ سیاسی و دیپلماسی ایران > دکتر علی‌اکبر بینا
 ۲۰۶- فهرست مصنفات ابن سينا > مهدوی
 ۲۰۷- مخارج الحروف > تصحیح و ترجمه دکتر پروین ناقل خانلری
 ۲۰۸- عيون الحکمه > از ابن سينا - چاپ عکسی

- تألیف دکتر مافی
 « آقایان دکتر سهرابی
 دکتر میردامادی
 « مهندس عباسدواجی
 « دکتر محمد منجمی
 « دکتر سیدحسن امامی
 نگارش آقای فروزانفر
 « پروفسور فاطمی
 « مهندس بازدگان
 « دکتر یحیی بوبای
 « روش
 « میرسپاسی
 « مینندی نژاد
 ترجمه « چهره ازی
- تألیف دکتر امیراعلم - دکتر حکیم
 دکتر کیهانی - دکتر نجم آبادی - دکتر نیک نفس
 تألف دکتر مهدوی
 « فاضل توئی
 « مهندس ریاضی
- تألیف دکتر فضل الله شیروانی
 « آرمین
 « علی اکبر شهابی
- تألیف دکتر علی کنی
 نگارش دکتر روش
 -
 -
- نگارش دکتر فضل الله صدیق
 « دکتر تقی بهرامی
 « آقای سید محمد سبزواری
 دکتر مهدوی اردبیلی
 « مهندس رضا حجازی
 « دکتر رحمتیان دکتر شمسا
 « بهمنش
 « شیروانی
 « ضیاء الدین اسماعیل یسکو
 « آقای مجتبی مینوی
 « دکتر یحیی بوبای
- ۲۰۹- شیمی یولوژی
 ۲۱۰- میکروبیولوژی (جلد دوم)
 ۲۱۱- حشرات زیانآور ایران
 ۲۱۲- هواشناسی
 ۲۱۳- حقوق مدنی
 ۲۱۴- مأخذ قصص و تمثیلات مشنوی
 ۲۱۵- مکانیک استدلالی
 ۲۱۶- ترمودینامیک (جلد دوم)
 ۲۱۷- گروه بندی و انتقال خون
 ۲۱۸- فیزیک، ترمودینامیک (جلد اول)
 ۲۱۹- روان پزشکی (جلد سوم)
 ۲۲۰- بیماریهای درونی (جلد اول)
 ۲۲۱- حالات عصبانی یا نوروز
 ۲۲۲- کالبدشناسی توصیفی (۷)
 (دستگاه گوارش)
 ۲۲۳- علم الاجتماع
 ۲۲۴- الهیات
 ۲۲۵- هیدرولیک عمومی
 ۲۲۶- شیمی عمومی معدنی فلزات (جلد اول)
 ۲۲۷- آسیب‌شناسی آزردگیهای سورنال « غده فوق کلیوی »
 ۲۲۸- اصول الصرف
 ۲۲۹- سازمان فرهنگی ایران
 ۲۳۰- فیزیک، ترمودینامیک (جلد دوم)
 ۲۳۱- راهنمای دانشگاه
 ۲۳۲- مجموعه اصطلاحات علمی
 ۲۳۳- بهداشت غذائی (بهداشت نسل)
 ۲۳۴- جفرافیای کشاورزی ایران
 ۲۳۵- ترجمه‌النهایه با تصحیح و مقدمه (۱)
 ۲۳۶- احتمالات و آمار ریاضی (۲)
 ۲۳۷- اصول تشریح چوب
 ۲۳۸- خون‌شناسی عملی (جلد اول)
 ۲۳۹- تاریخ ملل قدیم آسیای غربی
 ۲۴۰- شیمی تجزیه
 ۲۴۱- دانشگاهها و مدارس عالی امریکا
 ۲۴۲- پانزده هکتار
 ۲۴۳- بیماریهای خون (جلد دوم)

- نگارش دکتر احمد هونم ۲۴۴
- » > میمندی نزاد ۲۴۵
 - » آقای مهندس خلیلی ۲۴۶
 - » دکتر بهروز ۲۴۷
 - » زاهدی ۲۴۸
 - » هادی هدایتی ۲۴۹
 - آقای سبزواری ۲۵۰
 - » دکتر امامی ۲۵۱
 - ۲۵۲
 - ابرج افشار ۲۵۳
 - دکتر خانبابا بیانی ۲۵۴
 - احمد پارسا ۲۵۵
 - تألیف دکتر امیر اعلم - دکتر حکیم - دکتر کیهانی ۲۵۶
 - دکتر نجم آبادی - دکتر نیک نفس ۲۵۷
 - نگارش دکتر علیتقی وحدتی ۲۵۸
 - حل مسائل هندسه تحلیلی ۲۵۹
 - کالبد شناسی توصیفی (حیوانات اهلی مفصل شناسی مقایسه‌ای) ۲۶۰
 - اصول ساختمان و محاسبه ماشینهای برق ۲۶۱
 - مهندس احمد رضوی ۲۶۲
 - دکتر رحمتیان ۲۶۳
 - آرمنی ۲۶۴
 - امیر کیا ۲۶۵
 - بینش ور ۲۶۶
 - عزیز رفیعی ۲۶۷
 - میمندی نزاد ۲۶۸
 - بهرامی ۲۶۹
 - علی کاتوزیان ۲۷۰
 - بارشاطر ۲۷۱
 - نگارش ناصرقلی دادرس ۲۷۲
 - دکتر فیاض ۲۷۳
 - تألیف آقای دکتر عبدالحسین علی آبادی ۲۷۴
 - » > چهرازی ۲۷۵
 - تألیف دکتر امیر اعلم - دکتر حکیم - دکتر کیهانی ۲۷۶
 - دکتر نجم آبادی - دکتر نیک نفس ۲۷۷
 - نگارش دکتر محسن صبا ۲۷۸
 - » جناب - دکتر بازار گان ۲۷۹
 - نگارش دکتر حسین سهراب - دکتر میمندی نزاد ۲۸۰
- ۲۴۴- اقتصاد کشاورزی
- ۲۴۵- علم العلامات (جلد سوم)
- ۲۴۶- بتن آرمده (۲)
- ۲۴۷- هندسه دیفرانسیل
- ۲۴۸- فیزیولوژی گل و رده بندی تک پهایها
- ۲۴۹- تاریخ زندیه
- ۲۵۰- ترجمه‌النها به با تصویح و مقدمه (۲)
- ۲۵۱- حقوق مدنی (۲)
- ۲۵۲- دفتر دانش و ادب (جزء دوم)
- ۲۵۳- یادداشت‌های قزوینی (جلد دوم ب، ت، ث، ج)
- ۲۵۴- تفوق و برتری اسبانیا
- ۲۵۵- تیره شناسی (جلد اول)
- ۲۵۶- کالبد شناسی توصیفی (۸)
- ۲۵۷- دستگاه ادرار و تناسل - پرده صفاق
- ۲۵۸- حل مسائل هندسه تحلیلی
- ۲۵۹- کالبد شناسی توصیفی (حیوانات اهلی مفصل شناسی مقایسه‌ای)
- ۲۶۰- میربابانی
- ۲۶۱- سلطان شناسی (جلد اول)
- ۲۶۲- شکسته بندی (جلد سوم)
- ۲۶۳- یماریهای واگیر (جلد دوم)
- ۲۶۴- اکال شناسی (بندبایان)
- ۲۶۵- یماریهای درونی (جلد دوم)
- ۲۶۶- دامپروری عمومی (جلد اول)
- ۲۶۷- فیزیولوژی (جلد دوم)
- ۲۶۸- شعر فارسی (در عهد شاهرخ)
- ۲۶۹- فن انگشت نگاری (جلد اول و دوم)
- ۲۷۰- منطق التلویحات
- ۲۷۱- حقوق جنائي
- ۲۷۲- سمیولوژی اعصاب
- ۲۷۳- کالبد شناسی توصیفی (۹)
- (دستگاه تولید صوت و تنفس)
- ۲۷۴- اصول آمار و کلیات آمار اقتصادی
- ۲۷۵- گزارش کنفرانس ائمی ژنو
- ۲۷۶- امکان آلووده کردن آبهای مشروب

- ۲۷۷- مدخل منطق صورت
۲۷۸- ویروسها
۲۷۹- تالفیت‌ها (آلکهای)
۲۸۰- گیاه‌شناسی سیستماتیک
۲۸۱- تیره‌شناسی (جلد دوم)
۲۸۲- احوال و آثار خواجه نصیر الدین طوسي
۲۸۳- احاديث مثنوي
۲۸۴- قواعد النحو
۲۸۵- آزمایش‌های فیزیک
۲۸۶- پندنامه اهوازی یا آنین پژوهشی
۲۸۷- بیماریهای خون (جلد سوم)
۲۸۸- جنین شناسی (رویان‌شناسی) جلد اول
۲۸۹- مکانیک فیزیک (اندازه کیری مکانیک نقطه
۲۹۰- بیماریهای جراحی قفسه سینه (ربه، مری، قفسه سینه)
۲۹۱- اکوستیک (صوت) چاپ دوم
۲۹۲- چهار مقاله
۲۹۳- داریوش یکم (پادشاه پارسها)
۲۹۴- کالبدشکافی تشریح عملی سرو گردان - سلسله اعصاب مرکزی
۲۹۵- درس اللغة والادب (۱) چاپ دوم
۲۹۶- سه گفتار خواجه طوسي
۲۹۷- Sur les espaces de Riemann
۲۹۸- فصول خواجه طوسي
۲۹۹- فهرست کتب اهدائی آقای مشکوہ (جلد سوم) بخش سوم نگارش محمد تقی دانش پژوه
۳۰۰- الرسالة المعینية
۳۰۱- آغاز و انجام
۳۰۲- رساله امامت خواجه طوسي
۳۰۳- فهرست کتب اهدائی آقای مشکوہ (جلد سوم) بخش چهارم
۳۰۴- حل مشکلات معینه خواجه نصیر
۳۰۵- مقدمه قدیم اخلاق ناصری
۳۰۶- بیوگرافی خواجه نصیر الدین طوسي (بزبان فرانسه)
۳۰۷- رساله بیست باب در معرفت اسطر لاب
۳۰۸- مجموعه رسائل خواجه نصیر الدین
۳۰۹- سرگذشت و عقائد فلسفی خواجه نصیر الدین طوسي
۳۱۰- محمد مدرسی (زنگانی)

۳۱۰ - فیزیک (پدیده‌های فیزیکی در دماهای بسیار خفیف) » دکتر روشن

کتاب هفتم

- بکوشش ۱- اکبر دانا سرشت
 - تألیف دکتر هادوی
 -
 - تألیف آقای علی اکبر شهابی
 - » دکتر احمد وزیری
 - » دکتر مهدی جلالی
 - » تقی بهرامی
 - » ابوالحسن شیخ
 - » عزیزی
 - » میمندی نژاد
 - تألیف دکتر افضلی پور
 - » زاهدی
 - » جزايری
 - » منوچهر حکیم و
 - » سیدحسین گنج بخش
 - » میردامادی
 - آقای مهدی الهی قمشه‌ای
 - دکتر محمدعلی مولوی
 - مهندس محمودی
 - جمع آوری دکتر کی نیا
 - دانشکده پزشکی
 - مرحوم دکtra ابوالقاسم بهرامی
 - تألیف دکتر حسین مهدوی
 - » امیره وشمند
 - » اسماعیل ییگی
 - » مهندس زنگنه
 -
 - فیزیک جلد هشتم- کارهای آزمایشگاه و مسائل ترمودینامیک » دکتر روشن
 - » دکتر فیاض
 - » وحدتی
 - » محمد محمدی
- ۳۱۱ - رساله جبر و مقابله خواجه نصیر طوسی
- ۳۱۲ - آذری بیماریهای ناشی از آن
- ۳۱۳ - راهنمای دانشگاه (فرانسه) دوم چاپ
- ۳۱۴ - احوال و آثار محمد بن جریر طبری
- ۳۱۵ - مکانیک سینماتیک
- ۳۱۶ - مقدمه روانشناسی (قسمت اول)
- ۳۱۷ - دامپوری (جلد دوم)
- ۳۱۸ - تمریزات و تجربیات (شیوه آلی)
- ۳۱۹ - چرافیا اقتصادی (جلد دوم)
- ۳۲۰ - پاتولوژی مقایسه‌ای (بیماریهای مشترک انسان و دام)
- ۳۲۱ - اصول نظریه ریاضی احتمال
- ۳۲۲ - رده‌بندی دولپه‌ای‌ها و بازداشتگان
- ۳۲۳ - قوانین مالیه و محاسبات عمومی و مطالعه بودجه
- از ابتدای مشروطیت تا حال
- ۳۲۴ - گالبد شناسی سروگردان (توصیفی- موضعی- طرز تشریح)
- ۳۲۵ - اینمی‌شناسی (جلد اول)
- ۳۲۶ - حکمت الهی عام و خاص (تجدید چاپ)
- ۳۲۷ - اصول بیماری‌های ارثی انسان (۱)
- ۳۲۸ - اصول استخراج معادن
- ۳۲۹ - مقررات دانشگاه (۱) مقررات استخدامی و مالی
- ۳۳۰ - شلیمر
- ۳۳۱ - تجزیه ادرار
- ۳۳۲ - جراحی فک و صورت
- ۳۳۳ - فلسفه آموزش و پرورش
- ۳۳۴ - اکوستیک (۲) صوت
- ۳۳۵ - الکتریسته صنعتی (جلد اول چاپ دوم)
- ۳۳۶ - سالنامه دانشگاه
- ۳۳۷ - فیزیک جلد هشتم- کارهای آزمایشگاه و مسائل ترمودینامیک » دکتر روشن
- ۳۳۸ - تاریخ اسلام (چاپ دوم)
- ۳۳۹ - هندسه تحلیلی (چاپ دوم)
- ۳۴۰ - آداب اللغة العربية و تاریخها (۱)

- | | |
|--|--|
| تألیف دکتر کامکار پارسی
« » محمد معین
« مهندس قاسی
ترجمه دکتر هوشیار
مقاله دکتر مهدوی
تألیف دکتر امامی
ترجمه دکتر سپهبدی
تألیف دکتر جنیدی
« » فخر الدین خوشنویسان
« » جمال عصار
« علی اکبر شهابی
« دکتر جلال الدین توانا
ترجمه دکتر سیاسی - دکتر سیمجر | ۳۴۱ - حل مسائل ریاضیات عمومی
۳۴۲ - جوامع الحکایات
۳۴۳ - شیوهٔ تحلیلی
۳۴۴ - ارادهٔ معطوف بقدرت (ائز نیچه)
۳۴۵ - دفتر دانش و ادب (جلد سوم)
۳۴۶ - حقوق مدنی (جلد اول تجدید چاپ)
۳۴۷ - نمایشنامهٔ لوسید
۳۴۸ - آب‌شناسی هیدرولوژی
۳۴۹ - روش شیمیٰ تجزیه (۱)
۳۵۰ - هندسهٔ ترسیمی
۳۵۱ - اصول الصرف
۳۵۲ - استخراج نفت (جلد اول)
۳۵۳ - سخنرانیهای پروفسور رنه ونسان |
|--|--|

